امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد ششم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی **۱۲۴** جلسه و نه مجلد، از تاریخ **۱۳۶۲/۵/۵** الی **۱۳۶۵/۷/۲۶** به بحث پیرامون **«فلسفه اصول روش تنظیم نظام» دور اول** پرداخته است که گزارش جلسات **۶۹ تا ۸۴** در این مجلد تقدیم می‌گردد.

اهم مسائل مطرح شده در «فلسفه اصول روش تنظیم نظام» ناظر به تبیین اصالت ربط است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بنیاد حکمت
فرهنگستان علوم اسلامی

فرهنگستان علوم اسلامی
کتابخانه
رکد:

فهرست جلسه ۶۹ اصول اعتقادات

۱ــ ابداع احتمالات راجع به مهره بعد از اثبات بحث رابطه

۱ــ آیا در تغییر چیز ثابتی باید وجود داشته باشد •

۲ــ حرکت عرضی و حرکت طولی کدام مقدم است (کیفیتاً)؟ ص ۱ و ۲

۲ــ حرکت طولی و عرضی از شئی تفکیک ناپذیرند

ــ آیا منشاء حرکت کیفیتاً بدرون بر می‌گردد

ــ تناسب تحت رابطه و معادله است ص ۳ و ۴

۳ــ آیا قانون در حال تغییر است (از دیدگاه مادی و مقابله)

ــ اگر بگوئیم قانون هم درحال تغییراست لازمه اش نفی تغایر ــ نفی جهت برای تاریخ

و نفی حرکت • ص ۹ ــ ۵

۴ــ رشد و پویایی اگر بخواهد با تکوین سازگار باشد باید از راه تشویح باشد •

که با سرشت تکوین هماهنگ است ص ۸

۵ــ قوانین محدود و بساطت ذاتی ندارند

۶ــ قوانین پایه ثابت استدلال و پایه ثابت برای منطق‌ها منجمله منطق عمل هستند

استدلال ما منجمله استدلال نسبت به صانع و وجود مطلق به آن امر ثابت برمی‌گردد

ونمی‌تواند به حد شئی یا به وذاذهن که هر دو ثابت نیستند برگردد ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۳

۷ــ چرا علت کیفیت از درون است ص ۱۳ ــ ۱۴

۸ــ انفصال و بساطت با پذیرش تغایر برای اشیاء نفی میشود ص ۱۵ ــ ۱۶

۹ــ رابطه بین رابطه طولی ورابطه عرضی و قانون ثابت حاکم بر حرکت ص ۱۷ ــ ۲۰

۱۰ــ آیا قوانین اثر داشته و باهم رابطه دارند ص ۲۱ ــ ۲۲

فهرست مطالب جلسه ۷۰

الف ــ گزارش جلسه ص ۳ ــ ۱

۱ــ سئوالات جلسات واحد

۲ــ قانون یا امر ثابت در حرکت

۳ــ آیا رابطه عرضی منحصر به درون است یا بیرون یا هر دو؟

ب ــ سئوالات برادران جلسه

۱ــ بررسی کیفیت اثبات امر ثابت در حرکت ص ۵ ــ ٤

۲ــ بررسی اثبات ثابت بودن رابطه بین دو کیفیت ص ۵

۳ــ آیا رابطه عرضی مقدم بر رابطه طولی است؟ ص ۷ ــ ۵

٤ــ "تقدم رابطه عرضی بر رابطه طولی" اثبات قانون ثابت در تغییر ص ۷ ــ ۵

۵ــ آیا وجود رابطه بین دو چیز بمعنی حاکمیت قانون بر آنهاست؟ ص ۷

ج ــ بیانات استاد حسینی

۱ــ بررسی تقدم سببی رابطه عرضی بر رابطه طولی ص ۹ ــ ۷

۲ــ آیا خاصیت منتجه مربوط به درون است؟ ص ۱۱ ــ ۹

۳ــ بررسی حاکمیت قانون بر رابطه هر دو چیز وحتی اعتباریات ص ۱۳ ــ ۱۱

٤ــ ارتباط بحث "رابطه در توالی" و "امر ثابت در تغییر" چیست؟ ص ۱۳

۵ــ حد رابطه عرضی کجاست؟ ص ۱۳

فهرست جلسه ۷۱ اصول اعتقادات

ـ گزارش سیر مباحث و ابداع احتمالات مختلف پیرامون اثبات در حرکت ص ٤ـ ۱

ـ سه ابداع احتمال در مورد مهره های بعدی بحث ص ٥ـ ٤

ـ آیا اثبات خصلت واحد برای کل جهان در این مرتبه بحثی نیاز به مقدمات دیگری ندارد ؟ ص ۷ـ ٥

ـ بررسی رابطه بحث " ترکیب " با " قانون " ص ۸ـ ۷

ـ آیا با فرض سیر بی نهایت برای جهان میتوان به امر ثابت رسید ؟ ص ۱۱ـ۹

ـ علت حرکت درونی است یا بیرونی ؟ ص ۱۲

ـ رابطه بحث تغییر و تغایر با امر ثابت چیست ؟ ص ۱۲

ـ آیا سیر کلی مباحث متکی برعین است یا بنحو نظری تمام میشود ؟ ص ۱۲

ـ بررسی امور انکار ناپذیر در سیر مباحث ص ۱٤ـ۱۳

ـ بررسی مفهوم " کلی " تغییر با تغییر بعنوان یك "کل و مجموعه " ص ۱٦ـ۱٤

ـ بررسی رابطه تغییر و تغایر با امر ثابت ص ۱٦

ـ بررسی " سیر مباحث " و " هماهنگی نظر و عمل " ص ۱۷ـ۱٦

ـ بررسی امر ثابت ومعلول شدن دست خداوند تبارك وتعالی ص ۲۱ـ۱۷

ـ مراتب تفضل

ـ رابطه مرید و مراد و مفاهیم عرفانی

ـ بررسی رابطه موضوعات تجریدی و ارتباطی و عملی با امر ثابت ص ۲۳ـ۲۱

ـ بررسی تفاوت " تحقق " و " تعین "

فهرست اصول اعتقادات جلسه ۷۲

گزارش جلسه واحد

۱ــ امر ثابت در حرکت

۲ــ بررسی رابطه قانون و امر ثابت

۳ــ مرکب و پیوستگی رابطه طولی و عرضی

آیا از بحث قانون باید به تعین رسید یا در بحث مرکب ؟

متن بحث

۱ــ آیا حرکت میتواند ناشی از تضاد باشد ؟ ص ۲

۲ــ اثبات قانون ثابت با دید مجموعه نگری ص ۳

۳ــ اثبات قانون ثابت از بحث ترکیب ص ۳

٤ــ آیا حرکت بدون جهت میتواند فرض داشته باشد ص ۳

۵ــ رابطه قانون یا تغییر؟ ص ٦

٦ــ آیا قوانین بهم پیوستگی دارند ص ٦

۷ــ آیا جدائی قوانین جدائی در اشیاء را نتیجه می دهد ؟ ص ۸

۸ــ جایگاه بحث ترکیب امر ثابت و تعین در رابطه ص ۹

۹ــ رابطه درون و برون در تغییر ص ۱۱

۱۰ــ پس از اثبات حدوث جهان منطق صوری برای چیست ؟ ص ۱٤

۱۱ــ فرق بین بداهت و غیر قابل انکار ؟ ص ۱۷

۱۲ــ آیا سه منطق را (عین ، نظره ارتباط) برپایه اجتماع نقیضین میتوان ادغام کرد ؟ ص ۱۸

۱۳ــ جایگاه انتزاع ؟ ص ۱۸

۱٤ــ آیا پایه منطق عمل انتزاع است ؟ ص ۲۰

۱۵ــ ریاضیات عمل و بن بست نظر در عمل ص ۲۰

بانک اطلاعات
دفتر تحکیم وحدت حوزه اسلامی

فهرست مطالب جلسه ۷۳ اصول اعتقادات

ـ آیا مطالب گذشته (تغایر، سنجش، هماهنگی وتغییر) رابصورت انتزاعی بررسی کردیم و اثبات نمودیم یابصورت غیرقابل انکار تمام کردیم؟ ص ۱ـ۴

ـ انتزاع فی الجمله برای مفاهمه و مکالمه غیر قابل انکار است.

ـ آیا هر متغایری حتماً متغیر است ص ۵ـ۷

ـ آیا لازمه تغییر امر ثابتی است ـ آیا قوانین به یك امرثابت ولا یتغیربرمیگردد

ـ اثبات امر ثابت تعین تحت رابطه را تمام می‌کند ص ۸

(رابطه منتجه واجزاء ـ رابطه مکان و زمان)

ـ درصورت اثبات امرثابت نمی توانیم بگوئیم هرمتغایر متغیر است ص ۱۰

اگرمجموعه قوانین محدود باشند نمی توانند بساطت ذاتی داشته باشند ص ۱۲ـ۱۱

ادراکات مفاهیم (منجمله ریاضیات وعلوم) تحول پیدا کرده ونقض میشوند یارشد می‌یابند ص ۱۴ـ۱۳

آیا منطق های صحیح قوانینی هستند برای تعین ها (ادراکات نظری و عملی)

به چه دلیل آن امرثابت قانون است وچیز دیگری نیست ۲۳ـ ۱۵

آیا مفاهیم کلی نظری تغییر می‌کند ص ۱۸ـ ۱۷

آیا اثبات امر ثابت با توجه به لازمه نیست ص ۲۳

اثبات امرثابت بوسیله استقرا از حرکتهای خاص تمام میشود یابوسیله ملاحظه کردن حرکت کل جهان و علت غایی ص ۲۴

جواب به سئوالات

ـ مفاهیم تغییر می‌کنند

ـ ما اعتراف به خارج داریم

ـ تعین قانون به جهت کلی جهان برمی‌گردد ودرلازمه درصورت مخلوق بودن جهان به علت غائی و فعل خداوند ودرصورت ازلی بودن ماده به ذات ماده برمی‌گردد. ص ۲۶ـ۲۵

بسمه تعالی

فهرست مطالب جلسه ۷۴ گروه نظری

۱ـ گزارش جلسات واحد :

ـ سه راه مختلف جهت اثبات امر ثابت در حرکت ص(۶ـ ۱)

۲ـ سئوالات مطروحه در جلسه

الف ـ آیا لازمه اثبات امر ثابت ، قائل شدن به تغایر قوانین نیست ؟ ص(۷ـ ۶

ب ـ آیا اینکه امر ثابت مختلف به امر واحد ثابتی برگردد بمعنی این نیست که یک علت چند معلول دارد ص(۸ـ ۷)

ج ـ آیا لازمه اثبات امر ثابت این نیست که امکان تبدیل شدن یک چیز به چیزهای دیگر اثبات شود ؟ ص(۱۱ـ ۸)

د ـ ارائه راه حل دیگری جهت اثبات امر ثابت ص(۱۲ـ ۱۱)

هـ ـ آیا برای چیزی که شیء نیست می توانیم تغایر و رابطه قائل شویم ؟

۳ـ بیانات استاد حسینی :

الف ـ آیا خاصیت از زاویه مجموعه بیانگر امر ثابت نیست ؟ ص(۱۶ـ ۱۵)

ب ـ آیا خصوصیات امر ثابت می تواند از سنخ خصوصیات امر متغیر باشد ۱۷ـ ۱۶

ج ـ آیا قوانین بسیط زمانی اند یا در آنها اتصال مطلق هست ؟ ص ۱۷

د ـ آیا بدون انتزاع قانون امر ثابت می تواند مطرح باشد ؟ ص ۱۸ـ ۱۷

هـ ـ آیا بفرض بینهایت بودن جهان هم قانون میتواند مطرح باشد ؟ ص(۱۸)

۴ـ سئوالات تبیینی :

الف ـ آیا قوانین اتصال مطلق دارند یا بسیط زمانی اند ؟ ص(۲۲ـ ۱۸)

ب ـ آیا لازمه بحث امر ثابت اثبات مرکب بوده خصلتهائیست ؟ ص ۲۴ـ ۲۲

فهرست جلسه ۷۵ اقتصاد نظری

۱ــ گزارش مباحث واحد و بیان استدلالهایی که امر ثابت را تمام می‌کند ص ۳ــ۱

۲ــ بررسی رابطه " امر ثابت " با " رابطه طولی و عرضی " ص ٦ــ۳

۳ــ آیا اگر تغییر را برای امور ثابت قائل نباشیم تقدم رتبی و زمانی و مکان خاص را می‌توانیم به آن نسبت دهیم؟ ص ۸ــ٦

٤ــ بررسی " امر ثابت " و حاکمیت خصلت کلی بر اجزاء ص ۹ــ۸

۵ــ بررسی رابطه " امر ثابت " با " توالی خاص " ص ۱۰ــ۹

٦ــ آیا وقتی "محدودیت " برای تغییر را تمام نکرده ایم می‌توانیم یک قانون کلی ثابت حاکم بر تغییر را تمام کنیم ؟ ص ۱۱ــ۱۰

۷ــ بررسی رابطه " ثبوت نسبی " و " ثبوت مطلق " در امر ثابت ص ۱۵ــ۱۲

۸ــ بررسی رابطه " علت غایی " با " تغییرات "

ص ۱۷ــ۱۵

ــ بررسی رابطه " عدل و ظلم " با " امر ثابت "

ــ بررسی مراتب تفضل

۹ــ در اثبات امر ثابت آیا " مجموعه نگری " شده است یا "جزءنگری؟ ص ۲۰ــ۱۷

۱۰ــ بررسی رابطه " قوانین " یا " مکان " ص ۲۲ــ۲۱

۱۱ــ آیا اثبات " محدودیت مجموعه قوانین " در اثبات امر ثابت ضروری است؟ ص ۲٦ــ۲۲

فهرست جلسه ۷۶ اصول اعتقـــادات

موضوع کلی جلسه : اشکال و دفع اشکال پیرامون بحث ضرورت وجود امرثابت واحد برحرکت وتغییر

گزارش واحـــــد :

ـ آیا علل خاص یا امور ثابت به امر ثابت واحد بازگشت می‌کنند ؟ ص ۳ـ۱

متن بحث :

ـ آیا در این قسمت از بحث علاوه بر علت تغییر بدنبال علت تغایرهم بوده ایم؟ ص ۳

ـ آیا فرض دو نحوه تغییر برای یک شئی بدون استفاده از دید مجموعه نگری و پذیـــرش ترکیـب ممکـن است ؟

ـ آیا استدلالهایی که برای اثبات امر ثابت واحد برقوانین بیان شده صحیح است ؟ ص ۶ـ۵

ـ آیاهنگام بحث پیرامون امور ثابت و منتزع از زمان میتوان "به اتکاء تقدم و تاءخر زمانـــی در وقوع " نسبت به آنها استدلال کـرد ؟

ـ آیابدون استفاده از محدودیت قوانین وبافرض نامحدود بودن آنهامیتوان از ربـــط خاصی بین آنها سخـن گفـــت ؟ ص ۷

ـ آیااز ارتباط بین قانونمند هامیتوان ارتباط قوانین متغایر وهمعرض رانتیجه گرفت ؟ ص ۸

ـ آیاعلت تحقق یک دسته قانون دون یک دسته دیگرنمیتواند همان امرحاکم برقوانین ثابت باشد ؟ ص ۹

ـ آیا برای اثبات ارتباط بین قوانین ابتدا نباید ارتباط اشیاء را اثبات کرد ؟اگربله لوازم آن چیسـت ؟ ص ۱۰

ـ آیااگر روابط بین اجزاءکیفیت منتجه رامعین می‌کند نقش امرثابت واحد براجزاءچیست ؟ ص ۱۱

ـ آیا اگررابطه بین قانون وقانونمند ضروری باشد وقانون هم ثابت باشد بازنمیتوان قانون را مخلوق دانسـت ؟ ص ۱۲

ـ آیا بحث اثبات امر ثابت حاکم برحرکت بحث سنخیت امرثابت مقدم نیست ؟ ص ۱۲

ـ ـ اگرامر ثابتی برجهان حاکم بود آیا ضرورتاً براجزاءهم حاکم‌است ؟(تکراربحث دوسئوال قبل) ص ۱۳

ـ بدون اثبات امر ثابت از نتایج آن چگونه استفاده می‌کنیـد ؟ ص ۱۴

ـ آیارابطه عرضی وطولی بازگشت همه تغییرات رابه امرثابت اثبات نمی‌کند ؟ ص ۱۴

ـ آیاپرسش از علت برای علل تغییرات مختلف جا ندارد ۰ ص ۱۵

ـ چگونه بادید جزءنگری می‌توان لزوم امر ثابت حاکم بر قوانین راثابت کرد ؟ ص ۱۶و۱۵

ـ آیا علت نهایی تغییر، کیفیت منتجه را معین نمی‌کنـد ؟ ص ۱۸و۱۷

ـ چرا نمیتوان تحت قانون واحد ثابت بودن روابط عرضی را نفی کرد ؟ ص ۱۸

ـ چرا باپذیرش تغایر وترکیب حاکمیت رابطه برزمان ومکان وتاثیر وتاثر عمومی رانمیتـــوان نفـی کـــرد ؟ ص۲۰و۱۹

ـ آیا رابطه بین عرض وطول مجموعه بودن وحاکمیت امرواحد حاکم را نمی‌سازد ؟ص ۲۰

ـ بررسی لوازم نفی خصلت مجموعه وذاتی دانستن خصلت برای شئی ۰ ص ۲۰

ـ مباحثه امر پیرامون تبیین چرایی وجود امر ثابت واحدـ (آیا خصلت منسوب به رابطـه است ؟) ص ۲۸ـ۲۴

ـ تا کجای بحث ترکیب را تا اینجا مطرح کرده ایم وچه نتایجی ازآن گرفته ایم؟ ص ۲۷

ـ آیا بحث رابطه عرضی و طولی همان بحث تاثیر و تاثر عمومی اشیاءنیست ؟ ص ۲۷

ـ آیا بحث رابطه عرضی همان بحث ترکیب و مجموعه نگری نیست ؟ ص ۲۸

بانک اطلاعات
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

فرهنگستان علوم اسلامی
ص ۱۰
رکد: ص ۳

فهرست جلسه ۷۷ اصول اعتقادات

۱ــ دو راه پیشنهادی برای اثبات تعین در رابطه

۲ــ آیا امور ثابت حاکم بر تغییرات هر کدام محدوده خاص دارند

۳ــ آیا میشود گفت که علت هر کیفیت کیفیت قبلش است ؟ ص ۵

۴ــ لوازم عدم پذیرش قانون و سیر خاص در تغییر ؟ ص ۵

۵ــ آیا بارد خصلت مشترک برای اشیاء انتزاع و علم محال میشود ؟ ص ۷

۶ــ آیا اگر علت حرکت ثابت نباشد تسلسل لازم میآید ؟ ص ۱۲

۷ــ آیا با قبول اصالت شئی تغییر ممتنع میشود ؟ ص ۱۳

۸ــ آیا " علت هر کیفیت کیفیت قبلی است " ملاحظه اشیاء ازدید ایستا است. ص ۱۴

۹ــ آیا میشود هماهنگی عرضی را از کلمه هماهنگی فهمید ؟ ص ۱۷

۱۰ــ با عدم پذیرش رابطه عرضی قدرت جمع‌بندی و استنتاج حذف میشود. ص ۲۰

۱۱ــ آیا بدون ملاحظه نسبت بین اشیاء تمیز محال است ؟ ص ۲۳

۱۲ــ نسبت بین اشیاء واقعی است یا خیالی ؟ ص ۲۳

۱۳ــ شیی ذاتاً قابلیت اضافه را دارد ص ۲۳ و ۲۴

۱۴ــ در عینیت نسبت برابر با رابطه است ص ۲۴

۱۵ــ نسبت عینی نمیتواند خیلی باشد ص ۲۴

۱۶ــ رابطه زمان و مکان شیی ص ۲۵

۱۷ــ آیا اشیاء , همه زمان دارند ؟ ص ۲۷

فهرست مطالب جلسه ۷۸ اصول اعتقادات

۱ــ گزارش جلسه : بررسی و اثبات تاثیر و تاثر عمومی بین اشیاء

الف ــ با استفاده از تغایر ص ۱

ب ــ با استفاده از قابلیت اضافه داشتن اشیاء ص ۲ــ ۱

ج ــ با استفاده از مکان داری اشیاء ص ۲

د ــ با استفاده از سنجش و تغایر ص ۳ــ۲

۲ــ بررسی و تبیین اثبات تاثیر و تاثر عمومی ازطریق "سنجش وتغایر" ص ۹ــ۳

الف ــ بررسی اینکه "نفی ارتباط اشیاء، نفی اختلاف وتمیزاست" ص ۶ــ۳

ب ــ آیالازمه قابلیت سنجش داشتن متغایرین رابطه داشتن آنهاست؟ ص ۸ــ۶

ج ــ بررسی رابطه سلب و تغایر وچگونگی تعمیم رابطه داشتن همه متغایرین ص ۹ــ۸

۳ــ بیانات استاد حسینی

الف ــ آیا آثار اشیاء بر یکدیگر

دلیل ارتباط بین متغایرین نیست ؟ ص ۱۰ــ۹

ب ــ آیا مفاهیم متغایر باهم رابطه ندارند ؟ ص ۱۲ــ۱۱

ج ــ آیا پیش از ملاحظه ربط اساساً ملاحظه ~~ربط اساساً ملاحظه~~ تغایر ممکن

است ؟ ص ۱۲

د ــ آیا بدون رابطه میتوان برای شئی خصلت قائل شد ؟ ص ۱۳ــ۱۲

هـ ــ آیا در تغایر سلب خاص مطرح است یا سلب عام ؟ ص ۱۳

و ــ آیا خیالات از هیچ جنبه ای باهم و با خارج ارتباط ندارند ؟ ص ۱۶ــ۱۳

۴ــ سئوالات تبیینی

الف ــ بررسی کلی و جزئی بودن اثبات رابطه بین متغایرین ص ۱۷ــ۱۶

ب ــ آیا اثر همان رابطه است ؟ ص ۱۸ــ۱۷

ج ــ آیا به چه دلیل روندهایی مختلف و منفصل از هم وجود ندارند ؟ ص ۲۲ــ۱۸

د ــ بررسی رابطه " خصلت ورابطه " ص ۲۷ــ۲۲

فهرست جلسه ۷۹ اصول اعتقادات

ـ گزارش واحد و طرح سئوالات ص ۳ـ۱

ـ اثر خصلت منتجه عالم نسبت به چه چیزی ملاحظه میشود ؟

ـ تفاوت "رابطه" با "اثر" چیست ؟

ـ آیا میتوان شیی ای را فرض کرد که رابطه ای با دیگر اشیاء نداشته باشد ؟

ـ آیا رابطه تاثیر و تاثری میان خالق و مخلوق هم راه دارد ؟

ـ آیا امر ثابت با "اختیار" سازگار است ؟

ـ بررسی رابطه متغایرین بایکدیگر ص ٦ـ۳

ـ بررسی رابطه خصلت منتجه عالم با سایر متغایرین ص ۷

ـ آیا اشیاء بسیطی (مانند قانون) هم تاثیر و تاثر و رابطه دارند ؟ ص ۸

ـ آیا "پتانسیل" همان "اثر" است ؟ ص ۹

ـ بررسی رابطه "زمان" و "کیفیت" ص ۱۰

ـ بررسی رابطه "زمان و مکان" و "خصلت منتجه عالم" ص ۱۱

ـ بررسی "هستی" از این موضع که "چرا حرکت دارد ؟" ص ۱۲

ـ موضع بحث "تضاد" بعنوان "علت حرکت" ص ۱۲

ـ بررسی رابطه "بی اثر بودن منتجه عالم" و "عبث بودن خلقت" ص ۱۳

ـ بررسی نظام عوالم با یکدیگر ص ۱۵ـ۱٤

ـ بررسی رابطه قوانین بایکدیگر ص ۱٦

ـ بررسی رابطه مفهوم "فشار" و "پتانسیل" و "اثر" ص ۱۷

ـ بررسی رابطه قوانین در مرتبه "تحقق" و "یقین" ص ۱۸

ـ بررسی رابطه "علت بیرونی و درونی" و "ثبات" ص ۱۹

ـ بررسی رابطه "کیفیت" با "قانون" ص ۲۲ـ۲۰

ـ بررسی قوانین "خصلت نوعیه" و "خصلت شخصیه" در اشیاء ص ۲٤ـ۲۳

ـ آیا اثر فقط در جائی که نقل و انتقال واقع میشود، اطلاق میشود ؟ ص ۲٤

فهرست جلسه ۸۰

ـ در واحد بحث و بررسی شد که اگر جهان خصلت واثر دارد بر چه چیز اثر می گذارد ص ۱

ـ بیان خلاصه مختصر سیر بحث از ابتدا تا انجام

ـ در موضع فعلی بحث امر ثابت واحد به تغییر به کجا انجامید ؟ ص ۲

ـ آیا امور ثابت مختلف مرتبطند یا نه ؟ اگر بله چگونه ؟

ـ آیا رابطه تاثیر و تاثری بین امور ثابت با ثابت بودن آن امور سازگار است ؟

ـ آیا امور ثابت می توانند اتصال مطلق داشته باشند ؟

ـ آیا جهان به منزله مطلق الکیفیه هرچه هست را در بر می گیرد و دیگر وجود متغایری با آن موضوع ندارد؟ ص ۳

ـ گزارش ابداع احتمالهایی که پیرامون کیفیت ارتباط امور ثابت شده است ص ۵ و ۶

ـ بررسی اتصال وانفصال مطلق بین امور ثابت ص ۶

ـ آیا بحث واثبات رابطه عرضی در کنار رابطه طولی برای تکمیل بحث ضروری است ؟ ص ۶

ـ آیا برای اثبات رابطه بین امور وعلل ثابت اثبات رابطه عرضی بین متغایرین (معلولها) ضروری نیست؟ ص ۷

ـ آیا نفی انفصال بین اشیاء منوط به اثبات مکان وزمان به عنوان دو بعد لا ینفک شیء نیست ؟ ص ۸

ـ آیا حقیقتاً عرض و طول در عینیت منفک ومجزا هستند ؟ ص ۹

ـ چگونه می توان ابتدا ضرورت علت واحد برای تغییرات را اثبات کرد وسپس به اثبات ثبوت آن وبررسی کیفیت آن پرداخت ؟ ص ۱۰

ـ استدلال فوق در چندین جلسه قبل هم مطرح شده بود و در گزارش خلاصه اول جلسه هم آمده است ص ۱۳

ـ آیا اثبات رابطه مکانی وعرضی مقدمه ضروری اثبات حاکمیت امر ثابت نیست ؟

ـ تقریر استدلالها مطرح شده اخیر ص ۱۴

ـ آیا اتصال وانفصال را علاوه بر اشیاء در مورد امر ثابت هم می توانیم مطرح کنیم ؟ ص ۱۵

ـ آیا علل مختلفه می توانند معلول یک علت مشترک واحد باشند ؟ ص ۱۶

ـ آیا اگر اثبات کردیم هرجا وثیقی است تحت امر واحدی است ، این تنها منحصر به وثیقت در طول میشود ؟ ص ۲۳

برادر معلمی : بسم الله... سئوالاتی که در قسمتهای قبل مباحث بوده است در جلسات واحد تقریباً حل شده است دو جلسه واحد گذشته درباره این مطلب بوده است که بعد از این مباحث (رابطه و رابطه عرضی و رابطه طولی و عدم انفصال بین رابطه عرضی و رابطه طولی و بحث هایی که در مورد زمان و مکان بود) مهره بعدی بحث چه چیز میتواند باشد که چند ابداع احتمال شده است یکی اینکه پیرامون این بحث شود که "آیا در تغییر چیز ثابتی میتواند فرض داشته باشد" و یا اینکه آیا درجهان چیز ثابتی میتواند وجود داشته باشد یعنی آیا همه چیز در حال تغییر است، این یک ابداع احتمال بوده است که شاید در جلسات خیلی قبل هم مقداری روی آن صحبت شده بود که اگر بخواهیم بگوئیم سکون محض است این انکار میشود و اگر هم بخواهیم بگوئیم همه چیز در حال تغییر است این هم مساوی با اینست که بگوئیم سکون محض است که اگر از این ابداع احتمال بخواهیم جلو برویم وبگوئیم که مثلاً یک چیز ثابت است و آن قانون است بعد رابطه این چیز ثابت با آن چیزهایی که درحال حرکت و تغییر هستند چطور است و بعد وارد بحث تعین در رابطه شویم یک ابداع احتمال دیگر این بوده است که بگوئیم حرکت عرضی مقدم بر حرکت طولی است که در جلسه واحد تماماً در مورد این ابداع احتمال بحث می شد که اگر ما بتوانیم ثابت کنیم که حرکت عرضی مقدم بر حرکت طولی است در ضمن این مباحث بحث تعین در رابطه هم تمام می شود که البته این ابداع احتمال با دو سئوال شروع شد یکی اینکه حرکت عرضی وحرکت طولی چیست دیگر اینکه آیا ما می توانیم در اینجا علت حرکت را پیدا کنیم یعنی بخواهیم بگوئیم علت حرکت طولی حرکت عرضی است یا اینکه خود آن حرکت عرضی از رابطه طولی جدا نیست چون قسمت قبل که بحث می کردیم در مورد رابطه عرضی و رابطه طولی بحث بود که رابطه عرضی چیست و رابطه طولی چیست و بعد هم طرح می کردیم که رابطه عرضی از رابطه طولی قابل تفکیک نیست حال اینجا که صحبت از حرکت عرضی وحرکت طولی میشود آیا حرکت عرضی چیست آیا رابطه عرضی همان حرکت عرضی است و آیا حرکت عرضی را می خواهیم فعل و انفعالات درون یک شئی بگیریم و بعد بخواهیم بگوئیم شئی مرکب است یا می خواهیم حرکت

عرض را تاثیر و تاثری که شئی با اشیاء همجوار و باصطلاح هم عرضش دارد بگیریم؟ یك مقدار در مورد این صحبت شد ویك مقدار هم در مورد اینکه آیا ما می‌توانیم در اینجا علت حرکت را پیدا کنیم و از آن بحث کنیم که دوستان در جواب می‌فرمودند که در اینجا ما نمی‌خواهیم علت حرکت را پیدا کنیم بلکه می‌خواهیم علت حرکت خاص را پیدا کنیم و علت حرکت خاص را در این مرحله میشود پیدا کرد مثلاً گفت که علت حرکت طولی حرکت عرضی است یا مثلاً علت حرکت طولی اختلاف پتانسیل اشیاء است یا مثلاً علت حرکت طولی تاثیر و تاثر بین متغایرین است چون این بحث تقریباً بحث جدیدی است وابداع احتمالاتی دوستان فرموده اند جناب آقای حسینی نظرشان را در مورد این ابداع احتمال ها بفرمایند یا اینکه اگر ابداع احتمال دیگری در نظرشان است بفرمائید تا دوستان در مورد آن دقت کنند .

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله . بارالها، کلمه حق را در سراسر جهان بگستران وکلمه باطل را ریشه کن بفرما آنچه را بوسیله نبیت، به نبیت و ولیت وعده فرمودی در این شب قدر به او عطا بفرما، خدایا قلب مبارکش را از ماها راضی قرار بده، آنگونه ما را قرار بده که او میخواهد و میل دارد وخودت میل داری نه آنگونه که ابلیس و نفس اماره میل دارد، خدایا شدتی که متناسب با انجام وظیفه در قسمت مباحث فکری است به همه ماها عنایت بفرما، خدایا ما ظاهر کار را با توفیقی که باز تو می‌دهی با فتور می‌توانیم به طرفش تمایل پیدا کنیم و تو ظاهر و باطن و خیراتی که در آن هست و آثار خیری که برآن مترتب است همه را میتوانی عطا کنی به تفضلت در این ماه مبارک که ماه ضیافت خودت قرار دادی به همه ما توفیق شایسته انجام این وظیفه را انشاءالله . عطا بفرما خدایا به ما آنگونه سلوك نکن که ما سزاواریم بلکه آنگونه سلوك بفرما که تو سزاوار هستی خدایا عده ای از بندگان تو بدبنال ابلیس هستند و ما ظاهر شکل کارمان اینطور است که در جهت یاری تو هستیم و یقین داریم که یاری نبیت در نزد تو محبوتر است تا یاری دشمنت، و به سرور حبیبت تو مسرور هستی و راضی ما را از صدقه سر رسول الله . موفق بدار انشاءالله . خدایا لشکریان اسلام را در هر جناحی که هستند بر

لشکریان ابلیس پیروز کن • خدایا لشکر اسلامی که برابر صدام هست این لشکر را پیروز بفرما ، لشکر صدام را نیست و نابود و مخذول بفرما شهدای جنگ را محشور به سیدالشهدا بفرما ، معلولین جنگ را شفای عاجل عنایت بفرما ، علل باطنی ما را در این ماه مبارک به عافیت انشاءالله تبدیل بفرما ، خدایا طاعت خودت را در بشر و عافیت نصیب ما بفرما از خذلان دنیا و آخرت محفوظ بدار اموات همه ما را غریق رحمت بفرما •

اگر در خاطرتان باشد یک عرض خدمتتان شده بود که ملاحظه مکان یا رابطه عرض و زمان را گاهی بصورت زمان خود شئی ملاحظه می‌کنیم گاهی بصورت زمان منتجه حتماً زمان منتجه به زمان اجزاء قوام دارد ، هر چند حرکت منتجه با حرکت اجزاء فرق دارد ولی قوامش به قوام اجزاء است حرکت طولی و عرضی را نمی‌توانید از شئی تفکیک کنید معنی دوئیت آن اینطور نیست که بشود گفت این حرکت مکانی آن است و این حرکت زمانی آن است ولی چرا ! حرکتش را با حرکت منتجه می‌توانید ملاحظه کنید و لذا زمان مشترکی هم که حاکم بر همه اشان هست و زمانهای بخش یا زیرسیستم و یا زمانهای اجزاء را نسبت به کل آن میشود سنجیده شود یا زمان اجزاء مرکب با کل وجه ترکیبی مرکب ، قابل مقایسه است و دوئیت آن را هم خیلی واضح میشود ملاحظه کرد یعنی نمی‌توانید بگوئید حرکت منتجه بعد جزء است ، حرکت منتجه بعد کل است نه بعد جزء کل بهویت کلی اش یک بعدی پیدا می‌کند که حرکت طولی را مشخص می‌کند وجهت خاص میدهد •

حال برمی‌گردیم ببینیم اینکه می‌گوئیم قوام حرکت طولی (به کیفیت حرکت اجزاء) بازگشت می‌کند حرکت اجزاء را هم که عرض کرده بودیم که حتماً باید تابع رابطه باشد یعنی تحت رابطه باید انجام گیرد ببینیم آیا می‌توانیم بگوئیم رابطه هم حرکت دارد یا نه • اول رابطه آن مقدمه ای که عرض کردیم با مقدمه دوم ملاحظه می‌کنیم سپس می‌آئیم سراغ اینکه اگر رابطه تغییر داشته باشد یا نداشته باشد چه چیزی تمام میشود •

حرکت منتجه بوسیله حرکت درونش متعین میشود ، ابتدائاً هم ممکن است چنین چیزی به ذهن بیاید که شما منشاء حرکت را به عبارتی به درون شئی برمی‌گردانید عرض می‌کنیم بله منشاء را بدرون

شئی برمی‌گردانیم ولی یادمان نرود که ما تغایر را بعنوان علت حرکت بیان نکردیم بلکه علت کیفیت حرکت بیان کردیم و این خیلی فرق دارد با آنجایی که تضاد را به عنوان علت اصل قرار می‌دهند در اینجا هم می‌گوئیم از " درون " ولکن درون را علت نمی‌گیریم درون طریق و مجرا است اگر گفتند که هر جا شما آب بخورید مغطس خواهید شد این خاصیت را دارید به خود آب نسبت می‌دهید به جای دیگر که نسبت نمی‌دهید اما آیا این خصلت را آب ذاتاً دارد ؟ نه این خصلت را بخارج نسبت نمیدهید • در اینجا ما عرض می‌کنیم که حرکت را حتماً کیفیت و نحوه اش را خصوصاً نسبت به حل منتجه بدرون می‌بریم ولکن وقتی بدرون می‌بریم سخن از کیفیت وطریقیت درون برای جریان پیدا کردن حرکت داریم آنهم تازه تحت معادله تحت رابطه •

بحثی را که قبلاً کرده بودیم اینست که توجه کنیم ببینیم آیا اگر حرکت از درون شئی نشد و طریق آنهم خود شئی و ذات شئی شد این ذات کجا معین می‌شود • اینکه حرکت ذاتی است، غیر از اینست که کیفیت متناسب با ذات است یا کیفیت حرکت متناسب با این شئی است یا کیفیت حرکت متناسب با آن شئی است این حرکت که کیفیت آن متناسب است تناسبش کجا تمام میشود قبلاً عرض کردیم که حتماً باید رابطه ای حاکم بر تناسب حرکت ها باشد یعنی ذات را مثلاً انحنای دایره را معادله درست می‌کند بعد می‌گوئیم انحنا ذاتی دایره است، کیفیت حرکت که خصلت ذاتی شئی را تحویل می‌دهد معادله انجام می‌گیرد • یك بحث این بود که بگوئیم کیفیت حرکت تحت معادله نباشد ورابطه ای حاکم نباشد تناسبی که برای پیدایش بخار از آب یا آب از بخار است این نباشد اگر نبود این نه بقول مادی و نه بقول متافیزیک قابل پذیرش نبود اما بقول متافیزیک مورد پذیرش نمی‌توانست واقع شود چون نه عقاب و نه حساب نمی‌توانست کاره ای باشد اما بقول مادی نمی‌توانست مورد قبول واقع شود چون اگر انفصال پیش می‌آمد دیگر آنچه زمان قبل بود نمی‌توانست بنحوه ای علت یا زمینه پیدایش زمان بعد باشد باید قطع باشد و معنا نداشت که بگوئیم از عدم مرتباً کیفیتها پیدا میشود شما که اصلاً رابطه حرکتی آن را هم قطع کردید اما اینکه تحت قانون باشد بدرد هر دو می‌خورد، سئوال اینست که آیا قانون هم تحت تغییر است یا نه ؟

به چه معنا قانون در حال تغییر است آیا به معنای اینکه قانون بعد شئی است ؟ بعد حرکت است و همراه شئی پیدا میشود وهمراه شئی ازبین می‌رود ؟ معادله همراه کیفیت خاص پیدا می شود و در تغییراتش همراه او ازبین می‌رود ؟ ازبین می‌رود یعنی چه ؟ یعنی نیست میشود ؟ یا می‌گوئید نه نیست نمی‌شود (از موضع یك مادی صحبت می‌کنیم) همانگونه که مسیر تاریخ را نمی‌توانید بگوئید نیست شده این طومار درون ذات ماده پیچیده است وجود دارد که تدریجاً ظاهر میشود وجمع میشود منهاب مثال می‌خواهم عرض کنم اگر شما یك قرقره نوار ملاحظه کنید می‌بینید که این طرف نوار باز میشود وروی آنطرف پیچیده میشود حال من سئوال کنم بگویم آنهایی که رفته زیر و دیگر پیدا نیست الان کلماتش برابرهد ضبط صوت رد نمی‌شود وکلمات دیگری است آیا بگویم آنها نیستند ؟ آیا یك مادی می‌تواند بگوید خصلت های ماده نیست میشود یا ضرورتاً کسی که قائل به تضاد هم باشد چنین قولی را نمی‌تواند بگوید وماده راحامل بینهایت تضاد آینده وبی‌نهایت تضاد تاریخی گذشته می‌داند اگر در ترکیب تز و آنتی تز می‌گوید فعلاً این تضاد حاکم شده یا این تز حاکم شده و درون خودش حامل تضاد است به معنی این نیست که خصلتهای قبلیش ازبین رفته باشد آنها هم هستند پس نمی‌توانید بگوئید قوانینش نیست ولی خصلتها هست خصلتها منشاء قوانین هستند پس از موضع یك مادی قوانین ازبین رفتنی نیستند بلکه ماده حامل روند بینهایت قانون است یعنی اگر یك مبنایی بوده باشد که بگوئیم قانون اصل است و ماده در مسیر قانون حرکت می‌کند و یك روند برای عقل قائل شویم و ماده رایك محتوی بی‌کیفیت می‌گیریم که در این روند که متناسب با حاکمیت قانون در این روند است حرکت می‌کند بدانیم که شاید بشود گفت نظر هگل شبیه این مطلب بوده است و مارکس گفته است این روند همه اش درون ماده است وبعد این است خوب در نظر دوم هم عین نظر اول قانون از اول تا آخرش هست ، تغییری که می‌گوئید از موضع بهره برداری من و شما می‌گوئید یا از موضع هست و نیست بودن در ماده خواهید گفت که ما آنچیزی که بدردمان می‌خورد کار داریم قانونی است که وجود دارد به چه درد می‌خورد عرض می‌کنم شما نظر فلسفی که می‌دهید می‌گوئید تضاد بی‌نهایت دارد این مربوط به اینکه

بدردد تان می‌خورد نیست یك نظر فلسفی است نسبت به اینکه وجود دارد بحث می‌آید می‌گوئید در این بخش برای من گرائیش چنین ، وموضع گیری چنان ، بنابراین قول به ازبین رفتن قانون — برابر است با ازبین رفتن خصلت و برابر است با اعلام ، واگر تبدیل شدن به عدم در خود ماده راه داشته باشد واین با اصالت ماده سازگار نیست ، این اول بود دوم می‌آئیم سراغ متافله ، متافله به چه معنا می‌تواند بگوید قانون ازبین می‌رود آیا به معنای اینکه بگوید خداوند تبارك و تعالی نمی‌تواند چنین چیزی را خلق کند ؟ یده تبارك و تعالی را مغلول بداند ؟ یا اینکه بگوید آنچه گذشته است دیگر خود آن تکرار نمی‌شود چیز دیگری نظیر آن میتواند تکرارشود این حرف عیبی ندارد ولکن این " قانون " را نمی‌شکند یك مصداقی بوده است که تحت آن قانون وجود پیدا کرده است و مصداق دیگری مجدداً می‌تواند تحت آن قانون وجود پیدا کند .

در مرحله سوم می‌آئیم هردوی این بحث را جمع می‌کنیم و بصورت نقض بحث می‌کنیم می‌گوئیم اگر قانون نیز تغییر کند چه پیش می‌آید این تغییری را که به قانون نسبت می‌دهید یا برای خودش یك مجرایی و یك رابطه‌ای تحت انظباطی قائل میشوید یا مطلقاً می‌گوئید انظباطی ندارد اگر انظباط را نسبت به قانون نفی مطلق کردید بعد دیگر نمی‌توانید هیچ جهت خاصی را اثبات کنید یعنی اینکه آب تر است ، آب مرطوب است یا فرضاً آب پتانسیلش اینقدر است و رابطه‌اش با هوا فلان ... هیچکدام از اینها را نمی‌توانید بگوئید نه تنها در کل نمی‌توانید بگوئید در جزء هم نمی‌توانید بگوئید در لحظه هم نمی‌توانید بگوئید یعنی نفی اثبات نسبت به کل کار را به آنجا می‌کشد ، که ما سئوال می‌کنیم بسیار خوب می‌گوئید قوانین می‌آیند واز بین می‌روند ما هم همراه هستیم و علی فرض قبول می‌کنیم و می‌گوئیم آیا تحت قانونی می‌آیند ومی‌روند یا بی‌قانون ؟ می‌گوئید تحت یك قانون یعنی قانون تاریخ می‌گوئیم آیا آن قانون تاریخ تغییر می‌کند ؟ می‌گوئید بله آنهم تغییر می‌کند می‌گوئیم آن تحت چه چیز تغییر می‌کند می‌گوئید فرضاً تحت اصول چهارگانه دیالکتیك می‌گوئیم آیا آن چهار تا چطور ؟ می‌گوئید آنهم تغییر می‌کند می‌گوئیم تحت چه قانونی می‌گوئید تحت قانون تضاد میگوئیم قانون تضاد چطور می‌گوئید ؟ یعنی چه می‌گوئیم حرفم اینست که آیا

مطلقاً تغییر را تا آخر جلو می‌برید یا نه اگر تغییر را تا آخرین مرتبه جلو بردید معنایش
اینست که هیچ جهت خاصی را در کل نپذیرید حال نپذیریم جهت خاصی را چه میشود هیچ
جهت خاصی را در جزء هم نمی‌توانید بپذیرید یعنی اگر گفتید که معلوم نیست که چگونه تغییر
می‌کند من می‌گویم بسیار خوب سرنوشت تاریختان هم معلوم نیست بعد می‌گویم سرنوشت تغییرتان
هم معلوم نیست بعد ش هم می‌گویم سرنوشت اینکه بعد از آب بخار دارید یا نه هم معلوم نیست
یک دفعه میشود از آب بخار گرفت یک صبح هم از آب که در کتری روی گاز است یک دفعه ببینید
نان درآمد مسئله ثبات قانون را در هر موضع که بپذیرید ولو در یک کلمه بگوئید تضاد هست یا
ماده هست یک قانون را که بپذیرید ثباتش حاکم میشود به ثبات کمترین بخش آن • این بدلیل آن
نیست که ما از راه دستگاه منطقی نظری ارسطویی بحث کنیم خیره می‌پذیریم که در همان بحث
خودتان جدلی بحث کنیم که اگر ثبات در هیچ مرحله ای نباشد آنوقت اثر خاص نخواهید داشت
و اگر اثر خاص نداشته باشید معنایش اینست که تشتت عمومی را در حرکت می‌پذیرید تشتت
عمومی در حرکت یعنی مساوی بودن هرچیزی بعد از هر چیزی ••• بعد از آب بخار باشد یا میز
باشد نه اینکه بگوئید در فاصله زمانی آب میشود چوب و چوب میشود میز و میزهم بعداً چه
می‌شود و چه می‌شود و آهن می‌شود و••• نه یعنی از هر چیزی هر خصلتی را در یک لحظه
بتوانیم بگیریم اگر این سخن را بگوئیم مساوی است با نفی تغایر و در قدم بعد عرض می‌کنیم مساوی
است با نفی حرکت زیرا کراراً گفته شده است حرکت بدون اختلاف پتانسیل ممکن نیست در حرکت
باید زمان برابر با خود شئی را که ملاحظه می‌کنیم دو زمان فرض داشته باشد وآنوقتی دو زمان
فرض دارد که دوئیت فرض داشته باشد دوئیت وقتی فرض دارد که تغایر فرض داشته باشد در
یکسانی محض حرکت فرض ندارد پس قول به نفی ثبات قانون وحکم به تغییر قوانین ناقض خود تغییر
است و اگر ما ببینیم حرکت و حرکت را نفی می‌کند و تغییر خود تغییر را نفی می‌کند معنایش اینست
که چنین قولی به بن بست رسیده است که خود تغییر نیز تابع تغییر است الی لانهایه اگر
بخواهیم بپذیریم که قانونها هستند و تابع امر ثابتی هم هستند اگر چنین چیزی بخواهیم بگوئیم

آنوقت سئوال می‌کنیم در مرحله تحققی که بهره برداری می‌کنید بله قوانین تغییر می‌کنند یك سری از قوانین مثل آن نوار ضبط که یك سری از کلمات از برابر هد ضبط صوت می‌روند ویك سری دیگر می‌آیند ولی تعاقبشان پشت سر هم تحت قانون است یعنی در نتیجه که بیائیم نگاه کنیم زمان حتماً جهت دارد در حرکت که سه قسمت می‌کردیم عرض و طولی (که برابر خود شئی است) و نتیجه در نتیجه که بیائیم حتماً جهت خاص دارد حال این جهت خاصی را که ما در نتیجه می‌گوئیم آیا می‌توانیم بگوئیم رابطه ای به جهت خاص درونش ندارد یا اینکه نه حتماً باید رابطه داشته باشد ، حال اگر گفتید که نسبت به کل جهتی حاکم است که از اجزاء که شروع بکنیم باید به آن جهت کل تمام شود ولی کل باید تحت یك قانون جلو برود حال من اینجا نکته ای را در پرانتز عرض کنم ، خارج از بحث که اصلاً رشد و پویایی و ترقی که برای انسان فرض شود (همه صحبت فرهنگستان اینست) که باید سازگار باشد با حرکتی که در تکوین هست و این سازگاری متنفع است مگر از راه اینکه از تشریع تبعیت کند که با سرشت و فطرت تکوین هماهنگ است بنابراین کلیه کارهای کارشناسی و توصیف رشد و برنامه ریزی برای رشد که سخن از آن گفته میشود نمیتوانند از امر تکوین تفکیك شود تکوین درباره بودن شئی است ، روی نیست که نمی‌شود برنامه ریخت!! اگر هم خداوند متعال برای آزمایش یك فاصله ای را داده باشد که می‌بینید کفار در این فاصله میتوانند کاری بکنند این دم بریده است برای اینکه محال است که این از آن مقداری که معین شده است قدرت تخلف داشته باشد ، هیچ بودی برایشان فرض ندارد تا بعد صحبت از رشد آن بشود • برمی‌گردیم ، حال بگوئیم که قوانین در مرتبه تحقق عینی خارجی موضوعاتشان از بین می‌روند وجودی که حامل این حد و مرز است از بین می‌رود می‌گوئیم بسیار خوب ارتباط اینها به همدیگر تحت یك نتیجه کلی قرار می‌گرفت و نهایتاً قانونی بر آن حاکم بود وسیر و جهتی نسبت به کل کون حاکم بود آنجا که بیائیم نگاه کنیم قانونی که بر حرکت تاریخ حاکم است آنرا شما نمی‌توانید بگوئید به راحتی از بین می‌رود قوانین تاریخ را می‌توانید بگوئید ازبین می‌رود موضوعاتش نیست می‌شود ولی قانونی که حاکم بر قوانینش تاریخ است آنرا نمی‌توانند بگوئید یعنی همان تعبیری راکه

آنها از فلسفه تاریخ دارند شما می‌توانید بگوئید مثلاً فلان قوم مترف شدند موضوع قومی پیدا شد که مستحق هلاکت هستند این قانونی از قوانین تاریخ ، ولی حالا قانون حاکم بر این قوانین آن چطور ؟ یعنی جهت کل حرکت را ، آیا آنرا هم می‌توانید بگوئید در این جهت کلی چیزی باشد که لغو باشد وبه این جهت کلی نخورد بعد از این مرتبه دوم ، بعد از قانون آن قانون ، بعد از این شئی جدید آن ... اصلاً پیش و جدید بودن وتبدیل و تعویض قوانین آنوقتی قابل ملاحظه است که امر ثابتی حاکم بر آنها باشد ابتداءً قوانین تغییر بنظر می‌آید ولی یک پله بالاتر نگاه کنید قوانین تغییر مورد نظر و صحبت ما نیست قوانین حاکم بر قوانین تغییر یعنی آن قوانینی که جهت کلی را تعیین می‌کند ، و قانونهای تغییر مصداق و نمونه ای تحت آن هستند و جزئی از آن مجموعه هستند تازه اگر قوانین حاکم بر قانون تغییر را بصورت یک مجموعه ملاحظه کنید که از این موضع تا این موضع باید تحت این جهت اینطور بشوند در جهت کلی یک قدم شما بالاتر می‌توانید بگوئید کل روند بجهت خاصی هست یا نه ، نفی جهت از کل روند برابر است با نفی جهت از یک جزء یعنی نفی حرکت و پذیرش جهت نسبت به کل روند پذیرش ثبات است حال این امر ثابت (اگر بخواهیم به قول متألهین صحبت کنیم ولو اثبات نشد ، ولی لازمه مطلب را ملاحظه می‌کنیم) وقتی که مخلوقی هم بالمره نباشد علت غایی و مسیر اصلاً موضوعیت پیدا می‌کنند ؟ اینکه خلق بفرماید مسیر را بدون اینکه چیزی را خلق بفرماید که در این مسیر عبور کند این لغو است واز کمال مطلق ممتنع است یعنی متناسب با فعل فاعلی نیست که آن فاعل مطلق باشد بگوئیم از اول بوده است موضوعاً تعلق نمی‌گیرد وتحت خلقت قرار نمی‌گیرد این هم اشکال دارد ، بحثی را که قبلاً می‌کردیم اشکالش چیست اشکالش اینست که شما آیا قائل به محدودیت آن می‌شوید یا نه همینکه قائل به محدودیت آن شدید سئوال است که آیا محدود مگر میتواند بسیط ذاتی باشد حال اگر ما گفتیم که سنخ دوتاست از تحت محدودیت که نمی‌توانید خارج کنید بهرحال محدوده سلسله قوانین حاکم بر ماده یا مخلوقات من الاول الی اخر محدود است مطلق نیست یعنی قانون در گشترش اطلاق ندارد بی حد و مرز نیست خودتان میگوئید علت غایی ، مرز

برایش قرار می‌دهید یعنی از اینجا به اینجا ، خودتان می‌گوئید شامل میشود نسبت به اجزاء مختلف ، مجموعه ای است که قوامش به اجزاءش است به جهتش است حال اگر قائل شدید به اینکه جهتش و اجزاءش در آن اصل است والا نمی‌تواند بالاجمال قانونیت پیدا کند یعنی قانون حاکم بر چه چیز ، اگر حاکم بر قوانین درونیش نبود و می‌گفتید هیچ قانونی تحت آن نیست فقط یکی هست اول کلمه یکی بودنش را مورد تردید قرار بدهید یکی بودن ذاتی را ، همینکه می‌گوئید بین این مبداء تا این منتها این مسیر را دارید طرفین قائل می‌شوید همینکه می‌گوئید شامل برایـــــن تبدیل و آن تبدیل دارید جزء برای آن قائل می‌شود خوب اگر اجزاء داشته باشد بعد ها صحبت می شود که نمی‌تواند محدود نباشد اگر محدود شد ، تعدد قوانین اطلاقشان را در مرتبه خودشان می‌شکند و متناهیشان می‌کند علاوه بر اینکه مجموعه اشان هم که جهت خاصی برایش قرار می‌دهید آن را محدود می‌کند و خاص می‌کند و از اطلاق می‌اندازد و اگر بی‌جهتی را به قانون بدهید قانون از قانونیت می‌افتد یعنی قانون را با بی‌جهتی نمی‌توانید تعریف کنید (یادداشت فرمائید) قانون نمی‌تواند هیچ جهت مشخصی را معین نکند چه قانون قانون کل باشد چه قانون قانون جزء باشد اگر جهت را بنا است مشخص کند نمی‌تواند مطلق باشد جهت دار بودن یعنی از این طرف هست و از طرف دیگر نیست اگر بنا شد محدود باشد (وجود محدود در جای خودش بحث بیشتر میشود الان در لوازم هستیم) ممتنع است که قدرت مطلق نسبت به محدود بدهید لذا بساطت ذاتی از قانون برطرف می‌شود زیرا وقتی می‌گوئید این محدود است وجوداً ، از نظر هستی ، ولی مقاومت آن محدود نیست مگر مقاومت آن وجود نیست ؟ مگر مقاومتش هستی ندارد از یک طرف می‌گوئیـــد این هستی‌اش بینهایت است و از یک طرف می‌گوئید متناهی و محدود است و این صحیح نیست اگـر گفتیم که خیر وجودش محدود است معنایش اینست که بساطت ذاتی نیست در برابر قدرت مطلـق می‌شکند همینکه گفتید در برابر قدرت مطلق می‌شکند شکستن آن چیست ؟ یعنی نتواند از آن جهت خاص برود مجبور شود که از جهت دیگر برود وتغییر جهت کلی در آن فرض داشته باشد ولی ایـن تغییر جهت اعدام آن اولی است و نمی‌توانید بگوئید همان قانون اول است که در جهت دیگـر ی

اثبات

حرکت می‌کند • چرا ؟ چون برای قانون در مقدمه اول ثبات کردید وقتی شکسته شد آن جهت اول نیست و اعدام شده قابلیت اعدام را که برای آن آوردید آنوقت می‌شود ممکن ذاتی چرا ؟ چون همینکه در بقاء مشروط شد نه اینکه به حفظ و قیومیت، بلکه مشروط شد به اینکه اونشکند حضرت حق این را نشکند پس ذات این بری از شکستن نیست همینکه ذاتاً از شکستن بری نشده است قدم بعدی را سئوال می‌کنم می‌گویم چیزی که ذاتی‌اش بودن نیست بودن آلا تش‌بدون علت نیست از مرتبه وجوب به مرتبه امکان می‌آید، بحثی را که در اینجا می‌کنید ولو هستی قانون را از قبیل هستی سایر ممکنات نگیرید بحثی را که عرض کردم اعم است از اینکه ازقبیل سایرممکنات باشد ، بنابراین پاسخ آنچه را که در جزوه (به گمانم) چهارم یا پنج بحث های اقتصاد بود در این جلسه گفته شد خوب اگر بسیط ذاتی نتوانست باشد حرکت هم برایش ممتنع باشد بسیط زمانی اثبات می‌شود و از این ناحیه عرض می‌کنیم با تمام ممکنات فرق می‌کند بنابراین آنچیزی را که آنجا زیاد سعی داشتیم امری پیدا شود که با تمام ممکنات فرق داشته باشد برای اینکه که اساس استدلال شما نسبت به صانع و وجود مطلق به او برگردد و پایه ثبات این مطلب و این بساطت هم نهایتاً به صفت فعل وبه تبارك و تعالی برمی‌گردد در این بحث باز اشاره ای به آن شد و من باز توضیح عرض می‌کنم که آنچه که علت بحث در هفته های چهارم و پنجم اقتصاد بود این بود که اگر پای استدلال به حد شئی برگردد و به وعاء ذهن برگردد یعنی ذهن من قدرت تجرید دارد تا من هستم ! آنوقت بلافاصله سئوال میشود که اگر شناخت شناسی تغییر کند چطور؟ همانطور که شما می‌گوئید اگر دیوانه شدم تکلیفی ندارم اگر این مردم هم نبودند اینها هم حق نیست می‌گفتید حق به معنای چیست خوب وقتی انسانی نباشد عبادتی هم به اینصورت نمی‌شود پس حق بودن اینکه عبادت حق است خدا حق است نه اینکه من می‌اندیشم که خدا حق است باز نگردد روی حد شئی که حد شئی مرتباً در حال تغییر است و بازنگردد روی وعای ذهن که ذهن فرض وجود و عدم برایش است مطلب حق بشود مستقل از انسان • حال چه خاصیتی دارد که مستقل از انسان حق بشود ؟ عرض می‌کنیم برابر کسی که اهل تردید واهل شك است و می‌خواهد

بگوید سخن شما بدلیل حالت شماست درك شما هم بدلیل حالت شماست اینکه می‌گوئید بدیهی بدلیل حال شماست برای حال شما بدیهی چنین است برای حال دیگری بدیهی چیز دیگری است مفاهیم تجریدی برای یك قوم بدوی و برای یك قومی که در یك سری اطلاعات دیگر باشند یك جور است ؟ بعد مفاهیم تجرید می‌رسد به یك رتبه ای که جزء تردید در نهایت چیز دیگری را نمی‌تواند امضاء کند این اشکالاتی است که آنجا پیدا می‌شود یك اشکالات دیگری هم پیدا می‌شد که اگر می‌گوئید چیز ثابت نه پس می‌خواهید خداشناسیتان را کجا اثبات کنید آیا می‌خواهید بگوئید فقط ما اینطور خیال می‌کنیم استغفرالله این یك اشکال و اشکال دومی هم که بر بحث بود که ما اصرار داشتیم ثبات اثبات شود این بود که شما مجبور هستید به اینکه عمل کنید و برای عمل منطق می‌خواهید و منطقتان پایگاه می‌خواهد بدون پایگاه چکار می‌کنید و نهایتاً منطق حاکم بر تغییر می‌خواهید فقط با منطق تجریدی نمی‌تواند کار کنید ، پس اشکالی که ما را وامی‌داشت بوآن مباحثات با برادرها دو اشکال بود یکی در مرحله نظر و دیگری در مرحله عمل حلی که الان عرض کردم این شد که از محاسن آن بحث ابداً در اینجا چیزکم و کاست نشد بحمدالله ومعایب آن هم برطرف شد یعنی مطلقی از نظر تاریخی غیر از حضرت حق اثبات نمی‌گردد با این مسیری که می‌آئیم در عین حالی که قانون ثبات پیدا می‌کند و ثباتش قابل اتکاء می‌شود عرض کردم ثبات قانون هم نهایتاً به صفت فعل برمی‌گردد و صفت فعل به صفت فاعل برمی‌گردد که آنجا دیگر صفت را صحیح نیست بگوئیم ، وبه علم هم برنمی‌گردد آنگونه که آنوقت بعضی از دوستان صحبت می‌کردند برمی‌گردد به اطلاقه تبارك و تعالی و بازگشت ثبات به خداوند خیلی فاصله دارد تا اینکه به علم برگردد چون اگر به علم برگردد باید تصور علم بشود ولو بنحو اجمال و غیر از اینست که کمال توحیده نفی صفاته که تنزیه از جمیع صفات باشد چون شما وقتی علم می‌گوئید معنای کثرت را در نظر می‌آورید و می‌گوئید عالم است به این کثرات ولی وقتی اطلاق را می‌گوئید معنای علم را دارد بدون اینکه معنای این کثرات را داشته باشد واو احاطه قیومی دارد وشما اصلاً احدیت حضرت حق را ملاحظه کنید حال برمی‌گردیم به بحث عرض می‌کنیم تناسب فعل با فاعل

را نمی‌توانید بگوئید به عنوان قانون حاکم بر حضرت حق ، بلکه این مرتبه را یعنی برابری شئی با خودش ادراکی است که ما از مطلب داریم این ادراک حق است و حقانیتی را هم که نسبت به این ادراک می‌دهید و می‌خواهید این را توصیف کنید به آن مرتبه که می‌رسد نمی‌توانید با این استدلال خودتان برای او تمام کنید با استدلال خودتان برای خودتان تمام می‌فرمائید و خیلی فاصله است بین اینکه با استدلالشان برای او تمام بفرمائید تا مخلوقی شود از مخلوقات ذهن خودتان ، یعنی بگوئید خدای مطلق اینطوری باید باشد یا اینکه او را از هر ادراکی که دارید تنزیه کنید یک وقت آدم یک خدای ذهنی درست می‌کند و ده صفت از این طرف و بیست صفت از آنطرف و پنجاه صفت و ... استدلالی هم روی آن صحبت می‌کند یک وقت است که می‌گوید من ممکنات را توانستم با ادراکم بشناسم و یقین کنم که واجبی دارد و حضرتش را تنزیه می‌کنم و اعلام تحیر برابر حضرتش می‌کند که این اعلام تحیر مرتبه ای از اعلام بندگی و حق دیدن اینکه بنده باشد است .

برادر محلی : در قسمت اول فرمایشتان دو نکته است که در واحد هم بحث شده اینرا روشن تر فرمائید یکی اینکه در همین قسمت اول فرمودید که علت حرکت خاص یا علت کیفیت از درون است بعد این را هم در بحثهای قبل فرمودید که وقتی می‌خواهیم اثر جدیدی ظاهر شود این اثر در هیچکدام از اجزاء نیست در اجزاء به شرط ربط است و آن توصیفاتی که فرمودید حال چرا فقط علت کیفیت حرکت از درون است آیا در همانجایی که می‌گوئیم رابطه های عرضی و رابطه طولی از هم قابل تفکیک نیستند این علت را از درون و بیرون نمی‌گیرید یعنی اگر اینکه ترکیبات داخلی یا ربطی که بین اجزاء داخل آب است را عوض کنیم آن اثر آب بودن ظاهر نمی‌شود و اثر دیگری ظاهر میشود اگر از بیرون هم تصرفاتی بکنیم آیا آن اثر از بین نمیرود و اثر جدیدی ظاهر شود ؟ یا این که باز آنها را هم تحت یک مجموعه میاوریم و میگوییم آنها هم خود یک سیستم هستند ؟ قسمت دوم در اوائل صحبتتان این را طی فرض گرفتید که قانون حاکم است بر شئی و شئی تحت قانون متعین شده و اگر این را پذیرفته باشیم پس بحث تعین در رابطه تمام

شده • این قسمت را هم باز توضیح بفرمایید •

برادر حجت الاسلام حسینی : اول هرگاه چیزی را از خارج برای تقریب میگوییم یک تعبیر همان است که فرمودید این دو تا در یک مجموعه محسوب میشود خصوصاً اگر شما منتجه را نگاه بکنید و با مشاهده کردن خصلت منتجه و جهت منتجه حتماً همه تغییرات را منسوب به درون میکنید آیا در بخش هم میتوانید این را بگویید یا خیر؟ هر چیز یک بخش جدای از بقیه بخش ها نیست همانطور که در منتجه هم اگر نگاه کنید جدای از خود تاریخ نیست و مجموعه نهایی که نگاه بکنید خود تاریخ است که تحت قانون ثابتی است کیفیت های حرکت درون این هستند چون متناسب هستند با این حرکت (نمی توانند متناسب نباشند) ولاکن از انتقال مرحله ای به مرحله بعد که نگاه میکنید حرکت های عرض را با حرکت های طولی رابطه شان رابه عنوان بعد شئی ، یعنی شئی و زمان خودش را در نظر می گیرید نه شئی و زمان منتجه ، وقتی شئی و زمان خودش را ملاحظه کنید مگر میشود تحت رابطه نباشد ؟ تحت رابطه بودن یعنی چه ؟ یعنی آیا مجموعه روابط درونی این (اگر زمان برابر با خود شئی باشد) موجب کیفیت تغییر در مجموعه نشده ؟ اصلاً زمان هر شئی مخصوص به خود اوست اگر به چنین چیزی برسیم آن وقت این قولی است نسبت به درونی بودن حرکت و درونی غیر از ذاتی بودن حرکت است • نهایت این است که قوام حرکت منتجه را باز بر میگردانید به اجزاء هر چیز خود کیفیت منتجه با کیفیت اجزاء فرق داشته باشد ولی قوامش برمیگردد به کجا ؟ اگر برگردد به اجزاء باز معنی حرکت از درون بودن را نمیدهد ؟

اما بحث تعین در رابطه ، آنجا که بحث رابطه عرض و طولی را میگفتیم به نحو و در آنجا که اصالت ترکیب را میگفتیم به نحو اجمال مطلب گفته میشود ولی هنوز به صورت عنوان بحث سراغ این بحث نیامدیم والا به صورت لازمه طرح شده و اجمالاً طرح شده و قدم قدم پیش آمدیم تا این که انشاءالله برسیم به خود بحثش •

برادر معلمی : بنابراین در صحبت های قبلی بحث شده بود و نتیجه گرفته

شده بود بین متغایرین رابطه هست و انفصال نیست و درحرکت هم همچنین ولی ثابت نشده بود که رابطه حاکم بر متغایرین است یا متغایرین تحت قانون هستند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : گفته بودیم که آیا اتصال نسبی است یا نسبیت اتصال است ؟ نسبیت اتصال و ترکیب همین ها بود نهایت این که هنوز اجمالاً میگوییم و تفسیرش را بعد میگوییم .

برادر رسیف : بسم الله اشکالی که بنده میخواستم عرض کنم همین علی فرض گرفتن بحث ترکیب و بحث حاکمیت رابطه بین متغایرین و این که همانجایی که پذیرفتیم لازمه حرکت وجود دوئیت و اختلاف پتانسیل و وجود ارتباط بین متغایرین است همانجا اذعان به ضرورت ترکیب برای حرکت را کردیم یعنی همانجا بسیط بودن و اصالت شئی را نفی کردیم . چرا ؟ چون اگر اصالت شئی را قائل شویم نفی ارتباط در تغایر است و لذا وقتی نفی تغایر شد امکان تغییر هم نیست بنابراین نفی تغییر هم میشود ولی میتوانیم یك سیر را مجرد فرض کنیم یعنی بگوییم در جهان فقط یك سلسله است و آن سلسله در هر لحظه فقط یك شئی موجود است که این معدوم میشود و شئی دیگر مخلوق و همینطور و هیچ ربطی هم بین این سلسله وسلسله هایی که کنارش هستند نیست و لذا بحث طول را مجرد از بحث عرض میتوانیم بیان کنیم و تنها در هر لحظه آن ورق هایی که هیچ ربطی به هم ندارند در نظر بگیریم ولذا با پذیرش ربط بین متغایرین در واقع باید نتیجه گیری کنیم که تغایر بدون ربط معنی ندارد وبدون اختلاف پتانسیل حرکت امکان ندارد بنابراین ضرورت پذیرش عدم بساطت و مرکب بودن را درآنجا بپذیریم و بحثی نیست که بعد به عنوان مهره سوم بحثش را بکنیم همانجا وارد ش شدیم یا به عبارت دیگر علی فرضش حرکت کردیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی شما بحث ترکیب را به صورت اجمال میپذیرید یا علی فرض میپذیرید ؟

برادر رسیف : به صورت اجمال پذیرفتیم ، یعنی آن چه ما در ترکیب به عنوان مقوم مفهوم ترکیب میبینیم ربط بین اجزاء است و لذا به همین دلیل میگوییم در بحث پذیرش ربط بین

متغایرین همانجا بحث ترکیب را هم پذیرفتیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : بلی پذیرفتیم الان چیزی نقض ندارد برای جلوگیری

برادر رسیف : یعنی به عنوان یک مهره جدید و بحث جدید لزومی ندارد مگر در تکمیل .

برادر حجت الاسلام حسینی : همه بحث هایمان این چنین است که از مرتبه اجمال که قبلاً یک اشاره ای میکنیم ورد میشویم میرویم گذرا بعد که میرسیم خیلی روی آن صحبت میکنیم و لوازمش را در نظر میگیریم و یک چیزهای دیگری را باز آنجا اشاره میکنیم .

برادر رسیف : بنابراین اگر بخواهیم چند نتیجه از بحث تغایر بنویسیم یکی هم این خواهد بود .

برادر حجت الاسلام حسینی : در حد اجمال در تغایر هم میتوانید بحث ترکیب را بنویسید ولی خیلی مجمل نه این که آن بحث ترکیبی که اینجا میگوییم رابطه ای هست و تحت رابطه ای و رابطه عرض با رابطه طولی حتماً باید رابطه داشته باشد یعنی تحت یک رابطه ای قرار داشته باشد و این هم که میگویید زمان و مکان بعد شئی است یعنی زمان و مکان هر دو تحت یک قانون تعین شئی را مشخص میکنند .

برادر رجاجرمی : میفرمایید وقتی تمام کردیم که رابطه طولی با رابطه عرضی رابطه دارند ترکیب را هم تمام کردیم و قانون حاکم بر رابطه طولی و عرض را هم تمام کردیم اینها را ما متوجه نشدیم !

برادر حجت الاسلام حسینی : تمام نکردیم ؟

برادر رجاجرمی : ما آن چه تمام کردیم رابطه رابطه عرض با رابطه طولی است (همین قدر که ارتباط دارند) ولی قبول نکردیم تغییر و تغایر تحت قانون خواهد بود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : پس الان این بحث چه بود ؟

برادر رجاجرمی : همین ارتباط این بحث را با این مطلب متوجه نمی شوم .

برادر حجت الاسلام حسینی : این که گفتیم ، اگر تغییر تحت قانون نباشد و گفتیم زمان منتجه شمولیت بر زمان خود اجزاء دارد و حتماً هم اجزاء دارد وجهت اجزاء تبعیت میکند از آن جهت " من حیث الوجود " نه " من حیث التحقق " از نظر وجود هستی اینها به ایمن طرف است ولی آن هستی است که کیفیت حرکت جزء را ونهایتاً کیفیت حرکت کل را خط میدهد هستی ممکنات خلق شده اند برای این که سیر کنند در این روند وکانال خاص، به اراده قیومشان یا خالقشان فقط به اراده اوست که در این مسیر سیر میکنند و اگر اراده او تغییر کند محتایش این است که سیر قانون چیز دیگری شود ولی تا اراده وجهتا و براین جهت است از یك بعد میگوییم حرکت از درون است منتجه تحققاً قوام دارد حرکتش بر حرکت اجزاء از بعد هستی شناسی این هستی اش به این طرف است و نمی تواند بروود به طرف دیگری عنایت میفرمایید چه چیزعرض می کنم؟

برادر جاجرمی : آیا این بحث ها منوط به این نیست که شئی مرکب است ؟ این را به عنوان یکی از مهره های بحث علی فرض گرفتید یا اثباتش فرمودید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : جهت داربودن حرکت را قبول داریم یا خیر؟

برادر جاجرمی : یعنی تغایر حرکات خاص انکار ناپذیر است .

برادر حجت الاسلام حسینی : این جهت داربودن را اثبات میکند یا خیر؟

برادر جاجرمی : در این حد که هرحرکتی خصلتی را دارد که حرکت دیگر آن خصلت را ندارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : ضرورت این مطلب منتهی تا کجا میشود ؟ آیا این قانون تغییر پذیر است یا خیر ؟ اگر تغییر پذیر باشد نمی توانید بگویید انکار ناپذیر است شما میگویید تغایر انکار ناپذیر است ؟ پس جهت داری حرکت را هم باید بپذیرید انکار ناپذیر است حالا یك مقدار بیایید جلو قدم به قدم بعد برگردیم . جهت داری حرکت را بپذیرید انکار ناپذیر است .

برادر جاجرمی : به همین معنا که هرحرکتی خصلت خاصی را دارد وحرکت دیگر

آن خصلت را ندارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : نسبت به کل هم همچنین است یعنی خود این قانون تغییر نمیکند . اگر نخواهید بیایید جلو ما هم همین جا ؟ میایستیم جدلی صحبت میکنیم .

برادر جاجرمی : من نمی دانم حرکت سومی وجود دارد که به کل جهان نسبتش بد هم .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا این حتماً انکار ناپذیر است و هیچ جا نقض نمی شود ؟ در فرض کل هم قدرت تغییر را نداریم ؟ یعنی فرض تغییر را میشکنید ؟

برادر جاجرمی : یعنی اگر این انکار شود حرکت ممتنع میشود .

برادر حجت الاسلام حسینی : پس هر جا حرکت فرض شود این قانون صادق است ؟

برادر جاجرمی : هر جا حرکت فرض شود جهتی فرض دارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا برای کل عالم حرکت فرض میکنید یا خیر ؟ نگویید منتجه مجبور هستید خاصیتی به مجموعه بدهید .

برادر جاجرمی : بدون بحث مرکب و اجزاء ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : برای تاریخ شما در این جا چه چیزی قائل هستید ؟ تاریخ هم جهتش نتوانست انکار ناپذیر باشد ؟ چون گفتید هرگاه حرکت فرض شود .

برادر جاجرمی : حالا ما نگفتیم تاریخ حرکت دارد ثابت کردیم تاریخ یعنی چه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : تاریخ یعنی چه ؟!!

برادر جاجرمی : تاریخ یعنی ذات حرکت به هرحال اگر ما تمام کرده باشیم در توالی دو کیفیت رابطه هست بعد شما میفرمایید قدم بعدی بحث را بگوییم علت توالی چیست که این توالی بدون علت نمی تواند باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : اول میگوییم جهت داری لازمه حرکت است و حرکت بدون جهت ممتنع است .

برادر جاجرمی : پس آن جهت علت دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر جهت داری ممتنع شد این ضیفه را برای قدم دوم که مثلاً بگویید آیا قانون میتواند تغییر کند ؟ مرکب هستند یا بسیط یا ... ؟ باز میکند .

برادر جاجرمی : یعنی میخواهیم بگوییم الان شما قانون را به منزله علت حرکت وارد بحثش میشوید و آن رابطه که در توالی بین دو کیفیت اثبات شد همان را قانونی میدانید که حاکم بر توالی خاص است اگر همان میدانید از اول میتوانستیم بگوییم در توالی خاص رابطه است چون قانونی حاکم بر آنها هست پس شما هیچ استفاده ای از بحث های قبلی نکردید تا مهره قانون را طرح کنید .

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا یک مقداری روی آن بحث کنید بعد بیایید نقض کنید .

برادر جاجرمی : پس در اثبات قانون از مطالب قبلی استفاده نشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی اگر هماهنگی در تغایر و تغییر اثبات نشد بود شما این جا بلافاصله از حقیر این حرفها را میپذیرفتید ؟

(آنها لازم دیده شد برای تقریب به ذهن) یعنی ما یک بحث هماهنگی در تغییر داشتیم و این اگر بحث های انفصال و اتصال شده بود که نمی شد پذیرفت علاوه بر این شما زیربنای منتجه را هم در همان بحث های سابق گذاشتید یعنی آنجایی که حرکت عرض را صحبت میکنید (توجه به رابطه عرض یعنی توجه به مجموعه) گاهی میگویید مجموعه دو چیز در ارتباط با هم گاهی هم می گوئید مجموعه چند چیز و ... آن وقت گاهی هم منتجه های بسیار کوچک و گاهی بزرگ را لحاظ میکنید حالا انشاءالله در واحدها یک مقدار بحث کنید بعد در خدمتتان هستیم .

برادر رامیری : بسم الله ... آیا مرحله تغییر شئی سیر خاص یا سیر عام دارد ؟ و قبل از مسئله ترکیب این مطرح است که راجع به زمان و مکان قبلاً صحبتی نداشتیم فقط رابطه بین رابطه طولی و عرضی را تمام کردیم آیا این طور است که رابطه طولی و عرضی عبارة الاخری زمان

و مکان هستند و هیچ تفاوتی ندارند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : زمان را اگر برابر با خود شئی بگیرید میشود رابطه طولی اگر به معنای کل بگیرید میتواند قدرت شمول داشته باشد و مقایسه با منتجه کنید یا لااقل منتجه های نسبی مثلاً یک چیز سومی را شاخص قرار میدهید و میپذیرید با دو حرکت دیگر رابطه داشته باشد (این به صورت انتزاعی و تجریدی) ولی اگر به صورت حقیقی بخواهید آن است که منتجه حاکم بر اجزاء باشد یعنی همان طور که نمی توانید بگویید زمان میکروفون مال خودش است و زمان مداد هم مال خودش است نمی توانید بگویید زمان کل مال خودش است مستقل از اجزاء و زمان اجزاء هم مستقل است خیر ارتباط دارد و ارتباطش هم تحت شمول است . اما برگردیم روی عرض وقتی رابطه عرض را خدمتتان گفتیم ادنی مرتبه مکان را گفته بودیم به صورت اجمال (حرکت) وقتی میگویید شئی جایگزینی اش در کجا معین میشود مگر نمی خواهید بگویید این تحت معادلاتی قرار دارد ؟ که هر کدامشان تحت نسبتی قرار دارند وقتی میگویید بین دو چیز معادله ای است (رابطه شان تحت معادله ای است) توجه به دو و رابطه بین آنها در هم عرض دارید یا خیر ؟ به صورت عرض ملاحظه میکنید یا خیر ؟ (ج ـ بلی) این ملاحظه کردن عرض اول قدمی است که یک مجموعه کوچک که دو عنصر دارد و وضعیت هر یک را نسبت به هم معین میکند برای شما درست میکند حالا اگر این دو عنصر را بزرگ کنید و رابطه عرض بیست عنصر را با هم ملاحظه کنید دوباره وضعیت هر کدام از اینها را نسبت به هم ضرورتاً تعیین میکنید میگویید این تحت این معادله اثر میگذارد تحت این معادله اثر گذاشتن مثل این است که خلاء درست کنید بعد بیست چیز در آن بریزید و جای اینها در معادله معین شده اگر بزرگترش کنید نسبت به کل ملاحظه کنید آیا رابطه عرض نیست که نحوه آثار اینها را دارد مشخص میکند ؟ و در همین جا نیست که ما ملاحظه میکنیم هرکدامشان کجا باید باشند تا چه نحو اثری داشته باشند یعنی تبعیت جایگاه هشان را از روابط حاکم بر آنها فهمیدیم و نهایتاً مکان و هم زمان را باید به صورت کل بگیرید ولی اولین قدمی که در مجموعه میگذارید تعلق دو شئی به یکدیگر است یعنی

وقتی که ازشئی بیرون آمدید وگفتید دوشئی به هم‌متعلق هستند وارتباط دارند این صحبت که دوشئی تغییراتشان تحت‌تعلقشان است یعنی هم زمان وهم مکان راتحت رابطه دیدید ٭

برادر امیری: فرمودید بحث ترکیب فی الجمله اگر توجه به آن نداریم در رابطه طولی پذیرفتیم این جا میتوانیم بگوییم رابطه عرضی مقدم بر رابطه طولی است ؟ وبعد این مقدمه شود به صورت تبیین تر برای بحث ترکیب ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : میتوانید بگویید هر دو بعد یك چیز هستند یا میتوانید بگویید مقدم هستند اگر هر دو بعد یك چیز شدند و تحت یك قانون هم بنا شد عمل کنند به این راحتی نمی‌توانید مقدم و مؤخر قرار دهید مگر این که تقدمش را تقدم سببی بگیرید وبگویید من باب سببیت این مقدم است نه من باب این که تقدم و تأخر زمانی دارد ٭

برادر خوش‌اخلاق : قوانین آیا کیفیت هایی هستند ؟ اگر کیفیت هستند نحوه تعینشان چگونه میشود ؟ اگر اثر دارند تغییر کردنشان چگونه میشود ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اثر مستقل از اشیاء ندارند ٭

برادر خوش‌اخلاق : اثر دارند ٭

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اگر میفرمایید اثر دارند دلیل بیاورید ولی ما میگوییم اثر مستقل ندارند ٭

برادر خوش‌اخلاق : توضیحی پیرامونش ندارید ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ما ادعایمان را مقید میکنیم و نگفتیم در هر حال اثر دارند ٭

برادر خوش‌اخلاق : اینها در رابطه با اشیاء هستند یا خیر ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : وقتی در رابطه باشند اثر دارند ٭

برادر خوش‌اخلاق : در رابطه با اشیاء هستند بالاخره روی اشیاء اثر می‌گذارند ٭

برادر حجت‌الاسلام حسینی : خیر ، به لحاظ اشیاء اثر میگذارند .

برادر خوش‌اخلاق : اشیاء توسط اینها جهتشان مشخص میشود .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ولی این هستی اشیاء هست که قدرت اثر گذاری به اینها میدهد .

برادر خوش‌اخلاق : به هر حال رابطه با هم دارند وقتی رابطه داشتند تاثیر و تاثر دارند .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : خیر خود این نفس رابطه است نه این که رابطه دارند .

برادر خوش‌اخلاق : خود رابطه به خود رابطه بر میگردد .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : شما میگویید رابطه رابطه دارد اینها همحرف شد ؟

برادر خوش‌اخلاق : رابطه کیفیت دارد یا خیر؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اگر میخواهید بگویید کیفیت دارد قید بزنید و بگویید نه از قبیل سایر کیفیات وماهم قبول داریم وهمراه هستیم .

والسلام

برادر معلمی : در دو جلسه واحدی که داشتیم سئوالاتی پیرامون جلسه مشترک قبلی مطرح شده که عرض میکنم :

۱ــ تفاوت بحث علت کیفیت حرکت در منطق دیالکتیک و بحث فعلی ما در چیست ؟ یعنی ظاهراً در بحث دیالکتیک هم که علت را به درون می برند و علت را تضاد میدانند ، آنها هم علت کیفیت را تضاد میدانند ونه علت حرکت و لذا با اینکار که ما کردیم یعنی علت را بدرون بودیم و آنرا علت کیفیت حرکت دانستیم تشابه دارد . آیا تفاوت دارند یا نه اگر دارند تفاوت آنها چیست؟

۲ــ چرا رابطه عرضی مقدم بر رابطه طولی است ؟ یعنی اگر رابطه عرضی و رابطه طولی از همدیگر قابل تفکیک نیستند هیچگاه نمی توانیم بگوئیم اول رابطه عرضی است و بعد رابطه طولی پیدا میشود بلکه هر دو آنها با هم هستند .

۳ــ چگونه در بحث قانون و اینکه حرکت تحت قانون است از مباحث قبلی استفاده شده است ؟ ظاهر امر اینست که از راه دیگری هم میشود قانون را ثابت کرد بدون اینکه از مباحث قبلی استفاده شود .

۴ــ آیا اینکه تغییرات تحت قانون ثابتی است و حرکات نهایتاً به یک امر ثابتی برمی گردد ، چگونه با بحث اختیار سازگار است ؟

۵ــ آیا رابطه عرضی را می توان فقط به درون یا فقط به بیرون منحصر کرد یا اینکه هم مربوط به درون است و هم مربوط به بیرون ؟

۶ــ تفاوت هم عرضی و همزمانی در چیست ؟

۷ــ آیا در بحث حرکت عرضی مرکب بودن اشیاء به نحو اجمال پذیرفته شده یا اینکه با دید ترکیبی به مسائله نگاه شده است ؟

بعد از این سئوالات ، قرار شد که هر کدام از دوستان ربط مطالب قبلی (یعنی اینکه بین متغایرین رابطه است و اینکه بین متوالیین رابطه است و نیز اینکه رابطه طولی و عرضی از هم قابل تفکیک نیستند وبین آنها انفصال مطلق نیست) را با بحث فعلی یعنی " اثبات قانون و اینکه

در حرکت یک امر ثابتی لازم است و بازگشت به یک امر ثابتی میکند " مشخص کنند تا معلوم شود که آیا با مباحث قبلی رابطه دارد یا نه ؟ آیا از مطالب قبلی استفاده شده است ؟ آیا در مباحث قبلی مطلبی زیادی گفته شده ؟ آیا از مباحث قبل استفاده نمی شود و این هم بعنوان یک مقدمه دیگری کنار مقدمات قبلی گفته میشود واز ترکیب این دو مقدمه است که میخواهیم بحث بعدی را نتیجه بگیریم ؟ پس از این صحبتی که در جلسه واحد داشتیم پیرامون بحث قانون یا امر ثابت درحرکت بود که در ابتدای جلسه دو نظر بود : یکی اینکه ما در همان بحث توالی خاص که فرضاً میگوئیم بعد از آب بخار میآید و با ملاحظه همین توالی خاص ثابت بودن قانون تمام میشود و احتیاج به استدلال اضافه ای نیست • یعنی همینکه ما میگوئیم بعد از آب بخار میآید این نشاندهنده اینست که آن رابطه ای که بین آب و بخار است یک رابطه خاص و رابطه ثابتی است و نمی تواند تغییر بکند وبخار حتماً تحت قانون خاص و تحت رابطه خاص و با رابطه خاص و از طریق رابطه خاص ، از آب بوجود میآید و این تعدد بردار نیست •

نظر دوم این بود که اگر ما نخواهیم در همینجا صرفاً این توالی خاص را در نظر بگیریم بلکه بگوئیم از آب تحت قانونهای خاص یا با رابطه های خاص کیفیات مختلفی پیدا میشود فرضاً اگر آب را تحت قانون تبخیر قرار دهیم بعد از آن بخار پیدا میشود و آب تحت قانون انجماد یخ را بوجود می آورد و یا اگر فلان رابطه را ایجاد کنیم ، آب به اکسیژن و هیدروژن تجزیه میشود ، یعنی اگر ما در اینجا تمام کنیم که هر کدام از این روابط خاص برای توالی خاص هستند و قانون و رابطه دو بردار میشود یعنی آب می تواند با قانون شماره (۱) یک شئی دهد و با قانون شماره (۲) شئی دیگری بدهد وخود این قوانین و تغییرات آنها یعنی اینکه شماره (۱) باشد یا شماره (۲) طبق یک امر دیگری و براساس یک امری دیگر است و این هم در نهایت به یک امری ختم میشود که آن باید ثابت باشد و دو بردار هم نباشد یعنی نه چیزی بالاتر از آن باشد (بعنوان اینکه خود این تغییر کند و چیز دیگری بشود) ونه اینکه چیزی در کنار آن باشد (که بگوئیم یا این یا آن) وقتی بحث به اینجا برسد ، بحث ثبات قانون یا ثبات رابطه تمام میشود ولی

اگر نتوانیم این امر را تمام کنیم که در نهایت به یك امر ثابت واحدی برگشت پیدا میکند ویگوئیم تا مبهم این تغییر در تغییر ادامه دارد در نتیجه این قسمتی راهم که در اینجا ثابت می‌کنیم که : "آب با رابطه خاص (تبخیر) بخار میدهد " بحث تغییر را برای ما تمام نمی‌کند یعنی وقتی که خود رابطه آن بتواند تغییر کند و روابط دیگری باشد ، مشخص نمی‌شود که بعد از آب بخار میآید و نه تنها برای انسان مشخص نمی‌شود حتی برای خود آب هم مشخص نمی‌شود یعنی آن اختلاف پتانسیلی که باید باشد تا اشیایی (بخار، یخ ، اکسیژن ، هیدروژن) بوجود آید اختلاف پتانسیل آن اشیاء برابر میشود و حتی با خود آب هم اختلاف پتانسیلی پیدا نمی‌کند ولذا تغییر آب از حالتی به حالت دیگر محال میشود و لذا صرفاً بحث در یك توالی خاص کردن ما را به ثبات کلی قوانین نمی‌رساند .

پس بحثی که می‌توانیم ادامه بدهیم یکی همین بحث اخیر است و بحث دوم هم در رابطه با رابطه عرضی و اینکه آیا رابطه عرضی منحصر به درون ، بیرون یا هردو است می‌باشد . البته با توجه به مباحث قبلی ظاهراً اینطور گفته شده که رابطه عرضی منحصر به درون یا بیرون نیست بلکه ما یك کیفیاتی داریم که از آنها آثار خاصی بروز میکند و این آثار هم ، موثر و پیدا شده از درون شئی است (یعنی اگر ترکیبات درونی آن و ربط درونی آن را عوض کنیم دیگر این اثر بروز نمی‌کند) و هم موثر از اشیاء هم جوار خود است یعنی اگر همه اشیاء را بخواهیم بصورت برداری ملاحظه کنیم درآنجایی که میگوئیم بردارها هم از درون وهم ازبیرون به تعادل رسیده اند واین شئی این اثر را دارد ، این میشود رابطه عرضی و وقتی میگوئیم این تعادل عوض میشود وتعادل جدیدی پیدا میشود رابطه بین تعادل آتی و تعادل فعلی را رابطه طولی میگوئیم .

بنابراین دو سئوال که باید بحث کنیم عبارتند از :

۱ــ ثابت بودن قانون یا وجود یك امر ثابتی در حرکت چگونه اثبات میشود و سیر استدلالی آن چگونه است ؟

۲ــ آیا رابطه عرضی منحصر به درون است یا بیرون یا هر دو؟

برادر سیف : برای اینکه ثابت کنیم که لازمه تغییر فرض یك پایگاه ثابت است دو طریق می توانیم برویم که یکی از آن طرق اینست که پشت توالی خاص می توان عنوان نمود • بدین معنی که ما یك سیر خاص از تغییر را برای یك شئی در نظر بگیریم و ثابت کنیم که بر این سیر خاص یك قانون کلی حاکم است • وقتی پذیرفته باشیم که دو تا کیفیت که پشت سرهم میآیند این توالی آنها علتی دارد واین شئی متوالی حتماً طبق یك قانون وطبق یك رابطه ای باید پشت سر این بیاید ولذا پذیرفته ایم که بین ایندو در جزئیت خود ش رابطه ثابتی برقرار است ، همین مطلب را که در مرحله بعد ببریم قابل بررسی است یعنی برای آن شئی متوالی سوم هم می پرسیم آیا مساوی است که سیر متوالی سوم چه باشد یا نه ؟ یعنی آن شئی اول که تبدیل به شئی دوم شد و توالی خاص صورت گرفت ، آیا دوم هم که می خواهد به سوم برود ، آیا سوم هرچیزی میتواند باشد یا اینکه یك چیز است ؟ آیا همه چیزها در اینکه شئی سوم قرار گیرند مساوی هستند یا اینکه ضرورتاً یکی از آنها بیشتر نمی تواند در موضع توالی خاص سوم قرار گیرد وهمینطور چهارم و پنجم و ••• اگر ضرورتاً باید یك چیز پشت سر چیز دیگر قرار گیرد واین سیر در جزئیت ادامه پیدا کند ، این سیر منظم وسیر خاص که در جزئیت خود ش هست خود ش یك سیری را تشکیل میدهد • بعبارت دیگر جا دارد که بپرسیم چرا این توالی های خاص پشت سرهم قرار گرفته اند وچرا این توالی خاص پشت سر این توالی خاص قرار گرفت وپشت سر توالی خاص دیگری قرار نگرفت ؟ وبا طرح این سئوال نهایتاً به این جواب خواهیم رسید و علتی برای آن ذکر میشود که مثلاً گفته میشود شرایط آن اینگونه است که این توالی خاص صورت بگیرد و ارائه این پاسخ ویا هر پاسخ دیگری ، دلالت بر این میکند که یك سیر خاص برای این توالی ها پذیرفته شده یعنی یك سیری که از توالی های پشت سرهم تشکیل شده پذیرفته شده است +

بنابراین بریك سیر، یك قانون حاکم است که خود این سیر از توالی های بیشماری وباتعداد مبهمی تشکیل شده است ولذا همینکه توالی خاص را بین دوتا چیز پذیرفتیم در مرحله دوم که به شئی متوالی دوم می رسیم وآن شئی متوالی دوم را نمی توانیم بسیط فرض کنیم وتغییر را برای آن ممتنع

بدانیم و لزوماً آن هم به حالت سوم و چهارم و ... تغییر خواهد کرد این توالی‌ها پشت سرهم قرار میگیرد و بر این سیر متوالیین وبین اینها روابط مختلفی که پشت سرهم چیده شده اند لزوماً باید یك علتی حاکم باشد که همان قانون حاکم بر این سیر می‌باشد واگر این نباشد وقتی برمی‌گردیم همین توالی جزئی را هم نمی‌توانیم بپذیریم .

مرحله بعدی بحث هم به نظر من می‌تواند این باشد که در پاسخ این سئوال که :"چرا این سیر خاص مطرح است " لزوماً باید رابطه عرض را مطرح کنیم ، یعنی شرایط را مطرح کنیم که شرایطی بوده است که این سیر خاص بوده است واگر شرایط دیگری بود چیز دیگری بود که در همینجا بحث ترکیب و رابطه عرض پیش میآید و بدنبال آن پیوستگی قوانین طولی وعرض یعنی پیوستگی همه قوانین با همدیگر و حاکمیت یك قانون کلی بر همه قوانین عرض را مجبوریم بپذیریم .

برادر حسینیان : مطلبی را که آقای سیف فرمودند که ما ازسیرهای خاص و تغایرهای خاص استفاده کرده و یك قانون ثابت برتمام این سیرها ملاحظه می‌کنیم به نظر میآید که در ابتدا انسان باید بتواند نهایت سیر راهم ببیند تا بگوید تا آخر یك سیر خاص است و یك راه که به نظر من میرسد اینست که ما ابتدا ثابت کنیم که خود رابطه بین دو کیفیت ثابت است به این طریق که اگر گفته شود تغییر می‌کند نهایتاً یا باید اتصال مطلق باشد یا انفصال مطلق یا رابطه . اگر بین دو رابطه ای که تغییر می‌کنند و دو رابطه متوالی اتصال مطلق باشد ، ثبوت آن اثبات میشود . اگر انفصال مطلق باشد بازهم ثبوت آن اثبات میشود چرا که اگر انفصال باشد حرکت متشتت میشود واگر بین تغییر دو رابطه ، رابطه باشد که تسلسل ایجاد میشود و تسلسل هم باطل است پس رابطه نمی‌تواند تغییر کند واگر ما این رابپذیریم برای اثبات قانون حاکم میگوئیم آیا بین قوانین و روابطی که ما پیدا کردیم تغایر هست یا نه ؟ ودراینجا همان مطالبی را که راجع به تغایر کیفیات و اشیاء گفتیم ، بگوئیم یعنی بگوئیم این روابط تناسب دارند و تناسب آنها هم معلل است و علت اصلی را هم همان قانون حاکم بر حرکت بدانیم .

برادر امیری : این رابطه عرض و رابطه طولی و چگونگی مقدمه بودن آنها

برای اثبات یک سیر در تغییر آنطور که من متوجه شدم اینگونه است که : بعد از مشخص شدن رابطه عرض ، و رابطه طولی و ارتباط آنها این بحث مطرح میشود که آیا زمان و مکان یا رابطه طولی و رابطه عرض بصورت بعد شئی مطرح میشود یا بصورت منتجه ؟ اگر بصورت منتجه نگاه کنیم د رهمینجا وارد بحث اجمالی ترکیب شده ایم و با توجه به این مطلب حرکت بصورت منتجه عنوان میشود و از همینجاست که می توانیم به مقدم بودن حرکت عرضی بر حرکت طولی وارد شویم واین همان چیزی است که آقای حسینی با این سئوال وارد آن شدند که : " حرکت منتجه بخاطر حرکت درون واجزاء است " یعنی تغییر روابط عرضی است که حرکت منتجه را میدهد حال اگر توجه به این امر داشته باشیم در مرحله بعدی که میخواهیم قانون را مطرح کنیم رابطه طولی را بصورت منتجه ملاحظه می کنیم و همینجاست که د رهر مرحله ای رابطه عرضی هم مشخص میشود . بنابراین بحثی که قبلاً کردیم مقدمه بحث بعدی میشود ونه اینکه هرکدام بصورت یک ورودی خاص وجدید باشند .

حال سئوال در اینست که اگر ما حرکت منتجه را در نظر میگیریم درآنجا که میگوئیم : " حرکت منتجه ناشی از درون است " آیا میزان درون وبیرون چه چیزی است ؟ فرضاً وقتی میگوئیم بعد از آب در مجاورت آتش بخار میآید ، وقتی که میخواهیم بگوئیم : " منتجه جدید که بخار است ناشی از درون است " آیا درون آن حرارت ، اکسیژن ، هیدروژن یا همه اینهاست ؟ واگر ما هرکدام از اینها را هم بعنوان درون بگیریم با توجه به اینکه روابط عرضی محدود نیست یعنی خود اکسیژن ، هیدروژن و حرارت ، هرکدام با یک سری چیزهای دیگر رابطه دارند . بنابراین آیا در حرکت خاص که در نظر میگیریم حد این درون یا بیرون کجاست ؟ آیا صرفاً درون منتجه بعدی ما که بخار است اکسیژن ، هیدروژن و آتش است یا اینکه چیزهای دیگر را هم شامل میشود ؟

بنابراین ، اگر این امر تمام شود ما خیلی آسان می توانیم وارد بحث " ثابت بودن یک امری در حرکت " بشویم بدین ترتیب که میگوئیم حرکت هر کیفیت مراحل مختلف دارد یعنی هرکیفیت وقتی حرکت میکند مراحل مختلف دارد وبراین مراحل سیری حاکم است . اما اینکه این سیر خاص

برآنها حاکم است با توجه به شرایط عرض است که مشخص میشود و یعنی اگر گفتیم آب میتواند به یخ و بخار تبدیل شود، اگر سیر آن الان بگونه ای است که به بخار تبدیل میشود بخاطر روابط عرض است که حاکم برآن می باشد .

نکته دیگر که میخواستم عرض کنم اینست که به نظر میآید " ثابت بودن قانون " را استاد در جلسه قبل هم از راه اثباتی و هم از راه نقض اثبات نمودند . و اثباتی آن اینگونه بود که فرمودند از نظر یک مادی هم چه با نظر مارکس که روبنا را بعد ماده میگیرد وچه با نظر هگل که روبنا را بعد ماده نمی گیرد، ثابت بودن اموری در حرکت ضروری است .

برادر جاجرمی : اینکه میفرمائید : " برتغییر قانونی حاکم است " به نظر میآید که با اینکه " علت کیفیت حرکت را از درون بدانیم " ناهماهنگ است چرا که وقتی ما میگوئیم برهرتغییر کیفیتی که ملاحظه می کنیم قانونی حاکم است خصلت خاص کیفیت حرکت را منتسب به قانون حاکم بر کیفیت میدانیم واز آنطرف هم گفته میشود علت کیفیت حرکت از درون شئی است و لذا آیا این حاکمیت با آن بدرون بردن ، نسبت به یک امر که کیفیت حرکت باشد چه تناسبی دارد؟

برادر انارکی : آیا وقتی که ما میگوئیم بین دو چیز رابطه هست بدان معنی است که قانونی حاکم بر آن دو کیفیت است ؟ مثلاً وقتی میگوئیم بین من و ماشین برادر من رابطه هست در اینجا هم قانونی حاکم است ؟ اگر هست چگونه اثبات میشود ؟ و یا در مثالهایی که در دلالت می زدیم آیا بین چراغ سبز و حرکت کردن ماشینها که رابطه ای هست بمعنی اینست که برچراغ سبز و حرکت کردن ماشینها قانونی حاکم است وآن قانون هم در جهت کلی حرکت است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و به خیر ناصر و معین وصل الله علی محمد وآل محمد و ... بارالها توفیق بندگی خودت را در تمام ایامی که ما را در این دنیا نگاه میداری نصیب بفرما خدایا ولایت ما را خودت بعهده بگیر و ولایت ما را بدست ابلیس و نفس اماره مسپار . بارالها ما را پیرو ائمه طاهرین (ع) و خلفایت در ارض قرار بده . خدایا ما را جزء یاران والی ولیت امام خمینی قرار بده .

خدایا آن وعده ای را که به ولـــی ات عطا فرموده ای هرچه زودتر عنایت کن • خدایا نایب او را پیروز قرار بده ، کفار را نابود کن • انشاءالله •

دوتا بحث هست : یکی اینکه : " آیا ثابت بودن قانون چگونه اثبات میشود ؟ " و دیگری اینکـــه : " آیا رابطه ثابت بودن قانون با مباحث گذشته چیست ؟ " به نظر میرسد که سئوال اول یعنی ثابت بودن قانون را در جلسه گذشته تمام کردیم و حالا به ارتباط آن به مباحث گذشته می پردازیم مباحث گذشته درباره اصل وجود ارتباط بود و نه اینکه بخواهد قانون را بیان کند همینکه شما قید می کردید و می گفتید توالی خاص بیانگر یک ارتباط است ، این ارتباط ، ارتباط خاصی بود کـــه بین هرشیئی با شئی دیگر نبود • و در ضمن توالی خاص ، یعنی رابطه طولی خاص پس از رابطه عرضی (البته در مرتبه تقدم و تأخر سببی چرا که ایندو یعنی زمان و مکان بعد شئی هستند و " پس از " ندارند) می باشد یعنی ما دوتا " خاص " داریم • یک " خاص " در طول داریـــم و یک " خاص " در عرض و این دو هم قابل تفکیک از هم نیستند و یک منتجه ای هم حاکم برهر دو ی اینهاست و این دو را که در منتجه سیستم نگاه کنیم باید تابع بدانیم یعنی زمان خود شئی و زمان مشترک بین شئی و شئی دیگر اینگونه است که زمان مشترک حاکمیت منتجه است هم بر زمـــان خود شئی و هم بر مکان شئی • یعنی شما در عین حالی که قوام منتجه را به حرکت عرضی میدانید تحت شمول بودن حرکت عرضی و طولی را زیر منتجه ملاحظه می کنید • یعنی اگر منتجه را بصورت یک جهت خاص رابطه خاص ، یا سیر خاص ملاحظه کنیم ، هم حرکت عرضی و هم حرکت طولی شئی تحت آن رابطه خاص می باشد بعبارت دیگر اگر برای کل مجموعه یک سیر و یک جهت ملاحظـــه کنید می بینید آن جهت هم بر زمان شئی و هم بر مکان شئی حاکم است •

پس اگر رابطه بین زمان و مکان شئی بصورت خاص درآمد که قید خصوصیت مطرح باشد ، معنایـش اینست که اگر در مکان دیگر و یا شرایط دیگری بود ، تحت یک قانون خاص دیگری تحت شمـــول منتجه برای بار دوم قرار میگرفت ، یعنی برای بار اول آب و حرارت و بعد از آن بخار ، یعنـــی اگر زمان را برابر با خودش ملاحظه کنید اینکه آب و حرارت بخار بدهد بشرطی واقع میشـــود

که مجموعه ای داشته باشیم و جهت خاصی داشته باشد ، چرا که اگر مجموعه وجود کل نداشته باشیم ، رابطه را در جزء آن یعنی بین آب و بخار هم نمی توانیم بپذیریم یعنی همینکه شما ارتباط دوشئی را تمام کنید ارتباط کل را هم تمام کرده اید وهمینکه دوشئی با هم یك منتجه ای داشتند که غیر از خصلت تك تك آنها بود ، برای کل هم منتجه ای قبول کرده اید که غیر از خصلت اجزاء می باشد یعنی برای کل هم یك زمان ویك جهت ملاحظه کرده اید واین جهت بر جهت اجزاء حاکم است ولو در مرتبه تحقق متکی به جهت اجزاء می باشد و (بعداً عرض می کنیم که) خصلت نسبت به کل را مجبورید از فلسفه بگیرید و هیچ راه دیگری ندارد یعنی هستی اشیاء باید در جهت خاصی باشند تا آنوقت بتوانید بگوئید آن قانون حاکم است .

پس ما از منتجه ملاحظه می کنیم و عدالت و هماهنگی را هم وقتی میگفتیم به همین معنا تمام میکردیم و منتجه ها در یك مسیر ، روند است و متناسب است و علت غایی هم با صفت فعل هماهنگ است .

حال این رابطه خصوصیت که میگوئید " از هر چیزی نمی توان به هر چیزی رفت چرا که نه تنها تشتت را نتیجه میدهد که اصلا ضد تغییر است ، یعنی اگر هر چیزی نسبت به هر چیز دیگر حرکت مساوی داشته باشد اینطور نیست که حرکت باشد ولی متشتت باشد وبرای تقریب بذهن است که اینطور میگوئیم که هر چیز هر روز یك اثر میدهد بلکه بعد از این قدم که میگوئیم هیچ کاری نمی شود کرد در قدم دوم میگوئیم ذاتاً کاری انجام نمی گیرد یعنی تغییر انجام نمی گیرد یعنی حرکت نفی میشود . بهرحال اگر بنا شد که از هر چیزی هرخاصیتی نتوانیم بگیریم و یك چیز هم در هر شرایطی یك خاصیت را ندهد ، یعنی دو قید مطرح باشد یعنی بنا باشد که " یك چیز خاص در شرایط خاص توالی خاص بدهد " در اینجا دیگر تنها معنای رابطه گفته نشده بلکه دو تا معنای " خاص " هم اضافه کرده اید واین دو معنای " خاص " که رابطه " عرض وطولی " باشد برداشتن قدم دومی را برای شما سهل میکند که کلمه رابطه را اینطور بگوئید که " ازطریق خاصی تبدیل کیفیت انجام میگیرد که از غیر آن طریق این تبدیل انجام نمی گیرد " یعنی اگر

طریق خاص شد باید آن راه وآن مسیر خصوصیتی داشته باشد که آن خصوصیت حاکم برتبدیل کیفیت می‌باشد وحاکمیت خصوصیت هم ابداً ضرورت این امر که این خصوصیت از خارج باشد را نمیآورد هرگاه که بگوئیم ماده از درون دارای این خصلت است آنوقت هیچ ضرری ندارد که بگوئیم این خصلت حاکم بر ماده می‌باشد زیرا حاکمیت به معنای این نیست که خارج از ذات باشد یعنی وقتی میگوئید انحناء ۳۶۰ درجه با این تعادل خاص که " مجذور شعاع ضربدر پی مساحت دایره را میدهد ، اینرا به خصلت ذاتی دایره برگردانید و همین خصلت ذاتی را صحیح است که از آن تعبیر به این بکنید که " برای مساحی حاکم است "•

در تغییر کیفیت هم ، خصلتی راکه برای ذات میگوئید ، اگر برای خصلت با ذات گفتید ، معنایش اینست که در تبدیل مجبور است از این راه برود جبری را که میآورد لزوماً نباید از خارج باشد مگر اینکه ذاتی را بخواهید جدای از ذات فرض کنید که دراینصورت هم دیگر ذاتی نیست •

بنابراین اگر بنا شد که خصوصیت خاص باشد و طریق خاص باشد وهمین خصوصیت هم کافی باشد که برآن حاکمیت خصوصیت را بگوئیم ، آنوقت این خصوصیت اعم از اینکه درون این باشد یا اینکه آن خصوصیت هم از خارج تعیین شود می‌باشد و ما عرض می‌کنیم که از درون است منتهی ما درون را کاردیگری می‌کنیم و میگوئیم از درون بودن بمعنی ذاتی بودن آن نیست و هیچ داعی هم نداریم که بگوئیم از برون است یعنی " من الذی جعل حکمت فی الاقاریر " اقاریر حکمتی دارند خاصیتی دارند ، آب تر میکند ، دوا خاصیت دارد ، آهن خاصیت دارد و اینطور نیست که بگوئید اینها خاصیت ندارد واگر گفتید خاصیت دارد هم اینطور نیست که مؤثر فی الوجود الی الله • تبارک و تعالی شود ، چرا که اینها خاصیت دارند ولی نه مستقل همانطوری که هستند و اینطور نیست که شما بگوئید نیستند یعنی هستند ولی هستی آنها بالاستقلال نیست ، خاصیت دارند و خاصیتشان به هستی‌شان برمی‌گردد و هستی‌شان هم بالاستقلال نیست • و شما درآنجایی که میخواهید بگوئید خواص و آثار از ناحیه حضرت حق است ، د راینجا گاهی یک غلت پیدا میشود و خیال می‌کنند که : "اگر گفتیم خاصیت از آب است معنایش این میشود که این قدرتی داشته باشد

غیر از قدرت خدا و لذا بهتر اینست که بگوئیم خاصیت وقانون ازبیرون است " و این درست نیست چرا که اگر گفتید قانون ازبیرون است بدان معنی است که یك " هستی " دارد ویك " بیرون " و در اینصورت به یك معنای دیگر هستی آن مستقل میشود ولی اگر گفتید این به هستی اش برمی‌گردد و هستی اش مستقل نیست ، یعنی خاصیت وهستی اش به ید خداوند تبارك وتعالی است و هوطور که اوارادہ بفرماید انجام میگیرد • یعنی اگر حرکت رادرون و ذاتی دانستید مثل خواص است که برای ذات قائل هستید ، مگر شما برای دایره خاصیت ذاتی قائل نمی شوید ؟ آیا این خاصیتی که برای آن قائلید مستقل از خداوند تبارك و تعالی است ؟ محال است که بتوانید به چنین چیزی قائل شوید آیا اینکه خواص رابرای اشیاء ذاتی میدانید می توانند مستقل باشند درحالیکه هستی شان راغیر مستقل میدانید ؟ وبرای نفس ملاحظه قوانین نفس الامری هم دریك مرتبه هستی (همان مرتبه ای از هستی آنها که قبلاً بعنوان بساطت زمانی عرض کردیم) قائلید یا نه وآیا همان هستی شان هم مستقل است یانه ؟

برادرسیف : مستقل از ذات حق نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : البته اینطور نیست که برای آنها با خدا جزئیت قائل شوید بلکه این قوانین نفس الامری مناسبت با فعل دارند و نه اینکه با خود ذات مناسبت داشته باشند یعنی هیچوقت ما نگفتیم که اینها جزو ذات خداوند هستند ومعاذالله • از این حرفها • ما گفتیم که قوانین محدود و مخلوقند و بسیط زمانی اند و نه بسیط ذاتی واگر میخواهید اشکال کنید در اینجا اشکال کنید اگر قانون بسیط زمانی شد ونه بسیط ذاتی ، لازمه اش اینست که مخلوق است وبعد از خلسقت سخن گفتن از اینکه یك خاصیت مستقل داشته باشد معنا ندارد چرا که آن را مخلوق دانستیم و هستی را برای آن ذاتی ندانستیم و وقتی هستی برای آن ذاتی نباشد دیگر چگونه میتوان گفت خصوصیات ذاتی آن مستقل از حضرت حق است ؟ اما اینکه آقای انارکی سئوال کردند که " آیا اینکه ماشین برادر من با من یك رابطه ای دارد معنایش اینست که تحت قانونی است ؟ " مسلم تحت قانون است چرا که اگر نباشد وقتی که

خدای نکرده برادرتان از دنیا برود نباید شما از ایشان ارث ببرید • وخیال هم نکنید که این ارث بردن یک مسأله عادی بوده وقانونی حاکم نباشد چرا که اگر بر رشد جوامع باید روابطی حاکم باشد والا رشد حاصل نمی‌شود یعنی اگر هرج و مرج شد هیچکس هیچ چیز درست نمی‌کند و این محتایش اینست که انگیزه شما وحرکت اندام شما وادراکات شما وشرایط شما با همدیگر ارتباط دارد واینطور نیست که شما درهرحال به یک شکل حرکت کنید بلکه دلگرم بودن ویا دلسرد بودن شما در حرکتتان دواثر دارد ونه یک اثر • یعنی شمای سال ۵۴ یا ۵۳ با شمای الان ـ موضعگیری تان ، لااقل اگر در یک خط سیر هم باشد ، متناسب با دوشرایط دوگونه است ، یعنی در آنوقت لازم بود که بروید در یک جا مخفی ودرباره اقتصاد اسلام صحبت کنید وحالا در یک جا بصورت علنی درباره اقتصاد اسلام صحبت می‌کنید ، یعنی محال است که شما بتوانید نسبت به شرایط مختلف تساوی محض قائل شوید • شرایط اجتماعی وشرایط ذهنی هم همینطور •

علاوه بر این در اینصورت حق بودن قانون و اینکه با مقتضای نفس الامری سازگار باشد هم در آن تردید خواهد بود چرا که هر طور شد حق است وهمان خوب است واز هر چیز هم هر خاصیتی را میشود گرفت و هرشرایطی هم هر حرکتی را میآورد واصلاً معنای رشد هم در حرکت و رفتار سلب میشود وحتی آن علائم راهنمایی هم که حضرتعالی اشاره کردید که در اعتباریات مطرح است ، آنرا هم سرجای خودش باید بحث کرد که آیا " بدون علت محض " است ؟ یعنی اگر من می‌پسندم که رنگ قرمز را علامت خطر بگذارم و قوم دیگری می‌پسندند که رنگ سیاه را علامت خطر بگذارند ، این هیچگونه علتی ندارد ؟ یعنی اساس حرف را به اینجا برگردانید وجواب دهید که آیا بدون اختلاف پتانسیل و اینکه اختلاف پتانسیل صفر شود ، حرکت ممکن است یا اینکه حرکت هم صفر میشود ؟ آیا خود اینکه میگوئید رنگ سیاه را ما برای این می‌پسندیم ، خودش حرکتی است یا نه ؟

البته این مطلب نباید آن چیزی را که در بحث اختیار خواهیم گفت بشکند ، چرا که بحث اختیار حاکمیت بر رابطه و قدرت دارد ومیتواند میل را عوض کند واین ربطی به این که "چون می‌خواهیم

اختیار را بپذیریم پس خواص اشیاء وخواص آثارشان و لوازمشان را نپذیریم " ندارد زیرا اختیار اینکه چیز دیگری را انتخاب کنیم داریم ولی پس از انتخاب منتخب ما آثار خودش را دارد وبی اثر نیست وآثارش هم تحت رابطه و تحت قانون است .

پس ارتباط بحث قبل با بحث الان توجه به اینست که اگر ما رابطه را بالمره ثابت نکرده بودیم رابطه اصلا نبود ودیگر در اینجا بحث موضوعیت نداشت و شما نمی توانستید بگوئید آنچه در اینجا حاکم است باید ثابت باشد یا متغیر چرا که گفته میشد : " آیا چیزی را که شما هنوز ثابت نکرده اید که هست یا نه چگونه برسر ثبوت یا تغییر آن نزاع می کنید ؟ "

بنابراین فعلاً رابطه ثابت شده است وبعد از آن در خصوصیات این ارتباط است که داریم صحبت می کنیم و اینکه این رابطه باید تحت چه چیزی باشد ، چه خصوصیتی داشته باشد ، امر ثابتی باشد ، متغیر باشد و ....

اما درباره این بحث که : " آیا رابطه عرض منحصر به درون ، بیرون یا خود واست و اینکه حد بیرون و درون چیست " باید توجه کرد که اگر گفتید مکان ، مکان از جای کره زمین و نسبت آن با کره ماه تا جای الکترونهای درونی را شامل میشود ، یعنی از فیزیک کیهانی تا فیزیک هسته ای و اگر همینطور جلو برویم تا تعدد در مرتبه خصلتها را شامل میشود . یعنی اگر تعدد شد نمیتواند هستی داشته باشد و نسبت بآن " این وآن " گفته نشود و"این وآن" که گفته شد ، مکان پیدا میکند هر چند که در آنجا بصورت بردار نوری یا جهت خاص پتانسیل ملاحظه شود .

والسلام

بسمه تعالی

برادر معلمی : بحثی که در مورد تغییر داشتیم تا آنجا حل شده که صحبت شد در تغییر آن حالتهای مختلف و کیفیتهای مختلفی که هستند بیکدیگر ربط دارند و اینکه در حرکت اتصال مطلق و انفصال مطلق و اتصال نسبی هم نیست بلکه نسبیت اتصال یا رابطه هست، بحث شد . و بعد از آن بحث رابطه عرضی و رابطه طولی در تغایر و تغییر گفته شد و اینکه تغییر و تغایر از هم قابل انفکاک نیستند و انفصال ندارند . مکان و زمان بعد دوشی هستند و از هم انفصال ندارند . رابطه عرضی و طولی از هم منفصل نیستند نیز گفته شد .

بحثی که در جلسه مشترک قبلی بوده است در ادامه این بحث بود که نهایتاً به این رسید که " ببینیم آیا در حرکت همه چیز الی نهایه متغیر است ؟ و بازگشتی به امر ثابتی نمی‌کند یا اینکه امر ثابتی هست " ؟

که این بحث و این مطلب را آقای حسینی اثبات فرمودند و توضیح دادند و در ادامه اش هم بحث قانون و اینکه قانون بسیط است و بساطت آنهم زمانی است نه ذاتی مطرح شد .

در جلسات واحد از همان ابتدای بحث شروع به دقت شد و اشکالاتی که دوستان داشتند مورد بررسی قرار گرفت . بنابراین ما فقط روی همان قسمت اول بحث که آنهم این بود که آیا در حرکت همه چیز در حال تغییر است الی نهایه یا حرکت به یك امر ثابتی ربط و اتصال دارد دقت کردیم آنچه در جلسه واحد نتیجه گیری شد این بود که :

۱ــ وقتی ما توالی خاص را در نظر می‌گیریم به تبع آن توالی خاص رابطه ای که بین کیفیت اول و دوم هست خاص خواهد بود و ثابت خواهد بود . مثلاً رابطه ای که بین آب و یخ هست یك رابطه خاص خواهد بود یعنی اگر آن تغییر و پدیده را ثابت بگیریم آن رابطه هم ثابت خواهد بود .

۲ــ اگر بخواهیم بگوئیم کل رابطه و تغییر و پدیده حرکت و تغییر دارد یعنی از آب ممکن

است بخار بیرون آید یا یخ دوست شود یا آب ممکن است به اکسیژن و هیدروژن تجزیه شود و مثلاً ادعا شود که از آب بی نهایت کیفیت ممکن است تولید شود و هرکدام از آن کیفیتها هم با آب یك رابطه خاص و مخصوص دارند • بنابراین ثابت نمی‌شود که کل هستی و تغییر به یك امر ثابتی بر می‌گردد • که این مطلب از چند طریق پاسخ گفته شد • آنچه در کل بحثها مورد نظر بود این بود که ما در این مرحله که هستیم کار به این نداریم که آن امر ثابت چیست ؟ ابداع احتمالات مختلفی هم در صحبتهای دوستان مطرح میشد که آن امر ثابت شرایط است ، قانون است ، اراده و ذات خداوند است • هر چه که بود گفتیم کار به آن قسمت نداریم و کار به این داریم که امر ثابتی ضروری است • و عدم پذیرش امر ثابت در حرکت مساوی با عدم قبول حرکت و تغایر است و دلیل قبول سکون محض و بساطت محض است •

بنابراین آن پله اول که اگر پدیده را خاص کردیم رابطه ای هم که بین آن هست خاص خواهد شد اینجور ادامه داده شد :

۱ــ همین مطلب را ادامه بدهیم و بگوئیم اگر شی (۱) به شی (۲) تبدیل شد بین آن رابطه خاص است بعد شی (۲) به شی (۳) که تبدیل می‌شود بین آنهم رابطه خاص است حال کل پدیده را که بعنوان تغییر در نظر بگیریم باید یك رابطه خاص بین (۱) و (۳) باشد • بعد همین مطلب را که ادامه دهیم می‌بینیم کل حرکاتی که واقع میشود مجبور است که به یك امر ثابت واحدی بر گشت کند •

در مرحله بالاتر اگر بخواهیم بگوئیم رابطه های مختلفی است باز مجبوریم که این تغییر از رابطه شماره (۱) به رابطه شماره (۲) منوط به یك امر دیگر بکنیم و آن امر ثابت می‌شود •

۲ــ یك بحث دیگر هم بود که مشابهت با همین بحث دارد و آن اینست که بگوئیم همینجور که یك مصداق جزئی را بحث می‌کردیم در مورد آب و یخ می‌گفتیم آب و یخ دو کیفیت هستند و بین آنها هم رابطه خاص است • کل جهان را بعنوان یك متغیر در نظر بگیریم و بگوئیم

حالت دیروز و حالت امروز و فعلی جهان مختلف است و بالاخره جهان حرکت کرده است و تغییر داشته و این حرکت کل جهان بدون جهت و بدون اختلاف پتانسیل نمی‌شود • این حرکتی که انجام می‌شود منوط به علتی است و اگر به یك امر ثابت برگشت نکند جهان باید در آن واحد آثار و خصلتهای متضاد و متغایر داشته باشد •

۳ــ بحث دیگر این بود که اگر بخواهیم بگوئیم رابطه ای که بین کیفیتها هست آن رابطه هم خودش تغییر می‌کند و در آنجا هم تغایر راه دارد سئوال میشود که چه چیزی تعیین می‌کند که رابطه (۱) باشد یا رابطه (۲) ؟ که اگر رابطه (۱) بود کیفیت بعدی کیفیت شماره (۱) است و اگر رابطه (۲) بود کیفیت بعدی کیفیت شماره (۲) است • یك امر دیگر باید این را تعیین کند • اگر که باز آن امر بخواهد تغییر کند و بخواهد دوباره باشد یعنی یك امر دیگر همجوار آن قرار بگیرد همین سئوال که در مورد تغییر هست در مورد آن مرحله می‌بریم که چه چیز هست که معین می‌کند که امر شماره (۱) یا امر شماره (۲) باشد ؟ هرچه این مرحله را ادامه دهید باز این سئوال به قوت خود باقی است تا به نهایت برسد • اگر بخواهیم بگوئیم نهایتی ندارد و این مساله الی لانهایه ادامه دارد و تغییر در تغییر هست چونکه درآن بالا یا در هر مرحله ای مشخص نیست که امر شماره (۱) یا (۲) کدامیك وقوع پیدا می‌کند نه اینکه برای انسان مشخص نیست بلکه اختلاف پتانسیلی ندارد که آن شی و کیفیت در آن مسیر حرکت کند ، درکلیت که نتوانید بگوئید این مساله قید می‌خورد و ادامه پیدا می‌کند تا به اشیائی که ما هستیم برسیم و اشیائی که ما با آنها در تماس هستیم در مورد این اشیاء هم کیفیتی که الآن دارند معلوم نیست و در آن واحد باید چند چیز باشد که دائم تغایر می‌شود هم حرکتشان محال می‌شود برای اینکه حالتهای بعدی هم با هم پتانسیل مساوی دارند و با خود حالت فعلی هم پتانسیلشان مساوی است بنابراین حرکت و هم تغایر محال می‌شود •

از کل این بحثها که مطرح شد نتیجه گیری شد که " بازگشت حرکت به یك امر ثابت

ضروری و غیر قابل انکار است " و همانجور هم که قبلاً توضیح داده شد در مورد ابداع احتمالهای مختلف بحث شد که اگر امر ثابت را کسی شرایط بگیرد چگونه می‌شود جواب داد یا اگر کسی بگوید آن امر ثابت اراده خداوند است و این تغییرات منوط به اراده خداوند است باز این مسأله چگونه حل می‌شود که گفتیم برای ما مهم نیست و در این مرحله نمی‌خواهیم اثبات کنیم که آن امر ثابت چیست ؟ هر چیز و هر سیری که در نظر کسی باشد نهایتش را یا به امر ثابت میرساند که مرحله بحث ما تمام است یا آن را به یک امر ثابت نمی‌رساند و می‌گوید در آنجا هم تغییر راه دارد که باز همان سئوالی را که در پله اول مطرح کردیم در همان پله سئوال می‌کنیم که این تغییرش منوط به چیست ؟ و علت اینکه این تغییر خاص بوجود آمده در همان امر آخر چیست ؟ آیا همینجوری است و پتانسیلها با هم مساوی است ؟ که همان اشکال بر آن وارد است • بنابراین در جلسات واحد این قسمت پذیرفته شد که " تغییر به یک امر ثابتی بر میگردد • "

بعد از این بحث ممکن است مرحله های مختلفی مطرح شود •

الف از همینجا وارد بحث قانون شویم و بگوئیم آن امر ثابت و رابطه ای که بین آن امر ثابت و رابطه های طولی و عرضی است " قانون " است • یعنی بگوئیم یک امر ثابتی داریم که آن امر ثابت نه تغایر دارد نه تغییر دارد • اشیاء هم تغییر دارند هم تغایر یک چیز بین این دو هست که تغایر دارد ولی تغییر ندارد اسم آن " قانون " است وارد بحث " قانون " شویم و همان سیری که جلسه قبل مطرح شد که حال " قانون " بساطت دارد؟ بساطت آن ذاتی یا زمانی است ؟ و • • • • •

ب سیر دیگری که ممکن است طی شود اینست که بگوئیم الآن که ثابت کردیم در تغییر امر ثابتی هست آن امر ثابت مشخص می‌کند معلولهای بعدی چه چیزهائی باشند و آنها هم معین می‌کنند که امر زیر مجموعه اشان چه چیز باشد بنابراین ما قدم اول را در بحث " تعین " برداشته ایم یعنی گفته ایم " تعین " این اشیاء منوط به آن امر ثابت

است و همین بحث را ادامه دهیم تا بحث " تعین " تمام شود که "تعین" اشیاء در رابطه است و منوط به چه چیزهائی هست .

۳ـ سیر دیگر ادامه همان بحث رابطه عرضی و طولی است که همان بحث را گسترش دهیم که رابطه عرضی بدون رابطه طولی و رابطه طولی بدون رابطه عرضی نمی‌تواند وجود داشته باشد بعد از آنجا وارد بحث " مرکب" شویم که هر شی " مرکب" است و بعد از بحث " مرکب " وارد بحث " تعین " شویم که هر شی که " مرکب " است از اجزائی تشکیل شده و اجزاء آن به شرط ربط است . درد رونش ربط است و در بیرونش هم ربط است و از آنجا بخواهیم نتیجه گیری کنیم و بحث " تعین" در رابطه را تمام کنیم . اینها ابداع احتمالات مختلفی بود که برای ادامه بحث هست .

حال اگر دوستان حرفی دراین زمینه ها دارند یا ابداع احتمال دیگری به ذهنشان میرسد بفرمایند تا بحث ادامه پیدا کند وگرنه از خدمت آقای حسینی استفاده کنیم تا یکی از همین ابداع احتمالات را بررسی کنند .

برادر جاجرمی زاده : من فقط یك مطلب را می‌خواستم جناب آقای حسینی روشن بفرمایند که آیا در این سیر استدلالی که سایر دوستان به نتیجه رسیدند آیا ما وقتی که یك امر ثابتی را در رابطه با کل جهان مطرح می‌کنیم یك دید مجموعه نگری را نباید قبلش تمام کرده باشیم ؟

یعنی آیا وقتی ما خصلت خاص و جهت خاص را برای کل جهان می‌خواهیم تمام کنیم قبل از آن نبایـد تمام کرده باشیم که مجموعه اجزاء مرکب خصلت واحد دارند ؟ و نمی‌شود که یك شی که اجزاء مختلف دارد خصلتهای مختلف هم داشته باشد و به عبارتی تمام کرده باشیم که حتماً جهان یك مرکب بزرگ است و یك خصلت واحد دارد و آن خصلت واحد هست که به این دلیل که خصلتش واحد است و متغایر با اینست که خصلت دیگری برایش فرض شده باشد لزوماً رفتن از آن خصلت به هر خصلتی مساوی نخواهد بود . تا این

استدلال معنا پیدا کند •

برادر معلمی : یعنی در سیر گزارش واحد که عرض شد جائی ما براین تکیه کردیم که کل جهان مجموعه ای از آثاری است و یك جهت خاص دارد ؟ یا همان بحث تغایر است که کل جهان بالاخره یك خصلت دارد یا چند خصلت می تواند داشته باشد حال آن خصلتی که دارد از درون است یا از بیرون به این کار نداشتیم گفتیم تغایر را که نمی شود نفی کرد از همان راه وارد شدیم آیا تغییر طلبی می خواهد یا نه ؟ آیا جهان از وضعی به وضع دیگر تغییر می کند یا نه ؟ آیا جهان فعلی یك اثر دارد یا جهان فعلی آثار متضاد مختلف لاعلی التعیین دارد ؟ به این تکیه کردیم نه به اینکه جهان مرکب است و اثری هم که دارد مربوط به درونش است • ما به این تکیه نکردیم که اشکال بر آن وارد شود •

برادر جاجرمی زاده : یعنی روی این مطلب تکیه نکردید که برای کل جهان یك خصلت ذکر کردید ؟

برادر معلمی : اگر کل جهان یك کیفیت داشته باشد کل جهان یك کیفیت در چند اثر خاص دارد یا یك اثر خاص دارد ؟ حال اثر آن مربوط به هر چه باشد • آیا می توانیم معتقد باشیم که کل جهان دارای آثار مختلفی است که در آن واحد وجود و بروز دارد ؟ یا دارای کیفیت مختلفی است ؟ یا کل جهان هم بالاخره یك کیفیت دارد؟

برادر جاجرمی زاده : باید تجزیه کنیم و یك خصلت را قائل شویم چون یك جهان بیشتر نیست که بیشتر از یك خصلت به آن نسبت دهیم • بحث من همینجاست که آیا می توانیم اینکار را بکنیم ؟ یعنی الان که نسبت به کل جهان نمی توانیم شناسائی داشته باشیم می توانیم یك خصلت را فقط در آن واحد به جهان نسبت دهیم ؟ ما الان در مرحله ای نیستیم که بخواهیم به کل جهان قضاوت کنیم •

آیا در این مرحله که نمی توانیم برای کل جهان تجرید و انتزاع کلی بکنیم یك خصلت را فقط

برای کل جهان قائـل باشیم ؟

برادر معلمی : اگر از این راه هم برویم راههای دیگری هم مطرح شده بـود که بالاخره در تغییر امر ثابتی هست یا نه ؟ این مطالبی که فرمودید یك راه بود • راه دوم این بود که بین کیفیت اول به کیفیت دوم رابطه است • و اگر تغییر خاص باشد رابطه هم خاص خواهـد شد • اگر رابطه های مختلفی با کیفیت اول می‌توانـد تمـاس داشته باشد چون چیزی معین می‌کند که کدامیك از این رابطه ها باشد ؟ اگر باز آن امـر هم تغییر می‌کند و دو برد ار است چه چیزی معین می‌کند کدامیك از این رابطه ها باشد و الی لا نهایه • حال در مورد کل جهان است یا قسمتی از جهان که دارای تغییر است و بقیه جهان ثابت است این را نمی‌دانیم در مورد هر جا که تغییر باشد این امر را میتوانیم بگوئیـم ؟

برادر حاجرمی زاده : نه خصلتی را برای کل جهان یعنی علتی را ••••

برادر معلمی : پس اسم کل جهان را نیاوریم • از همان راه هم که برویـم امـر تمام است در تغییـر امر ثابتی است •

برادر حاجرمی‌زاده : بله من گفتم اگر از این راه بخواهیم برویم آیا این مطلب سازگاری دارد ؟

برادر سیف : در ادامه صحبتهای اخیر مطلبی را عرض می‌کنم و بعد سئـوال خودم را مطرح می‌کنم بحث اصلی ما فعلاً در مورد تغییر است و لزوم ثبوت یك امر در تغییر است اینکه تمام شود با یك مقدمه دیگری که در بحثها آمده است کـه یا تکرار میکنیم یا نـه . نسبت به هستی هم بلا فاصله می‌توانیم نظر بدهیم و آن اینکه از نظر مادی جهان در حال تغییر است نمی‌توانیم بگوئیم جهان حرکت ندارد • همه جهان را از سنخ ماده می‌داند ؟ و جامـع مشترکی بنام ماده را برای همه آن قائل است و لذا ماده ثابت بـرای آن فرض ندارد • بنابراین از این جهت که جهان ، جهان مادی است و آن را در حـال

تغییر می‌داند بعنوان یك متغیر فرض می‌شود و همه مباحثی که در تغییر اثبات می‌شود راجع به جهان هم تمام میشود • از دید الهی هم اگر کسی بخواهد فرض کند از آنجا که جهان هدفدار است رو به رشد و کمال می‌رود از این جهت هم فرض سکون و عدم حرکت با کمال همساز نیست • لذا از آن جهت بحث ثبوت یك رابطه کلی در باره تغییر جهان هم برای مقاله راه دارد و قابل توجه است •

اما آنچه می‌خواستم عرض کنم این بود که بحث ترکیب و رابطه عرضی و طولی و بحث قانون بحثهائی هستند که در طول هم هستند اینجور نیست که ما دو طریق داشته باشیم و بخواهیم بحث را ادامه دهیم • بلکه باید این دو را اجبارا طرح کنیم تا آن نتیجه را بگیریم • در این بحثی که تا حال داشتیم و اثبات یك رابطه ای را می‌کردیم • اثبات این رابطه ، اثبات رابطه ای است که حاکم بر کیفیت اصطکاك اشیاء برای رسیدن به یك حالت جدید است یعنی یك تغییر که صورت می‌گیرد لزوما بدون علت نیست • یك شئ که می‌خواهد تغییر کند باید اثر بپذیرد یا از درون یا از بیرون • یعنی یا باید تغییرات درونی بکند یا نه از اشیاء دیگر اثری بپذیرد در هر صورت وقتی که می‌خواهد نتیجه ای را بدهد برای رسیدن به آن یك ترکیب لازم می‌آید • یا ترکیب اجزاء درونی یا ترکیب اجزائی که ابتدائاً بیرونی فرض می‌شوند ولی وقتی به نتیجه توجه می‌کنیم تحت مقدمه یك نتیجه قرار میگیرند خودشان هم باز یك مجموعه درونی به حساب می‌آیند • در هر صورت بحث ترکیب همینجا تمام میشود و بعد بحث قانون هم بلا فاصله پشت سر آن ادامه پیدا می‌کند • که آن چیز را که ما می‌گوئیم بعنوان امر ثابت لازم است برای تغییر آن امری است که کیفیت رابطه این اجزاء را بیان می‌کند لذا بحث ترکیب برای ما بحث کیفیت اصطکاك اجزاء مرکب را پیش می‌آورد و لزوم اینکه یك قانونی برای نحوه ترکیب باشد • و بعد که یك قانون ثابت اثبات شد ، بحث ادامه پیدا می‌کند • بنابراین بحث ترکیب ضرورتاً تقدم پیدا می‌کند و در طول بحث قانون قرار می‌گیرد • و دو خط در ادامه بحث نخواهد بود •

برادر سلیمی : بحث حرکت و اثبات امر ثابتی حاکم بر حرکت بود • ضمن اینکه من خیلی از مطالبی که استاد فرمودند استفاده کردم یك اشکال به نظر من می‌آید که ما برای اینکه قانون را ثابت کنیم گفته می‌شود که هر شی توالی دارد یعنی همان تغایر• یعنی هر شی خصلت خاص دارد و به یك چیز خاص ختم می‌شود • بنابراین رابطه خاص بر آن حاکم است باز در مقابل آن گفته میشود پس چرا از یك شی خصلتهای مختلفی می‌بینیم ؟جواب داده میشد هر شی در زمان و مکان خودش یك خصلت بیشتر ندارد • بدلیل اینکه زمان و مکانش فرق می‌کند خصلت آن هم عوض می‌شود • بنابراین باز ثبوت رابطه یا ثبوت امر ثابت در حرکت و تغییر اثبات میشود و همینطور هر چه زمان را ادامه دهیم و جلوتر رویم ، باز این شی که می‌خواهد به شی دیگر تبدیل شود یا کل جهان که می‌خواهد به جهان دیگر تبدیل شود بی حساب تغییر نمی‌کند و یك سیر خاص دارد • تحت یك قانون کلی تری این کیفیت به یك کیفیت دیگر تبدیل میشود •

من می‌خواستم سئوال کنم اگر ما سیر بی نهایت برای جهان قائل شویم این با ثابت بودن قانون سازگار است یا نه ؟ این را روشن بفرمائید که ما اگر فرض کنیم جهان بی نهایت است آیا می‌توانیم بگوئیم هم این تغییرات به یك اصل بر می‌گردد ؟ چرا که ما می‌گوئیم قانون تبدیل آب به بخار یك قانون است و باز بخار به چیز دیگر یك قانون کلی تر است و همینطور باید قانون را کلی تر کنیم تا به یك قانون برسیم • اگر سیر جهان بی نهایت باشد دیگر به یك قانون نمی‌رسیم هر چه جلو تر برویم باز تغییر است و یك قانون کلی تری پیش می‌آید •

برادر معلمی : در این قسمت شما باید جواب دهید سئوال نکنید • یعنی همان قسمتی که در جلسات واحد بحث شده است که آیا برای هر آن جهان یك قانون در نظر می‌گیرید که زیر مجموعه آن را مشخص می‌کند یا نه ؟ اگر برای آن یك قانون خاص در نظر می‌گیرید چه چیز باعث شده که این قانون بعد از این قانون بوجود آید ؟ آیا آن طبیعت می‌خواهد یا نه ؟

شما باید این قسمت را نفی کنید که بی نهایت بودن جهان با ثبوت یك امر ناسازگاری دارد. و مطلب دیگر که بقول شما هنوز معلوم نشده است که جهان محدود است یا نه ؟ نمیشود که اول آنطرف را فرض کرد و صحبت اینطرف را نفی کرد. دو قسمت را توضیح بدهید تا بعد جوابتان بدهیم.

برادر سلیمی : هنوز ثابت نکرده ایم که بی نهایت نیست.

برادر معلمی : ثابت هم نکردیم که بی نهایت است آیا در صحبتهایمان استفاده کردیم که جهان محدود است ؟

برادر سلیمی : لزوماً باید استفاده کنیم. چون میخواهیم به یك قانون برسر گردانیم.

برادر معلمی : اینکه به یك قانون برمیگردد لوازمات بعدش اینست که جهان محدود است این یك حرف است. یکی هم اینکه شما قبلاً پذیرفته اید جهان محدود است و بعد ثابت کردید که به یك امر ثابت برمیگردد. اگر نوع دوم باشد استدلال ما اشکال دارد اگر نوع اول باشد اشکال ندارد. حال شما باید ثابت کنی که نوع اول بوده است.

برادر سلیمی : من گمان میکنم لازمه اینکه اثبات کنیم قانون ثابت است اینست که جهان محدود باشد. چون ما میبینیم حرکت یك سیری دارد در هر مرحله که حساب کنید یك قانون بر آن حاکم است. تبدیل این مرحله به مرحله دیگر هم یك قانون کلی تری بر آن حاکم است تا به جائی برسید که به یك قانون برسید. عرض من اینست که اگر باز یك تغییر دیگر در جهان صورت میگیرد باید آن هم تحت یك قانون دیگر باشد بنابراین ما به آخر نفی رسیم که بگوئیم آخرش یك قانون است.

برادر معلمی : میتوانید بگوئید آخرش چند قانون است ؟

برادر سلیمی : همینطور که حرکت سیر بی نهایت دارد قوانین هم سیر بی نهایت

دارنـــد •

برادر معلمی : یعنی مرتب عوض می‌شوند • اینکه این قانون آن قانون می‌شود علت می‌خواهد یا نه ؟ این همان بحثهای جلسه واحـد است • اینکه الآن این قانون حاکم است و آن بعد یك قانون دیگر حاکم است و ••• این سیری که قانونها دارند درحال تغییر است یا نه ؟ اگـر در حال تغییر است متغیر ها با هم ربط دارند یا نه ؟

برادر سلیمی : تحت یك‌قانون کلی تـر هستند • قانون کلی تـر هم تحت یـك قانون دیگر است • نهایـت به کجا می‌رویـــم ؟

برادر معلمی : اگر به یك امر ثابت بر نگردند و به چند امـر برگردند • این چند تائـی بودن در شی جاری میشود این شی باید چند خصلت داشته باشد در آن واحـد ، این را چگونه پاسخ می‌دهید • اگر معلوم نباشد این‌قانون شماره (۱) است یا شماره (۲) یعنی‌یك امـری نباشد که معین کند کدام قانون ؟ اینجا هم یك امری نیست که معین کند بعـد از (۱) ، (۲) باشد یا (۳)•

برادر سلیمی : در آن واحـد چند تا نیست آخر می‌فرمائید به یك قانون میرسد می‌گویم همان قانون ممکن است برود و یك قانون دیگـر بیایـد •

برادر معلمی : بعد کل آن را کـه در مجموعه بیاوریم چطور ؟ یك امر دیگر بـر آن حاکـــم است ؟

برادر سلیمی : آن قانون هـم باز تغییـر می‌کنـد •

برادر حسینیان : در رابطه با اثبات یك امر ثابت در تغییر بنظر میرسد هر جا که تغییر فرض شود نهایتاً در رابطه با امر ثابت است • یعنی همینکه می‌گوئیم تغییر یك امر ثابت را ملاحظه کردیم و بعد تغییر را ملاحظه می‌کنیم • یعنی در خـود تغییر یك امر ثابت نهفته است • یعنی در خـود ذات تغییر که می‌گوئید تغییر می‌کند نسبت به یك امر ثابتی تغییر می‌کنـد • و اگر همه جهان را هم قبول کنیم که تغییر دارد و حرکت می‌کنـد

نهایتاً یک امر ثابت حاکم بر جهان هم هست که نسبت به آن حرکت می‌کند • در تبدیل کیفیات و تغییرات هم که این مطالب پذیرفته شده است که باید یک امر ثابت باشد • نهایتاً در تعین اشیاء ما باید به همان بحث زمان و مکان برگردیم و راه دومی را که آقای معلمی فرمودند که شرایط را بحث کنیم که بعد بحث ترکیب پیش می‌آید که آیا درونی است یا بیرونی ؟ که اینجا باز سئوالی مطرح میشود •

برادر امیری : ما از توالی خاص شروع کردیم ، رابطه خاص را هم عنوان کردیم بعد رابطه تغییر و تغایر را هم مطرح کردیم یعنی بعد از این سیر ضرورت وجود یک امر ثابت جهت تعین کیفیت خاصی از توالی بود • حال صحبت من این است که ربط آن مهره قبلی با این مهره بعدی چیست ؟

ربط ، رابطه تغییر و تغایر با این امر ثابت چیست • چون مرحله قبلی هم رابطه تغییر و تغایر بود آیا می‌توانستیم قبل از اینکه این را بحث کنیم وارد امر ثابت شویم • یا نه ؟ اگر نقشی نداشت چرا بعد از توالی خاص فوری وارد امر ثابت نشدیم •

یک سئوال دیگر این بود که تفاوت رابطه و قانون چیست ؟ بنظر آمد ••••

برادر معلمی : اصلاً بحث قانون مطرح نشده است •

برادر امیری : در جلسات واحد قبلی بحث کردیم • الآن هم آقای سیف اشاراتی کردند •

برادر معلمی : ما گفتیم سیر چند احتمال دارد • ایشان یکی از احتمالات را گفتند • و گفتند یکی از احتمالات را که بررسی کنیم به این می‌رسیم و اسم قانون را آوردند

برادر امیری : عرض می‌کنم که سئوال تبیینی است آیا رابطه همان قانون است یا نه ؟ اگر قانون با رابطه فرقی نداشته باشد چرا اصلاً لفظ قانون را بکار ببریم ؟

برادر معلمی : هر وقت بحث قانون بود سئوال شما را طرح می‌کنیم •

برادر پرور : در مورد افعال انسانی این اصل کلی نمی‌تواند مصداق داشته

باشد از جمله تداعی معانی که خیلی ها با دیدن یک صحنه صحنه دیگری برایشان تداعی میشود • اگر این را یک نوع تغییر و حرکت به حساب بیاوریم بعد از مدتی این ثبوت قبلی را ندارد یا خاطره ای برایش تداعی میشود نمیشود مثلاً فراموشی عارض انسان می‌شود و این نشان دهنده اینست که حرکتی که در ذهن این شخص از قبل می‌شد • بعد از مدتی آن ثبوت خودش را از دست داده است و مثل همیشه ثابت نیست که بگوئیم همان نتیجه ثابت قبلی را می‌دهد • یا بطور کلی اگر این را یک اصل کلی بپذیریم هیچگونه اختلافی ما بین انسانها از لحاظ شناخت و بینش آنها از طبیعت نباید وجود داشته باشد • و یک اصل ثابت کلی بر کلیه حرکات حاکم باشد • و دیگر اینکه مبحث فعلی ما از نظر و عین چنین ترکیبی هست • و بطور کلی مشخص نشده که آیا این سیر کلی ما می‌خواهیم یک راه عینی و منطق عمل بدست آوریم یا صرفاً تعقلی محض است ؟ اگر تعقلی محض است که نیازی به عین نیست • که مباحث را روی آن محدود کنیم • اگر هم عینی است اینجا باز می‌بینیم آمیخته ای از عین و نظر است و نظر هم که بیشتر منطق صوری بیانگر آنست و این اشکال ایجاد می‌کند •

برادر حجت الاسلام حسینی ؛ اضافه بر صحبت برادرمان معلمی خدمت آقای جاجرمی عرض می‌کنیم که گاهی ما می‌گوئیم امر باید انکار ناپذیر باشد گاهی می‌گوئیم هیچ مطلب خاص را نباید بگوید • حتماً مطلبی را که می‌گویید خصوصیت دارد و از اولین کلا می که میگوئید سر از کلیت خاص در می‌آورید نهایت اینست که گاهی می‌گوئید انکار ناپذیر است • و مرتبه اش ، مرتبه ای است که منکر هم مجبور است همراه باشد و این مطلب تا آخر بحث ادامه دارد • لذا اضافه بر فرمایشی که در مورد این گفتید که ما درباره جهان صحبت نکردیم و گفتیم هر جا که تغییر باشد وجود امر ثابت تفکیک ناپذیر است • علاوه بر این تغایر را هم که شما می‌گوئید با آنهائی که قائل می‌شوند و می‌گویند جهان خیالی است • ممکن است این حرف مختلف باشد • بهر حال اساس اینست که انکار ناپذیر باشد • نه اساس

اینست که سر از هیچ جا در نیاورد • حتماً سر از جائی در می‌آورد قدم به قدم هم که جلو می‌رویم به این مطلب نزدیک تر می‌شویم • هیچوقت امری را نگفته باشیم که قبلاً انکار ناپذیر بودن مقدمات آن را تمام نکرده باشیم • این اساس است • یعنی هر چه را میگوئیم روی مقدماتی قرار گرفته باشد که آن مقدمات قبلاً ثابت شده باشد که انکار ناپذیر است • اما آقای سیف بحثی را که فرمودند سیر خوبی است • امر دومی که فرمودند در مورد مسأله ترکیب عیبی ندارد این دقت خوبی است می‌شود این را آورد • و آنجائی که مادبنال مسأله تبعیت تعین از رابطه هستیم به هر میزان از اثبات مفاهیم عضوی که مال دستگاه فلسفه و منطق خاص است دور شویم شاید این حرف را نزدیکتر کند هر چند بحث ترکیب و بساطت در مسأله اینکه آیا قوانین ثابت هستند یا متغیر در نهایت از بسیط و ترکیب اسمی به میان می‌آید و مجبوریم درباره مفهوم حرف بزنیم • بهرحال این بحث لازمه تغییر و ترکیب بد بحثی نیست و خوب است که مورد توجه قرار بگیرد •

بحث جناب آقای سلیمی من به ذهنم آمد که درست بحث شده است • ایشان اینجوریبان فرمودند که فرض کنید الف و ب پشت سرهم قرار دارند تحت یک علامت مجموعه قرار می‌گیرند بعد اگر " ج " و دال اضافه شدند یک مجموعه بزرگتری می‌آید و اینها را شامل می‌شود اگر " الف " و " ب " و " ج " و " دال " و " هـ " قرارنگیرند یک مجموعه دیگر است • این بحث را اینجور نمی‌خواهیم عرض کنیم ما می‌خواهیم بگوئیم همینکه انتقال از یک مرتبه به مرتبه دیگر واقع شود یعنی تغییر جهت خاصی را تمام کند خصوصیت و جهت خاص پایش روی امر ثابت بعد است • این درباره ذات تغییر صحبت می‌کند و درباره لفظ تغییر صحبت می‌کند می‌گوید مفهوم تغییر از مفهوم ثبات انفکاک ناپذیر است آیا تعداد تغییرش چقدر است ؟ الی ماشاءالله • • می‌گوئید بی نهایت است باشد • محدود است باشد • ما اینجا در پی نامحدود بودن یا عدم تناهی نیستیم اینجا در پی این هستیم که سیر و جهت خاص و خصوصیت کاشف از ثبات است نه بیشتر • اگر در خاطرتان هم باشد عرض کردیم که از این مرتبه به

مرتبه دیگری رفتن بصورت عام و تجریدی که هر مرتبه ای در هرجا فرض شود هرگاه انتقال خاص به مرحله خاص برایش فرض شود این امر کلی را می توانیم بگوئیم انتقال به یك مرتبه دیگر علی التعیین خاص بطوریکه سرگردان و بی جهت نباشد تا نتیجه آن بی حرکت بودن باشد که ضد تغییر است ، عرض شده که این کاشف از اینست که امر ثابتی حاکم است و گرنه چرا این یکی خاص است .

پس این بصورت یك امر کلی مطرح می شود نه بصورت یك کل . اگر بصورت یك کلی مطرح شد . نظر به مجموعه ندارد نظر به خصلت تغییر دارد . مفهوم تغییر خودش برابر با مفهوم سکون نیست . انفکاك ناپذیر از ثابت است . اگر گفتید بر تغییر امر ، ثابتی حاکم نیست . ملفك از امر ثابت ملاحظه می شود آنگاه خصوصیت را از تغییر حذف کردید یعنی ممکن است به هر جهتی حرکت کند اگر جهات متعدد برابرش مساوی شد نفس حرکتش از مرتبه ای که هست به مرتبه بعد هم مساوی می شود چون یکی از متغایرین هم خودش است . اگر هم با سایر مراتب تغییر و تغایر مساوی شد معنایش اینست که تغییری که میگویند برابر است با عدم تغییر . تغییر انفکاك از امر ثابت ندارد نه اینکه تغییر برابر است با سکون . یعنی محکومیت تغییر نسبت به امر ثابت بصورت دو امر کلی تمام میشود . نه بصورت خصلتی برای کل . و این قابل دقت است . آنچه را که حضرتعالی می فرمودید زمانی قابل طرح است که ما خصلت را برای کل تمام کرده باشیم کل معنایش اینست که مجموعه اجزاء را می گیریم و میگوئیم این مجموعه که شما اگر ده تای دیگر روی این گذاشتید یك کل دیگر میشود . صد تای دیگر اضافه کنید یك کل دیگر است . ولی وقتی بحث می کنید تجرید می کنید می گوئید هر تغییری نمی تواند به جهت خاص نباشد و حرکت بدون جهت ممتنع است . جهت داری حرکت تابع بودن از حرکت را از امر ثابت تمام می کند . و حرکت بدون جهت ممتنع است . هیچ حرکتی در هیچ رتبه ای نمی توانید ملاحظه کنید که بگوئید حرکت جهت ندارد . حرکت لزوماً تابع جهت است . بی جهت بودن حرکت برابر است با ساکن

بودن حرکت یعنی حرکت نبودن حرکت یعنی نفی شی فی نفسه • اما برادرمان حسینیان صحبتی فرمودند درباره اینکه حرکت درونی است یا برونی عرض می‌کنیم که در بحث قبل گفته شده است که منتجه را که نگاه کنید که زمان در ارتباط با منتجه ملاحظه میشود • آنگاه حرکت درونی و برونی هر دو در یک مجموعه ملاحظه میشود • نسبت به کل که نگاه کنید می‌توانید بگوئید درونی است • این درونی بودن نه به معنای مستقل بودن است • بیرونی هم که بگیرید • هر نحوه اثری قرار دهید به معنای استقلال نیست • در عین حال درونی بودن هستی آن ممکن است (چه برسد به حرکت آن که صفت آن است) جناب آقای امیری فرمودند که رابطه تغییر و تغایر با امر ثابت چیست ؟ اگر شما توالی خاص را بخواهید ملاحظه کنید نمی‌توانید آن را از تغایر جدا کنید و ارتباط مکانی با زمانی از هم قابل تفکیک نیستند • این را عرض کرده ایم • آنگاه اگر گفتیم منتجه تابع امر ثابتی حرکت می‌کند معنایش اینست که امر ثابت هم بر مکان و هم بر زمان حاکم است •

آقای پرور فرمودند سیر عینی می‌خواهیم بدست آوریم یا تعقلی یا نظری ؟ عرض می‌کنیم هماهنگی نظر و عمل را • لذا همانجور که فرمودید باید آمیخته ای از نظر و عمل باشد زیرا آنچه را که بعداً می‌خواهیم از منطق عمل بگوئیم نمی‌تواند جدا و معارض از آنچه باشد که در امر نظر می‌گوئیم • بلکه باید امر نظر و عمل نه تنها هماهنگ باشد بلکه تحت یک قانون ثابت هم در آید • البته همه اشیاء و مفاهیم هم باهم تغایر دارند • تغایری که حتی مسائل یک منطق ضرورتاً و لزوماً دارند • به حسب تعدد موضوعشان شما میگوئید قضیه شرطیه و آن را می‌گوئید قضیه حملیه و معدوله و قضایا با هم تفاوت دارند • در خارج هم اشیاء را مداد، میکروفن و غیره می‌گوئیم • که باهم متغایر هستند ولی حتماً باید تحت یک اصل در بیایند •

برادر معلمی : چون روی این قسمتها در جلسات واحد زیاد بحث شده است اگر ممکن است در مورد سیر آتی هم از آن ابداع احتمالاتی که شد یکی را که می‌پسندید

توضیح دهید یا اگر چیز دیگری در نظر دارید بفرمائید تا برای جلسات واحد آینده بحث باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : بلافاصله بعد از بحثهائی که امر ثابت حتماً هست توجه به یک نکته میشود که تعین اشیاء باید تحت آن باشد . یا بهتراست بگوئیم تعین موضوعات . اعم از اینکه موضوع شی خارجی باشد یا امر ذهنی باشد یا موضوع خود ذهن باشد یا موضوع انسان باشد یا موضوع حرکات انسان باشد و با فی الجمله تعین که می‌گوئیم یعنی هر موضوعی و امری که از سایر امور قابل تمیز و تعیین و ملاحظه باشد . هر چند شما وقتی همه چیز را در مجموعه ملاحظه می‌کنید ممکن است بگوئید هیچ چیز از هیچ چیز دیگری جدا نیست سختی یک قطعه سنگ جدای از سستی یک پارچ آب نیست . سختی یک قطعه سنگ از سستی هوا جدا نیست . برخورد نیروها هست که تحت قانون حاکم همه اینها یکدیگر را متعین می‌کنند چون حرکتها هم پس از اینکه حرکتهای یکدیگر را مشخص کنند و سختی و سستی‌ها شکل می‌گیرد و معین می‌شود ولی در عین حال یادمان نرود که اشیاء در عین حال متغایر هستند در حالیکه تغییر می‌کنند تغایرشان محفوظ است . تغایر در مرحله تبلور و تجسم دارند . تغایر در مرتبه آثار دارند . این تغایرهائی را که دارند قابل انفکاک نیست عالم از هم جدا نیست غیراز اینست که من خیال کنم آب و نان و قلم و میز و سخنان و هوا و اشیاء دیگر یکی هستند . گاهی می‌شود سوار اتومبیل شد و گاهی نه سوار اتومبیل نشد و آن را مثل یک قطعه نان صرف کنیم و به مصرف غذا برسانیم این نمی‌شود ، اگر شما گفتید که اینها متغایرند . قابل تمیزند متعین شده اند و تعین و تغایر و تغییر آنها تحت آن امر ثابت است . از اینجا ممکن است یک اشکال کوچکی به ذهن برسد گفته شود که این دست خداوند تبارک و تعالی را می‌بندد . هر چند این اشکال جواب داده شده است ولی باز هم اینجا اشاره ای می‌کنیم عرض می‌کنیم اگر شما بگوئید امر ثابتی حاکم نیست محدایش بی جهتی محض میشود علاوه برآن اشکالی که سکون می‌آورد

اگر حتی بگوئید برابر حضرت حق سبحانه و تعالی معنا ندارد که بگوئید یك امر ثابتی است آنگاه عرض می‌کنم که بهر حال آیا می‌توانید بگوئید عمل حضرت حق سبحانه و تعالی لغو نیست و براساس حکمتی هست یا نه • اگر لغو نباشد معنایش اینست که جهت خاصی دارد مگر اینکه کسی ادعای لغویت کند و من می‌خواهم عرض کنم که فعل مرید فعل بالاراده حتی لغویتش هم جهت خاص می‌خواهد ظلمش هم جهت خاص می‌خواهد الا اینکه کسی اراده را از حضرت حق سبحانه و تعالی نفی کند و بخواهد بگوید خلقت جبراً ازایشان صادر میشود • آنوقت اشکال از مرحله لغویت فعل بالاتر می‌رود • معنایش اثبات نیاز در مرحله* اعلا هست نه در مرحله* ادنی • نمی‌تواند چنین نکند • آنوقت مثل سایر اشیاء* و خواص اشیاء* می‌شود • قانونمندی او چنین می‌شود • آنوقت تازه باز هم نتوانسته است امر ثابت را انکارکند زیرا بر جبر حاکم بر او باید معاذالله • یك قانونی حاکم باشد • بعد از اینکه ما گفتیم حرکت از خصوصیت خاص به خصوصیت خاص دیگری ممتنع بلکه بعد که گفتیم نفس حرکت با عدم حرکت برابر نیست و انفکاکش را از امر ثابت ممتنع دانستیم هیچکدام از این امور بحث را از این خارج نمی‌کند که این متحرك است یعنی جهت دارد • بعد از این مطلب یك چیز دیگر را عرض کنم که اگر مراتب تفضل حضرت حق را بی‌نهایت بدانید بگوئید خدا ظلم نمی‌کند ولی مراتب فضل خیلی زیاد است آنوقت در مرحله تحقق و محقق شدن هستی عالم بی‌نهایت مرتبه دست حضرت حق باز است که از این طریق ببرد علی استحقاق یا نه بر استحقاق ببرد و بر تفضل ببرد، بر تفضل هم که می‌برد در این مرتبه از تفضل باشد یا مرحله بالاتر تفضلهائی هم هست که بی‌نهایت است • شما ملاحظه بفرمائید وجود نعمت حضرت اباعبدالله • و اجداد طاهرینش با خود خلقت کردن یك رتبه از تفضل است قدرت بر اینکه انسان اطاعت کند یك رتبه از تفضل است • قدرت بر اینکه آدم عجز خودش را بفهمد یك رتبه از تفضل است • قدرت اینکه انسان به این شفعاء* پناه ببرد یك مرتبه از تفضل است • شفاعت آنها یك مرتبه از تفضل است خود شفاعت هم خیلی مراتب دارد •

نزدیک بودن به اینها هم یک مرتبه از تفضل است • تفضل نسبت به عالم آخرت وضع جور دیگر است هر چه را من اینجا برایتان از تفضل حرف بزنم متناسب با قوه تصور شماست و خارج از آن من نمی‌توانم حرف بزنم • اینکه بعضی از عرفا هم وقتی صحبت از آخرت و توجه به محتویات و ابتهاجات روحی می‌شود بدام می‌و معشوق و اینها ذکری می‌کنند علتی دارد • علتش اینست که شما اگر یک خوابی ببینید و یک چیزی را در عالم بهشت ببینید که این بالمره در عالم دنیا نمونه نداشته باشد • هر جور این را بخواهید به برادرتان بگوئید مجبورید مثل بزنید بگوئید ظرفی که بود مثل استکان ولیکن اینجور بود ، باز در ولیکن هم مجبورید یک تمثیل دیگر بیاورید یعنی می‌خواهید بگوئید ظرفی که در آن آب خوردم چگونه بود • مرتب آن را توصیف می‌کنید • می‌گوئید نورانی بود مثل لامپ ولی چشم را نمی‌زد • اینجوری بود ولی چنین بود • مایع آن در هر حرکتی تلالو داشت ولی چنین بود • مرتب شرح می‌دهید و توصیف می‌کنید بعد می‌خواهید لذتی را که از نوشیدن آن و مزه آن بدست آوردید توصیف کنید • اول می‌گوئید نمی‌دانم چگونه (ولی این حرف فایده ندارد او هم نمی‌فهمد) مجبورید مرتب تمثیل بیاورید • عرفا شدید ترین لذات مادی بشر را رقص می‌دانند البته یک وقتی هست که حالت تصنعی هست که آدم خودش را به رقص در می‌آورد تا مترقص شود • گاهی شدت هیجان لذت او را به حرکتهای خاصی در می‌آورد • این مرتبه خود رقص است نه تمرین رقص • من یادم می‌آید مرحوم آقای طباطبائی رضوان الله علیه می‌گوید وقتی آقای مطهری می‌آمد من مترقص می‌شدم • یعنی این لذتی را که کسی در رقص می‌برد من از ملاحظه آقای مطهری برایم پیدا میشد • این راهی دیگر ندارد بگوید من لذت می‌بردم شما متوجه نمی‌شوید •

خود "می" را که مثال می‌زنند ، سکر و بیخودی ، عدم توجه به ملاحظات دیگر یک مرتبه از زوال عقل و جنون ، این را می‌خواهد بگوید آن بهجت جوری است که عقلائی که در مرتبه ذاتی هستند این را در مرتبه جنون می‌بینند •

مجبور است این جنون را به لسان ماده ذکر کند و برای مردمی که یا ادراک از معنویات ندارند یا بسیار ابتدائی دارند شدت تمثیلات مادی را بیاورد • می‌گویند •

چون با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

برای اینکه بفهماند تنزیل می‌کند و مطلب را از آن مراتبش فرود می‌آورد • ممکن است گفته شود چرا معصومین آیات قرآن را اینگار نکردند طبیعی است که قدرت عرفا در فهم و فهماندن مطلب ، قدرت معصومین نیست • یعنی آنها در عین حال بلاغت و رسا بودن برای افهام در عین حال توانسته اند که به این تمثیل هم بیفتند این ضعف را ما می‌پذیریم عرفا هم می‌پذیرند • و خودشان هم قبول ندارند که در رتبه بیان معصوم باشند • در رتبه بیان انسانی است که بخواهد با کمال سعی بکوشد که مطلبی را برای دیگری بفهماند •

حال برمی‌گردیم • مراتب فضل خیلی زیاد است • یک لحظه حضور معصومین بعد از اینکه ما استحقاق داریم با بدها هم قرار بگیریم ، اصل اینکه خدا نعمت اینها را به ما تفضل فرموده است از تفضل اوست نه اینکه خیال کنید خودمان چیزی بوده ایم • بهرحال مراتب فضل الهی بسیار بسیار زیاد است ، پس دست بسته نمی‌شود ولی اینکه هر تفضلی از تفضل دیگری متمایز است قانونی بر آن حاکم است هر چند خداوند متعال در مرتبه تحقق و ایجاد دستش به این بسته نیست که شی را در این شکل خلق کند یا در شکل دیگر • به عبارت دیگر بحثی در آینده می‌آید و در آن بحث حتماً انشاءالله • صحبت می‌کنیم که آیا هستی شی با مرتبه تحقق شی ، رابطه شی با خود قانون چه سنخ رابطه ای است ؟ رابطه اش ، رابطه وجوبی است ؟ یا شی در مرتبه تحقق ممکن است ؟ ممکن که شد ارتباطش به هیچک از قوانین ارتباط وجوبی نیست باذنه تبارک و تعالی است • چه در این ظرف باشد چه در آن ظرف و چه در ظرف دیگری باشد • چه در این مرتبه از تفضل باشد چه در مرتبه دیگری باشد • یعنی ید ما به قانون بسته میشود نه دست او • دست او حاکم بر بودن شی است • البته بی قانونی نمی‌فرماید یعنی نقض نمی‌کند یعنی

در مرتبه ظلم قرار نمی‌دهد • تازه ما هم در مرتبه ای که اختیار داریم به آن حاکمیت بر قانون می‌گوئیم ولی در یک محدوده خاص است نفس این حاکمیت ، حاکمیت مطلق نیست • اگر به ما بگویند" فلیطع بها من المغرب " نمی‌شود ، خدا می‌تواند چنین کند آنچه سازگار با مشیت بالغه و حکمت و تفضل اوست • او وجودش مطلق و بر همه قادر است •

خدا انشاءالله • به تفضلش همه ما در در بهترین حالتی که خودش می‌پسندد قرار دهد • امر همه ما را خودش به عهده بگیرد • وامر ما به ما نگذارد •

هر آرزوئی ولو آرزوی خیر که داشته باشیم خدا به خیر تر عالم است و بهتر از آن و آنچه که در نزد او خیر است و منشاء رضوانش است به تفضلش انشاءالله • تعالی بر ایمان پیش آورد •

بعد از اینکه صحبت شود که تعین موضوعات تحت رابطه است آنگاه صحبت از این است که موضوعات هم در مرتبه ادراک انسانی دسته بندی میشود • موضوعاتی که حسی هستند ، ادراکات حسی و تجربی ما حتماً تحت رابطه متعین می‌شود • ادراکات ارتباطی ما کلماتی را که بهم می‌گوئیم و روابطی را که باهم داریم •این ارتباط چه از قبیل ارتباطات اجتماعی باشد که قوانین اینها هم حتماً تحت رابطه متعین میشود • یعنی آثار خاص دارند تغایر دارند و تغییر دارند و امر ثابت بر آنها حاکم است • و چه مرتبه پائیم تر آن ادراکات نظری ما و تجربی ما تغایر دارند • در مرتبه خودشان کثرت در معلومات و تغییر دارند وضوح و از اجمال به تبیین رسیدن دارند • یک مفهومی را که شما می‌گوئید مثلاً مفهوم تغییر ادراک از این مفهوم تغییر در مباحث نظری در مراتب مختلف ، مختلف است • یعنی در یک رتبه شما تا دیروز توجه داشته اید که تغییر یعنی به یک شکل نبودن ، در یک رتبه ای ملاحظه می‌کنید می‌گوئید قابل انفکاک نبودن از امر ثابت یا محکومیت تحت امر ثابت یا تجرید ، تجرید را ممکن است در یک رتبه بگوئید که یک کار ذهنی انسان

برای موضع گیری است در یك رتبه دیگر امروز می‌فرمائید به همان چیزی که روابط بین امور تجریدی ذهنی و نظری تعین پیدا می‌کند همان ریشه ای که این را متعین می‌کند همان ریشه هم هست که خارج را متعین می‌کند بنابراین احکام نظری بی جا نیست که در عمل قابلیت کاربرد پیدا می‌کند • شما در مرتبه نظر استنباط و استدلال بر یك معادله ریاضی می‌کنید بعد همین را در مرتبه عمل پیاده می‌کنید و می‌شود • آنگاه توجه بر اینکه قدرت پیشگوئی داشتن نسبت به تغییر و برنامه ریزی پایگاهش برخاسته از منطقی است که آن منطق با منطقی که امور ثابت را و امور تجریدی و احکام مطلق را - نسبت به مرتبه اجمال متیقن بیان می‌کند با آن از یك ریشه میشود • اگر این مطلب تمام شود و رویش مباحثه شود آنوقت اینکه آیا نسبت این امور تجریدی و ارتباطی وعینی با هم چه هست ؟ می‌گوییم در مرتبه ادراك انسان یا در مرتبه تعین ؟ اگر در مرتبه تعین می‌فرمائید یعنی نسبتشان بین خودشان و امور ثابت حتماً برابر هستند و هیچکدام بر هیچکدام دیگر نه مقدم هستند نه مؤخر و اگر از زاویه ادراك انسان می‌فرمائید حتماً ادراك تجریدی بر کل حاکم است • چون مرتبه اجمال ادراك است و هرچند متیقن کلی دارد • بعد مرتبه ارتباطات هست و بعد مرتبه ملاحظه ادراك حسی است • ادراکات حسی هر چند خود آن حس بنظر می‌آید واسطه نمی‌خورد ولکن استنباط از حس حتماً واسطه می‌خورد خود حس به نفسه چیزی را تحویل نمی‌دهد استنباط از حس است که چیزی را تحویل می‌دهد آنوقت می‌گوید از این ببعد اینجور و آنجور میشود بایستی چنین بشود و الی آخر باید چنین موضعی بگیرید و علتش اینست • این آثار را پیدا می‌کند استنباط حس در مرتبه سوم است از ادراك اگر در موضع ادراکات نگاه کنیم ولی اگر در مرتبه تعین نگاه کنیم هر سه و همه موضوعات عالم برابر هستند ! لا اینکه کسی در شرافت منزلت بحث کند که آن یك بحث دیگر در مرتبه تحقق و هستی است نه در مرتبه تعین • بین مرتبه تعین و تحقق فرق است • مثلاً در مرتبه

تحقق

"لولا لما خلقت لافلاک " علت غائی بدون وجود نبی اکرم (ص) صورت نمی‌پذیرد . شرط اساسی و رکن ، رکین علت غائی و بهجت نهائی و قرب الهی وجودی در مرتبه وجود نبی اکرم (ص) است که انشاءالله همه دوستان اهل بیت بوسیله شیعیان و شیعیان بوسیله ائمه و ائمه بوسیله نبی اکرم (ص) به شفاعت ایشان وارد عالی ترین مرتبه می‌شوند و ایشان هم به شفاعت الله ، به رضوان الهی وارد میشوند

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

برادر معلمی : بسم الله • • در ادامه مبحث حرکت بعد از اینکه قسمتهای اتصال مطلق و انفصال مطلق و اتصال نسبی در مباحث تمام شد آن مهره ای که مورد بحث قرار گرفت بحث لزوم امر ثابت در حرکت بود که تقریباً این بحث در جلسه مشترک قبل تمام شده بود ولی اشکالاتی برای بعضی دوستان هنوز باقی بود که در این دو جلسه واحد آن اشکالات هم تقریباً برطرف شد و اینک میپردازیم به اینکه این بحث باید چگونه ادامه پیدا کند آیا اینکه این امر ثابت قانون است ادامه پیدا کند و بعد در مورد کیفیت این امر ثابت و اینکه این امر ثابت بسیط است بساطتش زمانی است یا ذاتی است بحث کنیم و یا اینکه رابطه آن امر ثابت با اشیاء را بررسی کنیم و اینکه آیا آن امر ثابت اشیاء را متعین میکند ؟ یک بحث دیگر هم این بود که آیا باید بحث مرکب را شروع کرد و عدم تفکیک رابطه طولی از رابطه عرضی را مورد بحث قرار داده وادامه دهیم و ازطریق بحث مرکب به بحث تعین برسیم • یا اینکه از طریق بحث قانون به بحث تعین برسیم • یعنی بعد بگوئیم که آن امر ثابت قانون است و صحبت از کیفیت رابطه آن امر ثابت با اشیاء بنماییم و بگوییم آن امر ثابت کیفیات را متعین میکند بنابراین آن قسمت قبلی بحث که در حرکت لزوم امری ثابت و واحد (که دومی هم نداشته باشد تا دوباره بحث تغایر و تغییر در موردش پیش بیاید و لازم شود که امر دیگری براین دوئیت حاکم باشد) تمام شده است و اینک در ادامه آن بحث صحبت می کنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : اعوذ بالله • • من الشیطان الرجیم • • • بسم الله • • بارالها ما را موءدب به آدابی که خودت می پسندی در دنیا و آخرت قرار بده • خدایا رفتار ما را رفتار اعدائت قرار مده • خدایا وضعیت قلب و ظاهر و خلوت و جلوت ها را دربندگی خودت قرار بده خدایا ما را جزء یاوران کلمه حق قرار بده • جزء اعداء کلمه باطل قراربده ولایت ما را خودت بوسیله اولیائت بعهده بگیر خدایا ولایت ما را بدست نفس اماره وابلیس مسپار •

مبحث درباره این است که بگوئیم رابطه عرضی که مکان باشد و رابطه طولی که زمان باشد به

هم مربوط بوده و قابل تفکیک نیستند و علاوه بر این تحت قانون ثابت قرار دارند و حالا یک قدم هم که بالاتر بگوییم این است که تعین هم تحت آن قانون ثابت قرار می‌گیرد یعنی مرتبه ای از ثبات باید حتماً متکی به آن امر ثابت باشد • شما تعین را که می‌گویید یک مرتبه ای از ثبات را بنحوای مورد توجه قرار می‌دهید • نه ثبات از حرکت بلکه ثبات در مرحله تغایری را ملاحظه می‌کنید اینک مقدمه ای را عرض می‌کنم •

ما اعم از اینکه زمان را بخواهیم بر دو معنا بگیریم ، معنای اول اینکه آنرا ناشی از رابطه دو متغایر با یکدیگر یعنی رابطه مکانی بگیریم و آنگاه مکان را نیز بر یک معنا کمی دقیقتر کنیم و بگوییم ماده ذاتاً خصلتهای متضاد با یکدیگر دارد ولو که قدیم نباشد (حالا بحث حدوث و قدیم را نکرده ایم ولی بفرض آن) اگر چنین چیزی بگوییم آنگاه باز هم نمی‌توانیم حرکت را ناشی از دو خصلت متضاد بدانیم زیرا آنجا هم که ادعا می‌کنم تضاد ذاتی است معنی آن اعلام عجز نسبت به بیان علت برای تضاد است • شما چگونه برای تغییرات علت بیان می‌کنید و آنها را مثلاً ناشی از تاثیرات متقابل می‌دانید و بدینترتیب علت ذکر می‌کنید ، بنابراین کیفیات و تغییرات را تفسیر می‌کنید بعد به تضاد می‌رسید در حالیکه هر یک از خصلتهای متضاد مطلق نیستند که در آنصورت خصلت دوم فرض نداشت — در عین حال در اینجا می‌گوئید سراغ علت تضاد در انگیر البته یک وقت ما در بحث به مطلق می‌رسیم ، که می‌گوییم وقتی به مطلق رسیدید از علت نپرسید که بی معنی است و جا ندارد یک موقع است به مطلق نمی‌رسید ولی باز می‌خواهید بگویید که من علت را نمی‌دانم گفتن اینکه تضادش مطلق است یعنی بینهایت متضاد است ، خود بحث مفصلی دارد که آیا میتوان چنین ادعایی کرد ؟ متعدد را با اطلاق میشود بیان کرد یا در آن مفهوماً نقض وارد میشود که وارد این بحث فعلاً نمی‌شویم • به هرحال آنچه محرز است اینکه تعین کیفیت جدای از تغییر نمیتواند باشد • تغایر را گاهی بصورت تجریدی بیان میکنید و گاهی است که بصورت تجریدی بیان نمی‌کنید • اگر تغایر خواست بصورت عینی مطرح شود حتماً معلل به علت است و تغایر چه چیز ؟ تغایر اشیاء متغیر است ؟ یا اموری که متغیر نیستند ،

اموری که زمان نداشته باشند ؟ اگر امری پیدا شود که زمان نداشته باشد تغایر آنرا هم می‌توانید بگویید غیر از تغایر اشیاء متغیر است • اما اگر شیئی ، شیئی متغیر باشد و امر ، امر متغیر باشد ، تغایر آن حتماً رابطه با زمان دارد و جدای از زمان نیست به بیان دیگر در مثالی که مجموعه نگری بکنید (که سر فعلی بحث ما با توجه به این است) و مجموعه چیزها روی هم اثر گذاشتند و منتجه آنها امری شده است که زمان را نسبت به کل نشان میدهد و منتجه کل هم روی تمام اجزاء اثر می‌گذارد و کجایی هر چیز را معین می‌کند کجایی هر چیز منوط به منتجه کل است • بنابراین منتجه کل که زمان را نشان می‌دهد تحت قانون ثابت است و از این راه می‌توانیم بگوییم که تعین شیئی تحت قانون ثابت است •

به بیان دیگر هم باز می‌توانیم وارد بحث شویم • در بیان دوم می‌توانیم بگوییم که اگر ما منتجه کل هم مورد نظرمان نباشد ، توجه به کل نگری ومجموعه نگری به آن معنی هم نداشته باشیم ، توجه به کل نگری و مجموعه نگری در مرحله اجزاء دیگر قابل انکار نیست ، یعنی شئی متغیر حتماً مرکب است • بسیط با تغییر داشتن که توام نمیشود حالا یك چیز پیدا شده مثل این قاشق یا این میکروفون که ثمره یك تجزیه و ترکیبهایی است ، تا آن تجزیه و ترکیبها پیدا نشود این قاشق یا این میکروفون یا این قلم پیدا نمیشوند ، آیا تجزیه شدن و ترکیب شدن میتوانند تحت قانون نباشد ؟ میتواند تحت رابطه نباشد ؟ همینکه گفتید تحت رابطه زمانی است می‌پرسم بنا شد که زمان تحت چه رابطه ای قرار گیرد ؟ بنا شد قانون ثبات داشته باشد ، جهت خاص داشته باشد والا جهت خاص برای حرکت ممتنع است در بحث قبل صحبت در این بود که تصور حرکت بدون جهت بی معنی است ، حرکت عیناً اعتراف به جهت است • همین قاشق کوچك را من بطور نامنظم حرکت و چرخش می‌دهم ، با وجودیکه حرکت در جهات مختلف صورت می‌گیرد اما به هر حال از آن سلب جهت نمی‌شود حرکت آن به هرحال دارای فرم وجهت است اگر فرم و جهت آن را حذف کنید وبگویید می‌خواهیم هیچ جهتی نداشته باشد به این معنی است که هیچ حرکتی نداشته باشد حرکت مدهای مطلق جهت محال است وقبلا گفتیم که جهت

خاص و قید خصوصیت هم قانون را تمام می‌کند در اینجا عرض می‌کنیم وقتی تجزیه و ترکیبی انجام می‌گیرد ضرورتاً تجزیه و ترکیب خاصی انجام می‌گیرد و برای خاص بودنش لزوماً علت می‌خواهد علت میخواهد که به این شکل تجزیه و ترکیب شده و به شکل دیگری نشده است • علت آنرا قانونداری ماده ذکر می‌کنند ، می‌گوییم همینکه اعتراف به قانونداری ماده می‌کنید کافی است • و در مباحث قبل تمام شد که اگر پای قانون به امر ثابت برنگردد محال است که جهت خاص اثبات شود • در اینجا هم عرض می‌کنیم تعین و کیفیت خاص است که لزوماً چه براساس کل نگری باشد که شئی را منتجه کل ببینید و چه جزءنگری باشد در هر دو حال خصوصیت کیفیت از امر ثابت حاکم تبعیت میکند بنابراین آنچه غیر قابل انکار میشود به هر لازمه ای که ملتزم شویم و هر لازمه ای را ببینیم چه در دستگاه مادی باشیم و چه الهی چه جزءنگر و چه کل نگر تبعیت تعین از قانون تبعیت خصوصیت کیفیت از خصوصیت حرکت و از امر ثابت تمام میشود بنابراین می‌گوییم تعین تحت رابطه است باز در جلسه قبل ذکر کردیم که تعین ها هم اعم از این است که تعین عینی باشد ، نظر باشد ، ارتباطی باشد تجرید و کلی نگری محصول کل نگری است • یعنی حتی آنجا هم که به نظر میرسد که اینها جزءنگر هستند چنین نیست • خود این عمل ، یعنی یک دستگاه انتزاعی یک دستگاه تجریدی بدست آوردن (با کل نگری ممکن است مفاهیم در کل نگری شکل می‌گیرد • جای مباحث تجریدی نسبت به جای مباحث عینی و جای مباحث ارتباطی طبیعتاً در کل نگری مشخص میشود •

برادر امیری: این سئوال را در واحد هم مطرح کردم که آقای معلمی پاسخی فرمودند که سئوال دیگری مطرح شد ، سئوالی تبیینی پیش از ورود به بحث تعین است • ما وقتیکه می‌خواهیم توالی خاص را به امر ثابت برگردانیم می‌گوییم چهار امر متغایر "یک" و "دو" و "سه" و "چهار" را در نظر می‌گیریم ، هر یک از اینها یک تغییر هستند فرضاً امر اول ــ نتیجه توالی یک سنگ است ، اینکه به سنگ تبدیل شده و به چیز دیگری تبدیل نشده به امر ثابتی برمی‌گردد • فرضاً در امر "دو" آب به بخار تبدیل شده است و باز این تبدیل هم

به امر ثابتی برمیگردد و موارد سه و چهار هم به همینترتیب • آیا مرحله بعدی این است که ثابت کنیم که این امور ثابت واحد است ؟ و یا اینکه می‌توانیم ده یا بیست امر ثابت هم داشته باشیم • در اینمورد جناب آقای معلمی در جلسه واحد پاسخی به این ترتیب دادند که پس از طرح توالی خاص می‌گوییم نتایج تغییرات را که سنگ و بخار و مثلاً پرتقال و گنجشک است را در نظر می‌گیریم و دوباره سئوال را با تکیه بر تغایر تکمیل می‌کنیم و بر می‌گردیم و می‌گوییم تعین اینها باز به امر ثابتی برمی‌گردد • سئوالم این است که آیا میتوان اینها را به امور ثابتی برگرداند و سپس گفت که خود آن امور ثابت به امر ثابتی دیگر برمی‌گردند ؟ یا تنها یک امر ثابت داریم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر فرمایش حضرتعالی را قبول کنیم میگوییم امور به ده امر ثابت برمی‌گردند وآن ده امر ثابت هم به یک امر ثابت برمی‌گردد چه میشود اولاً اگر به آن سلسله بزنیم و پائین بیاییم ، یعنی بگوییم لازم نیست که تعداد امر ثابت ده تا باشد ، تابرسد به یک قانون ، بلکه بگوییم یک قانون در مرتبه قانونیت ثابت است آن قانون هم ده تا قانون ثابت است • یعنی از بالا به پائین بیاییم به جای اینکه بالا برویم •

برادر امیری : تعین خاص می‌رسیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : بگوییم هر تعین خاص دارای قانون خاص است آنگاه آیا مجموعه این قوانین ثابت دارد یا نه ؟

برادر امیری : اگر بصورت سیستم نگاه کنیم باید ثبات داشته باشند ولی درجه دارند ، یعنی مرحله به مرحله ، عده ای بر عده ای حاکم هستند •

برادر حجت الاسلام حسینی : بسیار خوب حاکم باشند • ولی حالا وقتی همه اینها را که نگاه کنیم همین قانون کوچک بین اکسیژن و ئیدروژن هم ثابت ولا تیغیر است ارتباط آنها با هم که ثابت است • آنگاه آیا کل اینها یک واحد بزرگ میشود یا نه ؟

برادر امیری : اگر بصورت سیستمی نگاه کنیم یکی میشود ، ولی پائینی ها هم هرکدام برای خود استقلال دارند منتهی استقلالی که جدای از این کل نیست •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ما متلازمش کردیم و آنرا پائین آوردیم تا به تک دانه رسید ، مثلاً قانونی که با علت سقوط این شئی خاص در این لحظه است • ارتباط این قانون با قوانین دیگر هم که ثابت است پس کلیه قوانین ثابت شدند وخود قوانین یک کل را نشان می‌دهند که آن کل را شما لایتغیر می‌دانید • یعنی در عین اینکه این قانون و آن قانون را در مرتبه ملاحظه شان در حاکمیت نسبت به تحقق میشود ملاحظه کرد و میتوان گفت که آن قانون موجب پیدایش بخار و آن دیگر موجب پیدایش یخ است ، ولی در رتبه تحقق نیستیم ، در رتبه خود قوانین هستیم آیا این قوانین می‌شکنند ؟ تغییر می‌کنند ؟ با هم رابطه شان جدا میشود ؟ نه ، مجموعاً یکپارچه هستند ؟ بله •

برادر امیری : یعنی امور متغایر هستند •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : متغایرند اما در مرتبه تحقق در مرتبه ملاحظه نفس خود آن قوانین بدون لحاظ شئی که تحت آنها متکیف میشود آیا این قوانین متلازمی که درست کردید از یکدیگر جدا جدا هم میشوند ؟ اگر بشوند به معنی آن است که شما نمی توانید بگویید تحت قانون ••••

برادر امیری : تغییر که نمی توانیم برایشان قائل شویم ولی آیا تغایرهم نمی توانیم ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ارتباطشان هم ارتباطی نیست که تغییر بکند نه در خود آن قوانین تغییر حاصل میشود ونه در ارتباطشان • اگر در خود شان تغییری حاصل نشود و در ارتباطشان هم به فرض و به فرمایش حضرتعالی به مرتبه عالیتر در آن هم تغییری حاصل نشود آنگاه دیگر شما سخن از اینکه دو یا چند تا هستند میگویید ؟

برادر امیری : اگر در اینجا نتوانیم بگوییم چطور در مرتبه تحقق می توانیم بگوییم همان است که ما در مرتبه تحقق آنرا ملاحظه می‌کنیم و یا قانونمند خود یکی است •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : در مرحله تحقق شما تغییر را می‌بینید اما نسبت به قانون هم می‌بینید ؟

برادر امیری : قانون درستاست که تغییر نمی‌کند ولی این کیفیت جدا ی از قانونش هم که نیست •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ما که نمی‌گوییم جدا است • امابه چه معنی جدا نیست به این معنی که همراه حرکت آن قانون هم حرکت دارد ؟ پس می‌خواهید باامر ثابت مخالفت کنید •

برادر امیری : نه در هر لحظه تحت یك قانون است •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس خود آن قانون را از آن جدا کردید ؟ (ج — بله) حالا سئوال من درباره خود آن قانون است ونه درباره شیئی که در تحت آن است • آیا آنها یکپارچگی دارند یا ندارند ؟ (ج — باید داشته باشند) اگر یکپارچه شدند یکی هستند هرچند جاهای مختلفشان مختلف باشد یا اینکه متعددند ؟ لااقل بفرمایید تعدد شان از قبیل تعدد در اشیاء متغیر نیست •••

برادر امیری : پس اینکه می‌گوییم تغایر دارند به چه معنی است ؟ برای من ملموس نیست زیرا از یك طرف می‌گوییم یکپارچه هستند ، خودشان و رابطه اشان ثابت است و بعد می‌گوییم تغایر هم دارند •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : البته تغایری که دارند به این معنی نیست که در یکسانی محض باشد • البته مواد مختلف را هم از جهت اینکه ماده هستند می‌توانید بگویید یکسانند آنها هم از جهت اینکه قانون هستند همه قانونند اما از جهت تمایز هرکدام در مرتبه تحقق جهت و مصداق و کیفیت خاصی را که غیر از مصداق و جهت دیگری است را مشخص می‌کنند •

برادر امیری : حال بیشتر روی آن فکر می‌کنم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : حال شما عنایت براین بکنید که اگر بنا شد یکپارچه باشند آنگاه همه اینها بازگشت به یك امر ثابت می‌کنند این یك راه •

یك راه دیگر را هم خدمتتان عرض می‌کنم • می‌گوییم بر فرض که به ده چیز ثابت بازگشت کنند آن ده چیز ثابت با یکدیگر کاملاً جدا هستند ؟ یا یك رابطه ای برآنها حاکم است ؟ اگر بفرمایید جدا هستند ، همان جدایی را در عالم باید مشاهده کرد و باید تاثیر و تاثر در مراتبی را که متعدد می‌داند ممتنع باشد • می‌گویید خیلی از چیزها روی خیلی چیزها اثر نمی‌گذارند • مثلاً آهنربا روی چوب و برنج و کاغذ اثر نمی‌گذارد می‌گویم آن اثری را که شما می‌خواهید نمی‌گذارد والا سنگینی آهنربا کافی است که این کاغذ را پاره کند می‌گویید اینکه اثر آهنربایی نیست • می‌گویم تازه با زهم سنگینی او با حجم مخصوص متناسب با خودش با سنگینی چیز دیگری که دارای حجم مخصوص دیگری است فرق دارد تازه با زهم اضافه می‌کنیم شما مگر مجموعه آثار آهنربا را توانسته اید احصاء کنید تا کیفیت تاثیر آنرا تشخیص دهید • اثر آهنربا را در صد یا دویست سال گذشته تنها در جذب آهن می‌دانستند و دیگر اینکه بر روی آب ، الکتریسیته و نور چه اثری دارد را نمی‌دانستند • حتماً در گذشته صوت و آهن ربا را بی‌رابطه می‌دانستند اما حالا می‌دانیم که میتوان ارتعاشات مکانیکی را به مغناطیسی و مغناطیسی را به مکانیکی تبدیل نمود و اثر صوت را مشاهده نمود • بنابراین نمی‌توان مطلق اثر را نفی کرد • زمانی هم یکی از این آقایانی که گاهی صحبت می‌کنند و از متجددین در فلسفه هستند در رد کمونیستها می‌گفت این تاثیر متقابلی را که درباره اشیاء می‌گویید نیست • در حالیکه این حرف حرف عجیبی است ادعای نفی این حرف مساوی با این است که ادعای احاطه نظر نسبت به شئی شود و این محال است • مثلاً حتی خرافه و دروغ هم در رتبه خود اثر دارد اگر چه اثر متوقع را نداشته باشد ولکن نفس دروغ و القای خلاف اثری دارد • برگردیم ، آن ده امر ثابت یا برهم اثر می‌گذارند یا نمی‌گذارند ، اگر بگویید اثر نمی‌گذارند که آنچه هم تحت شمول آنها قرار می‌گیرد نباید اثر بگذارد و این خلاف امر تجزیه و ترکیب است • یعنی قابلیت اثرگذاری را عقلاً نمی‌توانید نفی و ممتنع بکنید • اگر بگویید اینهایی که هستند اثر می‌گذارند آنگاه خود قوانین هم در رتبه قانون با یکدیگر باید مرتبط باشند • اگر ارتباط داشتند و گفتید تحت امر حاکمی هستند باز به

معنی این میشود که آن امر حاکم بسیط نه تنها بر این ده تا حاکم است بلکه بر کل قوانین حاکم است یعنی کل قوانین مصادیقی هستند که تحت آنها قرار می‌گیرند ، آنگاه بعد از آن ما اشکال داریم که شما چگونه ده تا را همعرض قرار داده و مترتب می‌گیرید و از بقیه چیزها ممتاز می‌نمایید • چرا همه چیزها مستقلاً به همان امر ثابت بازگشت نکند ؟ گاهی در مقام ادراک ما می‌فرمایید که این درست است • گاهی در مقام تعین خود شئی میگیرید که فرق دارد ما بوسیله علم محاسبه چیزی را یاد می‌گیریم وبعد بوسیله آن میز و صندلی و اتومبیل و ساختمان می‌سازیم ولی در نفس خود قانون که اول و دوم و سوم ندارد شما اول مثلاً منطق یاد می‌گیرید بوسیله منطق فلسفه یاد می‌گیرید ، بوسیله فلسفه ••• یا اول ریاضی یاد می‌گیرید ، بوسیله ریاضی ، مکانیك یاد می‌گیرید ، بوسیله مکانیك درست‌کردن ماشین یاد می‌گیرید ، ولی آیا قانونی که در یك وسیله مثلاً در یك چرخ اتومبیل متعین است می‌گوید من عمل نمی‌کنم مگراینکه اول این سیر باشد و بعد آن سیر ؟ خیر قانون هر جا باشد کار خودش را میکند وعمل میکند •

برادر حسینیان : در رابطه با بحث تعین که امروز استفاده کردیم از خدمتتان به نظرم میرسد قبل از اینکه وارد بحث تعین و مطلبی راکه می‌فرمایید بشویم اول بحث ترکیب را عنوان کنیم ، یعنی بصورت کلی تر روشن کنیم که روابط عرضی چگونه باهم قرار می‌گیرند و روابط طولی را می‌دهند • در رابطه با بحث ترکیب باز یك سئوال دیگر هم مطرح می‌شود که آیا مجموعه ترکیبی فقط اثر از درون می‌پذیرد یا از بیرون هم می‌پذیرد اگر هم از درون بپذیرد و هم از بیرون نهایتاً ما در کل بیرونی نداریم که بر کل اثر بگذارد و اگر از درون اثر بپذیرد آیا رابطه درون و بیرون انفصال دارد یا رابطه دارد وکلاً در این بحث فرق ترکیب و تغایر را توضیح فرمایید •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اینکه بحث ترکیب قبل از بحث تعین در رابطه قرار بگیرد یکی از راههایی است که میتواند مورد بررسی قرار گیرد • اما اگر ما بگوییم صحبت بحث زمان و مکان را کرده ایم و درباره بسیط و مرکب هم که بگوییم هرچه متکیف است مرکب

است وارد نشده باشیم ، بحث مفهوم بسیط هم نشده باشیم و تنها بحث این را کرده باشیم که حرکت دارای جهت است و بعد از همینجا بگوییم جهت خاص تابع خصوصیت خاص است ، علت خاص است ، قانون خاص است و بعد بگوییم قانون خاص رابطه با امر ثابت دارد پشت سر اینکه معلوم شد ، آن قانون ثابت حاکم است بر • تا جهت خاص نتیجه می دهد تعین خاص و پشت سر این بگوییم وضع این امر ثابت چگونه است • برای مقدمات آن قانون ثابت وارد بحث مرکب بودن یا بسیط بودن شئی شویم و بعد بگوییم مرکب در جمیع مراتب با بسیط ذاتاً فرق دارد و سپس ملاحظه کنیم و ببینیم آیا میتوان این قانون ثابت را بسیط دانست ؟ چیزی را که از این قانون می توانیم نفی کنیم چیست ؟ اگر تنها زمان را می توانیم نفی کنیم ؟ پس درباره قانون بیش از این حد که بگوئیم بسیط زمانی هستند نمی توان گفت • اگر قدم بعد که منطق دار شویم شد که این مطلق است اسم بسیط زمانی را از آن برمی داریم و به آن بسیط ذاتی می گوییم اگر قدم بعد معلوم شد که مطلق نیست اسم آن بیش از بسیط زمانی نخواهد بود ، بنابراین ملاحظه مرکب و بسیط و بعد تفکیک بسیط از بسیط ذاتی و بسیط زمانی میتواند بحثی بعد از این بحث باشد در اینجا توجه ما فقط به رابطه باشد ، به عدم انفصال زمانی باشد ، بعد به جهت خاص باشد ، بعد دنبال علت خصوصیت باشیم ، به امر ثابت برسیم و برگردیم متقابلاً هم بگوییم آن امر ثابت بر تعین خاص هر شئی حاکم است •

برادر حسینیان : یعنی شما در همین مصداق خاص طول را که تابحال از عرض جدا نکرده اید •

برادر حجت الاسلام حسینی : میشود وارد این بحث شد ، نه اینکه نمیتوان وارد بحث ترکیب شد • نهایت اینکه میتوان اینرا مؤخر نیز انداخت • گاهی است که می گویید اگر این بحث تمام نشود نمیتوان وارد این بحث شد ، گاهی است که می گوییم نه میشود این بحث را به اجمال گذراند ، بر مسئله رابطه تأکید کرد و از آنجا روی حرکت خاص و خصوصیت خاص آمد و نهایتاً به رابطه خاص و امر خاص و خصوصیت آن رسید و برگشت و گفت تعین تابع

رابطه است • این به معنای آن نیست که ما از بحث ترکیب بی نیاز هستیم بحث ترکیب را د ر
این قسمت از بحث به اجمال گذرا شنیدیم ، حتماً شما همه مباحثی که دارید از اول بحث
تغایر همه آنها را به نحوه ای لازم داشتید ولی طبیعی است که بعضی از آنها را به اجما ل
می گذرانید آنهایی که اولویت دارد بحث می کنید و جلو می روید در عین حال اگر جلسه هم
ببیند که حتماً بحث ترکیب در اولویت قرار گیرد روی آن بحث می کنیم •
این را هم حضورتان اضافه کنم که یك سیر داریم که وقتی مباحث را عرض می کنیم برادران ا و ل
همان رقم که هست عین گزارش جلسات را پیاده می کنند و پس از آن انشاءالله • خلاصه های
تحریر و تهذیبی تهیه شود که در آن مطالب و استدلالهای مباحث بطور مسلسل جلو برود و
ان قلت و قلت های آن و نقض و ابرامهای آن چه بنده گفته باشم و چه برادران در ضمیمه برود
تا در بحث و جزوه تدریسی برای کسانی که بخواهند مطالعه کنند مطلب شسته و رفته مشخص
باشد در این قسمت طبیعتاً میشود صحبت کرد که آیا این بحث جلوتر باشد یا عقبتر باشد • ولی
لزوماً اگر الان وارد بحث ترکیب بشویم خود مفهوم بسیط و مرکب و اینها را تا چه اندازه بتوانیم
در اینجا تمام کنیم در آن صحبت است که شما به چه چیز مرکب می گویید و به چه چیز ترکیبی می گویید •
یك بحث دیگر هم فرمودید که این حرکت چگونه انجام می گیرد ، تابع رابطه درونی است یا
بیرونی ؟ بیرون و درون وقتی است که جزء نگاه کنید وقتی کل نگاه کنید که بیرون درون که
ندارد • کل نگری که بکنید ، از موضع منتجه که نگاه کنید همه اینها اجزاء درونی هستند
منتهی شما خاصیت را ذاتی اینها نمی دانید • حرکت از درون هم وقتی مادی می شود که ذاتی
ماده دانسته شود حالا بالعکس آنرا هم در نظر بگیرید ، بگویید حرکت برون آنوقتی که کسی
قدم را ذاتی ماده بداند یعنی مادی باشد ، یا نسبت به کل نمی گوید که حرکت برون ا ز
مجموعه لازم است • بنده برای لبه این استکان می گویم هر جزئی جزئیتش برای دایره منوط
به اجزاء دیگر است • ولی در کل که دیگر این حرف را نمی زنم • هر جزئی از این دایره لب
استکان جزء دایره قرار گرفتنش منوط به اجزاء دیگر است • مگر اینجا دایره را از بیرون

ثابت نمی‌کنم ؟ (بله) یعنی این خصلت که جزء دایره بودن برای هر یک از اجزاء مشروط است بر بیرون • ولی کل این دیگر مشروط به بیرون نیست مشروط به خود شان است • پس حرکت از برون هم اگر بگوییم هر چند از نظر استدلال ضعیف میشود ولی این بحث مادی بودن و الهی بودن را حل نمی‌کند چون فرض دارد که حرکت از برون هر جزء باشد ولی از کل که نگاه کنی کل مکمل یکدیگر باشد ، یعنی کل نیاز به بیرون از خود نداشته باشد • می‌خواهم این را عرض کنم که نه آنجا که می‌گویید حرکت از درون ونه آنجا که می‌گویید حرکت از برون قضیه را تمام نمی‌کند مگر آنکه ذاتی بودن حرکت و هستی برای شئی تمام شود • تازه ذاتی بودن حرکت هم کار را تمام نمی‌کند آنچه که بحث نهایی است اینکه آیا هستی ذاتی اشیاء است یا نیست ؟ اگر هستی ذاتی اشیاء نبود مخلوق خواهند بود • بعد از این قضیه برمی‌گردیم و می‌گوییم انفکاک درون از برون و برون از درون در شئی مرکب ممتنع است نه در شئی مرکب که در شئی متحرک ممتنع است • مثل انفکاک زمان و مکان نه شئی جدای از جهان و جدای از مجموعه قوانین حاکم بر جهان شیئیتش تمام میشود ونه جهان جدای از اشیاء آن • یعنی حرکت مولکولی یا پائینتر حرکت اتمها و فیزیک اتمی از فیزیک کیهانی جدا شدنی نیست و بالعکس • فیزیک کیهانی و بزرگترین حرکات شما با کوچکترین حرکات شما نسبیت اتصال دارد و انفصال ندارد • همان بحثی که در اتصال و انفصال قبلاً گذشت و نسبیت اتصال به معنی وجود رابطه است ، یعنی ارتباط حرکت برون و درون مثل ارتباط حرکت زمان و مکان از همدیگر تفکیک پذیر نیست •

برادر حسینیان : سئوالی که می‌ماند اینکه ما قانون ثابت را در مورد حرکت ثابت کردیم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : مگر شما متغایر بدون حرکت در اشیاء دارید •

برادر حسینیان : نداریم ، درست است اما اگر بحث تغایر را که همان بحث ترکیب باشد را بگیریم آنگاه چگونه حاکم بر هر دو میشود ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یعنی هیچ شیئی در خارج دارید که متعین

باشد و تغییر نکند ؟ یعنی هیچ پدیده ای دارید که پدیدار نشده باشد ؟

برادر حسینیان : یعنی اینکه این قانون را حاکم بر تغایر میدانیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : منظورم تغایر در خارج است و نه تغایر تجریدی نظری ، نه تغایر قوانین در خارج چیز ثابتی هم دارید ؟ یا در زمان همه چیز پیدا شده است . اگر در زمان پیدا شده است تعین اینها تابع تعین حرکت خاص و تابع قانون ثابت هست یا نه ؟

برادر حسینیان : من هم منظورم همین است که این بحث نیاز به بحث ترکیب دارد یا ندارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : من عرضم این است که بدون وارد شدن به بحث ترکیب اگر جهت خاص موجب پیدایش این میکروفون شد دیگر کار به مرکب یا بسیط بودن آن دارم ؟ اگر جهت خاص نبود میکروفون پیدا نمیشد آمدند سنگ آهن را حرارت دادند از آن آهن بدست آمده است یک حرکت و جهت خاص در اینجا واقع شده بعد هم حرکت های بعدی تا رسیده به میکروفون .

برادر رسیف : بنابراین بعد از اینکه روشن شده است که تغییر لزوماً به امر ثابت برمی گردد تغییر پیوسته کل جهان را انکار ناپذیر می دانید (حاج آقا حسینی : احسنت) و اینکه هیچ جزئی از جهان منفک از اجزاء دیگر نیست و به عبارت دیگر هیچ پدیده ای نیست که بی جهت باشد و در رابطه با دیگر اشیاء متعین نشده باشد اگر این امر را انکار ناپذیر بدانیم جای استدلالهای سابق به عنوان مقدمه چیست ؟ زیرا از اول هم بطور خلاصه و بدون بحث زیاد می توانستیم مطلب را بیان کنیم ، درست است که این نتیجه بحثها است اما به هر حال چون آنرا انکار ناپذیر می دانیم همان اول می توانستیم این نتایج را بصورت ادعا مطرح کنند در اینصورت لزومی هم به یک منطق خاص برای اثبات امکان هستی و عدم قدم آن نداریم زیرا ما در همینجا تغییر را برای کل جهان ثابت کرده ایم و تغییر لزوماً در زمان انجام میشود و ابتدا

لازم دارد و بنابراین قدیم نیست .

مسئله دیگر اینکه اگر چیزی پدیده باشد پدید شده است ولی آنچیزهایی که هستند ووجود دارند ولی پدیده نیستند برای ما چگونه قابل شناسایی خواهد بود . ما ازطرفی می‌گوییم ما می‌خواهیم هستی را بشناسیم و از طرفی جز هستی محدود برای ما قابل شناسایی نیست زیرا احاطه محدود بر نامحدود ممتنع است . در اینجا اگر مادیون فرض را بر این بگذارند که ماده متغیر است لزوماً باید بپذیرند که حادث است واگر هم بخواهند بگویند ماده حقیقتی را ما نمی‌شناسیم و اینها پرتوی از ماده هستند وکنه ماده قابلیت شناسایی ندارد در آنموقع آنها در نحوه برخورد شان با ماده برخوردی شبیه با برخورد ما با هستی واجب کرده اند ورد این نظریه دیگر به سادگی شاید میسر نباشد . در این صورت یا باید بگوییم ضرورتاً آنچه را که شما ماده می‌نامید باید به صفاتی مترتب باشد که همان صفات خدای تعالی است ویا باید بگوییم که این فقط لفظ است و راهی برای رسیدن به ماده ازلی و یا باصطلاح علت واجده مواد محدود وجود ندارد . کدام برخورد صحیح است ؟ بگوییم همان چیزی را که شما اسم آنرا ماده گذاشته اید باید صفاتی داشته باشد که همان صفات حق تعالی باشد . یکی از این دو . یا بگوئیم فقط لفظ است ، یا بگوئیم چنین راه برای رسیدن به ماده ازلی یا علت واجبه هستی ممکن وجود ندارد کدامیک از آنهاست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یکی اینکه این بحث غیر قابل انکار است با ملاحظه مقدمات یا اینکه این بحث غیر قابل انکار است ولو بدون ملاحظه مقدمات ؟ حالا یکی یکی مقدمات را ملاحظه می‌کنیم ما یکی از مقدماتی را که قبلاً داشتیم بحث اتصال و انفصال و حرکت عرض و طولی بوده است حالا بعد از بحث مطلب ارتکازی ما شده است و برایمان غیرقابل انکار است ولی با توجه به آن مطلب است که این غیر قابل انکار است و همچنین بحث هماهنگی را که معیار صحت نظر ما است با توجه به آن مطلب است که حرفی را که الان می‌زنیم نمیگوئیم ذهنی است یا خیالی است و همچنین بحث غیر قابل انکار بودن سنجش و همچنین بحث تغایر

اینها مقدماتی بوده که گذشته اما حالا که ما به اینجا رسیدیم آیا دیگر منطق لازم نیست • منطق روشی بوده برای صحیح فکر کردن یا برای عمل کردن و پیشگیری از خطا در عمل کردن یا برای ارتباط گرفتن و پیشگیری از خطا در مسئله ارتباط و نسبت • ما داریم به ریشه منطق می‌رسیم که امر ثابتی است و حاکم بر کل منطق است نه اینکه جای استثنای از منطق ، یعنی ما حالا تازه رسیدیم به علت تعین و این علت تعین حاکم است چه بر تعینهای نظری و چه بر تعینهای خارجی • بله یک چیز میتوانید بگوئید و آن اینکه قانون حاکم است بر ما چه ما منطق داشته باشیم چه نداشته باشیم حرکت جبر است این معنایش این است که انسان چه مقیاس داشته باشد و چه نداشته باشد به یک جای خاص میرسد ولی آن جای خاص فرق دارد گاهی انسان به یک چاه می‌رسد و در چاه می‌افتد و گاهی به قله کوه می‌رسد و گاهی به دریا میرسد حتماً هرسه اینها به جهتی انسان را میرساند حتماً هر حرکتی انسان را به جایی میرساند چه در حرکت فکری باشد چه در حرکت عملی باشد آنکه انفعالی کار میکند حتماً حرکت او قانونمند است و حرکت تبعی است قهراً ، و آنکه فعال هم حرکت می‌کند حرکت او هم همراه با هستی است او هم حرکتش او را به جای خاص میرساند •

امر سوم اینکه بگوئیم که ما پرتوی از ماده را می‌بینیم و آثار یک کیفیاتی ولی حتماً می‌توانیم در باره اش نظر متیقن بالاجمال داشته باشیم شناسایی باصطلاح تبیینی در هیچ مرتبه ای نه فقط در مرتبه ماده حتی در مرتبه کیفیت هم ما شناسایی تبیینی نداریم شناسایی ما از همان پرتوی هم که شما می‌فرمائید شناسایی مطلق نیست ولی این ما را باز نمیدارد از اینکه قدر متیقن در شناسایی داریم من قدر متیقن شناسایی از این میکروفون را دارم و این را بجای بادبزن برای خنک کردن صورتم حرکت نمید هم بجای چای هم نمی‌نوشم این قدر متیقن در کلیات هم همینطور است ماده متکیف به کیف است هرچه که میخواهد باشد ماده متغیر است هر چه که می‌خواهد باشد ماده زمان دارد هرچه که میخواهد باشد آنوقت بعد از تمام شدن متد در هستی شناسی باید ببینیم بوسیله همین آثار ماده که ما حکم می‌کنیم که این چای نیست بوسیله همین آثار

هم می‌توانیم حکم کنیم که ماده محدود است می‌توانیم اثبات کنیم که ماده محدود با مفهوم قدم سازگار نیست می‌توانیم اثبات کنیم با اطلاق سازگار نیست یا بالاتر می‌توانیم اثبات کنیم که ممکن است ذاتاً مباحثی را که در هستی شناسی بنا داریم مطرح کنیم و جایش آنجا است شما اگر بصورت لازم می‌خواهید مطرح بفرمائید که عرض می‌کنیم این از عرض ما لازم نمیشود ما را ملتزم نمیدانید بفرمائید و اگر برای خود بیان است که انشاءالله تعالی در جای خودش به بحث آن میپردازیم پس برمی‌گردیم خلاصه می‌کنم ۱ــ اینکه تغییرات پیوسته جهان که می‌فرمائید امر بدیهی است و غیر قابل انکار است با ملاحظه مقدمات بوده است وعیبی ندارد که در مباحث نظری پس از گذشتن مقدماتی اموری که غیر قابل انکار نیست بدون ملاحظه مقدمات غیر قابل انکار بشود هر کس که اطلاع داشته باشد از جریان الکتریسیته وقتی شما صحبت بکنید وبگوئید که این بدیهی است و قابل انکار نیست (برای کسی که برق نمیداند) می‌گوید عجب چیزی یک چیز پیچیده آورده می‌گوید این قابل انکار نیست بله قابل انکار نیست برای هر کس که در مرتبه تمیز آن باشد یک سیم کش را که بیاورید می‌گوید که این قابل انکار نیست خیلی از چیزها همان بدیهیات پایه اش باید برگردد به آن بدیهیاتی که برای عموم قابل انکار نباشد والا شما در تمام مباحث نظری اعم از منطق و فلسفه و ریاضیات و غیره که جلو بروید از آن حد اولیه واصل اولیه که گذشتید همه مباحث آن در دقت نظر میرود و قابل انکار نیست چه ملاحظه مقدمات قبل یعنی قابل تصور نیست بدون ملاحظه مقدمات قبل.

برادر سیف : مفهوم بدیهی که هر چیز که تصورش موجب تصدیق آن بشود یا مفهوم انکار ناپذیر خیلی با هم تفاوت نخواهد داشت علاوه براینکه ....

برادر حجت الاسلام حسینی : همه حرف ما این است که بداهت در نزد اهل اصطلاح و اهل فن یک چیزهایی است که (مثلاً در نزد برق کشها) برای من و شما واقعاً بدیهی نیست یک چیزهایی برای دکترها بدیهی است ولی برای من و شما واقعاً بدیهی نیست یا برای فقها بدیهی است ولی برای ما بدیهی نیست خوب این بدیهی بودن گاهی می‌گوئیم

بداهتی که هیچ کس نتواند منکر آن شود در هیچ رتبه ای که این باید برگردد به یک امر واز آن در اول کار خیلی حاصل در نمی‌آید فقط یک سکوی حرکتی است این نه اینکه تا آخر باید اینطور باشد فرق بین بداهتی که آقایان می‌گویند و غیر قابل انکاری را که حقیر عرض کردم فقط یک چیز به ذهنم می‌رسد که بداهت معنی اثباتی میدهد " روشن " آنوقت قابل تردید میشود غیر قابل انکار معنی سلبی میدهد یعنی از سلب توجه به اثبات می‌کنیم نه ازاثبات توجه به اثبات مثلاً قابل انکار نیست که طول این قلم از ۲۰ سانتیمتر کمتر است و قابل انکار نیست که طول این قلم از ده سانتیمتر بیشتر است این را شما راحت می‌توانید بگوئید اما حالا اثباتی‌اش بکنید بگویند مسلم است و روشن است که این قلم ۱۰ سانتیمتر است می‌گوییم نه بگویند ۲۰ سانتیمتر می‌گوییم خیر .

برادر سیف : می‌گوئیم روشن است که از ده سانت بیشتر است روشن است که از ۲۰ سانتیمتر کمتر است .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : در اینجا بازشما تکیه کرده اید روی اجمال و دارید این حرف را می‌زنید اما در مسئله بداهت شما اجمال را در آن قید نمیکنید اجمال را الان من یکطرف قضیه حفظ می‌کنم آقایان در مثال که می‌زنند می‌گویند از قبیل الکل اعظم من الجزء از قبیل النار و حار حالا گو اینکه درمعنی سانت و در نظایر آن میشود اشکال کرد که آیا شما سانت را به چه چیزی می‌گوئید و حداقل از مطلب اینجاست که شما در بیان مفاهیمی که در آنجا بکار می‌برید شئی را ملاحظه نمیکنید مفهوم را می‌گوئید نار که یک کلی است و در آن قابل تردید است حار که کلی است و در آن قابل تردید است یعنی مفاهیم نظری ابتدائاً حداقل جای تردیدی در آنها پیدا میشود البته جای این بحثها در اول کار است که آیا روش چگونه باشد حالا راحت تر خدمتتان عرض کنیم که اگر پشت سر هم جهت اثباتی را وارد بکنیم و بگوئیم " این است " اد ط ی " این است " که می‌خواهیم بکنیم فصل ممایز بیشتر باید بدهیم یا در نفی فصل ممایز بیشتر باید بدهیم .

برادر سیف : بنظر من این دو با هم توأم هستند یعنی هیچ تفاوتی ندارد که شما یک نفی بیاورید در کنارش یک ایجاب ضرورتاً می‌آید چه ایجابی بیاورید که طبیعتاً نفی در کنارش بیاید چه بگوئید ....

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر من می‌گفتم این قلم است تا اینکه بگویم این چای نیست دو تای آن یک اندازه اثبات می‌خواهد ؟

برادر سیف : وقتی که قلم مفهومش روشن باشد ...

برادر حجت الاسلام حسینی : مفاهیم را ما تا چه اندازه می‌توانیم روی آن تکیه کنیم ؟

برادر سیف : در رتبه خودش وقتی می‌خواهید بگوئید قلم چیست و.... .

برادر حجت الاسلام حسینی : به عبارت دیگر وقتی می‌گویم که چای نیست چای را اجمالاً که بشناسم کافی است ولی وقتی که می‌خواهم بگویم این قلم است چیزی را معرفی می‌کنم از من سئوال می‌کنند که به چه چیزهایی قلم می‌گوئید .

برادر سیف : قبلاً در مفهوم قلم گفته ایم آنجایی که در بحثش میشود بحث مفهومی است یعنی در بحثها انتزاع فی الجمله را دیدیم که غیر قابل انکار است یعنی تجرید را نمی‌توانستند انکار کنند .

برادر حجت الاسلام حسینی : تجرید اجمالی داریم و تجرید یقینی داریم همه بحث ما در همینجا است تجرید اجمالی با سلب بهتر جور می‌آید تا با اثباتی میشود گفت که به هر حال اجمالاً این قلم است ولی این اجمال با اثبات بعدش بیشتر است تا به نفی .

برادر سیف : یعنی اثبات اگر به معنی تعین خاصه که همه جوانب را نفی کند و یک چیز را اثبات کند این در هیچ مرحله ای ممکن نیست یعنی در هیچ مرحله ای نمیتواند بصورت یقینی کامل بگوئید این است و جز این نیست به عبارت دیگر هیچگاه همه سلبها را با هم نمیتوانید بیاورید و نفی کنید و یک چیز را اثبات کنید لازمه اثبات یک چیز این است که تمام موارد سلبی و غیرش را بشمارید این قلم نیست دفتر نیست کتاب نیست و... نیست پس چیزی

می‌ماند بنام زیر سیگاری و چون آنطرف آن ممتنع است اینطرف هم ممتنع است لذا چون بحث واحد هم بود من می‌خواهم عرض کنم که ما همانجا که بحث انتزاع فی‌الجمله را اجمالاً پذیرفتیم باید معنای این انتزاع فی‌الجمله روشن شده باشد که از همینجا نمیشود شروع کرد وبحث را جلو برد ودر واقع پایه انتزاعیات را هر چند در مرحله تبیینی خودش نه یقینی خودش شروع کنیم به تبیین خودش و مفاهیم اولیه نظری را یکی یکی بر پایه انتزاع فی‌الجمله استوار کنیم و اثبات کنیم یعنی بگوئیم غیر قابل انکار هستند یا بدیهی هستند از بعد دیگر چرا که اگر اجتماع نقیضین را انکار کنیم انکار تغایر میشود یا انکار انتزاع فی‌الجمله میشود .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : آیا شما یک منطق را می‌خواهید تمام بکنید یا منطق عمل را هم می‌خواهید تمام بکنید .

برادر رسیف : ضرورتاً هرسه منطق را می‌خواهیم پیدا کنیم .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : هرسه منطق را برپایه اجتماع نقیضین میشود تمام کرد ؟

برادر رسیف : هرسه منطق را برپایه انتزاع میشود تمام کرد .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اگر هرسه منطق را بر پایه انتزاع تمام بکنید آنوقت حکم به مصداق می‌توانید بدهید ؟

برادر رسیف : ضرورتاً خیر ولی ....

برادر حجت‌الاسلام حسینی : من می‌خواهم بگویم شما ذیق که می‌خواهید بگیرید پایه را چرا ؟ چرا بالعکس نمیگیرید چرا جایگاه انتزاع را معین نمیکنید درادراکات شما حس دارید یک چیزی را حس می‌کنید (سختی ، زبری) انتزاع که نمیکنید چه اصراری دارید که بگوئید همه ادراکات من تجریدی است بله وقتی می‌خواهید با هم صحبت کنید ضمناً یکی از مفاهیم سختی، سستی، زبری ، نرمی را که بکار می‌برید حتماً برای مفاهمه انتزاع می‌کنید ولی ادرکات شما که منحصر به ادراکات انتزاعی نیست به عبارت آخر دست خود را با این کار نبیندید ما فرض را از آنطرف می‌گیریم می‌گوئیم از همان راهی بروکه رهروان رفتند بعد از آن

می‌توانید بگوئید مصداق را چکار بکن ؟ یا نه ؟ یا می‌گوئید این مطلب منطق ندارد نمیشود گفت من می‌خواهم بگویم واقعاً بلایی که الان جامعه به آن مبتلا شده سرچه چیز است سوء تفاهمی محض است واقعاً اینطور است ؟

برادر رسیف : مسلماً خیر.

برادر حجت الاسلام حسینی : خوب اگر منطق عمل نداریم کجایش گیر بود چرا شما نمیروید روی کرسی که سه تا پایه را بنا کنید قطعاً پایه منطق عمل انتزاع نمیتواند باشد یعنی فهم بشر فقط انتزاع نیست.

برادر رسیف : ولی انتزاع حاکمیت دارد بر همه شناختهای دیگر بشر. رتبه انتزاع حاکم است بر رتبه احساس.

برادر حجت الاسلام حسینی : من بر عکس آن را عرض می‌کنم خدمتتان ایجاد نقض را که می‌کنیم شما چکارش می‌کنید ! ریاضیات جزء امور انتزاعی است ؟ (جواب : بله) در سیر رشد ریاضیات رسیدند به چیزی بنام برق و الکتریسیته دیدند معمادلات قبلی نمیتواند اینرا حل کند چون برق و جریان الکتریسیته نه از قبیل کم متصل است که در هندسه بحث میشود نه از قبیل کم منفصل است که در حساب بحث میشود بعد نگفتند دستگاه ما خراب است دستگاه ریاضی درست است از طرف ریاضی خواستند که دستگاه محاسبه و دستگاه جدیدی بسازند و آنها آمدند ریاضیات عمل را درست کردند نفس اینکه به بن بست نظر در عمل برسیم چه معنایی را میدهد ؟ اصلاح دستگاه نظری بوسیله عمل چه معنایی دارد ؟

برادر رسیف : اصلاح تا چه حدی آیا انتزاع را زیر سئوال برد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بله دستگاه ریاضی را عوض کرد ریاضیات جدید را آورد و گفت آن اصول موضوعه ای را که قبلاً گذاشته اید غلط است من کاری ندارم که خود این عمل انتزاعی انجام گرفت یا نه کار به یک بزنگاه دارم گاهی مباحثه نظری می‌کردند جای غلط گرفتن از دستگاه نظری بوسیله مباحثه در امور نظری است جای آن در آزمایشگاه نیست آن

چیزی را که ما مبنا قرار دادیم گفتیم هماهنگی هم نظر را به عمل و هم‌عمل را به نظر قید زدیم سه
برادر سیف : من نمی‌خواهم نفی پایه و مبنایی را که هماهنگ کننده این است بکنم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : هیچ عیبی هم ندارد که دستگاه ارسطویی ما اصلاح بشود بوسیله دستگاه تجربی‌مان چرا ؟ شما بعضی از مباحث منطقی را ضروری و قطعی میدانید مثل قیاس شکل اول بعضی از قسمتهای دیگر آن نظری و مورد اختلاف میشود آن اشکالات و اختلافات نظری به چه دلیل در موضع عمل شما نمیتوانید به چیزی برسید که آنرا مشخص‌تر کند بدیهیات عینی داریم و بدیهیات نظری قدر متیقنهایی داریم ، تکیه گاههای اساسی داریم که می‌توانیم حرکت کنیم و در آن اثبات توحید و معاد والی آخر انجام بدهیم و برگردیم بگوئید موضع نتایج آنها حاکم است می‌گویم احسنت حرفی نیست بگوئید او در باره هستی شناسی صحبت میکند هرچه را که صحبت کنیم مقوله ای است از مقوله هستی می‌گویم این درست است بگو خود دستگاه منطقی‌اش را ادراکات حسی نمیتواند تصحیح کند می‌گویم چرا ؟ در ریاضیات که اصلاح کرد !!

برادر سیف : بدون تکیه بر انتزاع نمیتواند یعنی بدون ادراک نمیشود •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : این عیبی ندارد که ادراک را منحصر بفرمائید به تجرید ولی مقدمات ادراک اگر برگشت و پایه آن که برگشت آنوقت منشاء انتزاع شما به هم می‌خورد یعنی اتقان آن به هم می‌خورد •

برادر سیف : یک سئوال تبیینی بکنم در جلسه گذشته فرمودید که اینکه ما احساس می‌کنیم و اثر خودش را می‌گذارد هیچ تردیدی نیست وقتی من دستم را روی این می‌کشم انتقال حس به من میشود ولی درک من از این استکه دچار اختلاف میشود یعنی من می‌گویم این زبر است او می‌گوید نه کمی نرم است یعنی در درجه زبری آن دچار اختلاف میشویم در درک از احساس است که دچار اختلاف میشویم •

برادر حجت الاسلام حسینی : من عرضم این است که از این راه که شما تشریف می‌برید بحث ادراک و انتزاع بحث خوبی نیست می‌گوئید چرا ؟ می‌گویم این بحث همان بحثی است که می‌توانید شما را بپیچانند شما چرا از راهی نمی‌آئید که خصم نتواند غلبه کند ؟! شما می‌گوئید بسیار خوب انتزاع است طرف هم می‌گوید بله انتزاعی است متناسب با وضعیت شما • می‌گوید اگر انتزاع نباشد هیچکدام از این استدلالها معلوم نیست حق باشد •

برادر رسیف : پایه انتزاع را برمی‌گردانیم به عینیت•

برادر حجت الاسلام حسینی : عینیت در حال تحول است دیالکتیک من هم ثابت نمیماند فلسفه تو هم از بین میرود اگر آوردید روی ذهن بشر نمیتوانید حقانیت آنرا ثابت کنید •

برادر رسیف : وقتی هماهنگی ذهن با عین را اثبات کردیم•

برادر حجت الاسلام حسینی : می‌گوید ادراک می‌کنید که هماهنگ با عین است •

برادر رسیف : او هم به موضع سکوت کشیده میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : بله می‌گوید هیچکدام معلوم نیست حرفمان حق باشد او تشکیک را می‌خواهد تشکیک برای او کافی است شما اثبات را می‌خواهید •

برادر رسیف : آنوقت حرکت نمیتواند بکند •

برادر حجت الاسلام حسینی : آنوقت می‌گوید وقتی نباشد خود وی ما معلوم نباشد پایمان به کجا بند است من خوشی را فعلاً درک می‌کنم تو برو هرچه می‌خواهی درک کن موضع بحث در آنجا ضعیف میشود ولی اگر شما بالعکس آمدید گفتید آنچه که من یقین دارم وتو نمیتوانی بگوئی مدرک من هست اینکه غیر از انتزاع جهان است ولذا تو می‌گوئی لذت شما یک چیز دیگری را برایش فرض پایه بودن کردی که بعد نمیتوانی این پایه را بشکنی ، بگوئی این پایه نیست و بعد از یک موضعی حمله می‌کنید اگر در بحثهای مجمعهای اول بنده عرض می‌کنم به همان دلیلی که آب بخار میشود دقیقاً به همین دلیل است که جهان مخلوق است یعنی دلیلهای حسی و تجربی را میشمارم می‌گویم براساس همین بنا است که قیامت هم است چنان هم هست چنین هم هست نمی‌گوئیم انتزاع می‌کنیم شما اگر روی این کرسی ایستادید که گفتید اگر این را بکنی باید دست از صنعت بردارید او نمیتواند وقتی گفتید باید دست از خوشی بردارید او نمیتواند ولی اگر ایستادید روی این کرسی که گفتید دست از فلسفه ات بردار می‌گوید دست از فلسفه ام برمیدارم به خوشی میرسم •

والسلام

برادر معلمی : در جلسه واحد پنجشنبه که من در خدمت دوستان نبودم حدود دوازده سئوال مطرح شده ، سئوالاتی که روز پنجشنبه مطرح شده وصحبتهائی را که گزارشش را دیروز برادران در جلسه واحد دادند وسئوالاتی که در جلسه قبل بوده دال براینستکه ما بعضی وقتها بحث لازمه را (که در سیر بحثها مطرح می‌کنیم) بجای اینکه به ما کمک کند که آن مهره را بیشتر بفهمیم و یا آنکه آن مهره چه کارآئیهائی دارد این باعث شده که برای بعضی از دوستان ایجاد اشکال کند که بجای اینکه روی مهره اصلی متمرکز شوند و از دریچه مهره اصلی نگاه به لوازمش کنند وارد در بحث لازمه میشوند و در بحث لازمه هم مدتی بحث میشود و دوباره درآن بحث هم کوچه انحرافی پیدا میشود و درآن کوچه هم مقداری بحث میشود و بعد ازمدتی معلوم میشود که ازآن مطلب اصلی خیلی دور شده ایم یا اینکه مطالبی راکه قبلاً بحث شده والان موقعیتش گذشته تشکیک می‌کنند (مثل تشکیک در مورد تغایر و سنجش) البته عیبی ندارد که درآنمورد مطلب جدیدی به ذهن انسان برسد و بخواهد دقت کند ولی این عیب است که در جلسه ای که منظم حرکت می‌کند یا شش قدم به عقب برگردیم یا در لوازم بحث کنیم و خلاصه خود آن مهره روشن نشود بنابراین این سئوالات را من یکمرتبه می‌خوانم :

۱ـ آیا با اثبات تغییر جهان ، اثبات محدودیت و مخلوقیت جهان شده است ، اگر بله دیگر منطق چیست ؟

۲ـ رابطه تعین در رابطه با بحث اصل ثابت چیست ؟

۳ـ منظور از اصل ثابت چیست ؟

۴ـ رابطه تابع چیست ؟

۵ـ چرا رابطه بر تعین حاکم است ؟

۶ـ چرا امر ثابت قانون است ؟

۷ـ آیا امر ثابت حاکم بر حرکت به عنوان علت کیفیت حرکت با اختیار به عنوان حاکمیت برقانون

سازگار است ؟

۸ــ به چه دلیل خصوصیت کیفیت دلیل بر خصوصیت حرکت میشود ؟

۹ــ آیا احتیاج به بحث مرکب داریم یا نه ؟ (برای اثبات امر ثابت)

۱۰ــ چرا هر متغایری متغیر است ؟

۱۱ــ تکیه اینکه امر ثابتی در تغییر است به تغایر بازگشت می‌کند چرا ؟

۱۲ــ اگر هر متغایری متغیر است تکلیف قوانین چه میشود ؟

ویک بحثی هم بوده است در مورد بحث انتزاع و تجرید که روز پنجشنبه بحث شده بود و مقداری هم دیروز بحث شد که آیا ما در این سیر بحثی که داشتیم واژ تغایر شروع کردیم آیا مطالبی رابصورت انتزاعی بررسی میکردیم یعنی قانونش را کشف میکردیم و صحت وسقمش را می‌سنجیدیم و بعداً نسبت به خارج میدهیم یا اینکه صحبتی را که داشتیم در این رابطه نبوده است که بخواهیم مطلب تجریدی را بررسی کنیم و بعداً آن مطلب تجریدی را نسبت به خارج بدهیم اصلاً ما وارد تقسیم بندی عینیت و ذهنیت و یافت درونی نشدیم از اول ورود به بحث تغایر ما اینرا نگفتیم که برای بحث تغایر انتزاع می‌کنیم یعنی اینکه بگوئیم این غیر با آن غیر فرق دارد • خود غیریت گفتن و تغایر گفتن د رمورد یك تغایر خاص مطرح نبوده است (مثل یك قلم خاص و یك کاغذ خاص) یعنی مطلب را کلی میگفتیم و این خود انتزاع بوده است و اینرا نسبت به خارج بدهیم که در خارج هم تغایر هست اینطور نیست که تغایر فقط ذهنی باشد و گفتیم که بحث اصلاً اینگونه نبوده است بلکه در آنجا که ما بحث تغایر می‌کردیم بعداً به عنوان مصداق که اگر کسی عینیت گرا باشد یا معتقد به یافت درونی باشد آنهم نمیتواند تغایر را نفی کند • یعنی تغایر در عینیت است در ذهنیت هم هست دریافتهای درونی هم هست • یعنی یافتها مختلفند وذهنیتها مختلفند و عینیتها مختلفند ، نه اینکه ما از همان اول این تقسیم بندی را انجام دادیم وبعداً خواستیم مطلبمان را امتحان کنیم که در این سه قسمت مطلب ما صحیح در میآید وچون در این سه جا مطلبمان صدق میکرده پس مطلبمان صحیح

است! بلکه می‌گفتیم برای پایه منطق باید از اصول انکار ناپذیر شروع کنیم • آنهم نه به این عنوان که موجود مختار ، شعورداری باید باشد که نتواند آنرا نفی کند بلکه می‌گفتیم مطلب باید بگونه ای باشد که قابلیت انکار نداشته باشد • (نه اینکه قابلیت انکار برای فرد ذی شعور ، بلکه خود مطلب غیر قابل انکار باشد) • یعنی اینکه بحث تغایر را که میکردیم می‌گفتیم که اگر انسان باشد وشعور هم باشد میفهمد که خودکار و کاغذ متغایرند واگر شعور راهم برای انسان در نظر نگیریم و حیوان را ملاحظه کنیم می‌بینیم که حیوان هم بین آب و آتش فرق قائل است و اگر احساس و شعور را حتی در یکمرحله هم نخواهیم بپذیریم و پائین تر بیائیم می‌گوئیم که آبرا اگر در محیط گرم بگذاریم تبخیر میشود واگر در محیط سردی بگذاریم منجمد میشود • یعنی شرائط مختلف روی این شئی خاص آثار مختلفی می‌گذارند • آیا حالا شئی می‌فهمد که در این جا گرم است باید بخار شود یا سرد است باید منجمد شود • آیا احساس می‌کند یا جبری است ، یا اختیاری ! به اینها کاری نداریم • بلکه صحبت در اینستکه اگر انسانی هم نبود که متوجه شود یا بفهمد یا اینکه انسان اصلاً فهم نداشت این بحث صحیح بود یعنی اینکه تغایر نفی نمی‌شد • آب در شرائط گرما و سرما دو خصلت پیدا می‌کرد و اصطکاك این دو اثر دو نتیجه مختلف میداد • بنابراین تغایر مربوط به یك بحث انتزاعی نبوده است که ما اول انتزاع کنیم بعداً آنرا نسبت به خارج دهیم و این مثالی راهم که الان در مورد آب میزنیم • اینگونه نیست که بگوئیم صحت مطلب از اینجا پیدا شد که آب را ملاحظه کردیم ، بنابراین ما عینیت‌گرا بودیم یعنی اینکه آب در شرائط مختلف آثار مختلف دارد پس از عینیت شروع کردیم ! نه ، اینگونه نیست ، بلکه میگوئیم عین همین بحث هم در ذهنیت هست (اگر که معتقد به تقسیم بندی عین و ذهن باشیم) و این مطلب هم در مورد یافت درونی هم هست (اگر که معتقد به آن مطلب یعنی یافت درونی هم باشیم) و کسی هم که تخیلات مختلف می‌کند آثار مختلفی هم دارد و کسی که یافتهای مختلفی داشته باشد یافتهای مختلفش آثار مختلفی دارد • بنابراین بحث نه محدود به عینیت و نه محدود به ذهنیت و نه محدود به سیستم دیگری

بوده است و عین همین مطلب که در مورد تغایر گفته شده در مورد سنجش و هماهنگی و تغییر و مطالبی را که تا اینجا بحث کردیم همه صادق بوده است • درآنجائیکه می‌گفتیم بحث انتزاع فی‌الجمله غیر قابل انکار است و باید انتزاع کرد و انتزاع فی‌الجمله برای مکالمه ومفاهمه بوده است • یعنی اینکه دونفر که بخواهند مطلبی را به همدیگر انتقال دهند بدون انتزاع فی‌الجمله نمی‌توانند صحبت کنند • ولی اگر یکفرد تك و تنهائی در گوشه ای از دنیا بود همین مطالب برایش قابل فهم و قابل حس و قابل انتقال بود • یعنی همان مطلبی را که استاد حسینی درجلسه قبل فرمودند که اگر ما نخواهیم حرف هم بزنیم ، دستمان را که به یك شئی نرم یا زبر میزنیم این نرمی و زبری به ما انتقال پیدا می‌کند حالا اگر بخواهیم با یکنفر دیگر صحبت کنیم میگوئیم این نرم است و آن زبر است و آنوقت این نرمی و زبری دو مفهوم انتزاعی است ولی اگر نخواهیم حتی صحبت هم کنیم نرمی و زبری این شئی به ما انتقال پیدا می‌کند ولی برای انتقال این مطلب به فرد دیگر مجبور به انتزاع و تجرید هستیم ولی برای انتقال آن شئی به ما احتیاج به تجرید و انتزاع نیست • حالا بحث جلسه قبل را از همین جا شروع می‌کنیم و جناب استاد اگر نکته ای بنظرشان میرسد روی همین زمینه ها توضیح بفرمایند بعداً وارد این مطلب بشویم که لزوم امر ثابت در حرکت اگر بحثش تمام شده است ، یك بحث میماند که بگوئیم آن امر ثابت چیست مثلاً اثبات کنیم که آن امر ثابت قانون است و یك بحث دیگر هم بوده که در جلسات مطرح شد و آن هم این بوده است که ما از بحث تغییر به این مطلب رسیدیم که بر تغییر امر ثابت حاکم است (یا پله قبلتر از آن که لزوم امر ثابت بر تغییر است) پله دوم آن این باشد که بگوئیم که همان امر ثابت است که معین می‌کند که کیفیت اشیاء چه باشد • یعنی آب که میخواهد تغییر کند و به بخار تبدیل شود یا به یخ تبدیل شود آن امر ثابت است که معین میکند که این آب چه حرکتی را داشته باشد • بنابراین قدم اول در تعین اشیاء برداشته شد که آن امر ثابت معین میکند کیفیت اشیاء را پس این هم یك بحث است که میشود مطرح شود که باز درجلسه واحد سئوالی مطرح شد که اگر ما بخواهیم از این طریق وارد شویم چون از بحث تغییر شروع

کردیم وبه امر ثابت رسیدیم و می‌خواهیم از آنطرف شروع کنیم که امر ثابت حاکم است بر تعینات مختلف ، (یعنی تغایرهای مختلف) باید قبلش ثابت کرده باشیم که هر متغایری حتماً متغیر است و هر متغایری نداریم که تغییر نکند که بعداً بتوانیم عکس آن مطلب را جاری کنیم که باز صحبت شد که در همانجا که در بحث تغییر می‌گفتیم رابطه عرض و رابطه طولی از همدیگر قابل تفکیک نیستند ، انفصال مطلق بین رابطه عرض و رابطه طولی نیست وبه عبارت دیگر گفتیم که تغایر از تغییر انفکاک و انفصال ندارد • بنابراین در آنجا گفتیم که هر متغایری حتماً متغیر است و متغیرهای مختلف با همدیگر متغایرند و درهمانجا بوده است که ثابت شده که تغایر و تغییر از همدیگر قابل تفکیک نیستند • وقتیکه دو متغایر باشند ایندو متغایر برای همدیگر تعیین موضع می‌کنند ، تبادل آثار می‌کنند ، همین که برای همدیگر تعیین موضع میکنند یعنی جایگاه همدیگر را مشخص می‌کنند همین که با همدیگر تبادل اثر می‌کنند درهمان زمان تغییر حاصل میشود • بنابراین بحث اینکه هر متغایری حتماً متغیر است قبلاً در بحث تغییر مطرح شده است بعداً سئوال دیگری پیش‌آمد که اگر هر متغایری متغیر است پس بحث قوانین چگونه میشود • ما قوانین را مختلف می‌دانیم • آیا از این اختلاف در قوانین هم میتوانیم نتیجه بگیریم که قوانین هم تغییر می‌کنند • واگر بخواهند قوانین هم تغییر کنند رابطه شان باآن امر ثابت چه میشود ؟ و ثبوت قوانین چگونه میشود ؟ البته این سئوال درآخر جلسه مطرح شد که فرصت بحثش نبود • حالا روی‌همین زمینه ها اگر آقای حسینی توضیحی دارند بفرمایند تابحث را ادامه بدهیم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اعوذ با ••••

خدایا دلخوشی ما را بخودت قرار بده ، شدت حرکت ما را ناشی از خودت قرار بده ، خدایا ولایت ما را خودت به عهده بگیر ، خدایا ما را آنگونه قرار بده که می‌پسندی ، خدایا کلمه حق را در سراسر جهان بگستران و کلمه باطل را ریشه کن بفرما ، وعده ای که بولیت عنایت فرمودی هرچه زودتر عطا بفرما و ، خدایا نائب رشید ولیت ، امام‌خمینی را موئید ومنصوربدار ،

او را برکفار پیروزکن ، ما را جزء یاوران ایشان قرار بده .

این بحثی را که فرمودند آیا هر متغایری متغیر است یا اینکه قابلیت تغییر دارد . این همان بحث بسیط و مرکب است که بنظر ما میآید که باید بعد از بحث حاکمیت رابطه بر تعین مطرح شود . هر چند اجمالاً و به نحوه بسیار مجملی قبلاً به آن اشاره ای شده است . ولی در امر ثابت ما یك چیز را تمام کردیم که قوانین پایگاهشان به امری است که آن امر متغیر نیست هرچند در قدم اول اثبات نکردیم که هیچ قانونی متغیر نیست ولی بعداً معلوم شد که جهتی را که خصوصیت هرشئی منوط به اوست یعنی آن جهتی که تغییر را تغییر خاص میکند ثباتش با ازگشت به آن امر ثابتی میکند که قبلاً اثبات شد ، هرگاه ضرورت امر ثابت حاکم بر تغییر ثابت نشده باشد و نپذیرفته باشیم این بحث (ثابت و متغیر) را باید در آنجا تمام کنیم و اگر آنجا پذیرفته باشیم که ظاهراً در بحثهای قبل اینگونه معلوم بود که پذیرفتیم که یك امر ثابت حاکم بر تغییر را ملتزم هستیم اگر این را پذیرفته باشیم در اینجا خیلی راحت باید ملاحظه کنیم خصوصیت هر قانون ، خاص بودن هر قانون ، جهت دار بودن هر حرکت ، این نیز تغییر نمیتواند بکند . هر چند اگر اینرا هم به ذهنمان آشنا نیامده باشد ، وجود آن امر ثابت برای ما امری لایتغیر را نشان میدهد که در عین حال حاکم بر تغییرات است یعنی تاثیرش و تاثیر حاکم نسبت به محکوم است . یعنی جهت تغییر نمیتواند جدای از آن امر ثابت ملاحظه بشود واگر این مطلب را توجه کنید ملاحظه کردیم که ضرورتاً ثابت و متغیر بحثش را درگذشته تمام کردیم یعنی نمی توانید بگوئید که "کل متغایر متغیر" این کلیت شکسته شده است بعض متغایرها متغیر است . چون پذیرفته اید که بعض از چیزهائی که دارای اثرات مختلف است متغیر است . پذیرفته اید که قانون اثر دارد ، اثرش هم جهت داری حرکت است و پذیرفته اید هم که این امر بازگشت به امر ثابت میکند یعنی این امر ثابت جهت حرکت را تعیین میکند و خود تغییر نمی کند و اگر بگوئید تغییر میکند به این معناست که ثابت بودنش را نپذیرفته اید و در صورتیکه ثابت بودنش را نپذیرفته باشید آنوقت امر متغیرتان ، متغیر بودنش زیر سئوال میرود پس پذیرش تغییر

مترادف با پذیرش امر ثابت در بحث گذشته شده است • آن امر ثابت ، امری اثری نبـــوده است • بلکه جهت متغیر را تعیین می کند • پس اینگونه نمی توانید بگوئید که "کل موثر متغیر" میشود گفت که "کل مؤثر متغیر" اما نمیشود گفت که هر موثری متغیر است • پس از ایـــن مسئله دیگر بحث اینکه قانون چون متغایر است باید متغیر باشد حل شد میشود • اگر برادران در نظرشان اشکالی است باید اشکال را منتقل به لزوم امر ثابت بکنند و در آنجا بیان کنند • در این موضع پرداختن به پاسخ و نقض کردن و نادیده گرفتن بحث قبل به معنای نادیده گرفتـــن ریشه یك مبنی است و مناقشه در شاخه ها است • اگر این قدرت را داشته باشند که بگوینـــد قانون متغیر است و این مطلب را بشکنند یعنی بگویند تغییر لزوماً با جهت داری سازگار نیســت یا لازم نیست که حتماً تغییر جهت دار باشد • برابر نیست • ضرورت تغییر جهت داری ـــ نیست • یا اثبات کنند که ضرورت جهت داری تبعیت از امر ثابت نیست • اینرا باید اثبـــات کنند والا اگر در اینجا بگویند که ما قانون را میتوانیم فرض کنیم که متغیر است این بدین معنا ست که ریشه مطلب را مورد دقت قرار نداده اند • بعد از اینکه بپذیریم که هرگاه تغییر را بپذیریم امر ثابت را پذیرفتیم آن امر ثابت چه در مرحله ای که وحدت و بساطتش را ملاحظه می کنیـــد باشد و چه در مرحله دانی که تغایر قوانینش را می خواهید ملاحظه کنید باشد • این امـــور متغایر رابطه اشان با آن امر ثابت (که در بحث قبل گفتیم) آیا میشود فرض تغییر برایش کرد ؟ یا اینکه حتماً رابطه اشان هم بسیط است • یعنی عینیت دارند با همان امر بسیط ، عینیـــت دارند با همان امر واحد • دیگر شما نمی توانید بگوئید که این قانونی که در آن دوئیت فـــرض دارد این رابطه اش انفکاك پذیر و جدا شدنی بریده شدنی از آن امر کلی عالم ثابت است ؟ نه ، اینگونه نیست • بلکه آن امر ثابت چیزی نیست جز مجموعه قوانین حاکم بر تغییرات وحدتی که دارد ، یکپارچگی که دارد با دوئیتش سازگار است • درباره اش احدیت نمی گوئیم بلکـــه وحدت و یکپارچگی می گوئیم • یك چیز یکپارچه ای که جاهای مختلفش ، مختلف است یك صفحه را دست می کشید کلمات مختلف نوشته شده است مجموعه برداری را درست می کنید کـــه

بردارها هم بهمدیگر تاثیر می‌کنند روی صفحه وبردارها بهمدیگر برخورد دارد و منتجه‌ای هم دارد یعنی هم جهت کلی دارد وهم جهت کلیش انفکاک ناپذیر از جهان بخشی اش است و بوسد تا جهات قوانین و روابطی که در جزئی ترین شکلی که میشود ملاحظه کرد در آن وجود داشته باشد • بنابراین در آنجائیکه می‌گویند متغیر، قید بزنید دیگر بگوئید هرمتغایری اثر پذیر است • فعلا آنچیزی را که ما ثابت نکرده ایم باید توجه داشت و همین قید را به کلمه متغایر بزنید • یعنی بگوئید که شما هنوز بساطت ذاتی را معین نکردید و فقط گفتید امر ثابت آیا امر ثابتی که ذاتاً ثابت است ؟ نه ، بساطتش بساطت زمانی است و این تمام شده است • یعنی معلوم شده که قانون ما تغییر را که زمان می‌گوئیم ، این سنخ تغییر را ندارد • آیا تغییر دیگری را دارد یا ندارد و بحث درباره او هنوز نکرده ایم • یعنی تا اینجا پذیرفتیم که این قانون بساطت نسبت به زمان دارد • پس بنابراین صحبت از اینکه امر متغایر متغیر است و بنابراین قوانین متغایر است پس متغیر است این شکسته شد • بنابراین هم قبلاً نباید ثابت کنیم که هر متغایری متغیر است • بلکه متغیرها ، تغایرشان تحت رابطه است بدنبال این مطلب هستیم • چیزهائی که تغییر می‌کند ، تعین و تغایرش تحت رابطه است آنچه که تغییر می‌کند ، آنچه که حادث است ، آنچه که پدیدار شده تعینی دارد که تعینش بدون علت نیست و تحت رابطه تعین پیدا کرده است • رابطه بین زمان و مکان ونهایتاً رابطه بین منتجه و اجزاء این مطلب را معین می‌کرد نه بیشتر • ما هم همین مطلب برایمان کافی است که تعین تحت رابطه است ما اول بحث انفصال و اتصال را کردیم وبعداً بحث حرکت عرضی و حرکت طولی که باهمدیگر ارتباط دارند دوماً یک چیز هستند (وحدت موضوع دارند) و بعد گفتیم زمانی که حاکم باشد بر زمانهای اشیاء زمان منتجه است که قوامش به همه اجزاء است بعداً برگشتیم و گفتیم که بالعکس تعین هرشئی را هم براساس حرکت منتجه میتوانید ملاحظه کنید آنوقت وقتی که دریک پرده دقیقتر هم ملاحظه کردیم دیدیم که کل تغییرات تحت رابطه وهمه رابطه ها تحت قانون هماهنگ نسبیت حاکم بر کل است آنوقت تعین هرشئی در نسبیت خاص خودش

متناسب با وضعیت رابطه زمانی خود ش با زمان منتجه قرار میگیرد • یعنی اجزاء به منتجه می‌گویند سرعت چقدر باشد و جهتت کجا باشد و منتجه به اجزاء می‌گوید که هرکدام از شما در کدام قسمت قرار بگیرید یعنی کل است که در اصطکاك با جزء ، جزء را مشخص میکند که کجا میتواند قرار بگیرد • کل است که به آب می‌گوید جای تو کجاست به سنگ می‌گوید جای تو کجاست و حرکت جزء است که می‌گوید جهت کلی کدام طرف است یعنی منتجه و زمان و سرعت را اجزاء معین میکند • یعنی خاصیت مرکب به اجزاء مرکب قوام دارد • شما مثلاً مرکبی در اینجا دارید که از بیست چیز ترکیب شده و یك خاصیت جدیدی دارد • این خاصیت جدید قوامش به اجزائش است یعنی شما یك جزء از آنرا بردارید خاصیتش عوض میشود • پس خاصیت کل به اجزاء باز میگردد هر چند خاصیت جزء جزء ، غیر از خاصیت جدید کل است یعنی یك رابطه ای که همه اینها را به همدیگر ارتباط داده است و یك منتجه را درست می‌کند ، مثلاً ۹ چیز در اینجا داریم که ۹ تا خاصیت دارد منتجه ، د همین خاصیتی است که غیر از خاصیت اجزاء است • لامپ داریم ، ذغال داریم ، بی‌اکسید دومنگنز داریم ، نشادر داریم ، روی داریم و سیم مسی و الی آخر منتجه اینها جریان الکتریسیته خاصی است که شما بصورت فرضاً روشنائی می‌بینید • این خاصیت غیر از خاصیت سیاهی آن ذغال یا سفیدی آن نشادر یا سفیدی آن روی و یا سیاهی آن بی‌اکسید دو منگنز است• این خاصیت جدای از آنها و مستقل از آنهاست ، ولی به چه معنا مستقل است ؟ آیا به این معنا که می‌توانیم چراغ روشن داشته باشیم منهای اجزاء نه • پس قوام این منتجه به اجزاء است زمان کل که زمان اجزاء را می‌توانیم با آن بسنجیم همان منتجه برداری کل که می‌توانیم بردارها را به آن بسنجیم هست که از یکطرف اگر نگاه کنیم منتجه کل بوسیله بردارها بوجود آمد و از طرف دیگر کجائی مکانی هریك از این بردارها را منتجه کل معین می‌کند • حالا اگر ما بخواهیم یکقدم اینطرف تر نگاه کنیم می گوئیم که منتجه کل که وضعیت زمان را مشخص می‌کند و زمان وضعیت مکان را مشخص می‌کند آیا اینها تحت قانون هستند یا نه ؟ می‌گوئید بله می‌گوئیم پس امر ثابت حاکم بر کل آیا همان است که امر ثابت بر جزء را معین میکند ؟

می‌گوئید بله • آیا کل اینها (قوانین) باهم ارتباط دارند وبسیط هستند ؟ می‌گوئید بله • حالا که کل اینها بسیط هستند هر متغایری که جزء پدیده ها و متغیرهاباشد حتماً تحت اینها تعین پیدا می‌کند ولی هر متغایری که جزء متغیرها نباشد بنا نیست که دیگران زمان داشته باشد • شما کلمه متغایر را که میگوئید مشترک است بین قوانین در مرحله حاکمیت، در مرحله تعین، خود قوانین در مرحله قانون بودن و ارتباطشان بهمدیگر که یکی هستند ولی از موضع اشیاء متغیر که نگاه کنید تغایر را می‌بینید که می‌گوئید "قانون آب،" "قانون بخار" "قانون یخ ••• واز موضع قانون که نگاه می‌کنید بهم دیگر اتصال دارند یکی هم هستند، اصلاً از آنموضع که نگاه کنید باید آنچه راکه در مورد متغیرها بیان می‌کنید درآن صادق نباشد چون شما خودتان اورا از تغییر تبرئه کردید (حداقل از تغییر زمانی) دوستانی که در جلسه قبل نبودند حتماً نوار جلسه قبل و قبلتر را ببینند والا این جلسه بحثش بحث اعلام موضع بدون استدلال محض میشود • اگر امر ثابت تمام شده باشد دیگر معنی ندارد که بگوئید کل متغایر متغیر وباید بگوئید که مگر آنکه متغیری در بین قوانین پیدا شود که آن دیگرنباید متغیر باشد از اول اگر اینطور شد آنوقت دیگر بحثهائی که در جلسه هفته های اقتصاد بود که آیا قانون اثر دارد یا ندارد، وجودش چه نحوه وجودی است آن حرفها همه کنار می رود بلکه منحصر کردن وجود و منحصر کردن تغایر به تغییر در این بحث شکسته شد، یعنی نمی توان گفت هر متغایری متغیر است بعد از تمام شدن این مطلب قاعدتاً باید معلوم شده باشد که تعین در رابطه غرض از چیست ؟ اگر معلوم شد که هر چیزی حرکتی می‌کند (خلاصه مطلب) جهتی دارد یعنی حرکت بدون جهت ممکن نیست • جهت هم بدون خصوصیت ممکن نیست و خصوصیت لزوماً حاکمیت امر ثابت را تمام می‌کند و حاکمیت امر ثابت عملاً معین می‌کند که متغایرهائی که محصول زمان و تغییرند تغایرشان تحت رابطه است، تحت خصوصیت است تحت جهت خاصی است که در حرکت وجود دارد تابع آن امر ثابت است • بعد از تمام شدن این مطلب وارد میشویم در مورد اینکه هر چیز که محدود باشد هر چیز که مرکب باشد وضعش

چگونه است • آیا می توانیم بگوئیم که هیچ مرکبی بسیط نیست ؟ آیا می توانیم بگوئیم که هیچ محدودی بسیط نیست ؟ اول از محدود آغاز می کنیم بحث بساطت و محدودیت و بعداً بحث مرکب و محدودیت البته یادمان نرود که این بحث جزء بحثهای قبل از منطق است وارد بحث منطق و بحث پیاده کردن آن در جهان و نظایر این نشدیم بلکه در خود موضع بحث منطقی هستیم که داریم ملاحظه می کنیم آیا جهان محدود است ؟ من نمیدانم پس بحث درباره مقوله ای بنام محدودیت و بساطت می کنیم آیا محدود میتواند بی نهایت هستی داشته باشد ؟ نه اگر هستی اش نهایت داشت نسبت به مرتبه فوق او مقاومتش نیز محدود است و شکستن برایش امکان پذیر است • اگر شکستن برایش ممتنع نشد و ممکن شد آنوقت قسمت دیگر صحبت شروع میشود که باید عرض کنیم که شئی محدود بسیط نیست و مرکب است آیا این شئی هم که ما بنا م قانون داریم وگفتیم که تغییر نمی کند آیا تغایر درآن راهم نفی کردیم ؟ نه تغایر همه اینگونه که می گوئیم این قانون وآن قانون پس ما تغایر را درآن نفی نکردیم • دلیلی راکه برای محدودیت آوردیم اگر درآنجا ثابت شد یعنی مجموعه قوانین محدود شد آنوقت می گوئیم بساطتش ذاتی نیست ولی حتماً زمانی است • یعنی حتماً اثر پذیر نیست ، بلکه فناشدنی است • میتواند نباشد ولی نمیتواند آن امر ثابت تغییر کند ، هستی اش به بساطتش است به عدم تغییرش است • اگر تغییر کرد به این معناست که این قانون رفت و قانون دیگری آمد • دیگر خود آن نمی تواند باشد در خود قانون ثبوت زمانی تمام شده است • حالا آیا محدود است یا نه ؟ باید جلو برویم ودر بحث منطقیمان کار تجرید رابه انجام برسانیم بعد از آنکه جاهای سه منطق رادرست کردیم بحث تجرید و عین و ربط راتمام کردیم بازگردیم وببینیم که آیا هستی قانون جزء کدام دسته قرار میگیرد پس بحث هستی قانون بجز بحث کیفیت قانون است • بحث هستیش باید در بحث هستی شناسی و فلسفه تمام بشود • حتی در منطق هم جای تمام شدنش نیست از اینجا شما نمی توانید بحث کنید که قانون بسیط ذاتی است یا نیست ! یا مخلوق است یا مخلوق نیست ! ما هنوز این بحثها رادرهیچ قسمت نکردیم شما درباره هستی اش نمی توانید بحث کنید

بلکه درباره کیفیت بودنش می‌توانید صحبت کنید که آن بحثی است که قبل از منطق است و ما الان در آن بحث هستیم واین مطلب نباید قاطی شود • قانون همینقدر که درایجا کیفیت هستی‌اش بساطت زمانی دارد کافی است • خود هستی‌اش چکاره است ؟ آیا ابدی وازلی است؟ من نمیدانم • مگر تا حالا درباره هستی هم وارد بحث شده ایم ؟ به لازمه آن میتوانیم اشاره کنیم ، عیبی ندارد • ولی یادمان نرود که وقتی که از هستی قانون صحبت می‌کنیم غیر از وقتی است که از کیفیت قانون صحبت می‌کنیم • آنموقعی که از هستی‌اش صحبت می‌کنیم بحثی است که باید در فلسفه بشود آنموقعی که از کیفیت صحبت می‌کنیم بحثی است که باید قبل از منطق بشود چرا ؟ چون بحث متد بحث کیفیت است بحثی است که باید قبل از فلسفه انجام بگیرد وبراین اساس باید استدلال کنیم که درباره کیفیت هستی بتوانیم صحبت کنیم و از این راه بگوئیم هستی دلالت به مخلوق بودن می‌کند یا دلالت به واجب بودن می‌کند • آنموقعی که می‌گوئیم دلالت می‌کند در فلسفه زیرا آن یك پایگاهی است که دلالتها به مسئله کیفیت برمیگردد ودرزیر آنهم پایگاه دیگری است که به بحث قبل از منطقها برمیگردد پس بنابراین بحثی را که بعضی از دوستان می‌گفتند که محدودیت جهان ثابت شد در ذهنشان چیزهای دیگر هم بود که یکوقت بحث شده بود درباره مطلق الکیفیه و نظیر این حرفها که همین مطلبها در ذهن مبارکشان تداعی کرده بود و همه را با بحث فعلی مخلوط کردند و گفتند که این ثابت شده است که ما نه منطق می‌خواهیم ونه فلسفه • ولی اینطور نیست بلکه منطق را حتماً لازم داریم وجایگاهش هم معلوم است فعلاً بحث تعین کیفیت را که تمام کردیم ارزش دلالات در بخش متد (نه در بحث شناخت) معلوم شد یعنی علت دلالت که معلوم شد ارزش دلالت معلوم میشود • ارزش دلالت بحث بسیار مهمی است یعنی چه ؟ یعنی اینکه پیوستگی قدرت دلالتی راکه شما در استدلال نظری دارید (در بحث قبل واین بحث) با دلالتی را که درخارج دارید تمام شده است ارزش دلالت نه ارزش شناخت یعنی ارزش منطق نظری با ارزش منطق عملی همسنگ شد • این را کسی نگوید که چون سعه منطق نظری بیشتر است پس ارزشش بیشتر است ما در اینجا

در نفس ارزش دلالت داریم سخن می‌گوئیم نه در موضوع آن • یعنی در قدرت صحت مطلب همه دلالتها ، پایگاهشان به امر واحد بازگشت کرد چون جزء اموری هستند که تعین تحت امر ثابتی پیدا کردند حالا ممکن است کسی بگوید که آیا شما ادراکات نظری را هم جزء متغیرها گرفتید ؟ عرض می‌کنیم که بله ، رشد در ادراکات راکه می‌گوئید به چه معنی است ؟ پیدایش منطق ، رشد منطق چیست ؟ اگر غرضتان نفس قوانین منطق است مجرد از ادراک من مجرد از تغییراتی که در ادراک من پیدا میشود که این ربطی به بحث منطق ندارد • مثل قانون آب و • • • این دیگر ربطی ندارد که بحث نظری باشد بلکه کلیه قوانین بسیط زمانی هستند • اگر هم غرضتان اطلاعات است ، باید بگوئیم که بله ، اطلاعات ما حتماً تغییر میکند وحتماً رشد دارد و حتماً تبیین دارد • تبیین وتغییر و رشد در اطلاعات هم مثل سایر تغییراتی که در عالم وجود دارد تحت قوانین ثابتی است واین ارزش دلالت را نمی‌شکند بلکه ارزش دلالت را متقن تر می‌کند یعنی چه ؟ یعنی یکوقت هندسه اقلیدسی داشتید وفرضاً خط و نقطه را جزء حدود تعریف نشده قرار میدادید (اولین حد) اصول موضوعه ای هم داشتید ، احکام اولیه بدیهی هم داشتید آنرا هم ذکر می‌کردید بعد فرضاً با روش قیاسی این هندسه را درست می‌کردید با هندسه نااقلیدسی یا فرضاً هندسه نیوتونی یا هندسه ای که در نسبیت است هیچکدام قانون قبل و استدلال قبل را نقض نکرده است بلکه اطلاعات بشر را تکمیل کرده است کسیکه در شکل نقض می‌بیند توجه به مورد خاص ندارد یعنی الان هم اگر بخواهند یك میز را اندازه گیری کنند و می‌خواهند با ابزاری کار کنند که کمتر از میکرومتر را اندازه گیری کند این کار لغوی است و اصلاً میز برای آن جهت نیست • من میزی می‌خواهم جهت مطالعه حالا شما بگوئید که ما می‌خواهیم با اشعه ، لبه این میز را صاف کنیم کار ، کار صحیحی نیست واین کار را شما نمی‌توانید بکنید و بالفرض هم که بتوانید بکنید این کار نه فقط از نظر اقتصادی بنفع نیست بلکه از نظر علمی هم بعداً شما این میز را در کدام دستگاه می‌خواهید بگذارید که آن ارزشی که در نظرتان بوده است حفظ شود • یعنی همینکه اینرا در هوای آزاد گذاشتید میزان فشاری که به لبه این وارد

میشود فرق دارد • برای خانه ساختن و میز ساختن و اینجور چیزها یکسری ابزار خاص خود شان لازم است که میزان دقتش در میلیمتر تمام میشود • یا فرضاً می خواهیم زمین زراعتی تقسیم کنیم حالا شما بیائید با ابزار فیزیك اتمی اندازه گیری کنید که چقدر از زمین مال این شخص است و چقدر مال آن شخص است • این حرف بی ربط است و یا مثلاً بخواهید جنس را وزن کنید و به کسی بدهید با ابزار فیزیك اتمی بکشید • یکمن خیار با فیزیك اتمی • اصلاً در اینجا صحبت از فیزیك اتمی کردن معنی ندارد اما اگر بگوئید که ما میخواهیم بردار ریاضی فرضاً تولید خیار را در اقتصاد مشخص کنیم میگویم احسنت در اینجا من از دستگاه کامپیوتر می خواهم استفاده کنم و فیزیك اتمی را هم بکار میبرم آنوقت در آنجا می گویم درست است • در مورد و مصداقی که هندسه اقلیدسی را بکار میبرند الان هم با همان هندسه می توانند کار کنند و در مقیاسی که آنرا نمی توانند بکار ببرند در آنوقت هم هندسه اقلیدسی برای آن درست نشده بود شما می گوئید که اصول موضوع اش تغییر کرده است حدود اولیه اش هم تغییر کرده است • می گویند رفتند در آزمایشگاه و تغییر کیفیت را در حرارت این سیم در شدت جریان این سیم الی آخر دیدند باکم منفصل و متصل نمی شود اندازه گیری کرد مجبور شدند به آقایانی که اهل ریاضیات بودند گفتند که شما بروید فکر کنید و دستگاه ماشین محاسبه ای بیاورید که ما بتوانیم میزان عبور الکتریسیته را از این سیم اندازه گیری کنیم • آنها هم رفتند و بررسی کردند و دیدند که نمیشود که یك بخش دیگری در حساب و هندسه باز کرد مگر آنکه اصول موضوعه اش را تغییر داد • اصول موضوعه را تغییر دادند و قدرت تبیین این جریان برق را پیدا کردند و در عین حال یك ریاضیاتی در کنار آن ریاضیات هم نشد و چرا ؟ چون قدرت تبیین مثلث و مربع و دایره را هم پیدا کرد یعنی قدرت شمول داشت میگوئیم بسیار خوب آن (هندسه اقلیدسی) در مرحله اجمالیش بود و کاربردش تا متر و میلیمتر بود و این در مرتبه تبیینی اش است و زیر میکرومتر را نمیتواند اندازه گیری کند اصول موضوعه اش هم تا آنوقت مثلاً تا این قدم بود حالا آنرا تا یکمرحله عقب تر بردند که بتوانند دقیقتر اندازه گیری کند • خوب حالا به خود بحث برمیگردیم و اگر بنا شد ارزش ادراکات و اطلاعاتی

که در بخش متد (یعنی ارزش دلالت نه ارزش فهم) و ارزش رابطه به یک پایگاه ثابت حاکمی برگردد دیگر چه منطق نظری باشد و چه منطق عملی و یا ارتباطی وغیره باشد پس منطق ها قوانینی میشوند برای تعین ها • چه تعینهائی که در رشد ادراك و تغییرات در ادراك که در بخش نظری واقع میشود وچه تعینهائی که در بخش عملی واقع میشود تعینها همه اش تحت آن قانون ثابت درمیآید وپایگاه ثبات منطقها به یک جائی برگشت می کند که نقض نمیشود مگر اینکه اگر کسی بخواهد نقض کند باید بودن این میکروفون را روی این میز هم نقض کند ، چرا ؟ چون این میکروفون هم بود نش حسی است ارتباطش به همان امری است که تعین تحت آن قرار گرفته است خلاصه آنچه را در بحث امروز عرض کردیم این بود که هر متغایری متغیر است درست نیست • همانجائیکه بحث ثابت و متغیر را تمام کردیم این مطلب هم تمام شد ولذا می توانند یکعده از متغایرها بسیط زمانی باشد •بعداً بحث محدودیت وبساطت را طرح کردیم و بعداً هم عرض کردیم که ارزش این بحث در بیان پایگاه منطقها است ومنطقها هم مثل سایر متغیرها تحت آن امر متعین میشوند •

برادر جاجرمی : مطلبی باید بنحوی در این سیری که جناب استاد فرمودند اثبات شود ولی بنظر میرسد که جناب استاد فرض شده گرفتند و آن اثبات وجود قانون بعنوان امر ثابت است یعنی ما تمام کردیم که توالی خاص ما یك امر ثابت سازگار است وایکه در یك توالی خاص اگر تغییر را در همه چیز آن راه بدهیم خود توالی ممتنع میشود اما این بحث را نکردیم که حالا توالی خاص یا یك امر ثابت سازگار است آیا آن امر ثابت قانون است یا چیز دیگر که در اینجا فرض های مختلفی میتوان نمود که اگر جناب استاد بخواهد بفرمایند که آن امر ثابت قانون است وبعد با فرض قانون بحث را بخواهند جلو ببرند بنظر من این نکته را باید اثبات کرد که از میان همه چیزهائی که در رابطه با امر ثابت به ذهن می آید که بتواند فرض شود و روی آن استدلال شود یکی از آنها که قانون است بعنوان امر ثابت اثبات میشود یك مطلب دیگر اینکه به فرض اینکه قانون ثابت شود اگر قانون خود از امور متغایر باشد واثرش را ملاحظه کنیم

بنحوی که تغایر را در قانون راه بدهیم و آثار مختلف برای آن ملاحظه کنیم چگونه ممکن است یک شئی آثار مختلف را داشته باشد اما همین اثرگذاری که در رابطه با ما دارد وما آن را تمیز می‌دهیم علت نشود برای اینکه آن تغییر بکند یعنی آیا اگر شئی اثری روی شئی دیگر بگذارد این دلیل برآن نمی‌شود که تغییر در خود آن شئی راه دارد • مطلب دیگر درمورد مفاهیم است که اگر بخواهیم بگوئیم هر متغایری لزوماً متغیر هست لزوماً (این را جناب استاد هم گفتند) این در مورد مفاهیم بنظر میرسد که بحث بیشتری بشود زیرا ما در مورد مفاهیم کلی تجریدی که داریم تغییر را قائل نیستیم یعنی از آنجهت که تجرید است و غیر از موضوعات جهان خارج است ثابت فرض میشود و ما یک مفهوم را اگر برای یک کلمه در عالم ذهن می‌آوریم ثبوت را برای آن مفهوم در عالم تجرید قائل هستیم پس می‌توانیم ادعای این مطلب را داشته باشیم که در لازمه مطلب اگر براساس یک امور تجریدی وجود خداوند را اثبات می‌کنیم این دیگر تغییر نمی‌کند یعنی برای آن مفاهیم تجریدی ذاتاً تغییر را قائل نیستیم یعنی اگر درخود مفاهیم تجریدی تغییر راه پیدا کند لازمه اش اینست که ما در اثبات وجود صانع از چیزهائی استفاده کردیم که آنها مدام در حال تغییر هستند و نتایج آنها هم به تبع آن تغییر می‌کند پس بازنمی‌توانیم اثبات وجود صانع را به چیزی غیر از فهم خود مان نسبت بدهیم•

برادر حجت الاسلام حسینی : اما قسمت اول اینکه فرمودید توالی خاص را پذیرفته اید و همچنین این را که توالی خاص باید نسبت به یک امر ثابتی تابع باشد ، آیا این را هم پذیرفته اید که اینرا که می‌گوئید باید توالی خاص متکی باشد چرا ؟ اگر می‌خواهید بگوئید خصوصیت خاص بودن نمیشود مگر به اتکاء آن امر ثابت آیا اینطور نیست ؟ (ج ـ بله) پس ما نتیجه می‌گیریم که خصوصیت تابع امر ثابتی است ، خصوصیتهای مختلف هم داریم مثلاً ده خصوصیت را در نظر می‌گیریم مثلاً خصوصیت تبدیل شدن آب به بخار ، خصوصیتی یعنی حرکت خاصی بنام تبدیل آب به یخ • هر دوی این خصوصیت ها متکی به امر ثابتی هستند والا حرکت نباید جهت داشته باشد بنابراین درست شدن یخ معلل میشود یعنی حرکتی که از آب میرود وجهت

خاصی دارد ویخ میشود اگر معلل میشود که ریشه آن علت هم ثابت است • از اینطرف آب مـــی آوریم فرضاً یك حوض آب است یك لوله بطرف مخزنی دریخچال میرود ویك لوله هم بطرف مخزن حرارتی میرود و میشود بخار ، از اینطرف هم می گوئید این حرکت خاص است و تبدیـــل شدنش به بخار ضروری است وبخار شدنش معلل است و علتش را هم بازنه امر ثابتی برمی گردانید ما از قانون هیچ چیز دیگری را نمی خواهیم جز معلل خاص ما در قانون می خواهیم علت تغییر خاص را تحویل بدهد می خواهیم علت ارتباط خاص را مشخص بکند ما می خواهیم حفظ خصوصیت معلل را بکند بگوئیم رابطه بین آب و بخار به این جهت رفتنش و جهت خاص داشتنش علت دارد این علت دقیقاً با قانون مطابقت می کرد تعریفی راکه از قانون میدهید چه می خواهید بگوئید قانون در هرجا که بیاورید علت خصوصیت است می گوئید " قانون آلی ، تقی ر ایه عن خطاء الفکر و هذا غایه " قانون خط کش و طریقی است که فکر را از خطا حفظ می کند در امور نظری می خواهید خصوصیت را نسبت بدهید در امور عمل هم می خواهید بگوئید قانون چنین است ومی خواهیـــد علت خصوصیت را تحویل بدهید ما هم در علت خصوصیت هستیم خصوصیت درحال حرکت را مابیا ن کردیم وبعد هم نهایتاً گفتیم هر متغایری تحت قانون خاصی است اگر هم شما بخواهید اشکـــال کنید نباید بگوئید قانون تعریف نشد باید بگوئید قوانین متغیرها تمام شد راثبات شد نفرمائید صحبت قانون نشد ، همانجا که مابیان خصوصیت کردیم بیان قانون کردیم البته من اسمش را نیاوردم برای اینکه نخواستیم در اینجا وارد بحث شویم اسم نسبیت را هم نیاوردم ، چیزی کـــه هست اینجا شما بگوئید فقط شما قوانین متغیرها را گفتید آنوقت بعداً می آئیم درباره قدم بعدی بحث عرض می کنیم ، هم در بحث قبل وهم در این بحث که حرکت جهت دارد وجهت خاص دارد بحث قانون بود نهایت قانون متغیرها بود ، اما لزومی نداشت که خود کلمه قانون گفته شود چون بحث لفظی آن به میان می آمد که حالا تعریف خود قانون راچه می دهند ولی خصوصیت معلل را قانون می گویند •

برادر جاجرمی : من اینجا یك نکته به ذهنم می رسد وآن اینکه ما در بحـــث

توالی خاص و جهت خاص و این بحث هایی که فرمودید ما عنایت به این داشتیم بین آب و تبدیل آن به یخ و بخار دو رابطه مختلف است در دو توالی خاص • یعنی گفتیم اگر خاص بودن را برای آن توالی برداریم رفتن از هر کیفیت به هر کیفیت دیگر مساوی میشود و حرکت ممتنع میشود اما بحث ثبوت امر ثابت به نحو دیگری تمام میشد یعنی بعد از اینکه این مرحله را می‌گفتیم که هر رابطه ای برای هر توالی خاصی لازم است بعد می‌گفتیم که در تغییر کیفیتها می‌بینیم گاهی میشود از الف به ب رفت و گاهی به ج و گاهی به د اما اینکه چرا یکی از آنها اتفاق می‌افتد در حالی که همه اینها امکانش هست می‌گفتیم پس باید یک امر ثابت وجود داشته باشد که یکی از این جهت های خاص را در یک تغییر خاص معین کند •

برادر حجت الاسلام حسینی : نتیجه بعد چه شد ؟ آیا کسب خصوصیت هر کدام ناشی از آن نشد ؟ یعنی آیا اینکه تعین تحت امر ثابت است گفته شده ؟

برادر جاجرمی : تعین خاص با یک امر ثابت سازگار است•

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی آیا اینکه خصوصیت متکی به امر ثابت است گفته شده است ؟

برادر جاجرمی : یعنی بالاخره در اینکه چه رابطه ای در توالی حاکم شود علت دارد

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون هم همین است ، چه رابطه ای حاکم باشد بخار شود یا یخ ببندد کدام بشود • حالا اینکه دوستان یک دفعه از یک جایی سرد در می‌آورند می‌بینند آنجا واقع شده اند از این نمی‌خواهد ناراحت باشند •

برادر جاجرمی : اینرا چرا در اینجا از دیدمتاله منسوب به اراده خداوند نکنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : اینرا اگر یادتان باشد در مسئله جهت و امر ثابت تمام کردیم در چهار جلسه قبل ــ جهت و علت غایی است و خداوند تعالی نمی‌تواند لغواً خواسته باشد متاله هم نمی‌تواند بگوید لغواً و خدا خواسته است یعنی چه ؟ چرا خدا

خواسته است .

این بحث گفته شده ولو این بحث دو اشکال برآن وارد است یکی اینکه شما دارید از موضع لازم بحث نگاه می‌کنید وباید قدرت این را داشته باشید که آن بحث را حل کنید ودراینجا پاسخ بدهید ــ لازمه برای اینست که بگوئید این مطلب را که داریم لازمه اش درآنجا چنین میشود ولی بعد باید این را حل کنید که اگر بخواهیم نقیضش را بگوئیم دراین موضع باید چه چیز بگوئیم این یکی ، که شما حل نمی‌کنید در همینجا می‌ایستید و بحث می‌کنید بعلاوه این حرف راهم که زده اید درست نیست چون خدا که نمی‌تواند بی‌علت خلق کند این " نمی‌تواند " راکه می‌گویم حرفی نیست که اضافت به حضرت حق سبحانه و تعالی باشد ، این از قبیل اینست که بگوئید خدا پدر سوخته نیست ، ظالم نیست ، یك وقت یك کسی می‌گفت که خدا یك سنگی بسازد که خودش هم نتواند بلند کند . این حکمش چیست ، گفتیم این آنجایی که می‌گوئید بسازد این تعریف غلط است می‌گفت نه پس قدرتش ضعیف است می‌گفتیم نه چون قدرتش زیاد است این ممتنع است واین حرف مثل اینست که بگوئیم اینقدر فلان شخص خوب باشد که هر روز دست از بدی بر ندارد این چه رقم خوبی است به نقیضش تعریف می‌کنید .

برادر جاجرمی : یعنی علت خصوصیت را آیا تمام می‌کنید که اسمش همان سنخیت کیفیت رابطه ای است که در بحث اتصال و انفصال تمام کردیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : ما آنجا تمام کردیم که جهت داری حرکت لازم است و بعد گفتیم که اگر حرکت جهت نداشته باشد حرکت نیست جهت داری کل جهان لازم است وبعد ریزش کردیم و گفتیم حرکت منهای جهت اصلاً حرکت نیست و اگر حرکت جهت داشت یعنی خصوصیت دارد اگر خصوصیت داشت حتماً معلل میشود .

برادر جاجرمی : من عرضم اینست که در آنجایی که ما اثبات وجود رابطه را با توجه به بحث اتصال و انفصال کردیم در توالی ****

برادر حجت الاسلام حسینی : من یك سئوال می‌کنم ، آنوقتی که خدا اراده

کند که آب درست کند یا آتش درست کند آیا هر دو دو اراده است یا یك اراده است (ج ـ بله دو اراده است) یعنی با دو ابزار درست می‌کند ودو مشیت می‌کند لااقل بپذیرید که خصوصیت با قانون یکی است یعنی خصوصیتی که این یك چیز است وآن یك چیز دیگر .

برادر جاجرمی : علت خصوصیت را می‌فرمائید مساوی قانون است ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : علت خصوصیت را در مرحله وجود می‌گوئید یا در مرحله کیفیت در مرحله حد هستی هم در نهایت بگیرید یعنی برابر است با حد هستی که خداوند به آن داده است یعنی این حد غیر از آن حد است این در مرتبه نازل آن . ولی بالاتر از آن اگر شما توانستید بگوئید که خداوند مجموعه خلق نکرده است و علت غایی درکار نیست عدلی نیست ! چرا این کار را کرده است دلش خواسته است ؟ ولو لغواً ؟ اینطور نیست سئوالم اینجاست که آیا فعل حضرت حق باید با علت غایی بخواند یا نه ؟

برادر جاجرمی : بله ، اما چرا این علت از سنخ همان رابطه ای است که در بحث قبل ما ثابت کردیم یعنی چرا شما قانون را مساوی همان رابطه و سنخیت اشیاء نمی‌گیرید

برادر حجت‌الاسلام حسینی : آیا ما یك مسیر ثابت حاکم داریم که باید اشیاء از آن رد شود تا بتوانیم بگوئیم سازگار با علت غایی است یا نه .

برادر جاجرمی : ما باید بحثمان را با توجه به بحث ترکیب تمام نکنیم بلکه با توجه به جزء .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یا شما می‌روید به طرف متأله ها یا برمی‌گردید اختیار با خودتان کیف یشاء انتخاب کنید ولی در انتخابتان ثابت باشید .

برادر جاجرمی : ما از موضع خودمان که معلوم نیست متأله هستیم ! شروع کنید

برادر حجت‌الاسلام حسینی : بسیار خوب یعنی از موضع منطق . توالی خاص آیا خصوصیتش بدون علت می‌تواند باشد (ج ـ خیر) این خصوصیت را که در این توالی وجود دارد ثباتش را حتمی می‌گیرید یا نه ؟

برادر جاجرمی : برای همان توالی خاص و برای همان زمان بله •

برادر حجت الاسلام حسینی : حتمیت و ثبوت آن از کجا ـ آیا حتمیت آن به انتخاب شما برمی‌گردد •

برادر جاجرمی : حتمیت آن از این جهت که ما در تغییر چیزی جزء وکیفیت ویك رابطه نداریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : بسیار خوب شما مکانیزم را می‌گوئید من می‌گویم حتمیت آن چرا آب را می‌جوشانیم یکدفعه خرما در نمی‌آید •

برادر جاجرمی : ازاین جهت که دو مکانیزم برای یك کیفیت نمیشود باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا ؟

برادر جاجرمی : بخاطر اینکه هر توالی خاص به یك رابطه خاص منسوب میشود

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا ؟

برادر جاجرمی : برای اینکه اگر غیر از این بود حرکت ممتنع میشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس حرکتها هر کدام جهت خاص دارند •

برادر جاجرمی : بله •

برادر حجت الاسلام حسینی : بسیار خوب ولی این مکانیزمهای مختلف را که می‌گوئیم نمی‌دانید به چه دلیل ثابت است • چرا فردا صبح که می‌آئیم آب که می‌جوشانیم خرما نمی‌شود چرا آب را که در خانه حسن می‌جوشانید بخار میشود ودرخانه حسین هم بخار میشود و نان در نمی‌آید • علت ثبات را بگوئید و معنی قانون هم چیزی جز این نیست وبازگشت آن به همان امر مجموعه نگریتان میشود و معنی قانون هم چیزی جز این نیست •

برادر جاجرمی : یعنی در مکانیزم که شما می‌فرمائید آنجا اثبات ثبات نمیشود؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه اگر می‌توانید اثبات بفرمائید اینکه می‌فرمائید هرچیز مکانیزمی دارد چرا ؟ چرا آب را هروقت می‌جوشانند اینطور میشود •

برادر جاجرمی : برای اینکه اگر برایش مساوی باشد رفتن به هرچیز دیگری تغایر نفی میشود یعنی یك شئی خصلت همه چیز را پیدا می‌کند .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : معلوم شد که وقتی روی آتش می‌گذارند فقط باید بخار شود ؟ در هر تغییر باید یك چیز بشود یا یك چیز خاص بشود ؟

برادر جاجرمی : باید یك چیز خاص بشود ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : چرا باید یك چیز خاص بشود مکانیزم حکم می‌کند یك چیز بشود .

برادر جاجرمی : یعنی یك شئی هر خصلتی را نمی‌تواند بروز دهد یعنی همه را با هم نمی‌تواند بروز دهد .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : آیا هر کدام که دلش خواست مثلا آتش روشن کرده ایم هرچه خواست بشود ؟ یعنی تعین قوانین که اینجا باید این قانون خاص بشود این چرا؟

برادر جاجرمی : یعنی شما غیر از آن رابطه خاص را که ما اثبات وجودش را کردیم چیز دیگری را مراد دارید .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : عرض بنده اینست که این که این چیز خاص میشود علت دارد یا نه ؟ اینکه یك چیز میشود بسیار خوب چون حرکت ممتنع میشود یك رابطه دارد ولی یك چیز خاص چرا ، یك چیز خاص در یك زمان چرا ؟ در دو مکان متوالف چرا ، در خصلت نوعی متوالف چرا ؟

برادر جاجرمی : یعنی خلاصه شما پیدا می‌کنید که گاهی آب تبدیل به یخ میشود .....

برادر حجت‌الاسلام حسینی : آیا وقتی که آنرا می‌جوشانند یخ میشود ؟ اگر آن را صدبار در همان شرایط بجوشانند صدبار آن داغ میشود یا یخ میشود ؟ می‌گوئید بستگی به زمان و مکان دارد (ج ـ بله) پس از جزئی نگری به کلی نگری بیائید در بحث وقتی به

آنجایی رسیدید که باید بیائید ، بیائید ... واگر کلی نگری بیاید این منتقل میشود که باید یك امر ثابت بر کل حاکم باشد تا تعین خصوصیت ها تحت آن قرار گیرد وزمان در رابطه با منتجه کل تمام شود من بنظرم در عین حالی که دوستان خوب بحث می‌کنند در عین حال خلاصه چهار جلسه قبل راهم داشته باشند و لطف بکنند جلسات نزدیك به بحث راهم از نظر دور نداشته باشند .

برادر حسینیان : در رابطه با بحث اولی که فرمودید هرتغایری را نمیتوان حکم تغییر به آن نمود ولی عکس آن صادق است می‌خواهم بگویم همین مطلب را چگونه به جهان نسبت بدهیم یعنی تغایری را که اثبات کردیم در اشیاء آیا باید ترکیب آن را تمام کنیم وبگوئیم کل مرکب ها متغیر هستند یا اینکه نه ، الان می توانیم بگوئیم متغایر لزوماً متغیر نیست یعنی یك قسمت از متغایرها متغیر هستند حالا آن متغایری را که تغییر به آن نسبت می‌دهیم باید از بقیه متغایرها جدا کنیم که کدام متغایرها متغیرند سئوال دیگر اینکه آیا ممکن بودن قوانین و ممکن بودن رابطه قانون و قانونمند قبل از بحث منطق تمام میشود یا بعد از منطق دگر بعد از بحث منطق تمام میشود ما قبل از منطق نمی توانیم تمام کنیم ــ سئوال دیگرم اینست که ادراك ذهنی اگر حرکت کند و تعین آن تحت رابطه باشد و هرچیزکه تحت رابطه باشد امکان تبدیل کیفیت آن هست آنوقت تغییر کیفیت در جزئی اضافی ذهنی ظاهراً ممکن نیست یعنی

برادر حجت الاسلام حسینی : مثال بزنید .

برادر حسینیان : مثلاً آهن را در عینیت تبدیل به طلا می توان کرد ولی در ذهن آن آهن نمی تواند چیز دیگری بشود از این جهت میتوان تغییر کند که تبیین بشود ولکن تبدیل به چیز دیگر نمی تواند بشود ومفهوم دیگرهمان الجزئی لایکون کاسباً و لامکتسبا .

برادر امیری : دنبال صحبت آقای جاجرمی ، ما رابطه خاص را علت خصوصیت خاص گرفتیم ودنبال چرایی آن که رفتیم به آن امر ثابت رسیدیم و شما می‌فرمائید که چون رابطه خاص است که خصوصیت خاص را مشخص می‌کند و رابطه خاص را آن امر ثابت مشخص می‌کند اسم

آن امر ثابت را قانون می‌گذاریم بعد تعریف می‌کنیم که قانون علت خصوصیت را معین می‌کند یعنی فرقی نکرد یعنی از اول قانون را با رابطه یکی می‌گیرید ویك تعریف برای آن می‌دهید و بعد هم به همین نتیجه می‌رسید ..... بعد این تعریف را با آن امر ثابت تطبیق می‌کنیم همینطور است ؟ سئوال دیگر اینکه در رابطه با مسئله تعین خود قانون ، اگر بحث کیفیت باشد گفتیم که تعین کیفیتها به قانون برمی‌گردد ولی در جواب اینکه تعین خود این قانون یك پارچه به کجا برمی‌گردد ظاهراً استاد این را به فعل خداوند برمی‌گردانند ولی آیا این خود ش از لوازم برخورد کردن نیست با توجه به اینکه ما خدا را اثبات نکرده ایم در این مرحله اگر کسی سئوال کند که تعین این امر ثابت که کیفیت خاصی دارد بدلیل چیست اینرا چطور جواب می‌دهیم .

برادر سلیمی : استاد می‌فرمودند که قوانین بسیط زمانی هستند ویك استدلالی می‌فرمودند که شئی ممکن محدود است و شئی محدود هستی آن محدود است اثری هم که می‌گذارد مقداری از هستی خود را بروز می‌دهد بنابراین در مقابل اثری که به آن وارد میشود و بزرگتر از هستی آن باشد نمی‌تواند مقاومت کند وشکسته میشود یعنی اثرپذیری واثرگذاری را نمی‌توان از هم جدا کرد چون وقتی اثرمی‌گذارد باید روی چیزی اثر بگذارد ووقتی اثرمی‌پذیرد باید از چیزی اثر بپذیرد یعنی در رابطه با چیز دیگر است که اثر می‌گذارد واثر می‌پذیرد پس اگر چیزی مؤثر شد دائماً اثرش را منتقل می‌کند پس تغییر می‌کند یعنی اشکال به اینطرف مطلب وارد است .

ویك مطلب دیگری که آقای حسینی فرمودند در اثبات تعین در رابطه فرمودند که کل بر اجزاء حاکم است و منتجه معین می‌کند که اجزاء کجا باشند مکان آنها را منتجه معین می‌کند می‌خواستم سئوال کنم این مطلب را با توجه به کل جهان می‌فرمایند یعنی از کل جهان می‌آیند پائین و کل جهان یك علت غایی ویك جهت دارد وآن جهت معین می‌کند که اجزاء چه باشد وکلی که بر جهان حاکم است جهت این شئی را هم معین می‌کند وکلی که بر این شئی حاکم است اجزاء

این را هم معین می‌کند یا اینکه از پائین می‌خواهیم برویم به بالا که اجزاء هستند که معین می‌کنند که منتجه چطور باشد اگر از پائین به بالا بخواهیم برویم استدلالی ظاهر نبود که اگر اجزاء معین می‌کنند که منتجه چه جهت وچه سرعتی داشته باشد چطور همان منتجه برمیگردد و روی اجزاء اثر می‌گذارد و جای هر کدام را مشخص می‌کند یعنی آیا با توجه به بحث مرکب بودن می‌خواهید این بحث را تمام کنید یا با ترکیبی از بحث مرکب بودن و بحث علت غایی این مطلب را تمام می‌کنید .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یک اشکال مسئله توالی خاص‌وامر ثابت بود که ما عرض‌کردیم این دقیقاً برابر با اثبات امر قانون است اشکال دیگر این بود که آیا علت تغییر نمی‌شود .... که بنحوی در صحبت آقای سلیمی هم بود عرض می‌کنیم خیر این مطلب ثابت نشد اگر دلیلی دارید در جلسه بعد ارائه بفرمائید یعنی استدلالی که می‌فرمائید که اثرگذاری از طریق انتقال مقداری از هستی انجام می‌گیرد این ظاهراً درباره قانون وارد نباشد بایک مقدار تأمل بیشتر یادمان نرود که سنخ آن سنخ امر ثابت شد یادمان نرود که برهانی که در اثبات آوردیم شکسته نشد وبقوت خود باقی است آن امر ثابت راباید بیاورید دراجزائش هم متبلورش کنید ، یعنی آیا آن امر ثابت بدرد نمی‌خورد وهیچ اثری نداشت یا اینکه ملتزم به امر ثابت اثردار شدید آنوقت اثبات آن امر ثابت اثردار را ملتزم شدید حتی گفتید تغییر را نمیشود ملاحظه کرد الا اینکه اثبات آن راهم ملاحظه کرد . حال از این مطلب بگذریم . مفاهیم را که گفتید تغییر پذیر نیست ... خیر مفاهیم تغییر پذیر هست لذا ادراک شما از دلائل توحید قوی تر میشود ادراکتان در مرحله تنزیه و تسبیح و نتایج هم خیلی بالاتری میرود بهرحال رشد در ادراک را در همه مراتب می‌پذیرید اما این به معنای بی ثباتی ادراک نیست وبا آن عرضی گرفته شود ، ما با بحث علت دلالت و منطق قدر متیقن داشتن دلالت و اتمام کردیم . اما بحث جناب آقای حسینیان که فرمودند چطور مطلب رابه خارج نسبت می‌دهیم ، اساس این بحث ما بر این است که اگر ما خارجی را معترفیم نسبت دادن به خارج رابه همان دلیل معترفیم یعنی

یا باید قائل شوید که این میکروفون هم که جلوی من است خیالی است ، شما (چطور می‌گوئید این هست و دروغ نسبت نمی‌دهم) یا دلالت وکلیه مباحثش را بر کلیه ادراکاتتان حاکم می‌کنید البته بعداً بحثش را دقیق تر می‌رسیم * اما ممکن بودن قوانین چگونه تعیین می‌شود بحث آن بعد از بحث هستی شناسی است که ما فعلاً در واجب بودن یا ممکن بودن قوانین یا ممکن بودن اشیاء بحثی نداریم ، اما بحث اینکه تغییر کیفیت جزئی اضافی ذهنی (به تعبیر ایشان) که فرمودند مثل ادراك از آهن ، حتماً ادراکش تغییر می‌کند و حتی لفظ کلمه و واژه اش چه بسا تغییر بکند یعنی شما در زبانشناسی که بروید به آن چیزی که قبلاً صحبت می‌کردند بـــا نحوه ای الان صحبت می‌کنند ملاحظه کنید تلفظش و لهجه اش همه چیزش بعید نیست که تغییر کند و ادراك از آن هم تغییر می‌کند لذا مثلاً نفت برای مفهوم خاص که داشته پتانسیل ارزشی خاص داشته که هر وقت بخواهند چیز بدی را توصیف کنند اسم آن را بیاورند مثلاً " بجـای شمع کافوری چراغ نفت می‌سوزد " یعنی جزء رده پست می‌آمد ، در حالی که امروز اگر بگوئید یا لباس و سایر محصولات از نفت است و نفت را که می‌گویند در نظر یك سرمایه دار اروپایی کـه می‌آید بالای سر یك چاه نفت که صحبت از استخراج نفت می‌کند نفت در نظرش هم قدر منفعت مادی طلا است و در نظر آن مهندس هم که درباره نفت مطالعه می‌کند این قدر خواص است که بیا و تماشا کن ، در نظر آن کسی هم که در چهارصد سال قبل زندگی می‌کرد یك طور دیگر بود ، اما آقای یامیوی فرمودید رابطه خاص و فرق آن با قانون ، ببینید علت خصوصیت قانـــون است نه نفس رابطه در هستی ، بین دو شئی اتصال در هستی تحت قانون واقع میشود یعنی یك ارتباطی داریم بین دو شئی که آب بخار میشود نه اینکه یك بار آب نیست شود ویك بـــار در جای دیگر هست شود و وسطش چیزی حاکم باشد که از سنخ ماده نیست خیر ، یك ارتباط مادی دارند ویك جهت و کیفیت حاکم دارند اما در مورد اینکه تعین قانون به کجا بازمی‌گردد تعین قانون به جهت کلی باز میگردد ، بلافاصله که ملاحظه کنیم به فعل بـــاز میگـــردد اگر جهت کلی ذاتی ماده شد (ازلی و ابدی بودن) و در بحث هستی شناسی

نتیجه گرفتیم که ماده ذاتی اش از لی و ابدی بودن است آنوقت در جهت کلی معین کننده کیفیت قوانین تاریخ میشود ، ودر بحث الهی هم جهت کلی تاریخ بازگشت به علت غایی خاصی پیدا می کند و علت غایی خاص هم به صفت فعل و صفت فعل هم به کمالی تبارك و تعالی برمی گردد . اما جناب آقای سلیمی فرمودند که شئی ممکن محدود است واثر گذاری و اثر پذیری قابل تفکیك نیست که به جوابش اشاره شد انتقال اثر در هستی هم اشاره شد وباقی مانده اینکه آیا در اشیاء ارتباط از بالا به پائین است یا از پائین به بالا یا هر دو ؟ جواب اینکه اگر گفتید زمان و مکان بعد شئی متغیر است و در مرتبه واحد نمی توانید بالا و پائین ترسیم بفرمائید .

والسلام

برادر معلمی : به تبع دو جلسه مشترک قبل و ماقبل آن که مطالبی پیرامون بساطت قانون ، بسیط ذاتی ، بسیط زمانی ، مرکب بودن قانون وثابت بودن قانون گفته شد جلسات واحد بدنبال این بود که مشخص کند آیا ابتدای ورود به بحث قانون از کجاست وآیا بحث ضرورت وجود یك امر ثابت درحرکت چگونه به قانون منتهی میشود ؟

برای اثبات امر ثابت درحرکت در جلسات واحد سه راه پیشنهاد شد : یعنی وقتی که مایك توالی خاصی را در نظر میگیریم و میگوئیم (۱) تبدیل به (۲) شد ، یا (۱) حرکت کرد ۲ ←رابطه خاص→ ۱ و به (۲) رسید ، دراینصورت اگر این تغییر را یك تغییر خاص در نظر بگیریم که یك حرکت خاصی از (۱) به (۲) واقع شده است ، با توجه باینکه قبلاً اثبات کرده ایم که حرکت تحولی نیست واتصال مطلق ، انفصال مطلق و اتصال نسبی هم درحرکت نمی تواند مطرح باشد بلکه نسبیت اتصال یا رابطه مطرح است ، این رابطه ای که بین (۱) و (۲) واقع میشود رابطه خاصی خواهد بود • یعنی اگر کل حرکت یا کل تغییر خاصی باشد ، این رابطه هم رابطه خاصی خواهد بود •

تااینجای بحث ، صحبت ازاینکه رابطه برتعین کیفیت (۲) حاکمیت دارد نشده است • البته ممکن است یك اجمالی از بحث دراین مطلب باشد ولی بصورت واضح وتبیین شده صحبتی از حاکمیت رابطه نشده است •

حال در رابطه با اثبات آن امر ثابت سه راهی که پیشنهاد شده بود عبارتند از :

الف ــ ما می توانیم یك حرکت را در نظر بگیریم وبگوئیم رابطه خاصی داشته است وقتی از (۱) به (۲) آمده است وتغییر حاصل شده است این امر علت خاصی دارد وبحث علیت به اینصورت کلی هم غیر قابل انکار است وکاری نداریم که چه چیزی علت است ، حرکت درونی است ، بیرونی است ، ذاتی است یا •••• بلکه بهرحال علت میخواهد چرا که نفی علیت آن بمعنی نفی توالی خاص و نفی تغایر می باشد •

حال اگر کل جهان را هم بعنوان یك مغیر ویك متحرك درنظر بگیریم می توانیم بگوئیم دیروز جهان

با امروز جهان و یا حالت قبلی جهان با حالت فعلی آن هم یك حرکت می‌باشد ولذا می‌توان گفت که : چون در اینجا هم حرکت خاص واقع شده است ، این مجموعه (کل جهان) هم علت خاصی داشته است وبه این ترتیب آن امر ثابتی که بدنبال آن بودیم اثبات میشود .

اشکالاتی که براین راه وارد شد این بود که گفته میشد برای اثبات چنین امری باید پیش از آن اثبات شود که کل جهان متغیر است چرا که اساس بحث ما تغییر است . واگر هم گفته شود که کل چیزهای متغیر را در یك مجموعه قرار میدهیم وبه کل جهان را ، دراینصورت هم دو اشکال برآن وارد میشود که اولاً چرا کل آن چیزهایی که متغیر است مجموعه اش یك مجموعه محدودی است ثانیاً باید اثبات شود که آن چیز مرکب است ، یعنی مجموعه ای است که حرکتهای درونی در آن اتفاق می‌افتد وبعد مجموعه این حرکتهای درونی (بصورت جمع برداری) یك خصلت خاص دارد که اگر جای اجزاء درونی آن را عوض کنیم آن مجموعه هم اثرش عوض میشود .

ب ــ راه دیگر این بود : همانطور که میگوئیم از (۱) به (۲) علت خاص دارد ، ورابطه خاص دراینجا حاکم است با توجه باینکه شئی (۲) هم درحال تغییر است ، آن هم تغییر کرده و به شئی (۳) وآن هم تغییر کرده وبه شئی (٤) تبدیل میشود وبه همین ترتیب این توالی خاص ادامه می‌یابد .

برای هر کدام از این مراحل گفتن اینکه "رابطه خاص و علت خاص دارد" صادق است . یعنی برای حرکت (۱) به (۲) ، (۲) به (۳) ، و ... حاکم است . حال اگر ما دراینجا مجموعه ببندیم همین مطلب که درمورد (۱) به (۲) و (۲) به (۳) صادق است اگر (۱) و (۲) را هم در نظر بگیریم درباره آنها هم باید صادق باشد . یعنی از (۱) به (۳) رفتن هم علت خاص دارد اگر بخواهیم آن امر بالایی را مثلاً (۱) به (۳) را یك علت بگیریم ، ممکن است این اشکال وارد شود که از کجا معلوم که این دو علت (علت از (۱) به (۲) و از (۲) به (۳)) قابلیت ترکیب دارند که بگوئیم این دو علت با هم جمع شده اند وعلت سومی را داده اند ؟ که جواب آن این

طور خواهد بود که بفرض هم که قابلیت جمع نداشته باشند همینکه علت شماره (۱) قبل از علت شماره (۲) وقوع پیدا کرده است ، همین امر هم خود علتی میخواهد ولذا از(۱) به (۳) رسیدن در کل یك علت میخواهد (علت شماره (٤)) وهمین مطلب را میتوان برای رسیدن از (۱) به (٤) و••• ادامه داد ودرنهایت اینطور نتیجه گرفت که کل توالی خاص یك علت خاص

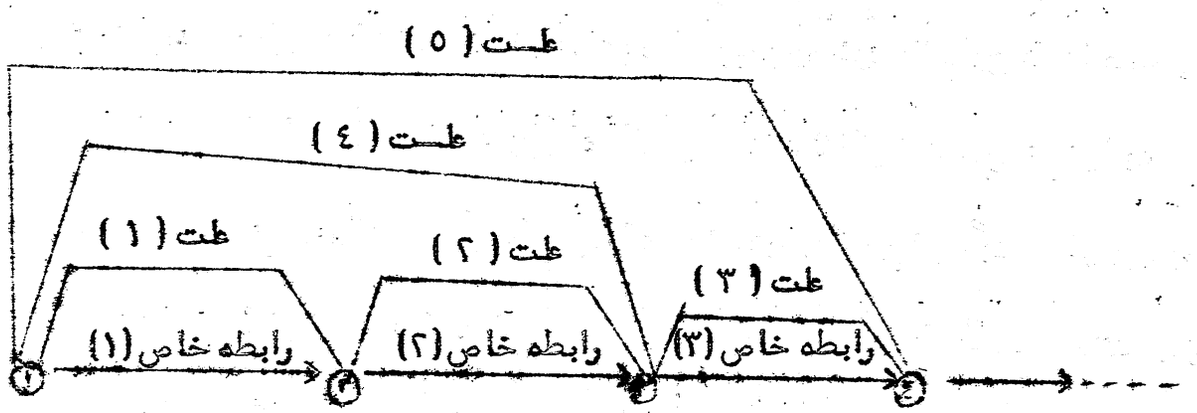

ثابت میخواهد •

با ادامه دادن این سیر چیزی بر معلومات ما اضافه نمی‌شود چرا که اگر کل این را از(۱) تا مبهم بعنوان یك توالی خاص در نظر بگیریم ، مطلبی که در آخر کار بعنوان نتیجه بآن میرسیم همان مطلبی است که در ابتدا قبول داشتیم • یعنی در مورد رفتن از(۱) به (۲) می‌گفتیم توالی خاصی است و علت خاص دارد ولذا از (۱) تا مبهم وبا تعداد مراحل بیشمار را هم که بعنوان یك توالی خاص در نظر بگیریم ، باز دوباره همان حرف اول را تکرار کرده ایم که : " این توالی خاص علت خاص دارد "•

علاوه براین اگر این توالی خاص علت خاص دارد ، توالی های خاص دیگر هم علت های خاص دیگری دارند و لذا این مطلب ما را به یك امر ثابت نمی‌رساند •

ج — راه سوم این بود که : اگر ما یك متغیری را در نظر بگیریم وبگوئیم از حالت اول به حالت دوم رسیده است ، آیا این رسیدن از حالتی به حالتی دیگر علت داشته است یا نه ؟ با توجه به بحث علیت الزاماً علتی داشته است •

مثلاً اگر ما یك شئی مثل آب را در نظر بگیریم : آب به یخ ، بخار و گاز و••• ممکن است

تبدیل شود • می‌پرسیم چرا آب به یخ تبدیل شده نه به بخار؟" هر علتی که ذکر شود ، مثلاً گفته شود که بخاطر تحقق رابطه (۱) (رابطه انجماد) است که آب به یخ تبدیل میشود و چون رابطه (۲) (رابطه تبخیر) تحقق پیدا نکرده است به بخار تبدیل نشده است• این بدان معنی است که برای هرتعین خاص علتی خاص مطرح می‌باشد : یعنی یخ ، بخار ، گاز و •••• منوط به وقوع علتهایی شده است و سپس می‌پرسیم خود وقوع این علتها منوط به چیست ؟ وچرا رابطه (۱) واقع شد ورابطه (۲) واقع نشد ؟ اگر خود این هم‌منوط به یک امر دیگری باشد ، اعم از اینکه اسم آن راهرچه که میخواهیم بگذاریم فرضاً به شکلهایی مربع شکل نسبت دهیم وبگوئیم وقوع آنها منوط به این مربعها هست واینها علت آنها هستند •باز می‌پرسیم علت اینکه یکی از اینها واقع شود چیست ؟ وبهرحال هرتعداد مرتبه ای که این علت مطرح شود باز این سئوال تکرار میشود تااینکه درنهایت به این نتیجه منتهی شود که این توالی خاص به یک امر ثابتی برمی‌گردد • مثلاً امر ثابت شماره (۱) برای بوجود آمدن یخ مطرح است وبقیه اشیاء جهان هم امور ثابت دیگری دارند • فرضاً برای میز امر ثابت شماره (۲) ، برای بلندگو امر ثابت شماره (۳) مطرح است و همینطور تامبهم امر ثابت قائل شوند و بعد ازاین هم بگویند که براین امور ثابت دیگر تغییر راه ندارد که کسی بگوید چرا این قبل ازآن وآن بعد از این واقع شده است چرا که آنها دیگر ثابت هستند وتغییر ندارند •یعنی این امور ثابت ثابت هستند و در طول آنها چیز دیگری نیست بلکه امور ثابت هم‌عرض‌وجود دارد دراینصورت سئوالات مختلفی مطرح میشود : یکی اینکه آیا اینها که درعرض‌همدیگر هستند باهمدیگررابطه دارند یا نه ؟ اگر رابطه نداشته باشند ، اولا آیا چیزهایی که باهم‌رابطه ندارند چگونه میتوان گفت که متغایرند ولذا فرض‌تغایر آنها هم ازبین میرود • ثانیاً اگر این امور باهم رابطه نداشته باشند تبعات آنها که اشیاء کنونی هستند هم نباید باهم رابطه داشته باشند بلکه هرکدام شاخه ورشته ای میشوند جدا ازبقیه رشته ها لذا باید رابطه داشته باشند • حال اگر رابطه داشته باشند این بحث مطرح میشود که : اگراینها با

همدیگر رابطه دارند بمعنی اینست که روی همدیگر تاثیر وتاثر می‌گذارند وحال آنکه ما معتقد شده بودیم که اینها اموری ثابت هستند در صورتی که اگر تاثیر وتاثر داشته باشند دیگر ثابت نیستند .

بنابراین ، این قسمتها واشکالات آن ، نفی کننده بحث ما نیست چرا که آن چیزی که ما میخواستیم اثبات یك امر ثابت واحد بود ولذا کسی که معتقد به این باشد که این اشیاء به امور ثابت مختلفی برمی‌گردند ، این که امور ثابت به یك امر ثابت واحدی برمی‌گردند یا امر ثابت واحدی ندارند را او باید حل کند ، چرا که ما میگوئیم این تعیناتی که هستند به یك امر ثابت برمی‌گردد (وکاری هم به این نداریم که تعداد مراحلی که تا آن امر ثابت دارند چند تاست) چرا که اگر به یك امر ثابت (که در طول آن چیز دیگری نباشد) وواحدی (که در عرض آن چیز دیگری نباشد) برنگردد این مساله دوباره تکرار میشود که اگر درطول آن چیز دیگری هست علت این تغییر چیست ؟ ویا اگر در عرض آن چیز دیگری هست آیا این هم عرضها باهمدیگر پتانسیلشان باهم مساوی است یا پتانسیلشان نامساوی است ؟ اگر پتانسیلشان مساوی باشد که حرکت محال میشود چرا که علتی وجود ندارد که حرکت ازطرفی به طرف دیگر برود واصلاً حرکت ازبین میرود واگر هم بخواهند بگویند پتانسیلهایشان باهم نامساوی است که همین گفتن اینکه پتانسیل نامساوی دارند توجه به یك امر ثابت مرحله بالاتری را میرساند که نسبت بآن امر ثابت هست که گفته میشود پتانسیلها مساوی است ویکی سنگینتر و یا پرحجم‌تر ازدیگری است وبهرحال مزیتی بردیگری دارد ولذا حرکت میتواند وقوع پیدا کند .

بنابراین ازاین طریق سوم که بیائیم ثبوت یك امر واحد مشخص میشود ولی بااینکه ازآن امرواحد تااین اشیاء چند مرحله هست کاری نداریم و دراین سیر مشخص نمیشود که جایگاه قوانین کجاست . حال بحث بعدی میماند که آیا بین آن امر ثابت واین اشیاء کنونی یك مرحله هست که فرضاً همه اشیایی که می‌بینیم وهمه اشیائی که قابلیت وقوع دارند ووقوع پیدا می‌کنند تحت آن امر ثابت هست وبین آندو هم دیگر ، هیچ چیزی نیست ؟ اگر اینطور باشد یك قانون (اگر

آن امر ثابت قانون باشد) بیشتر وجود ندارد وهمه چیز تحت همان یك قانون مشخص میشود • اما اگر کسی معتقد باشد که قوانین متعدد هستند دراینصورت یا باید فرض ثبوت قوانین را نکند وبگوید قوانین همعرض باهم رابطه دارند که این رابطه منوط به تغییر آنها میشود و دیگر فرض ثبوت قوانین جایی ندارد ، یا اینکه بگوید باهمدیگر رابطه دارند ولی رابطه شان باعث تغییر آنها نمیشود که این مطلب هم نیازبه توضیح دارد که آیا چگونه ممکن است چند تا چیز متغایر باهمدیگر رابطه داشته باشند ولی تغییر نکنند •

بنابراین آن قسمت از بحث یعنی ضرورت یك امر ثابت درحرکت ، اثبات میشود ولی اینکه بخواهیم وارد بحث قانون بشویم مشخص نیست • البته در جلسات مشترك جناب آقای حسینی مطالبی فرموده اند ولی در جلسات واحد روی آن بحث نشده است که آیا ما بحث قانون را از کجا شروع کرده وتعدد قوانین را با آن امر ثابت وامور متغیر ومتحرك فعلی چگونه ربط میدهیم ؟

برادر حسینیان : در رابطه باامر ثابت ، ما از تغایر اشیاء به علتهای هرشئی خاص رسیدیم وعلتها را در مرتبه علیت متغایر دانستیم • علتها باهم رابطه دارند • رابطه آنها به مرحله قانون برگردانده شد وحال آنکه قانون باید بعداً ثابت شود • بحث قوانین که شما فرمودید آیا در مرحله علیت باهمدیگر رابطه دارند یا ندارد ، آنچه مسلم است اینست که قوانین نمی توانند تاثیر متقابل داشته باشند • لذا تا تغایر قوانین را قائل نشویم نمی توانیم اثبات امر ثابتی رابرای هر موضوعی بکنیم که وقوع هر چیز یك علت ثابت میخواهد •

برادر معلمی : وقتی که ما صحبت می کنیم ومیگوئیم وقتی آب به یخ تبدیل میشود ، این بخاطر رابطه انجماد است ما سئوالمان را دوباره تکرار میکنیم که چرا رابطه انجماد واقع شده است • فرضاً اگر گفته شود علت آن (الف) است میگوئیم چرا (الف) واقع شده است • گفته میشود علتش (ب) است میگوئیم چرا (ب) واقع شده است و این سئوال را همینطور ادامه میدهیم تا به یك امر ثابت واحد برگردد • چرا که اگر آن امر متغیر باشد که باز خود ش جزء تغییر میآید وسئوال ما باز تکرار خواهد شد واگر آن امر ثابت شد ولی هم عرضهایی

داشته باشد که باز سئوال میکنیم که چرا این همعرض‌ونه آن همعرض؟ ولذا سئوال همچنان باقی است مگر اینکه قائل به یك امر ثابت واحدی بشویم چرا که در غیراینصورت حرکت محال میشود • امااینکه ازآن امر ثابت واحد تااشیاء چند مرحله است وآیا یك مرحله آن هم‌قوانین هست یا نه ، این در استدلالات مانبوده است واگر کسی بدعی آن شود باید آنرااثبات کند •

برادرحسینیان : ولی درآن مرحله ای که میفرمائید این علتها هم عرض‌هستند آیا چگونه اثبات می‌کنید که علت هم عرض‌هم به یك امر ثابت برمی‌گردد •

برادر معلمی : آیا اگر چند ناهمعرض‌باشند ، یکی ازآنها وقوع پیدا میکند یا نه ؟

برادرحسینیان : یکی ازآنها وقوع پیدا می‌کند •

برادرمعلمی : چرااین یکی وقوع پیدا می‌کند ونه دیگری ؟

برادرحسینیان : برای اینکه هرکدام خصلت خاص‌خود شان رادارند •

برادر معلمی : خوب‌در مرحله خود اشیاء هم میتوان گفت هرکدام خصلت خاص‌خود را دارند ، لذا چرا دیگر برای آنها علت مشخص‌کردید ؟ چرا دراین نیان ومکان خاص‌این چیز خاص‌وجود پیدا کرده وچیز دیگری نیست ؟چرا آب یخ شد ؟

برادرحسینیان : دریك مکان خاص‌یك شئی باید واقع شود •

برادرمعلمی : چرااین شئی واقع میشود ویك شئی دیگری واقع نمیشود ؟

برادرجاجرمی : اشکالی که دررابطه بااین نحوه استدلال به نظر میرسد اینست‌که مادرابتدای کار که شروع می‌کنیم گفتیم برای هر توالی خاص‌علت ثابت خاصی فرض‌دارد ودرانتهای امر نتیجه این میشود که بسه تعداد متغایرینی که داریم امور ثابت‌فرض‌دارد ولذا نهایت‌این میشود که یك علت‌خاص‌هست که این همه متغایر رابوجود میآورد واین بدان معنی است‌که نتیجه یك علت‌بینهایت معلول می‌باشد ولذا مقدماتی که ما قبول کرده ایم بااین نتیجه درتعارض‌می‌باشد چرا که یك امر نمی‌تواند بینهایت معلول داشته باشد چرا که

درهمان ابتدای امر قبول کرده ایم که هر علت وامر ثابتی برای یك توالی خاص می‌باشد • ازطرف دیگر اگر سئوال رابخواهیم به قبل از وقوع بکشانیم ومفهمیم که : آیا علت اینکه امر (الف) واقع شود قبل از وقوع یا امر (ب) واقع شود چیست ، از آنجا که بحث قبل از وقوع خارج از بحث وقوع می‌باشد درآنجا تغییر وقبل اوبعد فرض ندارد ولذا پرسیدن این چرائی درآنجا درست نیست •

برادر معلمی : چرایی در مورد تغییر یا چرائی درمورد اینکه چرا اینگونه شد؟

برادرجاجرمی : چرا درمورد اینکه چه قانونی واقع بشود یعنی چون درآن مرحله زمان فرض ندارد درآنجا نباید لزوماً بدنبال علتی هم باشیم زیرا که قبل وبعدی فرض ندارد که بگوئیم این قانون واقع بشود یا نشود چرا که این درجایی میتواند مطرح شود که زمان فرض داشته باشد ولذا دراینجا این نحوه سئوال جا ندارد •

برادرمعلمی : زمان خصلت تغییر است یا تغایر؟

برادرجاجرمی : مابحث نکردیم که همه متغایرین متغیرند یا نه و ممکن است باشد وممکن است نباشد • یعنی اگر آنجا متغایرین باشند و تغییر فرض نداشته باشد ، دیگر علت رابه این معنا که قبل وبعد زمانی برایش قائل شویم درآنجا نمی توانیم مطرح کنیم •

برادرمعلمی : پس همیشه باهم هستند ؟

برادرجاجرمی : همانطورکه همه اشیاء باهمدیگرهستند آنها هم هستند یعنی مادریك زمان امور متغایر رامی بینیم •

برادرسیف : دراستدلالی که برای راه سوم گفته شده مبنا را این قرارداد گذاشتیم که آب تبدیل به یخ ، بخار و ••• بشود یعنی ممکن باشد که آب به یکی از اینها تبدیل شود وبعد سئوال راروی این ببریم که چرا این یکی واقع شد ودیگری واقع نشد ؟ اما ازآنجایی که بحث میخواهد یك مطلب کلی راتمام کند " آب ممکن است به چند چیز تبدیل شود " فرض گرفته میشود وبعداز آن یك مسئله کلی اثبات میشود • اما لازمه این بحث اینست که بتوانیم

اثبات کنیم که هرشیئی بخصوص اگر زمان ومکان واحد هم برایش فرض کنیم امکان اینکه به چیزهای دیگر تبدیل شود رادارد ودراینصورت می توانیم آن نتایج را هم قبول کنیم ولی اگر برای همه اشیاء اینطور نباشد که یك شئی به چیزهای مختلف تبدیل شود بلکه صرفاً به یك چیز خاص تبدیل شود ، چنین مطلبی دیگر جای ندارد بخصوص اینکه بگوئیم شئی خاص درزمان ومکان خاص حتماً به یك چیز تبدیل میشود ونه به دوچیز ویك چیز مورد پیدا میکند ولذا دیگرمساله اینکه کدامیك ازاینها اتفاق می افتد مطرح نخواهد بود وبنابراین نتایجی هم که گرفتیم صحیح نخواهد بود .

برادر معلمی : ما نگفتیم که همه اشیاء هم اتفاق می افتد بلکه میگوئیم یك شئی خاص (بعنوان مثال آب) یك چیز خاص میشود وبعد سئوال کردیم چرا ؟ اگر علتی برای آن قائلید واین علت برای همه اشیاء باشد که آن چیز ثابت و واحد که میخواستیم پیدا شده است و چنانچه هرشیئی علت خاص دارد میگوئیم چرااین علت واقع شده وآن علت واقع نشده است که در اینصورت حتماً علتی دارد واین مرحله را آنقدر ادامه میدهیم تا شما یا قائل به امر ثابت واحدی شوید ویا همان جوابی راکه آقای جاجرمی دادند بدهید که درآخرکار به یك امر ثابت برنمی گردد بلکه امور ثابت و متعددی هستند که باتوجه باینکه درآنجا بحث وقوع نیست دیگر قبل وبعد گفتن وعلت درآنجا مطرح نیست وهمه شان باهم وبرای همیشه هستند

برادر رسیف : وقتی که شما خواستید که برای از آب به شئی ثانی رسیدن یك علت خاص باشد وبعد برای نفت هم یك علت دیگر بدانید ، باید پیوستگی این دو علت را اثبات کنید تابعد بتوانید به نتیجه ای برسید .

برادر معلمی : .... آن را بعنوان مثال گفتیم ولی اصل اینست که آیا هر شیئی که تغییر میکند علت میخواهد یا نه ؟ اگر علت میخواهد آیا این علت ، علت یك شئی دیگر هم که تغییر میکند هست و با آن مشترك است یا نه ؟ اگر میگوئید که این یك علت ثابت دارد وآن هم یك علت ثابت ، آیا درآن مکان وزمان خاص چرا آن علت واقع شد ودراین مکان

و زمان خاص این علت واقع شد ؟ در اینصورت یا باید به یك علت برگردند ویا اینکه جواب آقای جاجرمی را بدهیم .

برادر سیف : دو علت خاص برای دو تا شئی خاص هست چرا که دو تا تغییر خاص انجام گرفته است .

برادر معلمی : چرا در آنجا این علت واقع شده است ونه آن علت ؟ آیا این امر علت نمی خواهد ؟

برادر سیف : برای اینکه دو تا شئی هست شما سئوال را به عقب تر برمی گردانید ومثل اینست که بگوئید چرا اشیاء جهان مختلف اند ؟

برادر معلمی : بحث همین است چرا اشیاء جهان مختلف اند ؟

برادر سیف : بحث بر سر مختلف بودن اشیاء جهان نبود بلکه بحث بر سر

برادر معلمی :

این بود که چرا تغییر خاص است ؟ پس از همین ابتداء بگوئید که اینکه مختلف هستند و اینکه آب بخار میشود پاسخ میشود ، علت ندارد .

برادر سیف : بحث سر این بود که آیا تغییر به امر ثابتی برمیگردد یا نه ؟ و ورود شما از اینست که : " این تغییری که صورت گرفته است علت میخواهد یا نه ؟ " گفتیم که علت میخواهد وهر تغییری که صورت بگیرد علت خاص خودش را میخواهد وچون تغییرهای مختلف صورت میگیرد علتهای مختلف هم میخواهد . حال باید اثبات شود که آن علتها ضرورتاً به یك علت برمی گردد .

برادر معلمی : لذا میگوئیم آیا آن علتها هم علت میخواهد یا نه ؟ یا شما هم مثل آقای جاجرمی بگوئید علت نمی خواهد چون در آنها زمان راه ندارد ، وقوع راه ندارد ، همیشه هستند ولذا اینکه علت بخواهند بی معنی است ویا اینکه مثل ما بگوئید علت میخواهند و در آخر منتهی به یك امر ثابت واحد میشوند واگر هم غیر از این دو راه راه سومی میدانید توضیح دهید .

برادرسیف : علت رابرای وجود میخواهید یابرای تعین آن قانون ؟

برادرمعلمی : علت برای اینکه این تغییر خاص واقع شده است •

برادر سیف : وقوع این تغییر خاص بخاطر وقوع علت خاص است یعنی علت خاص واقع شده است پس معلول خاص هم واقع شده است • حال اگر شما بتوانید پیوستگی این علل را باهم ثابت کنید وروشن کنید که این علتهای مختلف باهمدیگر پیوستگی دارند و روی همدیگر اثر میگذارند دراینصورت لزوماً باید به یك امر ثابتی برگردند وگرنه معلوم نیست که چگونه اثبات میشود •

برادرامیری : اکثر دوستان تااین قسمت ازبحث راقبول دارند که ما اثبات کردیم که خودکار، گچ ، ساعت وغیره (که خود نتیجه توالی خاص هستند) توالی خاص که دارند ، هرکدام به امر ثابتی برمیگردد • و حرف ما اینست که آن چیزی که دوستان امورثابت می نامند یك امر ثابت است • حال اینکه یکی بودن آن چگونه است که این اشکالات رارفع میکند قابل بحث می باشد •

ما با فرض دوستان پیش میرویم و میگوئیم بفرض که به تعداد تعینهای خاص امورهای ثابتی وجود داشته باشد ، آیا بین این امورثابت رابطه هست یا نیست ؟

رابطه خاص ۱
امرثابت (الف) ← تغییر خاص ۱ (خودکار)

رابطه خاص ۲
امرثابت (ب) ← تغییر خاص ۲ (گچ)

رابطه خاص ۳
امر ثابت (ج) ← تغییر خاص ۳ (ساعت)

اگر رابطه نباشد ، همانطور که آقای معلمی توضیح دادند اولاً ، این بدان معنی است که علتهایی معلولهایی راتحویل داده است وعلتها رابطه ندارند ولی معلولها رابطه دارند • لذا سئوال می کنیم که آیا چگونه ممکن است که دریك جایی معلولها باهم رابطه داشته باشند و علتها اصلاً باهم رابطه نداشته باشند ؟ وحال آنکه ما درعینیت مشاهده میکنیم که رابطه دومعلول باهم خود بیانگر یك قانونی است که این قانون درزمره این امور ثابت می باشد

واین امر نتیجه میدهد که چنین مطلبی نمی‌تواند درست باشد یعنی قوانین باهم را بطه دارند . ثانیاً بفرض اینکه رابطه نداشته باشند هم میتوان مطلب راادامه داد یعنی هرکدام از امور ثابت (الف) ، (ب) ، و (ج) که باهم تغایر دارند ودر مرحله خاص خود شان — که فرضاً گفته شود شئی نیستند — محدوده خاص خود شان رادارند ، یعنی الف ب نیست یا ب ، ج نیست البته با گفتن کلمه محدوده دوستان ممکن است اشکال بگیرند که با توجه به اینکه در مرحله قانونیت زمان ومکان مطرح نیست گفتن "محدوده" هم معنی ندارد ، ولی باید توجه کرد که آنچه مسلم است اینست که این امور ثابت حقیقی هستند وچون وجود دارند بهرحال محدوده ای دارند اگرچه ما سنخ آنها راهم بدانیم ومضافاً اینکه مابرای بیان آن مجبوریم ازکلمات استفاده کنیم لذا ناگفته میشود محدوده فوراً تداعی زمان ومکان را نکنید بلکه منظور از محدوده اینست که درآنجایی که الف هست ب نیست و مابرای این منظور ازکلمه جاومحدوده استفاده می‌کنیم ، درست مثل صفاتی که میخواهیم ازخدا سلب کنیم یا به او نسبت دهیم از همین کلمات و چیزهایی که خودمان می‌فهمیم استفاده می‌کنیم ، بنابراین منظور از محدوده زمان ومکان نیست بلکه از سنخ همان چیزی است که اینها هستند .

حال سئوال میکنیم که آیا در محدوده ای که الف هست ، (باتوجه باینکه بصورت یک احتمال عقلی ممکن است که ب باشد) ب نیست ؟ وچرا در مرحله ای که ب هست ج نیست ؟ آیا این بیانگر این نیست که تعین خاص الف ، ب و ج در محدوده خاص خود شان به امر ثابتی برمیگردد ؟

بنابراین اگر از این بعد برخورد کنیم امر ثابت واحد اثبات میشود . اما اگر حالت دوم مطرح شود یعنی نفی رابطه امور ثابت نشود بلکه قائل شویم که آنها رابطه دارند دراینصورت سئوال میکنیم که آیا این رابطه ثابت است یا متغیر ؟

اگر گفته شود که رابطه متغیر است ، این امر بدان معنی است که دیگر این امر ثابت ، از ثابت بودن می‌افتد ولذا رابطه آنها نمی‌تواند متغیر باشد وثابت می‌باشد .

وقتی که رابطه ثابت باشد دراینصورت ما مجموعه ای از امور ثابت (به تعداد کیفیات مختلف) داریم که رابطه ای ثابت دارند و لذا خود این مجموعه یك امر ثابت ویك مجموعه ثابت می‌باشد وشاید بدینگونه باشد که هرکدام ازکیفیات به یکی از این امور ثابت برگردد ولی خود این مجموعه باتوجه باینکه هم آن امور وهم رابطه شان ثابت است دیگر تغییر نمی‌کند و وقتی میگوئیم یك امر ثابت به این معنی نیست که یکی از این امور ثابت هست که تعین همه اشیاء به آن برمی‌گردد که گفته شود برای معلولهای مختلف یك علت واحد هست بلکه یك مجموعه یك پارچه هست که شامل قوانینی است که باهم تغایر دارند ، رابطه هم دارند ورابطه ثابتی هم دارند و لذا مجموعه ای است از قوانین که تغییر ندارند وثابت می‌باشند .

درضمن من یك پیشنهاد هم داشتم وآن اینست که باتوجه باینکه رابطه بسیط واینکه تغایر درآن رامداشته باشد ظاهراً دیر به ذهن متبادر میشود ، آیا بهتر نیست که بجای بسیط زمانی ، اتصال مطلق رابکاربریم ؟ چرا که دراینصورت هم مجموعه بودن قوانین وهم یکپارچگی آنها وهم رابطه ثابت داشتن آنها ملموس‌تراست (منتهی این اتصال راهم در مرحله خود شاید طوح میکنیم) و علاوه بر این اشکال دوستان که یك علت برای معلولهای مختلف مطرح هست هم حل میشود .

اما مطلبی که آقای جاجرمی فرمودند که یك امر ثابت بمعنی یك علت داشتن معلولهای مختلف هست ، آیا خود این حرف بمعنی برخورد از موضع دستگاهی خاص (مثلاً دستگاه منطق صوری) نیست ؟ آیا از کجا معلوم که ما برای هر معلولی یك علت داشته باشیم ؟ آیا خود اینکه برای هر معلول یك علت داریم برخورد از موضع منطق صوری نیست ؟ چرا که هنوز معلوم نیست که یك معلول حتماً یك علت دارد وممکن است صد علت داشته باشد .

برادرپرور : ادعای اینکه حرکت با امر ثابت ملازم است وهر تغییری با امر ثابتی توأم است وآقای امیری هم تقریباً اینطور استدلال کردند که ما یك تغایری درآن امور قائل شویم وبعد هم آن را منتهی به یك امر ثابتی که حاکم برهمه اینهاست بکنیم ، این بدان

معنی است که ما یک تغایری را قائل شویم وبعد آن را نقض کرده وبگوئیم یک چیز واحد ی است ودر اینصورت این سئوال پیش میآید که آیا بین این امور ی که ما میگوئیم در هر حرکتی ثابت هست وآن امر ثابت واحد رابطه ای هست , تغایری هست یا نه ؟ مسلم در اینجا ما نمی توانیم استدلالی داشته باشیم ولذا به نظر میرسد که اثبات ادعای یک امر ثابت واحد فعلاً با :چنین استدلالی مقدور نیست .

برادر معلمی : آیا چند امر ثابت وامور ثابت متعدد فرض دارد ؟

برادر پرور : در چیزی که ماده نیست نمی توانیم از تعدد وتغایر آن صحبت کنیم وما در عالم ماده هست که میتوانیم از تغایر بحث کنیم ونه در عالم ماورای ماده .

برادر معلمی : مگر این امور ثابت ماورای ماده هستند ؟

برادر پرور : ما در اینجا اثبات کردیم که رابطه ماده نیست .

برادر معلمی : کی ثابت شد ؟ گفتیم که شئی نیست ونه اینکه ماده نیست . اساساً آیا ماده یعنی چه ؟ ما اصلاً در مباحثمان لفظ ماده رابکار نبرده ایم .

برادر پرور : بهرحال فرقی نمی کند اگر چیزی شئی نباشد بحث حرکت وتغایر هم در آنجا مطرح نخواهد بود و ما در جهان ماده به چیزی که اطلاق شئی میکنیم میتوانیم حرکت را نسبت دهیم ولی در چیزی که شئی نیست چگونه میتوان تغایر , ثبات , حرکت و ... را مطرح کرد ؟

برادر معلمی : آیا در مورد قوانین تغایر را هم نمی توانیم بگوئیم ؟ آیا نمی توانیم بگوئیم قانون جاذبه وقانون دافعه تغایر دارند ؟

برادر پرور : آیا اصلاً قانون چیست ؟ آیا ما تعریفی از قانون تابحال داده ایم ؟

برادر معلمی : شما خودتان گفتید که قانون یک چیزی است ماورای ماده

برادر پرور : بهمین خاطر نمی توانیم برای آن تغایر قائل شویم .

برادر معلمی : پس به نظر شما قانون جاذبه وقانون دافعه هیچ فرقی و

تغایری ندارند چرا که ماورا ماده هستند ؟

برادرپرو : ولی این که " به یك امر واحدی منتهی میشود " راهم نمیتوان گفت چرا که لازمه اش وجود تغایر و رابطه بین آن امر ثابت واین امور میباشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله . بارالهی ما رادر راه بندگی خودت کوشا قرار بده . خدایا ما را از همه لغزشها مصون بدار . انگیزه مارادرراه بندگی خود ت شدید قرار بده ما را در اطاعت خودت موفق بدار در اعلای کلمه حق ما راسهیم بدار ما رادر ریشه کن کردن کلمه باطل سهیم بگردان . رضایت خودت و نبی ات و ولی ات را نصیب همه ما بگردان اهتمام لازم رادرراه اطاعت خودت در ابعاد مختلف نصیب مابکن .

یك بحث درباره ایست که آیا در امر ثابت تردیدی هست یا اینکه تردیدی درآن نیست ؟ اقرار به تغایر و اقرار به تغییر قضیه راتمام کرده است یعنی نمیشود گفت که تغییر داریم ، حرکت داریم ولی حرکتمان متکیف نیست و نمیشود گفت حرکت متکیف هست و جهت دارد ولی جهتش خصوصیت ندارد ونمیشود گفت که خصوصیت دارد ولی کاشف ازامر ثابت نیست .

مطلب دیگر که برادران درآن توجه زیادی نکرده اند اینست که گاهی خصوصیت راازموضع تجزیه نگری نگاه میکنیم وگاهی خصوصیت را از موضع مجموعه نگری ملاحظه میکنیم . یعنی گاهی وقتی میگوئیم هرشیئی خاصیت خاص رادارد ، شئی رابصورت یك چیز جزئی جدا میبینیم و گاهی میگوئیم هر مجموعه ای خاصیتی دارد آیا اگر گفتیم هر مجموعه ای خاصیتی رادارد بازگشت تعدد بازبه امر ثابت نمیشود ؟ یعنی اگر مجموعه ای بزرگتر از مجموعه تا آنجایی که مجموع تغییر در کل بستر زمان را در برمیگیرد در نظر بگیریم چنین چیزی نمیشود ؟ وبعد هم ملاحظه این مجموعه ها بصورت فوق یکدیگر آیا واقعاً ترتبی را ایجاد میکند یا اینکه درواقع خودشان همه شان باهم وجود دارند ؟ وآیا این حرف که : " هر جا متغیرند ومرتبط باید تاثیر وتاثر داشته باشند " این حکم ازکجاست ؟ آیا این حکم ناظربه اشیاء متغیر و تاثیر و تاثراتی که در ماده هست نیست ؟ یعنی آیا این محتوای کیفیت را نشان میدهد یاخود کیفیت را ؟

آیا وقتی که ما اقرار به امر ثابت میکنیم نباید خود بخود خصوصیاتش با خصوصیات اشیائی که تحت آن ملاحظه میکنیم مختلف باشد ؟ یعنی تغییری که تحت علت خاصی راکه مشعر به خصوصیت خاصی است ، تغییری که تحت یك امری که خصوصیت آن را تمام میکند ملاحظه میکنیم ، آیا با خود آن امر یك حکم دارد ؟ اگر آن امر ثابت است واین که تحت آن قراردارد متغیر است و صفت آن غیر از صفت این است چگونه در احکام آن میگوئید : " یا متغیر نباشد واگر متغیر باشد یا بهم ارتباط ندارد ویااگر ارتباط دارد چنین و چنان "؟ آیا این قیاس کردن به خود محتوای اشیاء نیست ؟ یعنی آیا این قیاس کردن امر ثابت به امر متغیر نیست؟ حال این امر ثابت را در مرتبه خصوصیت بین دوشئی باشد که ملاحظه اش کنید ویابین اشیاء مختلف باشد ، اول باید بپذیرید که احکامی که دارد با احکام آن چیزی که دارد تغییر میکند دوتاست واصلاً وادی بحثشان یکی نیست بنابراین اینکه ما بگوئیم : " اگر اینها متغایرباشند ودر عین حال یکپارچه باشند نمیشود چرا که اگر متعددند باوحدت سازگار نیست "با توجه باینکه تعدد جاهای مختلف یك چیز را که شما در خارج می‌بینید ، تعدد شئی متغیر است یعنی تغایری راکه در اشیاء می‌بینید ، تغایر ثمره ترکیب وتغییر وتأثر است ولیکن تغایری را که در آنجا بین خصوصیتهای مختلف در قوانین مختلف می‌یابید ، دیگر ثمره تغییر نیست چرا که اصل آن را شما قبول کردید که ثبوت دارد واگر اصل آن را ثبوت دانستید آیا چگونه می‌توانید درمرتبه تغایر آن بگوئید که : " این تغایرش یا باید اینها را جدا بکند ویاباید به تغییر برگردد ؟ " آیا بودن حکم متغیر برامر ثابت چگونه ممکن است ؟ وحتی برعکس میتوان همین حکمی را که در اینجا می‌بینید صفت سلبی درمعد تغییر برآن بگذارید ودید که آیا اگر امر ثابت باشد متغایرش چه میشود ؟ آیا اگر امر ثابت باشد ارتباطش چه میشود ؟ و در اینصورت هرگونه ارتباطی راکه میخواهید بگوئید باید با ارتباط اشیاء متغیر فرق داشته باشد یعنی اگر مجموعه وقانون برای مجموعه ملاحظه می‌کنید و میگوئید این مجموعه خاصی این را میدهد در آنجا که رسید مجموعه نگریتان باید باقید ثبات باشد ونه بدون قید ثبات . و

بازگشت آن هم به امر واحد میشود بدلیل ملاحظه اینکه مجموعه هم قانون دارد وبلکه اجزاء در هیچ جا نیست که قانونی نداشته باشد وهرجا که میگوئید جزء ، به لسانی و حداقل در خارج به لحاظ ترکیب مجموعه است واگر ترکیب را در اشیاء قائل شدید ونه در قوانین بنده از اینطرف قضیه را عرض میکنم که : " مگر اشیاء قانون ندارند ؟ "میگوئید چرا دارند • میگویم : " مگر اشیاء مجموعه نیستند ؟ " میگوئید چرا مجموعه اند • میگویم : " پس قانون مجموعه پیدا کردند • یعنی خصوصیتی که در شئی میگوئید با حذف تغییر آن وملاحظه ثبات من در قانون ملاحظه میکنیم "

با توجه به این معنا آیا کلمه اتصال مطلق در اینجا خوبست یا کلمه بسیط زمانی بفرض که اشیاء متغایری هستند که اتصال مطلق داشته باشند آیا این اتصال مطلقی که دارند کاشف ومطلقاً ثابت اند ؟ آیا این ثباتی که دارند چه از چیست ؟ کاشف از عدم تغییر است ؟ یعنی اتصال مطلق دارند از جهت ثبوت است ؟ مسلم ثبوت ذاتی آنها را که در این مرحله نمی توان تمام کرد ولذا ثبوتی که در اینجا میتوان ادعا کرد در مقابل تغییر است و یعنی اتصال مطلق هم باز سراز بسیط زمانی در میآورد •

حال آیا این نقضی که برادران در کل مطالب گفتند که : "فرضاً لازم است که اثبات شود که جهان محدود است یا نه " وارد است یا نه ؟ یعنی به فرض که جهان محدود یا نامحدود باشد آیا این حکم سرجای خود ش نیست ؟ یعنی اگر جهان نامحدود باشد آن امر ثابت نامحدود است واگر جهان محدود باشد آن امر ثابت هم محدود است •

پس مسأله ترکیبی که در اینجا و در اشیاء گفته میشود با ترکیبی که در قوانین گفته میشود فرق دارد ویك مسأله را نمی توانیم برهود و تمام کنیم مگر اینکه اثبات کنیم که با حفظ ثبات چنین مطلبی میشود •

اما اگر هر تك شیئی بخواهد برای خود ش یك قانونی داشته باشد و وجه مشترکی انتزاعی نکنیم و بگوئیم : " آبها وهرآبی که فرض شود " بلکه بگوئیم " هرآبی درهرجایی برای خود ش یك قانونی دارد " در اینصورت وبااین فرض، معنایش اینست که یك خصوصیت حرکتی دارد غیر از

خصوصیت سایر اشیاء و خود اینکه خاص باشد ومختلف قانون بودنش را تمام میکند چرا که قانون هم چیزی نیست جز اینکه " علت خصوصیت خاص باشد " آنوقت قانون در مرتبه اختلاف ملاحظه میشود ودر آن قید اینکه " قوانین باهم مختلف نباشد " نیافتاده است و باز قانون مجموعه را هم میشود ملاحظه کرد ودر کلمه قانون هم اینکه " قوانین مجموعه نباشد " نیافتاد است . قانون فقط باید علت خصوصیت باشد ، چه علت خصوصیت بخش وچه علت خصوصیت کل ، چه علت خصوصیت کل فی الکل ویا کل نهایی و هر عبارت دیگر باشد که آن هم میشود مجموعه و خصوصیت نهایی .

ممکن است گفته شود که چنانچه بینهایت باشد دیگر خصوصیت نهایی مطرح نیست ولی آیا برای خود بینهایت میخواهید خصلت قائل شوید یا نه (ولو خصلتی که برای ما مبهم باشد)؟ ودراینصورت همان هم قانون دارد وبه قید اطلاق خود صادق است .

برادر رامیری : آن چه از بسیط متوجه شدیم این بود که تشکل باشد و تغییر و تغایر وتمیز در آن راه نداشته باشد حالا .....

برادر حجت الاسلام حسینی : مفهوم بسیط را با چه چیزهایی تعریف فرمودید؟

برادر رامیری : باعدم تجزیه وعدم تغییر وتغایر وعدم تمیز .

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا وقتی قید میزنند به این مفهوم مثل مطلق که مطلق نسبی یا مطلق دایره میگوییم ویا بسیط که بسیط زمانی می گوئیم این مفهوم را چکارش میکنید ؟ آیا انسان مطلق میتواند بگوید هرچه در این اطلاق است ؟ مطلق را با قید اضافی میتوان نسبی اش کرد ؟ (ج — بلی) حالا بسیط را قیدش بزنید بگویید بسیط زمانی حالا چه چیزهایش نباید ملاحظه شود ؟

برادر رامیری : تغییرش نباید ملاحظه شود .

برادر حجت الاسلام حسینی : تغایر زمانی اش هم نباید ملاحظه شود . تجزیه اش که میفرمایید ما تجزیه را نسبت به ذات که نداریم ونگفتیم بسیط ذاتی بلکه از نظر زمان

گفتیم بسیط است •

برادر امیری : تغییر و تغایر زمانی را ما از آن نفی میکنم ولی تغایر در مرحله عینیت را چه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی همه آنچه که گفتید به قید زمانی می تواند صادق باشد یعنی اگر بگوئید عدم تجزیه وسپس قید زدید از هویت بسیط مطلق بودن خارجش کردید • بسیطی دارید که می گذارید به جای مطلق به ذات خود مفهوم کلمه یعنی بجای اطلاق می گذارید بنابراین در جمیع مراتب بسیط می شود ولی یك وقتی به بسیط "زمان" را اضافه می کنید اگر بدون زمان بگیرید مفهوم دیگری میشود که ما کاریه آن نداریم

برادر امیری : تغایر در مرتبه زمان و مکان یك خبر است ولی در مرحله خود قانونیت و برای قانونها آیا قوانین مختلف داریم یا یك قانون داریم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : قوانین مختلف شما مجبور است بازگشتش به یك امر واحد بشود اگر مجموعه نگری کنید یعنی اگر گفتید ما مجموعه های خارجیمان هم در عینیت یك جهت خاص دارد ویك خصوصیت خاص دارد طبیعتاً قوانینی هم که درونش است باید مجموعه ای میشود ملاحظه کرد •

برادر امیری : حالا ما به لسان ماده میآییم ما مجبوریم از این رابطه ای که در ماده است برای درك آنجا استفاده کنیم • بنده این گونه متوجه شدم که فرض بفرمایید یك مجموعه ای داریم مثل همین صفحه کاغذ (این را متوجه شدم در مرحله خود قانونیت) قانونهای متغایر هستند و رابطه اشان را هم رابطه در مرحله خود قانونیت در نظر بگیرید اگر ما دید قانون شناسی و قانونگر را پیدا بکنیم میتوانیم آنجا بفهمیم • حالا آیا این چنین نیست که آن قوانین اتصال مطلق داشته باشند واین که به یك قانون برمیگردند واقعاً یك قانون است یا مجموعه این قوانین است که ثابت هستند اگر بگویید یك قانون است چگونه از یك قانون همه این قوانین نشأت میگیرد •

برادر حجت الاسلام حسینی : " مجموعه " جواب این حرف است که شما اصلاً یك قانون در دنیا ندارید آنجا هم که میگویید قانون آب ، بخار ... قانون مجموعه هست وقانون آب قانونی است نسبت به مجموعه اکسیژن و ئیدروژن وبلکه زیرآن هم قانونی است که اکسیژن را تحویل میدهد وزیر آن هم قانونی است که ئیدروژن را تحویل میدهد وباز به همین ترتیب میرود جلو . الان فقط داریم آب را نگاه میکنیم ولی این آب (در حالیکه تجزیه اش هم نکردیم) حاصل مجموعه قوانینی است والا آب که با یك قانون درست نمیشود میلیاردها قانون شده قانون آب و منتجه اش شده قانون آب یعنی آن ملاحظه ای که میکنید و میگویید آب بخار شد آب مگر یك چیز است که بخار شد ومگر اشیاء درونی آن قانون ندارد ؟ مگر یك مجموعه قوانین نیست ؟ یعنی شما لحاظ جزء میفرمایید نه لحاظ کل بعد به من میگویید چرا لحاظ کل نمیتوانی بکنی ؟ میگویم اول خود شما لحاظ جزء کردید بعد به من میگویید که چرا نمیتوانی لحاظ کل بکنی ؟ لحاظ کل بکنید تا سراز لحاظ کل درنیاورید .

برادر امیری : بنابراین اگر کیفیت های مختلف دراین مرحله از تحقق را در نظر بگیریم اینها نهایتاً هرکدام سیستمی وزیر سیستمی را تشکیل میدهند وبعد آن مبنای ....

برادر حجت الاسلام حسینی : وهرکدام ازسیستم ها وزیر سیستم ها باهم متغایر هستند وهمه قانون دارند ولاکن قانونی که در دل مجموعه ها قرار دارد وهماهنگی حاکم برکل آنها به امر واحد هست وهمه در مرتبه واحده قرار دارند وبسیط هستند و در عین حالی که هماهنگی برکلشان هم حاکم است وبساطتشان حفظ میشود وآن وقت سخن از تأثیر و تأخر وتغییرات هم بازمیگردد به این که مگر شما امر ثابت فرض نکردید که حالا برمیگردید قیاسش میکنید به ریشه متغیره شما اینجا یك سری مجموعه هایی را درست کنید وقیدها و حالات به آن بزنید وآن وقت دیگر هیچکدام از این اشکالات را ندارید .

برادر امیری : فرض کنید همه این کیفیات را به صورت یك سیستم که وجود دارد و مبنای سیستم ....

برادر حجت‌الاسلام حسینی : وجود دارد نفرمایید بگویید آن چه وجـــود داشته و وجود دارد و وجود پیدا میکند اگر همه اینها و کل روند در یك مجموعه عمومـــی آوردیـد آن وقت میتوانید روند عمومی و هدف عمومی راهم نشان دهیـد •

برادر امیری : لازمه این مطلب اثبات ترکیب نیست ؟

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ترکیب در ماده است نه در قانون •

برادر امیری : اگر قانون ماده و این که ترکیب و منتجه دارد اثبات نشـود قانون حاکم بر این را چگونه میتوانیم اثبات بکنیم ؟ از این تحقق بود که ما به یك قانونی رسیدیم اگر بگوییم این سیستم و فوق سیستم دارد تا برسد به سیستم کلی آنجاست که میگوییم مبناهایشان هم یکـی است •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : شما در آن محدوده ای که رابطه زمانی ومکانی را متصل دیدید به نحوی مسئله مجموعه را قبول کردید گفتید این وآن روی هم اثر میگذارند و حرکت مکانی حرکت زمانی را میدهد ، البته ما آنجا طبیعتاً به نحو بسیار اجمالی مجموعه — نگری کردیم ولی در آنجا صرفاً به این که مجموع دو چیز درمکان که میگفتیم دوچیز حتماً میخواست مجموع دو چیز و تغییر و رابطه مکانی و زمانی ارتباط با یکدیگر دارند این اول قدم مجموعه نگری است آخرش که برسد میگویید خاصیت سیستمی چیست ؟ میگوییم خاصیت به شرط ارتباط •

برادر امیری : پس میتوانیم نتیجه بگیریم اول باید بحث ترکیب را نه بصورت اجمالی که شما الان میفرمایید بصورت تبیینی که اخیراً فرمودید تمام کنیم • چون با تکیه بـه بحث ترکیب بصورت اجمال است که میفرمایید قانون یك مجموعه به آن حالت است که یکی است یعنی یك مبنای واحد برای هرچه کیفیت تصور بکنید هست و آن ثابت است که بقیه مبناها را مشخص میکند حالا به نظر میاید که پیش از این باید ثابت کنیم که اساساً کیفیت هایی که هست یا کیفیت هایی که ممکن است بوجود بیاید اینها الزاماً در نهایت یك منتجه را میدهند •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : در بحثها ممکن است برسیم به اینجا که بحث ترکیب مقدم باشد ممکن هم هست برسیم به اینجا که رابطه باید بر بحث ترکیب مقدم باشد • ترکیب اساســـاً

بازگشتش به ارتباط است یعنی ممکن است بگوییم ترکیب که میگویید معنایش این است که هویت جزء مستقل از ربط نیست اگر این معنا تمام باشد و درست باشد باید همین بحثی را که در آن جلو برود و تعین تحت رابطه تمام شود و برگردیم بگوییم ترکیب در کوچک و بزرگ و ... الی آخر و خصلت مرکب که میگوییم حالا مرکب و بسیط هرچه هست خصلت مرکب یعنی خصلت به شرط ربط

برادر رامیوی : پذیرش این تعین در رابطه منوط به اموثابت است که این مشکل است برای ما .

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا هر کدامش که بخواهید مقدم باشد من میترسم این قضیه دور شود و بگویید این را نمیشود فهمید الا آن را توجه کنیم و آن هم نمیشود توجه کرد الا این را ملاحظه کنیم بعد اصلاً بگوییم از خیر هرد و تاگذشتیم ! ..

برادر رامیوی : اگر لازمه اش دور باشد باید همین کار را کرد .

برادر حجت الاسلام حسینی : ولی میشود به اجمال و تبیین گذراند وگفت این را اجمالاً ملاحظه میکنیم بعد برمیگردیم سراغ ترکیب و این هم در همین مرحله روشنتر میشود و دوباره برمیگردیم سراغ این والی آخر و هرکدام را صلاح بدانید ما در خدمتتان هستیم .

برادر رجاجرمی : من استفاده ای که از فرمایشاتتان کردم این بود که توالی خاص و کیفیت خاص لزوماً با توجه به امر ثابتی باید باشد و اموثابت را به این نحو تمام میفرمایید اما بعد آن مطلبی که میگویید چه این خصلت ، خصلت منتجه باشد و چه خصلت جزء این بحث را که طرح میفرمایید لزوماً بایستی قبل از بحث "مرکب" و خصلت منتجه غیر از خصلت اجزاء هست تمام شده باشد و اگر ما نتوانیم طرح بکنیم که همه چیزها که تغییر میکند مرکب هستند و قوامشان به ....

برادر حجت الاسلام حسینی : ارتباط مکانی این مطلب را تمام نمیکرد ؟

برادر رجاجرمی : خیره یعنی خصلت را منتسب به ارتباط خاص که با متغایرین دارد نمیکرد .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی شما چرا گفتید حرکت در زمان مربـــوط به حرکت در مکان است خوب میخواستید بگویید حرکت در زمان میتواند مستقل از حرکت در مکان باشد

برادر رجاجرمی : تمام نکردیم علت حرکت طولی ، حرکت عرضی است •

برادر حجت الاسلام حسینی : نمی گوییم علت میگوییم دو بعد یك شئی ولاکـن چرا ما اینجا بگوییم زمان برای شئی هست ونیازی به ارتباطش با مکان نیست ؟ شما زمان را آنجا به مجموعه نگری متصل فرمودید همانجایی که گفتید زمان و مکان ارتباط دارند وقتی گفتید تغییر نمیتواند واقع شود الا این که قبلش حرکت مکانی را ملاحظه بکنید وبعد ارتباط حرکت مکانی و زمانی رابه معنای دو بعد یك شئی گفتید آیا این معنایش دید مجموعه نگری نبود ؟

برادر رجاجرمی : نگفتیم تغییر واقع نمیشود مگراین که قبلش رابطه عرضی واقع شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : گفتید رابطه عرضی بارابطه طولی ارتبـــا ط دارد (ج ــ بلی) وگفتید دوبعد یك شئی واحد هستند ؟ دوبعد یك شئی واحد معنایـــش این است که تفکیك پذیر نیست • چرا تفکیك پذیر نباشد من دلم میخواهد زمان داشته باشم مکان نداشته باشم حالا در عین حال دوستان بحث میکنند بعداً استفاده میکنیم •

برادر رجاجرمی : اگر امر ثابت رامابه منتجه نسبت میدهیم ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : ونتایج هم همه اش منتجه باشد هرچه هـــم میاییم پایین تر منتجه باشد •

برادر رجاجرمی : ازیك طرف میگوییم امری باید باشد که مشخص بکند خصلت بعدی و یا توالی خاص چگونه وقوع پیدا کند یعنی این امر قبل از وقوع داریم صحبتش رامیکنیم اما اجزائی که قانون برآن حاکم است آن اجزا دروقوع وجود دارند یعنی اکسیژن وئید روژ ن قانون خاصی برآن ها حاکم است که آن قانون های خاص هنوز خصلت منتجه پیدا نکرد ند اما یك امر ثابت میاید خصلت منتجه بین ئیدروژن واکسیژن رامشخص میکند که چه چیزی شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : هم خصلت خود شان و هم آینده شان را هم گذشته شان و هم ارتباطشان!

برادر رجاجرمی : یعنی بالاخره شما میفرمایید یک قانون خاص است که برای تمام متغایرین خصلتشا ن را مشخص میکند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : میگوییم هماهنگی عمومی اگر نباشد هیچ خصلتی مشخص نمیشود .

برادر رجاجرمی : پس به یک قانون خاص برنمیگردانید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : هماهنگی عمومی معلل و به قانون خاص است اگر میگوئید هماهنگی عمومی باید باشد بدون علت نمیشود .

برادر رجاجرمی : یک علت که نمیتواند بی نهایت متغایرین را ایجاد کند .

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر در مجموعه نگری ملاحظه کنید میتوانید .

برادر رجاجرمی : در چه سطحی در سطحی که هنوز ترکیب تمام نشده و در حد اجمال تغییر و تغایر هستیم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا میخواهید یک مقدار روی آن بحث بکنید که اشکال را صریحتر کنید و مال واحد شود تا در خدمتتان باشیم .

برادر رجاجرمی : به یک نحوی این بحثها شده بود و دوستان از دید مجموعه نگری جوابی ندادند

برادر رمعلمی : این جوابی که آقای امیری فرمودند تقریباً همان است که همه برمیگردد به قوانینی که آن مجموعه قوانین به اصطلاح هرکدام جای خودش را مشخص میکند .

برادر حجت الاسلام حسینی : هرتک دانه اش هم مجموعه است یا نه ؟ قانون مجموعه هست یا خیر؟ من میخواهم بگویم این فرضش فرق میکند و روی فرضش یک مقدار دوستان دقت کنند و اگر ما برای هریک از اینها یک قانون فرض کنیم و بگوییم اینها همه شان جمع بشوند یا بگوییم هیچ قانونی نداریم الا قانون مجموعه ؟

برادر رمعلمی : یعنی خود مجموعه در درونش مجموعه نیست ولی خودش در کنار بقیه معنا پیدا میکند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : خودش را در درونش هم مجموعه بگیرید .

برادر رمعلمی : قانون را مرکب بگیریم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون ترکیبش از سنخ ترکیب ثبات است . حالا این یک فرض است اگر نه بن بست رسید برگردید و اگر نه که ادامه دهید . والسلام

برادر معلمی : در ادامه بحث تغییر ولزوم امر ثابت در تغییر درجلسات قبل سه راه بعنوان راههای اثبات لزوم امر ثابت در تغییر صحبت شده بود در جلسه قبل به دو راه آن ایراد و نقضهائی وارد شد که به آن پرداخته نشد تا نقض‌ها جواب داده شود و منحصر شد به راه سوم که این بود که هر تغییری که از مرحله ای به مرحله دیگر است اگر ثابت شد وخاص شد لزوم یك امر ثابت و خاص در آنجا اثبات میشود و می توانیم این مطلب را همینطور ادامه دهیم وثابت کنیم که برای کل تغییراتی که هست یك امر ثابت هست که این تعینات و تغییرات را مشخص می کند .

بحث دیگر هم این بود که امورثابتی هست که مشخص می کند تعینات مختلف را برایکه یك امر ثابتی هست ایراداتی وارد کرده بودند که اگر یك امر ثابت باشد چگونه از یك امر ثابت واحد تغییرات مختلفی نشأت میگیرد ؟

دوستانی هم که ثابت کرده بودند امور ثابتی است سئوال شده بود که اگر امور ثابتی هست و همه به یك امر بازگشت می کند آیا آن امور ثابت بهم رابطه دارند ؟ یا نه ؟ رابطه اشان ثابت یا متغیر است ؟ که اگر رابطه اشان متغیر باشد امور ثابت راهم زیر سئوال می برد وآنها راهم متغیر می کند واین خلاف فرض است رابطه هم مجبور است ثابت باشد . خلاصه اش اینست که اگر آن امور ثابت بخواهد از همدیگر جدا باشد وهیچگونه رابطه ای نداشته باشد تبع آن باید چیزهایی هم که و قانونمندهائی هم که از آنها نشأت گرفته است یا معلولهائی هم که از آن علتها نشأت گرفته باید ازهم جدا باشد . یعنی باید یك قسمتهائی از عالم از قسمتهای دیگرش جدا باشد و هیچگونه رابطه ای بهم نداشته باشند .

صحبت شده بود که (آقای امیری صحبتی برای تکمیل راه سوم داشتند) هرکدام از توالی خاصها به یك امر ثابتی بازگشت می کند که اگرآن امورثابت رابعنوان یك مجموعه کل درنظر بگیریم نه مجموعه بعنوان مجموع موکب یا کل موکب که هر کدام از اجزاء خصلت خاصی را دارند وکل آن یك خصلت دیگر دارد . یعنی وارد بحث مرکب بشویم به این عنوان که اینها مجموعه ای

هستند که اگر حال اسمشان را قوانین بگذاریم ، قوانین مجموعه ای هستند که بهم دیگر رابطه دارند یعنی همینکه می‌گوئیم تغایر دارند بهم رابطه دارند واینکه هم می‌گوئیم رابطه دارند اگر بخواهیم فرض تغییر رابطه رادرآنجا بکنیم مساوی با اینست که بگوئیم آن امور ثابتی نیستند ثابت بودنشان در مرحله قبل ثابت شده بنابراین رابطه ای هم که بینشان هست آن رابطه هم ثابت میشود بنابراین کل آن یك مجموعه ای میشود که اجزائش ثابت است روابط بین آن اجزاء هم ثابت است ویك چیز واحد بسیطی پیدا میشود که آن هرگوشه اش یك حکمی می‌کند وهر گوشه اش یك توالی خاصی را متعین می‌کند • این صحبتی بود که درمورد راه سوم گفته شد •

صحبتهائی که در جلسه واحد بوده است در مورد این راه سوم بود که آیا این راه ، راه جزئی نگری است و با آن فرمایشات آقای حسینی اختلاف دارد ؟ یا نه از این راه هم میتوانیم نتیجه بگیریم ؟ اگر باید از راه کل نگری و مرکب به مطلب نگاه کرد بحث مرکب تا چه حد برای این قسمت از بحث ما ضروری است ؟ آیا تا این اندازه لازم است که ما وارد بحث مرکب شویم و درآخر به این نتیجه برسیم که هر جزئی در رابطه متعین میشود و هر شئی در درونش اجزائی است که آن اجزاء بشرط ربط این خصلت را می‌دهند و آن جمله جلسه ۷۲ اثبات شود که " اجزاء به مجموعه می‌گویند چه باش و مجموعه به اجزاء می‌گوید که کجا باشید ؟ " آیا بحث مرکب تا این اندازه لازم است ؟ یا نه در مرحله اجمالی توش هم که بگوئیم اشیاء بهم ربط دارند آیا این ربط باعث تعویض خصلت میشود یا خصلت منتجه چه میشود ؟ آیا خصلت منتجه همان خصلت اجزاء هست یا نه ؟ وارد این قسمتها نمی‌شویم وبه آن کار نداریم •الان بحثی که مطرح است روی دو قسمت است •

۱ــ راه حل سوم که چه اشکالاتی برآن وارد است ؟ آیا دید جزئی نگری است ؟ اگر باشد چه اشکالی دارد ؟

۲ــ فرمایشات آقای حسینی که اگر با راه سوم اختلاف دارد از بحث مرکب تا چه اندازه باید در آن سیر استفاده کنیم وبه آن اندازه ای که استفاده می‌کنیم قبلاً ثابت شده یا لازم است سراغ

بحث مرکب برویم ویك مقدار در مورد آن اطلاعات کسب کنیم وبعد دو مرتبه سراغ امر ثابت و قانون در حرکت برویم ؟

برادر امیری : بدنبال بحثی که در رابطه با امر ثابت بود بعد از توالی خاص و رابطه خاص، رابطه طولی وعرضی بحث شد ونتایجی هم گرفته شد • آقای معلمی برای امر ثابت یك مطلبی را ارائه دادند ومساله این بود که روی آب مثال فرمودند که آب به بخار تبدیل میشود ویه یخ هم تبدیل میشود وهرکدام از اینها وتغییر واتفاقی که می‌افتد رابه یك امر ثابت برگردانیدند • ظاهر مطلب اینجور بود که در متن خود این وقتی گفته میشود این به یك امر ثابت برمی‌گردد مساله رابطه عرضی و طولی نهفته شده است • ولی دوستان ظاهراً با توجه به دید جزءنگری مطرح می‌فرمودند که اینکه آب به یك چیز تبدیل میشود چه ربطی به دیگر چیزها دارد ؟ هرکدام از اینها خود شان به یك امر ثابتی برمی‌گردند و بنابراین مطلبی که درجلسه قبل ارائه شد جواب سئوال دوستان بود که با دید جزءنگری هرکدام رابه یك امر ثابت برمی‌گردانند وجوابی‌که داده میشد این بود که به فرض‌که اینطور باشد وبا دید جزءنگری نگاه کنیم با این دید هم می‌توانیم یك مطلبی راثبات کنیم • جلسه قبلی آنطور که استاد فرمودند بنظر رسید که باید بیشتر روی مساله ترکیب تاکید شود واینکه ماتاچه حد از مساله ترکیب را در رابطه طولی وعرضی که بحث کردیم تمام کردیم ؟ و آیا این میتواند بصورت فی‌الجمله برای ما تکیه گاهی باشد بدون اینکه مساله جزءنگری را مطرح کنیم و برویم و آن امر ثابت را اثبات کنیم یا نه ؟ که بنظر من میرسد که این مطلب ممکن است به اینصورت طرح شود که وقتی ما می‌گوئیم رابطه طولی ورابطه عرضی از هم غیر قابل انفکاك هستند • این به این معنی است که در هر لحظه که ما نگاه می‌کنیم اگر خصلت آب را درنظر بگیرید می‌گوئیم خصلتی که آب دارد یا در هر لحظه تبدیل به بخار میشود شما هردرجه خاص آب یا خود بخار را در نظر بگیرید این جدای از آن چیزهائی که هم عرض قرار گرفتند نیست نتیجه می‌گیریم که مجموعه ای از اجزاء هستند که در هرلحظه روی هم اثر می‌گذارند و

اثر گذاری آنها روی هم باعث میشود که آن حالت خاص و خصلت خاص بخار باشد یا حالتی که آب دارد مطرح باشد حال صحبت اینجاست که دو صحبت پیش می آید .

۱ــ وسعت مجموعه چقدر است ؟

۲ــ درون و برون چیست؟

ما می توانیم صحبتی از درون و برون نکنیم ونه از وسعت صحبت کنیم اعم از اینکه وسعت مجموعه ای که اثر می گذارد تا آب به بخار تبدیل شود کم باشد یا زیاد ؟ درون باشد یا برون ؟ یک چیز برای ما غیر قابل انکار است وآن اینست که این اجزاء روهم اثر می گذارند واثر اینها روی هم باعث میشود که آب یک خصلت خاص در هر لحظه داشته باشد یا آنجائی که به بخار میرسد بخار خصلتی است که منوط به این مجموعه میشود . حال اگر این را بررسی کنیم که با این مقدار بحث چه نتایجی بدست می آوریم با این نتایج می توانیم به امر ثابتی برسیم یا نه ؟ از جمله چیزهائی که می توانیم بگیریم اینست که خصلت مجموعه قوام به این اجزاء دارد . تا این اجزاء روی هم اثر نگذارند آن مطرح نیست ثانیاً این خصلت کلی یا مجموعه ای که به این ترتیب به بخار نسبت می دهیم این خصلت غیر از خصلت اجزاء است یعنی تغایر دارد . کوچکترین تغییری که در اجزاء صورت بگیرد روی خصلت منتجه هم هست وروی خصلت بخار هم صورت می گیرد یعنی اگر حرارت آتش کم و زیاد شود درآنجا تاثیر می گذارد و در ضمن خود آن خصلت مجموعه هرگاه بخواهد تغییر کند تغییرش محال است مگر در اجزاء تغییر صورت بگیرد و برعکس یعنی تکیه گاه اینها بهم هست . بعبارت دیگر در هر لحظه اگر ما تعین یک لحظه از آب را در نظر بگیریم این تعین یک تعین خاص برای اجزاء ایجاب می کند . اگر شما لحظه (۱) را در نظر بگیرید آب یک تعین خاصی دارد یا آب چند درجه است در همان لحظه شرایط هم یک تعین خاصی دارند . حال با توجه به این مطلب اگر ما بتوانیم یک امر ثابت را بر آب حاکم کنیم یعنی بگوئیم اینکه این تعین خاص (با توجه به اینکه مجموعه هم هست) به یک امر ثابت برمی گردد خواه ناخواه این امر ثابت بر اجزاء هم حاکم است . بخاطر اینکه تعین این

مجموعه جدای از تعین اجزاء نیست • هر لحظه اش را که نگاه کنید تعین این خصلت کل همراه با تعین بقیه است اگر چیزی یا امری حاکم براین تعین شد این ثابت است یعنی آن تعین ها را هم شامل میشود به عبارت دیگر چنین امر ثابتی هم تعین آب وهم تعین آن لحظه چیزهائی که هم عرضش هستند را مشخص می‌کند حال اگر ثابت کنیم که حد هم عرضها کجاست؟ ما می‌گوئیم هر چیزی که اثر گذار باشد بتواند هم عرض این قرار بگیرد و اثر بگذارد شما نمی‌توانید بگوئید در این مجموعه اثر ندارد • در نتیجه ما اگر یك امر ثابتی پیدا کردیم گفتیم برآب حاکم است نهایتاً برهمه کیفیاتی که دراین لحظه در تاثیر و تاثر هستند وآب را متعین می‌کنند حاکم است واز اینجا می‌توانیم به این مطلب برسیم که " یك امر ثابت برهر نوع تعینی حاکم است " اما اینکه این خصلت مجموعه چگونه ثابت میشود که به یك امر ثابت برمی‌گردد ؟ این را با همان مطلبی که آقای معلمی فرمودند می‌توانیم پیش برویم به این عنوان که بگوییم چرا آب به بخار تبدیل شده ویه یخ تبدیل نشده است ؟ در این جا دو جواب داده میشود • یا می‌گویند علت دارد یا می‌گویند علت ندارد • اگر علت نداشته باشد که لوازمی دارد که همه می‌دانیم و قابل بحث نیست • اگر علت داشته باشد دو حالت دارد یا علتی که دارد واحد است یعنی علت واحدی هست یا علت واحد نیست • معمولاً جوابی که می‌تواند جواب داده شود اینست که بگویند علت واحدی ندارد یعنی این شئی که در این مرحله هست خود تعین این بستگی به تعین بقیه اشیاء دارد وتعین بقیه اشیاء هم بستگی به این دارد و یك علت ممکن است مطرح نباشد • این یك جواب است که برای آن می‌توانیم بگوئیم یك لحظه (۱) و یك لحظه (۲) آب را در نظر می‌گیریم و در لحظه (۱) آب یك اثری روی بقیه چیزها می‌گذارد وبقیه چیزها هم روی این یك اثر می‌گذارند ودر نهایت همه یك تعین لحظه (۱) را می‌دهد و در لحظه (۲) هم همه آنها یك تعین دیگر دارند واینجا ما می‌توانیم بپرسیم چرا تعین لحظه (۱) تعین " الف " است وتعین لحظه (۲) تعین "ب" است ؟ که نتیجتاً به این جا برسیم که به یك امر ثابتی برمی‌گردد • حالت دوم اینست که بگوئیم یك علت واجد

دارند اگر در اینجا گفتید علت واحد دارند می‌گوئیم آیا این علت واحد ثابت است یا متغیر ؟ اگر متغیر شد باز سئوال تکرار میشود که توالی خاص خود این علت به کجا برمی‌گردد ؟ و نهایتاً به تسلسل می‌انجامد پس این علت ثابت و واحد میشود یعنی این راهی بود که آقای معلمی در متن آنچه ارائه می‌دادند می‌فرمودند چون اشاره می‌کردند که مسائله اجمالی در رابطه طول و عرض همین است واین را عنوان کرده بودیم واستاد هم مطلب را در این زمینه خیلی تکرار کردند منتهی ایشان مطرح نمی‌کردند که حتماً رابطه طولی و عرضی مطرح است و مستقیم روی امر ثابت می‌رفتند و ایجاب می‌کرد که دوستان مسائله جزءنگری را مطرح کنند بنظر من می‌آید که بصورت اجمال می‌توانیم امر ثابت را تمام کنیم •

برادر جاجرمی : من یک مقدار آن چیزهائی را که بنظر می‌آید دوستان در جلسه دیروز اشاره کردند خدمت استاد عرض می‌کنم که در جریان بحث از خدمتشان استفاده کنیم •

همینجور که آقای امیری وآقای معلمی فرمودند بحث حول وحوش این مطلب بود که آیا آن استدلالی که آقای معلمی در اثبات امر ثابت طرح فرمودند مطلب را تمام می‌کند یا بنا به صحبتی که جناب استاد در جلسه قبل داشتند که دوستان توجه به مجموعه نگری ندارند واجزئی‌نگری می‌خواهند مطلب را تمام کنند این مطلب در مورد این استدلال هم صادق است بنابراین اول استدلال جناب آقای معلمی طرح شد که اگر ما برای یک شئی علت ثابت را در توالی خاص فرض داشته باشیم آیا علتی دارد که آن علت، امر ثابت در این زمان و مکان وقوع پیدا کند ؟ و در زمان و مکان دیگر وقوع پیدا نکند ؟ یعنی اگر برای تعین خاص میکروفون امر ثابتی فرض هست واین مداد هم امر ثابت دیگری دارد • ایشان سئوال می‌فرمودند که آیا امری هست که مشخص کند آن امر ثابت اینجا وقوع پیدا کند تا مداد شود واینجا وقوع پیدا نکند که میکروفون هست وامر ثابت دیگری اینجا وقوع پیدا کرده است یعنی به عبارت دیگر تعین رابطه امر ثابت را در وقوع دنبال میکردند که ما که در وقوع توالی خاص می‌بینیم علتی

است که این امر ثابت برای این توالی خاص بوجود آید یا نه ؟ اگر علتی نداشته باشد پس امکانش هست که علت این کیفیت خاص هرجائی وقوع پیدا کند یعنی به عبارت دیگر در همه جا مساوی باشد که خصلتهای خاص در یک جای خاص وقوع پیدا کند ایشان می‌فرمودند که اگر علتی نداشته باشد که معین کند این امر ثابت اینجا وقوع پیدا کند وامر ثابت دیگر جای دیگر اگر آن علت نباشد بروز هر خصلتی در همه جا مساوی میشود وتغایر نفی میشود ما در جلسه دنبال این بودیم که آیا ایراد جناب استاد به این استدلال وارد میشود که این مجموعه نگری نیست وجزء نگری است ؟ یک مطلبی که اشکال وارد می‌کرد این بود که اگر خود همین امر ی که موجب میشود این در این شرایط زمانی ومکانی وقوع پیدا کند ، به یک امر ثابتی برگردد که لزوماً آن امر ثابت برای همه تعین ها ثابت نباشد یعنی همینجور که امر ثابتی برای وقوع است امر ثابتی برای این شرایط زمانی و مکانی خاص فرض میشود که آنها هیچ رابطه ای با هم نداشته باشند این یکی از راهها بود که بازدوستانی بودند که جواب می‌دادند که ما همین سئوال را دوباره در همانجا تکرار می‌کنیم که باز در جواب آن دوستان گفته میشد که اگر وقوع وتغییر را در رابطه با امور ثابت راه نمی‌دهید این نحوه تقدم رتبی قائل شدن در رابطه با امور ثابت جایز نیست زیرا که شما حکماً بحث تغییر و زمان را از آنها جدا کرده اید این مطلبی بود که دوستان در مباحثه به آن اشاره کردند یکی از دوستان طرح فرمودند که اگر شما راجع به علتی صحبت می‌کنید که آن علت موجب موقوع امر ثابت خاص در یک شرایط زمانی و مکانی خاص شده است اگر به آن علت رجوع می‌دهید ما می‌گوئیم که اگر شما وقوع وتغییر را در رابطه با آن امور ثابت قائل نیستید نمی‌توانید از ما تقدم رتبی و زمانی و مکانی خاص را نسبت به آن امور سئوال کنید زیرا که در رابطه با آن امور حکماً شما تغییر و زمان راجدا کردید و گفتید ثابت هستند بنابراین نمی‌توانید بگوئید قبل از اینکه آن واقع شود چه امری باید مشخص کند که چه اموی واقع شود • این سئوال جا ندارد زیرا که شما حکماً راجع به آن امور ثابت زمان را قائل نشدید • بنظر من می‌آید که اگر جناب استاد مشخص کنند که آیا این

استدلالی که توسط آقای معلمی و دوستان طرح شده است اشکالی دارد یا نه ؟

برادر سلیمی : بنظر من میرسد راهی که آقای معلمی فرمودند که توالی خاص علت دارد یا امر ثابتی برآن حاکم است وبعد آن امر ثابت برای آن توالی خاص همیشه ثابت است و تغییر نمی‌کند ایرادی به اینجا میشود گرفت که در نهایت بحثها رایکی می‌کند و آن اینست که اگر ما بخواهیم از این راه امر ثابت را اثبات کنیم باید بگوئیم توالی خاص ، علت خاص دارد نمی‌توانیم بگوئیم توالی خاص علت ثابت دارد وقتی شئی الف به ب تبدیل میشود باید بگوئیم علت خاص دارد واگر بخواهیم بگوئیم علت ثابت دارد باید بگوئیم توالی خاص علت خاص دارد برای همان زمان و همان مکان ونه برای همه زمانها ومکانها * بنابراین هرعلتی یک محدوده و قلمروئی دارد که درآن محدوده و قلمرو هست که ثابت است وثبوت مطلق ندارد و خودش محدود است اگر آن علت و امر که حاکم بر توالی خاص است محدود است نمیشود گفت که فقط این امر مستقل از امور دیگر است باید یک چیز دیگری به این حد بزند و مشخص کند که تا چه موقع این حاکم باشد وبعد از این چه قانون دیگری بیاید * اگر این اثبات شد در نهایت به این می‌رسیم که کل بر اجزاء حاکم است یعنی اگر ما بخواهیم از توالی خاص برای اثبات امر ثابت استفاده کنیم باز مجبوریم به این برسیم که یک کلی براین قوانین حاکمیت دارد که بر اجزاء حاکم هستند * بنابراین جوهره بحث یکی میشود که اگر بخواهیم از این راه هم اثبات کنیم مجبور هستیم که به طریقی بحث کل نگری را پیش بکشیم وبگوئیم قوانینی که بر توالی های خاص حاکم است خود اشیاء هم باهم رابطه عرضی دارند وروابط عرضی تحت قانون است باز توالی قانونها هم پشت سرهم باز باهم رابطه دارند ویک کلی باید اینها را مشخص کند وبه آنها حد بزند که این قانون تا چه زمانی وتا چه مکانی حاکمیت داشته باشد ؟ و بعد از این چه قانون دیگری حاکمیت داشته باشد چه ثبوت این قانون جزئی که مطلق نیست اگر این قانون مطلق بود می‌توانستیم به آن ثابت بگوئیم ولی وقتی که خود این قانون در زمان و مکان خاص هست باید به یک چیز دیگری برگردد که آن مشخص می‌کند که در این

زمان و مکان حاکمیت داشته باشد لذا من فکر می‌کنم در نهایت بحثها به یک چیز برمی‌گردد .

برادر معلمی : دربحثهائی هم که شده بود از اول ادعا نشده بود که دریک توالی خاص بازگشت به امر ثابت می‌کند . اگر در نظر دوستان باشد اول صحبت میشد که علت خاص دارد بعد ادامه می‌دادیم و گفته میشد اگر در نهایت به یک امر ثابت خاص برنگردد درایجا هم که گفته شد خاص، خاص بودنش می‌افتد وخصلت وخصوصیت شخصیت ای که دارد نفی میشود بعد می‌گفتیم آن علت، علت ثابتی است نه اینکه از اول فرض ثابت بودن می‌کردیم از اول فرض خاص بودن می‌کردیم بعد که ادامه می‌دادیم می‌گفتیم نهایتش به یک چیز ثابت برمی‌گردد که آن براین زیر مجموعه حاکمیت دارد بعد اینها راهم ثابت می‌گرفتیم .

برادرحسین حسینی : یک سئوال که آقای جاجرمی فرمودند و روی آن بحث شد دوباره عرض می‌کنم راجع به اینکه این سئوال جا ندارد واین مطلبی است که نمیشود آن را اثبات کرد یعنی وقتی ما می‌گوئیم این توالی خاص علتش چیست ؟ شما به یک علت خاصی برمی‌گردانید آنجا که سئوال می‌کنیم می‌گوئیم این علت خاص توسط چه چیزی تحقق پیدا کرده است ؟ دیگر آنجا چرائی ندارد . اگرفرض عدم حقیقی بود چرائی هم نداشت ولی در اینکه یک علتی هست وحقیقتی دارد ما شک نداریم بالاخره علتی دارد اگر حقیقی هست و علتی دارد پس باید یک چرائی هم داشته باشد که مشخص کند این اینجا وآن آنجا باشد واینکه امور ثابت را در نهایت به یک امر ثابتی برگردانیدند درنهایت می‌فرمایند که آن امر ثابت آخری (حال به هر چند واسطه ای که به اینجا رسیده است) دیگر فرض زمان درآن راه ندارد یعنی حتماً ثابت است . یعنی وقتی ما سئوال کنیم چرا آنجا واقع شده شما می‌فرمائید فرض ثبوت برایش گرفتیم پس دیگر ممتنع هست که از اینجا به آنجا برود واین سئوال بی معنی میشود واین همان مطلبی است که ما می‌خواهیم به آن برسیم ولی معادله اش از اینطرف به آنطرف شده است که ما می‌گوئیم همین فرض عدم امکان اینکه این علت خاص نمیتواند دریک توالی دیگری برود تا یک حرکت دیگر ایجاد کند باید یک امری این عدم امکان را مشخص کند

همین مطلب صحیح است که نمی تواند ولی با یک امر دیگر باید تمام شود که این یک امری است که عدم امکان رفتن این را در یک توالی دیگر مشخص می‌کند وگرنه اگر امری نباشد که رفتنش را مشخص کند آنگاه مثل اینست که بگوئیم یک دفعه ایجاد شده وهیچ علتی هم نداشته ویک دفعه نابود شده ودر نهایت فرض تشتت هم ممکن میشود • این مطلبی هم که آقای سلیمی فرمودند یک مطلب اینست که ما از توالی خاصی به امر ثابت برسیم یعنی بگوئیم این توالی خاص علت دارد بعد ادامه دهیم ، تا به امر ثابت برسیم وبگوئیم آن امر ثابت توالی وحرکت خاص را مشخص می‌کند این از جزء به کل رسیده ایم از ملاحظه توالی خاص به کل رسیده ایم این جزئی نگری است یک موقع هست که ما این توالی ها را جمع می‌کنیم می‌گوئیم اینها یک مجموعه این حرکت در یک مجموعه و مجموعه در یک جهت خاص است و برجهت خاص قانونی حاکم است ولذا بر هر حرکتی هم که در داخل مجموعه است یک قانونی حاکم میشود این دو مطلب است و نمیشود گفت هر دو به یک جا میرسد یعنی دید جزء نگری از جزء به کل رسیدن و حاکم کردن کل دو مطلب است •

برادر سیف : عرض بنده اینستکه وقتی می خواهیم یک قانون خاص را برای هر تغییر بگوئیم از یک سری تغییرات حرف می زنیم که این مساله است که گذشته وآینده دارد • واگر بخواهیم بپذیریم که یک امر ثابتی بر تغییرات حاکم است باید محدودیت زمانی گذشته وآینده را تمام کنیم البته جناب آقای حسینی در جلسه گذشته به این اشکال پاسخ فرمودند که برای من مفهوم نبود اگر لطف بفرمایند توضیح دهند که ••• چگونه ما می توانیم با فرض اینکه شئی دائماً در حال تغییر است و تغییر آن حدی ندارد بنابراین یک قانون کلی ثابت برای این تغییر خاص بتوانیم روشن کنیم که این تغییر ، تغییر خاص است وبنابراین قانون خاصی می خواهد وبه تبع آن قوانین جزئی دیگری هم که تحت آن باید صورت بگیرند پذیرفته شود • البته سئوال دیگر هم روشن هست که ما تا این مرحله از بحث برایمان روشن است که هر تغییر خاص علت خاص می خواهد ولی اینکه تغییرات مختلف آنچنان بهم پیوسته

هستند که یک تغییر کل را تشکیل می دهند وبنابراین همه تحت یک قانون ثابت است همه بحث در همین قسمت آخر است .

برادر حسینیان : یک اشکال دیگر بنظر من میرسد وآن اینست که از علت تغایر خاص شروع کردیم وبه قوانین رسیدیم یعنی علت تغایر اشیاء را قوانین دانستیم و بعد همین سئوال را روی علت قوانین بردیم ، گفتیم که علت تغییر قوانین چیست ؟ چرا این قانون این خصلت را دارد وآن قانون آن خصلت را دارد . یعنی این محدوده ای هم که می فرمائید این شئی در این محدوده خاص قرار گرفته وآن شئی در آن محدوده خاص قرار گرفته آن قانون و خصلت مکانی آن جزء لاینفک آن میشود ومکان و زمان جزء خود ماده هست . بهر صورت آیا تعین آن قانون تحت یک رابطه ای ثابت میشود ؟ یعنی میشود گفت تعین هر شئی تحت رابطه است و تعین آن هم تحت یک امر ثابتی است ؟ که در مرحله ما طرح میشود یک مطلب دیگر هم اینکه ما در دید ترکیب فی الجمله ای که در جلسه مطرح شد در رابطه با عرض و طول اجزاء را از تاثیر و تاثر اجزاء به یک حرکت طولی رسیدیم که همان خصلت منتجه باشد اینجا یک سئوال مطرح میشود که در این دید مجموعه نگری هم آیا اگر بخواهیم بگوئیم قوانین ترکیب میشوند در رابطه با قانون ثابت با ملاحظه خصلت ثابت برای قوانین ترکیب را می توانیم ملاحظه کنیم . اما آن منتجه ترکیب را که نتیجه اثرگذاری و اثرپذیری قوانین است در منتجه نمیشود ملاحظه کرد . اگر در رابطه با دید مجموعه نگری بخواهیم بگوئیم خصلت مجموعه و قوانین ثابت را در اجزاء ملاحظه کنیم چگونه به خصلت مجموعه می رسیم و می گوئیم قانون بر آن حاکم است بعد قوانین مجموعه را می گوئیم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بارالها ما را توفیق بندگی خودت عنایت بفرما خدایا : ابتدا به تفضل فرمودی با تفضل نگهدار و با تفضل از این عالم به عالم دیگر منتقل بفرما و با تفضل محشور و با تفضل به اولیائت ملحق بفرما .

خدایا : ولایت ما را دست نفس و ابلیس نسپار ، کلمه حق را در سراسر جهان بگستران ویارا

در گسترش کلمه حق تقضلاً شریك بفرما • کلمه باطل را ریشه کن بفرما ودر ریشه کن شدن کلمه باطل ما راسهیم قرار بده • آنچه به ولی ات وعده فرمودی به او عنایت بفرما و قلب ولی ات را از ما مسرور بگردان •

در مجموع فرمایشاتی که برادران دادند چند نکته را عرض می کنم •

نکته ای را که جناب آقای سلیمی فرمودند وگفتند ثبوت ، ثبوت نسبی هست نه ثبوت مطلق • واین مجموعه بودن قوانین را نشان می دهد یعنی زمان داری رابه حسب تحقق نه به حسب وجود خود قوانین نشان می دهد تایك زمان خاصی میشود از حاصل درخت انگور آبغوره گرفت از آن زمان خاص که بگذرد دیگر قانون آبغوره بر حاصل درخت انگور جاری نیست قانون دیگری است که فرضاً میشود شیره انگور گرفت یا میشود کشمش درست کرد • این یك مطلب قابل تأمل است در کنار مطلبی که آن روز عرض کردم که شما چرا برای ارتباط قوانین تأثیر و تأثر ملاحظه می کنید ؟ و می گوئید اگر بنا باشد قوانین مجموعه باشند باید ترکیب شوند ؟ چرا از اول نمی گوئید مجموعه هستند و متصل و بسیط هستند ؟ سئوال دیگر اینکه اگر بخواهید بگوئید اگر اشیاء در حال حرکت بی نهایت هم باشند وبی نهایت هم حرکت بکنند اینجا باز هم مجموعه نگری میشود چرا ؟

عرض می کنم که اگر بی نهایت باشند قانون حرکت را که بصورت علم تجریدی صحبتش راکردیم و گفتیم هرجا حرکت باشد جهت دارد ، آیا نسبت به این علم می توانید بگوئید جهت ندارد • بنابراین نمیشود امر ثابت از آن حذف شود چون امر ثابت دقیقاً بدنباله کلمه حرکت آمده است یعنی هر جا حرکت است امر ثابت ، ثابت است یك جمله دیگر هم عرض کنم گرچه به همان اندازه که از فرمایش برادران استفاده کردم مقابلش می توانم عرایضی را عرض کنم ، شما قانونهای جزئی را که می بینید علاوه بر فرمایش جناب آقای سلیمی توجه کنید ببینید این قانون جزئی قانونی نسبت به یك مجموعه قوانین است ؟ یا مجرد از آنهاست ؟ فرض کنید زیرمجموعه ها را توجه کنید نه مجموعه ای که خود این زیر مجموعه اش میشود روی این استکان راکلمه آ ب

می‌نویسیم یك منتجه دارد که به این میرسد این که شئی "آ" هست‌که به این منتجه میرسد آیا خود این‌میتواند باشد حتی اگر قانون اکسیژن در اینجا مشغول کار نباشد ؟ اگر قانون هیدروژن نباشد ؟ یا قانون اکسیژن میتواند باشد اگر قانون اتم نباشد ؟ یا قانون اتم میتواند باشد اگر قانون مزون نباشد ؟ یعنی همزمان با اینکه می‌گوئید قانون آب این جهت خاص‌را دارد اعتراف می‌فرمائید به اینکه این اثر ، اثر قانون آب به تنهائی نیست ؟معنای آنچه که از موضع نگری و مجموعه نگری ، جزء نگری و کل نگری عرض‌کردم در اینست‌که اول زیر مجموعه ها را نگاه کنید می‌بینید هیچ قانونی مستقل از یك مجموعه لااقل مجموعه درونیش وجود ندارد حتی اگر که آب تکیه به هوا و نور و زمین و جاذبه و حرکت‌کیهان نداشته باشد که دارد فرض‌می‌کنیم که شما می‌گوئید این بصورت‌جزئی بخار میشود ماهمین را دست می‌گذاریم نمی‌گوئیم اگر وضع جاذبه تغییر کند بخار نمیشود ، مربوط به وضعیت‌کیهان هم هست همین را از کل دنیا جدا می‌کنیم و می‌گوئیم چنین آبی که جدای از کل دنیا هست‌فرض‌وجود دارد • این فرض‌وجودی را که شما می‌کنید باز آبی است‌که یك سوی قوانین درون این کار می‌کند و این قانون منتجه اش‌هست‌که شما بیان می‌کنید نه قانون بخشها در هر بخش‌هم که دست‌بگذارید دوباره قانون منتجه هست‌که صحبت‌می‌کنید خود این مسأله کاشف‌از این نیست‌که آب هم باضافه هواوخاك یك مجموعه بزرگتری از آن می‌بینید • دوباره یك منتجه دارد اگرچنین شد فقط یك‌اشکال هست‌که قوانین برهم اثر می‌گذارند یانه ؟ که این‌اشکال هم وقتی به ذهن می‌آید که سنخ قوانین را از سنخ شئی متحرك بگیرید • شما که در حرکت و تغییر گفتید حتماً معترف‌به امر ثابت باید بشویم یعنی حتماً به خصلت متضاد و بلکه خصلت متناقض‌خصلت تغییر ، نقض‌شکستن سکون ، حرکت است و شکست ثبوت تغییر است • حداقلش اگر شکستن ثبوت تغییر نباشد محرز است که هرگاه تغییر ثابت شود تغییر شکسته شده است نمی‌توانید حکم نقیض‌شئی رابه طرف نقیض‌دیگر بکنید مگر بصورت سلب باشد اگربخواهیم تجریدی برخورد کنیم باید جهتها را جدا کنیم وبگوئیم از این جهت‌که قانون "ممکن" است مخلوق

است و بسیط ذاتی نیست و از این جهت که نمیتواند متحرک باشد و الا شئی متغیر نداریم بسیط زمانی هست • لااقل باید تفکیک جهت کنید والا اعتراف به اینکه ما متغیر ثابت حاکم می‌خواهیم اعتراف به اینست که کلیه اموری را که مربوط به تغییر است سلب بفرمائید • دیگر نمی‌توانید نسبت ترکیب بدهید و علاوه بر این اعتراف به اینکه قانون آب یا هوجزء قانونی است که با یك مجموعه قوانین ژنودستش ارتباط دارد این مجموعه بودنش را تمام می‌کند علاوه بر اینکه ظاهراً اشیاء متغیری را که می‌گوئید تأثیر و تأثر روی هم می‌گذارند فرع بر اینست که قبلاً بپذیرید که در دل یك مجموعه قرار دارند تا بحث کنید که هست و تأثیر و تأثر می‌گذارند یك وقت بحث می‌کنید که برای ماده اثر گذاری برهم ممکن است • یك وقت بحث می‌کنید می‌گوئید اثر می‌گذارید یك وقت صرف مقام ثبوت و امکانش هست ولو در خارج اثر نگذارند در اینجا اثبات اینکه در دل یك مجموعه هستند ممکن است اثبات نشود یا لااقل مناقشه شود • ولی یك وقت می‌گوئید دارند اثر می‌گذارند می‌گوئید مجموعه سبزیهای این شهر در هوای این شهر اثر می‌گذارند می‌گوئید مجموعه سبزیهای کره زمین روی دمای کره زمین اثر می‌گذارد می‌گوئید دمای کره زمین روی سرعت و قطرش اثر می‌گذارد • حجم کره زمین در این شکل باشد یا در آن شکل و بصورت گداختگی باشد یا سبزه زار یا بصورت موجود باشد این حجمها مختلف است یعنی سئوال می‌کنند سرعت جسم چگونه است ؟ می‌گوئید جرم جسم و فلان و قانون می‌دهید یا می‌گوئید حجمش چگونه است ؟ صحبت از سرعت می‌کنید می‌گوئید حرفی که درباره حجم و سرعت می‌زنی چرا درباره کل زمین نمی‌زنی ؟ آیا درباره زمین دارتباط با منظومه شمسی این حرف را نمیزنید ؟ منظومه شمسی نسبت به منظومه های دیگری که هست را صحبت نمی‌کنید ؟ تا به فیزیك کیهانی برسد و تا به آنجائی که درمحاسبه شما نیاید ولکن شما علم به متغیر بودنش داشته باشید وبدانید که تغییری می‌کند آنوقت آیا اگرگفتید که اینها قوانین منتجه هستند که ما بدست می‌آوریم کوچك یا بزرگ بعلش اصلاً صحبتی از اینکه قوانین هم تغییر می‌کند هست ؟ خود قانون نه آنچه تحت قانون است • آنچه تحت

قانون است حتماً حرکت می‌کند • اگر خود قانون حرکت‌کند ثباتی ندارد و منتجه را نمی‌توانید برایش ذکر کنید • اگربگوئید قوانین‌روی هم اثر می گذارند تا منتجه آب را می‌دهد دیگر منتجه آبی وجود ندارد چون خود قوانین هم مشغول تاثیر و تاثر هستند شما جهت خاص‌را که مدعی میشوید ثبات راپذیرفته اید • نهایت‌گاهی ثبات بصورت مجموعه ای ملاحظه میشود وگاهی‌جور دیگر • بنابراین به ذهن من می‌آید بیانی که آقای سلیمی کردند ثبوت نسبی موجب مجموعه بودن هست یا اثبات‌کننده این مطلب هست • این مطلب درست است‌که خود اینکه می‌بینیم این قانون اینجا اثر دارد در خانه ما اثر ندارد • اینجا وآنجای کره زمین فرق دارد •خود این کاشف است •

یك چیزدیگری که استفاده کردیم اینست‌که موضوع ترکیب قوانین که کلاً برطرف شد دیگر ترکیب نفرمائید • البته جهت‌کل قوانین را که بگوئید که آیا این قوانین هم در عین حال جهتی دارند یا نه ؟ جهت داربودنشان غیر از حرکت داشتنشان هست حتماً جهت دارند • همینطور که در جزء جهت دارد وآب بخار میشود کلش‌هم علت غائی را نشان می‌دهد • اگر این تغییر تحت‌این قانون واقع شود آب بخار میشود اگر این تغییرات هم تحت‌این قانون بشود این مسیری است‌که به علت غائی میرسد • متغیر میرسد نه خود قانون • قانون جهت‌دار باشد و معرفی کند که منتجه تغییرات چیست، حرف درستی است ولکن بگوئید خودش‌حرکت‌کند و خودش‌منتجه داشته باشد نه خودش‌که منتجه ندارد آنگاه علت غائی هم در ارتباط با علت هستی وبعد از آن با صفت‌فعل و صفت‌فعل هم تناسب و هماهنگیش با صفت ذات‌که کمال مطلق هست‌می‌گوئید فعل کمال مطلق متناسب با حضرت حق است •

برادر معلمی : با صحبتی که فرمودید آن ابداع احتمال تقویت شد که اگر قوانین را بعنوان امور ثابت و متغایر و متعدد بگیریم این به یك امر ثابت دیگری بازگشت میکند که اسمش‌را " هدف " یا " علت غائی " بگذاریم که آن امر ثابت " هدف " یا "علت غائی " است‌که باعث شده است‌این قوانین به این صورت در کنار هم قرار بگیرند یعنی بازگشت به

یک امر ثابت پیدا کرد .

برادر حجت الاسلام حسینی : نه اینکه اینها ترکیب شوند یک چیز را نشان دهند یک بستر ثابت داریم که جهت آن را که نگاه کنیم الیه تبارک و تعالی است و انشاءالله الی رضوانه است یعنی آیا خدا همین جوری دنیا را خلق کرده یا خواسته تفضلی بفرماید ؟ نتیجه این خلق مگر میشود به آن طرف نباشد ؟ بستر و مسیری که دارد که به آنطرف هست این بستر ، بستر ثابتی است ، بستری است که در آن ظلم محال است . عدل و مافوق آن که مراتب تفضل هست .

برادر معلمی : اگر این سئوال در آنجا مطرح شود که سئوال روی خود قوانین و تعدد رود همانجور که در اینجا در مورد تعدد اشیاء می گفتیم علتی که این شئی این خصلت را دارد و آن شئی در زمان و مکان خاص دیگری خصلت دیگری با همه اینکه این اشیاء متغایرند و قوانین ثابت هستند اگر سئوال را روی قوانین ببریم که چرا این قانون قابلیت وقوع دارد ؟ چرا در این محدوده قانون خاص ، قانون خاص دیگری نیست ؟ و چرا این قانون خاص قابلیت وقوع دارد ؟

می توانیم به آن امر شاملتر که هدف یا علت غائی است منوط کنیم و بخاطر آن هدف و علت غائی است که قوانین بصورت ثابت خلق شده اند .

برادر حجت الاسلام حسینی : در بحث هماهنگی بحث کردیم که فعل بد در نتیجه دیگر آن فعل نیست آن حل میشود ولذا از موضع نتیجه که نگاه کنید هستی اش خیر میشود شر بودنش در داخل دستگاه مجموعه که نگاه کنیم هست والا در کل فعل خدای تبارک و تعالی است و خیر است و بطرف رضوان هم هست . آنگاه در کل که نگاه کنید خاصیت نتیجه غیر از خاصیت اجزاء است جمع برداری هست به جمع عددی بنابراین فعل شر را در جمع برداری محال است بتوانید پیدا کنید حل است آنجا تنها فعل خدای تبارک و تعالی را میتوانید ببینید و فعل خدا هم قطعاً خیر هست پس افاضه فیض و هستی عنایت فرمودن نسبت

به شمر که خبیث ترین موجودات هست در موضع درون مجموعه که نگاه کنید می‌بینید خود ش آدم شر و خبیث و خبیث الاصل و خیانت از جمیع جوانبش می‌بارد ولی آن را در مجموعه که حل می‌بینید • او که هیچ ، همه چیز در موضع منتجه غیر از آن چیزی هستند که در عالم هستند غیریت قطعی هم دارد • آنجا فعل خدای تبارك و تعالی است و خیر است و از طریق منتجه که نگاه کنید شر نمی‌تواند هیچ غلطی بکند و اصلاً لایشاء الا مایشاء الله • • • و همه طوعاً و کرهاً الیه حرکت می‌کنند در آنجا مقام مبارك اهل بیت را در منتجه می‌بینید که طریق فیض است و افاضه تکوینی آنهاست که دست شر و پدر جد شر به اینکه بخواهد در کون ــ فضولی کند نمیرسد • از آن موضع که نگاه کنید اسبابی که خداوند بدان وسیله اداره میکند و سیلهائی که بسبب خود ش قرار دارد را ملاحظه می‌کنید •

شما در منتجه که ملاحظه کنید منتجه متغیرها تابع بشرکلی است پس حتماً بستر کلی ثابت است ثبات قوانین در بستر کلی است بستر کلی متصل به علت و هدف غائی است چرا من تکیه بربستر دارم ؟ می‌خواهم عرض کنم غیر از علت غائی طریق رسیدن به علت غائی هم بسیط است فقط نگوئید علت غائی بسیط است بلکه طریقش هم طریق واحد است البته طریقش که سعه اش را زیاد بگیرید از مرتبه عدل برای مقام تحقق را شامل میشود تا مرتبه عالیه تفضل را ، تفضلی که سعه ممکن را داشته باشد وبتواند تحمل کند والا تفضل الهی هیچ پایانی ندارد • سعه ممکن است که پایان دارد ودر مراتب دیگر ممتنع میشود یعنی سعه اش چه در مراتب ناقصه که هست بیش از آن حد نمی‌شود به آن لطف کرد که اگر طفل ٦ ماهه باشد نمی‌توانید به او چلوکباب برگ بدهید می‌میرد چه در مراتبی که دارد و چه در مرتبه اصل ممکن بودن • در هیچکدام از اینها سعه اطلاق را محال است که بتوانید بگوئید واین از ضیق ممکن است (ذاتاً) ونه اینکه تفضل الهی ضیق باشد تفضل الهی مطلق است • عین همه اوصاف دیگر خدا •

برادر رجاجرمی : من فکر می‌کنم یك تفاوتی با نحوه استدلال آقای معلمی

با نحوه ورود و خروجی که شما می‌فرمائید هست • این را بگویم اگر اشتباه است بفرمائید • خصلت مجموعه را نگاه کنید بنظر من می‌آید که شما می‌گوئید ما امر ثابت را نمی‌توانیم تمام کنیم مگر اینکه به خصلت ازدید مجموعه نگری نگاه کنیم یعنی خصلت را هم خصلت منتجه بدانیم در عین حالی که مجموعه اجزائی است که در ربط با هم آن خصلت را متعین می‌کند • یعنی به عبارتی شما می‌فرمائید ما از توجه به این مطلب که هر متغیری مرکب است بیائیم خصلت منتجه را تمام کنیم و در عین حال که خصلت منتجه را قائل می‌شویم خصلتی هم برای مجموعه اجزاء قائل شده باشیم و در جمیع مراتب برای یک شئی متغیر یک بستر قوانین بسیط زمانی فرض بدانیم که در آن بستر است که آن شئی متعین میشود • این مطلبی که از فرمایشات شما فهمیدم اما چیزی که بنظرم میرسد در نحوه استدلال جنابعالی با آقای معلمی است آقای معلمی مطلب را به خصلت توجه نمی‌دهند یعنی از همان توالی خاص می‌خواهند مطلب را با امر ثابت تمام کنند و چرائی را در رابطه با تعین یک امر خاص در یک شرایط زمانی و مکانی می‌خواهند تمام کنند و توجهی در رابطه با خصلت مجموعه و خصلت اجزاء و تعین یک خصلت در زمان و مکان ندارند و صرف اینکه امر ثابتی است که موجب تعین این شئی شده است • علت را در چرائی وقوع آن امر ثابت خاص در این شرایط زمانی و مکانی طرح می‌فرمایند که از این راه بنظرم می‌آید که نمیشود مطلب را تمام کرد ••••

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یعنی حضرتعالی می‌فرمائید نظر آقای معلمی اینست که توالی خاص داریم بعد از آب بخار و قدم دومش چیست ؟

برادر جاجرمی : بعد از آب چیزهای دیگر هم داریم بعد از آب تجزیه هم داریم بعد از آب ممکن است یخ هم داشته باشیم •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : یکی از چیزهائی که بعد از آب داریم بخار است

برادر جاجرمی : برای هر کدام از این توالی ها یک علت خاص ضرورت دارد بعد می‌فرمایند که اینکه چرا این امر خاص وقوع پیدا کند یا امر خاص دیگری علت واحدی میخواهد

برادر حجت الاسلام حسینی : اینکه عین حرف ما شد .

برادر جاجرمی : نشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : من نمی فهمم . من دوباره می گویم ببینیم متوجه میشوم یا نه ؟ شما می گوئید بعد از آب بخار یا یخ اینکه یخ یا بخار شود یك امر واحد ثابت حاکم بر هر دو لازم است .

برادر جاجرمی : نهایتش شما به این مطلب میرسید .

برادر حجت الاسلام حسینی : خوب این مجموعه نگری شد .

برادر جاجرمی : بخیر حال من با اجازه شما می گویم چگونه مجموعه نگری نشد بنظر من می آید وقتی ما امور ثابتی را برای خصلتهای مختلف فرض میکنیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : عرض کردیم یکبار در مرحله ملاحظه . بعد می گوئیم چرا این یکی می آید ودیگری نمی آید ؟ یك امری باید برهرد و حاکم باشد که این یکی بیاید وآن نیاید الان آب میخواهد یخ شود نمی خواهد بخار شود باید یك قانونی حاکم بر قانون یخ زدن و بخار شدن باشد که بگوید الان نوبت این یکی است .

برادر جاجرمی : بله دراین مرحله یك قانون می خواهد .

برادر حجت الاسلام حسینی : اینکه خود ش مجموعه شد مجموعه شامل بر دو قانون شد .

برادر جاجرمی : اما این مرتب تغییر می کند .

برادر حجت الاسلام حسینی : دوباره مجموعه بزرگتری قرار می دهیم تا ثبات را تمام کنید .

برادر جاجرمی : اگر مجموعه بالاتر را بخواهید ملاحظه کنید رابطه بین امور ثابت را در یك امر ثابت باید تمام کنید یعنی توجه به یك قانون خاص برای جمیع خصلتها قائل شویم که جز از طریق توجه به خصلت منتجه نمی توانید این راه را تمام کنید .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : ایشان هم ازطریق منتجه آمدند .

برادر جاجرمی : توجه به شئی ندارند توجه به خصلت منتجه ندارند بحث را در خود قوانین می‌کشانند یعنی یك قانون خاص را انتزاع می‌کنند وبعد درخود یك قانون خاص چرائی را جلو می‌بردند . این قانون خاص علت می‌خواهد یا نه ؟ وقوع این قانون خاص، اصلاگاری به جهان خارج ندارند . بحث را در رابطه با خود ....

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس کاری به وقوعش ندارند که الان آب میشود یا بخار .

برادر یوسف : چه آب شود چه بخار یك قانون می‌خواهد آن قانون هم علت می‌خواهد .

برادر جاجرمی : یعنی اینکه این قانون حاکم شود یا قانون دیگری ایشان می‌فرمایند علتی باید داشته باشد . آن علتهم در حال تغییر است این تغییر مدام را در رابطه با علتها هم میشود طرح کرد و این در صورتی میشود به یك امر ثابت منتهی کنند که توجه به این داشته باشند که ذات تغییر مرکب است و هر جا که می‌خواهند تغییر را راه بدهند بایستی توجه به امر ثابتی کنند که بر منتجه حاکم است در عین حالی که از اجزاء و قوانین درون خودش تشکیل شده است .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : الان آخر وقت است شما حرفتان را در جلسه برای دوستان بگوئید جلسه آینده طرح کنید شاید ما دقیقاً متوجه شدیم بهرحال اینجوری که من متوجه می‌شوم شما می‌گوئید دو قانون که آب بخار شود یا یخ بزند همینکه می‌گوئید این یکی باشد و آن یکی نباشد معنایش اینست که ولو در موضع خود قوانین هستید یا می‌گوئید اینکه قوانین دوتا هست . من می‌گویم صد قانون هم نباشد دو قانون بیشتر نداشته باشیم . همینکه دوئیت قائل شدید معنایش اینست که تغایری که ملاحظه می‌کنید تغییر را تمام نمی‌کند چون امر ثابت قبلاً گفتید وضد تغییر است ولی اینکه هر کدامشان جائی داشته باشند

وحدی داشته باشند یعنی جائی که آن قانون هست این نیست یعنی برای قوانین خودتان عملاً تغایر که می‌گوئید این قانون الف، این قانون هم "ب" دوتا قانون هم بیشتر ندارید من دست روی قانون الف می‌گذارم می‌گویم اینجا که قانون الف است قانون ب هم صادق است ؟ می‌گوئید نه •

برادر جاجرمی : در وقوع بله •

برادر حجت الاسلام حسینی : نه در همان مرتبه قانونیت•

برادر جاجرمی : در مرتبه قانونیت نکان و جانمی توانیم قرار دهیم•

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا واقعاً میشود جا قرار نداد و نسبیت را قائل بود • اگر گفتیم مجذور شعاع ضربدر پی مساویست با مساحت دایره و در خود دایره هم گفتیم که قطر ضربدر پی برابر است با محیط دایره آیا آنجائی که می‌گوئیم قطر در این نسبیت مساحت میشود همانجا هم صحیح است که بگوئیم شعاع هم در آن رابطه مساوی با مساحت است • برای خود این مفهوم خصلتی قائل می‌شویم یا نه ؟ این خصلتش غیر از خصلت مجذور شعاع ضربدر پی هست یا نه ؟ یعنی محیط با مساحت دوتاست یا یکی است •

برادر جاجرمی : تغایر دارد دوتا اثر دارند •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر دو اثر دارند درحالیکه در مورد یک شکل هستند ولی شما دو معادله برایش می‌گوئید این معادله غیر از آن معادله است نسبیت که گفتید مراتب باید باشد • مثلاً بگوئید مرتبه ردیف (۱) مجذور شعاع ضربدر پی و مرتبه ردیف (۲) فلان است • شما بهرحال باید مراتبی در بین قوانین قائل باشید • استدلال که می‌کنید درک می‌خواهید بکنید و بعد استدلال می‌کنید و می‌گوئید باید دایره را اینجور بدست آورد معنای آن اینست که طلب دلالت از رتبه ای به رتبه دیگر می‌کنید یا نه ؟ استدلال در هرکدام از شکلها ، اینکه از جائی به جائی میروید • معنایش اینست که به یک طرف دیگر می‌روید • این دو نسبیت است یا یک نسبیت ؟ البته سنخ تغایرشان و ارتباطشان و سنخ—

جایگزینیشان از سنخ اشیاء نیست جائی را نگرفته اند • هیچکدام از خصوصیاتشان از سنخ اشیاء نیست ولکن محال است شما بتوانید بگوئید همه معادله هایکی هستند یا تفاوتی ندارند یا آنجائی که این معادله صادق است آن معادله هم صادق است باید نتیجه اشان یکی شود باید لااقل بگوئید در این مرتبه و در این نسبیت این قانون صادق است ودر آن نسبیت آن

برادرسیف : این مطلب که اگر مجموعه ای از قوانین باشند در ربط خاص خواهند بود وبه تاچاریك کل را تشکیل می دهند که خاص است تا اینجا روشن اما اینکه ما این قوانین را محدود بدانیم از کجاست ؟ ماگفتیم تغییرات مختلفی صورت می گیرد وهرکدام هم قانون خاصی را دارند اینها را که کنار هم قرار دهیم یك مجموعه خاص را تشکیل می دهند ولی از کجا که این متغیرها محدود هستند وبنابراین قوانین هم مجموعه ای محدودند وخصلت خاص دارند •

برادر حجت الاسلام حسینی : ما که چنین چیزی را تا حالا نخواسته ایم ثابت کنیم •

برادرسیف : همینکه می خواهیم تعیین کنیم که مجموعه ای خاص تشکیل می دهند وجای خاصی دارند این جا وقتی است که کل خاص از قوانین در نظر گرفته شود بعد بگوئیم این قانون در این کل ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : شما درباره این متغیرها باما همراه بودید وگفتید میشود بصورت کلی گفت هرجا حرکت است در آنجا تبعیت از امر ثابت هست ولی آن کل محدود نباشد •

برادرسیف : نه من سئوالم اینجا بود سئوالم این بود که •••••

برادرحجت الاسلام حسینی : قبول کردید یا نه ؟

برادرسیف : نه هرجا که تغییر خاص است •••••

برادرحجت الاسلام حسینی : فرمودید هرجا که متغیر است جزء باشد

کل باشد بی نهایت تغییر باشد هرجا که متغیر است جهت است و جهت خاص متناسب با آن است یعنی مفهوم تغییر جدای ازمفهوم خصوصیت نیست • این را قبول کردید ؟

برادرسیف : بله ولی برایمان روشن نبود که تغییر نامحدود چه مفهومی است ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : تغییر نامحدود نه ••••

برادرسیف : تغییری که نامحدود است یعنی ازیک طرف می گوئیم •

برادرحجت الاسلام حسینی : اول کلمه تغییر را قبول دارید ؟

برادرسیف : بله کلی آن را قبول داریم •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا تغییر با جهت خاص بودن ارتباط دارد؟

برادرسیف : هر موقع بتوانیم بگوئیم تغییر خاص است •

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا تغییر میتواند از خصوصیت سلب شود ؟ تغییر غیر خاص هم می توانیم داشته باشیم ؟ تغییر از جهت ••••

برادرسیف : در عینیت اگر ما بتوانیم بگوئیم این یک تغییر است •

برادرحجت الاسلام حسینی : اسم تغییر را، مایک مرتبه تغایر داشتیم یک مرتبه تغییر داشتیم تغییر از جهت می تواند منفک شود ؟ این رابصورت کلی می توانید بگوئید هیچ جا نیست که بشود جدا شود ؟

برادرسیف : بلـــه •

برادرحجت الاسلام حسینی : بسیار خوب پس در امر تغییر گفته اید کـــه حتماً امر ثابت نهفته است • همینکه گفتید از جهت جدا نمیشود امر ثابت را درآن ملاحظـه می کنید یا نه ؟

برادرسیف : بلـــه •

برادرحجت الاسلام حسینی : پس ما می گوئیم هرجا تغییر می گوئید امرثابت

از آن تفکیک پذیر نیست . حال سراغ امر ثابتی که می‌فرمائید می‌آئیم آنوقت آیا در اینجا هم می‌توانیم با کلمه هر آغاز کنیم و بگوئیم هرجا قانونی است متتجه است؟ هرجا قانونی است تغایرش با هم ارتباط و اتصال دارد یا نه ؟ باز حضرتعالی بعد از بیانی که می‌فرمائید هرجا تغییر است امر ثابتی است در این دیگر نه بی‌نهایت افتاده ونه محدود افتاده چون ما هنوز ثابت نکردیم که دنیا محدود است یا بی‌نهایت حال قسمت دیگری که دارید آیا بدون اثبات محدودیت می‌توانیم قدم دوم را برداریم یا نه . الان اشکال جنابعالی درباره قانون چیست ؟

برادر سیف : ما هر موقع بتوانیم مجموعه ای از متغیرین را فرض کنیم می‌توانیم مجموعه ای از قوانین خاص را و مجموعه ای از قوانین را هم فرض کنیم در صورتیکه نتوانیم آنرا فرض داشته باشیم ....

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا می‌توانید قانون فرض کنید ؟ رابطه قانون را با امر متغیر ؟

برادر سیف : خیر یعنی می‌توانیم مگر اینکه پیوستگی ....

برادر حجت الاسلام حسینی : من دوباره سئوالم را مطرح می‌کنم آنجاکه تغییر نباشد قانون وجود دارد ؟

برادر سیف : خیر .

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت پس بنابراین آنجا که تغییر وجود ندارد قانون نیز وجود ندارد حال ما جمع این دو فرمایشات شما را بکنیم پس یک ارتباطی بین تغییر و ثبات است ؟ یعنی ببینیم خصوصیت از توی آن در می‌آید یا نه ؟ در اینکه دیگر میتوانید بگوئید اینجور نیست که قوانین همه اش قوانین متغیرها باشد یا نه ؟ حال سئوالتان را تکرار کنید .

برادر سیف : سئوال این بود که مجموعه خاصی از قوانین میتواند فرض

داشته باشد در حالیکه مجموعه خاصی از متغیرها را نمی توانیم فرض کنیم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ما امر را روی خاص بودن نبردیم حضرتعالی دو چیز فرمودید مجموعه خاصی از قوانین میتواند وجود داشته باشد (و نتیجتاً توانیم محدود می شوند) در حالیکه مجموعه خاصی از متغیرها نباشند (بی نهایت بودن متغیرها) ما که الان نه دنبال این هستیم که متغیرها بی نهایت هستند نه محدود • کاری هم نداریم که لزوماً الان به این مساله بپردازیم الان روی مساله منطق هستیم • ما مجموعه خاصی که می گوئیم به چه عنوان خاص می گوئیم؟ به اعتبار محدودیتشان می گوئیم خاص است ؟

برادر رسیف : بدون فرض محدودیت هیچ نحوه خاص دیگری نمی توانید به آن ارتباط دهید •

برادر حجت الاسلام حسینی : محدودیت لا علی التعین

برادر رسیف : هر نمی توانید بگوئید • چرا محدودیت ؟ هر چند لا علی التعین •

برادر حجت الاسلام حسینی : ما یک اشکال نقض می توانیم به فرمایش شما بکنیم و آن اینست که ما دنبال نیامده ایم که محدود هست یا نه ؟ و یا دنبال این هم نیامدیم که متغیر بی نهایت است آن هم ثابت نشده کی ثابت شد که بی نهایت هستند ؟

برادر رسیف : در هر صورت باید با یک فرض جلو برویم •

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا ؟ با فرض که شامل برهرد و باشد آغاز می کنیم •

برادر رسیف : چگونه این فرض شامل را می کنید •؟

برادر حجت الاسلام حسینی : می گوئیم هرجا تغییر است امر ثابتی است هرجا امر ثابتی است تغییر هست • نیاز به بیشتر آن نداریم •

برادر رسیف : تا اینجا را قبول داریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : نیاز بیشتری دارید ؟

برادر جاجرمی : مجموعه را که می‌گوئید ثابت نکردیـد •

برادر حجت الاسلام حسینی : جاداشتن قوانین و تعددش را نپذیرفتید ؟

برادر جاجرمی : محدودیت را تمام نکردیـم •

برادر معلمی : دوستان توجه دارند که آقای حسینی فرض محدود بودن مجموعه قوانین را نکردند نگفتند مجموعه قوانیـن مجموعه ای محدود است گفتند تک تک قوانین با هم تغایر دارند ممکن است مجموعه اش بی نهایت باشد ولی در داخلش با هم تغایر دارند یا نه ؟ وقتی در داخلش پذیرفتید که تغایر هست آنگاه ثابت میشود که مجموعه اش هـــم محدود است واین بحث بعدی است •

برادر یوسف : این مجموعه یك مجموعه خاص هست •

برادر معلمی : یك مجموعه خاص است ولی اینجا از خاص بودنش استفـاده نمیشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : از مجموعه عام هم می توانیم بگوئیم ؟ عـدم خصوصیت را اگر سلب خصوصیت از قانون کنیم دیگر قانونی داریـم ؟

برادر یوسف : نه نداریـم •

برادر حجت الاسلام حسینی : بسیار خوب نداریـم •

والســـــلام

برادر معلمی : بسم الله ... در ادامه بحث تغییر و حرکت و اثبات ضرورت اثر ثابت در حرکت که در جلسات گذشته با یک سیرهایی در بحث به اثبات رسیده بود بوسیله بعضی دوستان اشکالاتی گرفته شد که مجبور شدیم دو مرتبه راجع به امور ثابت در حرکت صحبت کنیم چنانکه در جلسه مشترک گذشته عرض شد اشکالاتی به راه اول و دومی که پیشنهاد شده بود گرفته شد که آنها را ذیلا نکردیم و راه سوم را راه نتیجه بخش دانستیم در راه سوم هم بحث بالاخره در جلسات واحد به اینجا رسید که اگر ما اثبات کنیم که هر توالی و حرکت خاصی سیری را که از گذشته و حال و آینده دارد به امر ثابتی برمی‌گردد آنگاه در نهایت به دسته امور ثابتی می‌رسیم که در این باره صحبت میشود که آیا این امور ثابت به یک امر ثابت واحد بازگشت می‌کنند یا این امور ثابت از یکدیگر انفصال دارند در مورد این مطلب سه ابداع احتمال شد ، یکی اینکه بگوییم این امور ثابت که بر هر تغییر و حرکتی حاکم هستند و علت هر تغییر و حرکتی هستند از یکدیگر انفصال دارند که صحبت می‌شد اگر فرض انفصال بین این امور ثابت را بکنیم آنگاه قانونمندهایی که مربوط به هر یک از این امر ثابت هستند نیز با یکدیگر انفصال دارند یا آنها هم با یکدیگر مرتبطند ؟ اگر آنها با یکدیگر مرتبط باشند آنگاه در واقع علتها یا قوانین از طریق معلول های خود به هم مربوط هستند ولااقل با یکدیگر انفصال ندارند در این مورد در جلسه واحد گفته میشد که بطور مطلق نمی‌توان گفت تمام معلول ها یعنی تمام کیفیات موجود با یکدیگر در رابطه و تأثیر و تأثر هستند واگر در جایی این مطلب اثبات شده باشد که همه کیفیات جهان با یکدیگر مرتبط هستند و با هم تعادل آثار می‌کنند آنگاه بحث تعین در رابطه در همان جا تمام شده است و دیگر احتیاج به دنبال کردن مطلب دیگری نیست ، همینکه مشخص گردد که همه اشیاء بریکدیگر اثر می‌گذارند یعنی هر شئی برآیند نیروهای تمام اشیاء می‌گردد و بحث تعین در رابطه هم غیر از این چیزی نیست نکته اینجاست که به صراحت نمی‌توان گفت همه اشیاء در رابطه تأثیر و تأثری با یکدیگر هستند بله میتوان گفت بعضی از اشیاء بر بعضی اشیاء دیگر اثر می‌گذارند ، اما اینکه بگوئیم همه

اشیاء برهمه اشیاء اثر می‌گذارند اینرا چگونه تمام کرده ایم ؟

یك ابداع احتمال دیگر این بود که اگر توانستیم ازطریقی اثبات کنیم که این امور ثابت بـــا یکدیگر انفصال ندارند می‌پرسیم آن رابطه یا هر چیزی که بین آنها است ثابت است یا متغیر ؟ اگر متغیر باشد آنگاه قوانین هم به همین علت که مرتباً رابطه شان تغییر می‌کند ثابت نخواهند بود بنابراین مجموعه قوانین یا امور ثابت نمی‌توانند ثابت باشند بلکه تغییر می‌کنند وبدینترتیب فرض ثبوت این امور را که اول کرده بودیم نقض میشود واین صحیح نیست بدینترتیب اگرآن امور ثابت بوده و رابطه بین آنها را نیز ثابت بدانیم آنگاه نتیجه می‌گیریم که کل این مجموعه نیـز مجموعه ای ثابت است • حال آیا این مجموعه حد دارد یا ندارد به آن کار نداریم وبهرحـال می‌دانیم که اجزاء آن ثابت و رابطه بین آنها نیز ثابت است بنابراین کل آن را می‌توانیم مجموعه‌ای ثابت بدانیم که هیچ متغیری درآن وجود ندارد که بعد اگر چنین چیزی اثبات شد می‌توانیـم بگوییم آن امر ثابت کل این مجموعه است و یا پا را ازاین بالاتر گذاشت و گفت این مجموعـــه ثابت سیر خاصی را نشان می‌دهند یا نه ؟ یعنی آیا جایگاه هر امر در این مجموعه جایگـاه خاصی است ؟ محدوده خاصی است ؟ البته مکان و زمان نه به معنی مکان و زمانی کـــه فعلاً برای اشیاء بکار می‌بریم بلکه به همان معنی که آن امور را متغایر می‌دانیم همین تغایـر آنها دلیل بر این است که هریك از آنها خصلت و محدوده خاصی دارند • حال ایـــن محدوده از هر جهت که باشد از لحاظ مکانی ، زمانی ، سرعت ، رنگ حجم ، وزن ویا هرچیز دیگری به هرحال همینکه تغایر بین این امور را پذیرفتیم به معنی آن است که هرکـــدام خصلتی دارند که سایر اشیاء آن خصلت را ندارند بنابراین در محدوده هرکدام که قـــرار بگیریم سایر امور درآن محدوده نخواهند بود • بنابراین یك امری لزوماً باید بوده باشد کـــه محدوده هریك ازاین امور را معین کرده باشد و این همان چیزی است که ما بدنبال آن بودیم نسبت به چیستی آن امر ثابت نیز فعلاً نظری نداریم بعداً چیستی آن هرچه اثبـات شد می‌پذیریم وفعلاً ما به آنچه که دنبال می‌کردیم رسیده ایـــم •

بنابراین بحث فعلی ما در مورد همین سه ابداع احتمال است تا این قسمت که امر ثابتی برحسب حرکت و تغییری حکم است را همگی پذیرفته اند وکسی اشکال نداشته است مگر آنکه بعد از اشکالی به نظر کسی رسیده باشد، اشکال تنها در این بوده است که آیا این امور ثابت بعد امر ثابتی برمی‌گردند یا به امر ثابتی برنمی‌گردند، اگر به امر ثابتی برنمی‌گردند آیا آن امور ثابت از یکدیگر منفصلند یا یک نحوه ارتباط با هم دارند ؟ وقتیکه قوانین بوسیله قانونمندهای خود محقق می‌شوند آیا یک امر ثابت است که وقوع پیدا کرده است یا اینکه همه آن امور ثابت وقوع پیدا کرده اند و مثلاً همه آنها اهمعرض هم واقع شده میدانیم؟ یعنی در اینجا قانون خودکار است و آنجا قانون ساعت و در آنجا قانون میکروفون است و اینها ظاهراً هم در زمان واحد موجودند؟ آیا با چنین ادعایی باید بین خودکار و ساعت و میکروفون انفصال حقیقی قائل شویم ؟ در اینصورت این فرض را چگونه با بحث های گذشته در مورد عدم انفصال اشیاء متغایر سازگار می‌دانیم ؟ و یا آن امور ثابت مرتبط هستند و ارتباطشان متغیر است و یا ثابت ۰ اگر ثابت باشد آنگاه تنظیم خاص مجموعه قوانین یا کیفیت جایگزینی آنها تابع چه امری است ؟ این تقدم و تأخر خاص بین قوانین که در یک مکان و زمان خاص یکی از آنها به وقوع می‌پیوندد آیا بدون علت میتواند باشد یا اینکه ذاتی است و علت نمی‌خواهد این بحثی است که آنرا ادامه می‌دهیم تا روشن شود که آیا حرکت به امر ثابت واحد برمی‌گردد یا نه ؟

برادر جاجرمی :بسم الله۰ من همین قسمت اخیر صحبتهای جناب آقای معلمی را با نحوه بیانی دیگر توضیح می‌دهم وسپس مطلب دیگری را یاد آور می‌شوم۰

اشکالی که طرح می‌شد این بود که اگر ما یک امر ثابت را برای سیری از تغییرات طولی بپذیریم آنگاه چون به تعداد مبهم شئی وجود دارد آنگاه مبهم بسیط زمانی هم فرض دارد ۰ در این صورت (با توجه به قسمت اخیر صحبت جناب آقای معلمی) اگر ما تعداد مبهم سیر و امر ثابت قائل شویم در اینصورت اگر بپرسند که چرا این سیر در مورد این کیفیت خاص بروز پیدا کرده است و در مورد کیفیت دیگری بروز پیدا نکرده است از آنجا که به نظر میرسد

ما امر ثابت را می‌خواستیم بر تغییر حاکم کنیم ونه بر تغایر ، یعنی آنجا که امر ثابت برتغایر هم تمام میشود یعنی تعین در رابطه تمام شده است یعنی یك خصلت خاص رابه امروعلت خاص منسوب کردید و نه چیز دیگر بنابراین تغایر سیرها را نمی‌توانیم امر ثابتی بهریم مگر آنکه تحت از راه دیگری وارد شویم * که مثلاً توجه به ترکیب بکنیم و خصلت مجموعه را در رابطه با خصلت اجزاء ببینیم ویك چنین سیر دیگری را دنبال کنیم * اما اگر ما سیر طولی را در رابطه با تغییرات اشیاء ملاحظه کنیم ، تغایر این سیرها را تحت یك امر ثابت نمیتوان برد زیرا که آن امور ثابت متفاوت و متغایر سیرهای متغایر را تعین داده اند اما در مورد تغایر اینها دیگر جایی در بحث نبوده که راجع به تعین خاص متغایرین بحث کنیم وعلت ذکر کنیم * زیرا بدنبال این بودیم که تغییر تحت امر ثابتی باشد *

مطلب دیگری که دیروز در واحد پیرامونش صحبت شد و از ابتدای بحث اثبات امر ثابت در واحد دوستان پیرامونش فکر کردند و بحث نمودند این بود که اگر ما از یك کیفیت خاص بتوانیم به کیفیتهای مختلفی برویم سئوال میشد که چه امری معین می‌کند که به چه کیفیتی برویم ؟ به نظر من میرسد که در همین ابتدای کار که می‌خواهیم این نحوه وارد شویم بنحوی باتوجه به شئی مرکب و کلی نگری سخن گفته ایم ، بدون اینکه قبل از آن به نحوی ترکیب و اینکه خصلت تابع ربط است را اثبات کرده باشیم * چرا که ما در بحث هماهنگی و تناسب و توالی خاص تمام کرده ایم که هر کیفیتی متناسب با کیفیت خاص است واز هر کیفیتی به هر چیزی نمیشود رفت چرا که تغایر نفی میشود * بنابراین یك کیفیت را ضروری یك کیفیت خاص در توالی خاص دانستیم از اینرو در این مرحله نمی‌توانیم بگوییم که از یك کیفیت به کیفیتهای مختلف می‌توانیم برویم * بنا براین امری باید مشخص کند که چه کیفیتی بروز پیدا بکند * چرا که ما فعلاً تنها تمام کرده ایم که در توالی خاص گفته ایم از هر کیفیتی هر کیفیتی نتیجه نمیشود مگر آنکه قید شرایط مکانی و زمانی را به آن بزنیم که در اینصورت به نحوی وارد بحث ترکیب شده ایم و خصلت را درشرایط زمانی و مکانی ملاحظه کرده ایم و گفته ایم که خصلت تابع شرایط زمانی و

مکانی است و این قبل از بیان مقدمات لازم برای چنین ادعایی است .

برادر معلمی : چونکه در جلسات واحد و مشترک بحث زیاد شده است برای اینکه زودتر به نتیجه برسیم دوستان سعی کنند پیرامون نکته اصلی بحث بکنند و نکات متفرقه را که مثلاً اگر اینگونه گفته شود اینگونه میشود و این اشکال در فلانجا هم هست را مطرح نکنند بلکه زودتر نتیجه گیری شود . آنچه که الان مورد بحث است چنانکه در گزارش جلسه واحد هم عرض شد این است که برهرحرکت امر ثابت خاص حاکم است و اسمی هم از بحث بسیط یا بسیط زمانی در اینجا به میان نمی آید ، و بحث تفاوت بسیط زمانی و بسیط هم در اینجا مطرح نیست . تا این قسمت را که بر هر توالی خاص امر خاص حاکم است را که دوباره مورد افتاق بوده است دیگر مطرح نشود از این قسمت به بعد که آیا این امر ثابت به امر واحدی بازگشت می کنند یا نمی کنند مورد بحث قرار گیرد . اگر بازگشت می کنند چگونگی واستدلال را بیان می کنند و اگر هم بازگشت نمی کنند تکلیف این امر ثابت چه میشود ؟ آیا به همدیگر رابطه دارند یا ندارند ؟ یکپارچه هستند یا نیستند . بحث براین قسمتها متمرکز بشود تا انشاءالله مطلب حل شود . بنا براین آقای جاجرمی اگر می خواهند مطلبشان را دوباره براین امر که آیا این امور ثابته امر ثابتی برمی گردد برگردانند و استدلالهایی که در جلسات مشترک و جلسات واحد مطرح شده است را اگر از نظر ایشان پذیرفته نیست نقض کنند و پاسخ این سئوالها را بدهند که آیا این تعداد مبهم از قوانین با یکدیگر مربوطند یا نیستند ؟ یا اصولاً سخن از ارتباط بین آنها سخنی انحرافی است ؟ و اگر رابطه ندارند تبعات آن چه می شود ؟ این قسمتها را توضیح بدهند وبگویند که نقض آن استدلالهایی که برای اثبات برگشتن امور به امر ثابت می کند چیست ؟ تا دوستان بتوانند بحث کنند .

برادر جاجرمی : در ابتدا که مطلبی را اشاره نمودم که امر ثابت را در مورد سیرهای .....

برادر معلمی : شما فرمودید در مورد تغایر بحث کردیم حالا اگر در مورد

تغییر هم بحث کنیم تعین در رابطه تمام شده است ، خوب تمام بشود این چه اشکالی دارد ؟

برادر جاجرمی : در مورد تغییر و امر ثابت در آن بحث کردیم اما اگر امر ثابت را در مورد تغایر در سیرها بحث کنیم و به یك امر ثابت برگردانیم که این امر خاص این سیرهای مختلف را تعیین کرده است اینجا وقتی است که تعین در رابطه را تمام کرده ایم یعنی خصلت خاص را به امر ثابتی که حاکم بر همه امور است .

برادر معلمی : خوب در صورتیکه برای آن استدلال کرده باشند چه اشکالی دارد ؟ شما به سیر استدلال اشکال کنید نه اینکه بگویید اگر این حرف را زدید آنهم تمام میشود .

برادر جاجرمی : یعنی حداقل چنانکه شما هم فرمودید در جلسه واحد هم بحث شده بود ما اگر بین امور ثابت مختلف که حاکم بر سیرهای مختلف است می توانیم رابطه قائل نباشیم زیرا که اگر تغیر و تأثر هم بین اشیاء باشد باز این حکم را در مورد قانونهای آنها نمی توانیم بدهیم . در مورد امور ثابتی که وقوع را از آنها انتزاع کرده ایم و گفته ایم که قبل از وقوع وجود دارند و قبل از تغییر اشیاء در خارج هم هستند و ثابت هستند این حکم را در مورد ارتباط قانونهایش نمی توانیم بدهیم زیرا موضوعاً در مقوله ای نیستند که درباره آنها بحث می کنیم . بنابراین برفرض پذیرش ارتباط بین متغایرین نمی توانیم این رابطه را به رابطه بین قوانین تعمیم دهیم .

برادر معلمی : پس در مورد این امور چه می توانیم بگوییم این امور ثابت چگونه هستند .

برادر جاجرمی : اینها در همه زمانها وجود دارند و تعیین می کنند که ....

برادر معلمی : شما می فرمائید این امور ثابت هستند ، این درست ، ولی تغایر این تعداد مبهم قوانین به چه چیز است ؟ آیا با هم و با قانونمندهای خود رابطه دارند ؟ اینها را توضیح دهید تا موضع شما مشخص شود و دوستان بدانند چگونه باید صحبت کنند

برادر جاجرمی : حداقل این است که در این موضع بگوییم تغییراتش تحت

یك امر ثابت در می‌آید و به تعداد مبهم امر ثابت که تعیین کننده سیر تغییرات اشیاء هستند وجود دارد وبین آن امور ثابت رابطه ای نیست و انفصال است هر چند بین قانونمندها و کیفیات رابطه باشد زیرا که موضوعاً کیفیات متغیرند وقوانین امور ثابت .

برادر معلمی : آنگاه اگر بین آنها انفصال باشد می توانیم بگوییم که با یکدیگر تغایر دارند ؟

برادر جاجرمی : بله می توانیم بگوییم .

برادر سیف : بسم الله . در ادامه بحثها عرض می‌کنم که در گزارش جلسات اشاره شد که چرا این قانون واقع میشود وآن واقع نمیشود ؟ به نظر میرسد که این قسمت مربوط به بحث نیست زیرا زمانی که گفتیم قوانین هستند و همه هم تحت امر ثابت هستند ، قوانین را منتزع از زمان دانستیم وخواستیم بگوییم همینها تحت امر ثابت هستند بنابراین تکیه گاه ما در اثبات اینکه این قوانین به امر ثابت برمی‌گردند نمی‌تواند ربطی به چرایی وقوع قانون در این زمان یا آن زمان داشته باشد . بنابراین از این طریق نمی‌توانیم وارد شویم .

برادر معلمی : چرا ؟

برادر سیف : زیرا این امور را امور ثابت و منتزع از اشیاء می‌خواهیم فرض کنیم که جدای از اشیاء و قبل از اشیاء هستند ، که در اینصورت باید با تکیه برخود قوانین جدای از زمان اثبات کنیم که به امر واحدی برمی‌گردانند و اگر می‌خواهید بگویید که راه اثبات ارتباط بین اشیاء آن است که بگوییم چرا این واقع شد و چرا دیگری واقع نشد که (زمان را دخالت داده ایم) و تقدم و تأخر قوانین در وقوع ، کیفیت ارتباط بین قوانین را معین نمی‌کند لذا دلیلی برای طرح بحث وقوع قوانین نیست .

علاوه بر این فرض ارتباط " خاص " بین قوانین پس از فرض گرفتن تعدادی خاص از قوانین و امور است یعنی چنانکه در جلسه گذشته عرض شد بدون فرض مجموعه ای از قوانین بحث از کیفیت ارتباط بین قوانین مطرح نیست . شما می‌گویید که قوانین حد ندارند و مبهم هستند ما

نمی‌دانیم که چگونه اند ولی در عین حال ربط خاص بین آنها را فرض می‌کنیم این دو فرض که تعداد نامعین یا بینهایت قانون وجود داشته باشند با فرض ارتباط خاص بین قوانین که لازمه آن فرض مجموعه خاص و در نتیجه تعداد محدودی قوانین است چگونه قابل جمع هستند ؟ نکته دیگر اینکه اگر سنخ قوانین را غیر از سنخ اشیاء و کیفیات بدانیم آنگاه اگر ارتباط بین قانونمند ها اثبات شد و از اینطریق یک نحو ارتباط بین قوانین هم پذیرفته شد چگونه "تغایر" بین نحوه ارتباط اشیاء را می‌توانیم نتیجه بگیریم ؟ یعنی نفس وجود رابطه بین قانونها حکایت از وجود رابطه مختلف بین قانونها نمی‌کند ، یعنی شما فرض برقراری کیفیات مختلف ارتباطی بین قوانین را وقتی می‌توانید بکنید که یک قانون حاکم بر قوانین را فرض کرده باشید والا صرف فرض وجود یک دسته از قوانین که در ربط با هم هستند مطلبی را اثبات نمی‌کند زیرا اولاً تعداد قوانین را نمیتوان محدود فرض کرد (اثبات نشده است) و از طرف دیگر ارتباط بین قانونها را منوط به ارتباط بین قانونمند ها می‌کنید در حالیکه راجع به تغایر در سنخیت بین قانون و قانونمند و تغایر در کیفیات ارتباط آنها نسبت به هم بحثی نمی‌کنید و تغایر بین کیفیت ارتباط قوانین با هم را بدون دلیل پذیرفته اید ولازمه اینکه فرض یک نحوه ارتباط و دیگر را هم بین قوانین بنمایید آن است که مجموعه خاصی از قوانین را دون مجموعه ای دیگر فرض بنمایید که این فرض در واقع محدود فرض کردن قوانین است ، و یا به عبارت دیگر محدود دانستن تعداد قانونمند ها است که این یک پیش فرض اثبات نشده است (حال آنکه اگر تعداد قوانین را " نامحدود " بدانیم آنگاه هیچ نحوه ربطی بین قوانین فرض وجود ندارد مگر اینکه آن نحو ارتباط در این قوانین نامحدود موجود باشد ، بخصوص اگر تفاوت در کیفیت ارتباط بین قانونها را اثبات نکرده باشید) این هم در بحث خود نفس قوانین در مورد تحقق قوانین هم که لااقل من متوجه نشدم که چگونه میتوان بحث از تقدم و تأخر در تحقق قوانین را به ربط داشتن قوانین به یکدیگر نسبت می‌دهید ؟

برادر محلی : اینجا گفته میشد که اگر بگوییم چرا این قانون واقع میشود

یعنی یک علتی برای آن پیدا کرده اید وبعد از این آن علت هم یا چند تا میشود یا یکی میشود اگر یکی بشود که تغییر هم در آن راه نداشته باشد که بحث تمام است و اگر چند تا بشود باز همان سئوال تکرار میشود که چرا این علت واقع شد و آن علت واقع نشد واین همینطور ادامه پیدا میکند تا به یک علت برسد .

برادر سیف : جواب می دهند که همه این علل واقع شده اند یعنی هیچ قانونی نیست مگر آنکه ما بتوانیم حضور وظهورشان را ببینیم (یا حضور وظهور داشته باشند)

برادر معلمی : آیا در همه جا واقع شده اند ؟ در همه مکانها وزمانها و خصالها یا یک جایی فرق می کند ؟ سئوال ما در مورد همانجایی است که فرق می کنند . اگر در هیچ جا فرق ندارند پس تفاوت بایدگو و خودکار چیست؟

برادر سیف: بله قانون خودکار ومداد فرق دارند وخودکار و مداد یک جا ندارند می پرسید چرا قانون مداد اینجا است می گوییم چون مداد اینجااست . چرا قانون خودکار اینجا است چون خودکار اینجا است . قانون و قانونمند را شما در ابتدای امر (ودرعینیت) از هم جدا نمی توانید بکنید .

برادر معلمی : سپس اینکه در اینجا قانون خودکار اتفاق افتاده است کسی خودکار شده است علت نمی خواهد ؟

برادر سیف : شما می پرسید چرا قانون خودکار اتفاق افتاده است می گوییم که علتی نمی خواهد قانون خودکار همیشه بوده است و فرض عدم آن را هم نمی توانیم بکنیم .

برادر معلمی : در همه جا هم بوده است ؟

برادر سیف : در جایی بوده است (زمان و مکان که برای قوانین مانند قانونمند ها مطرح نیست) البته (شاید) یک راه ورود نقض میتواند این باشد که آیا انسان وقتی چیزی می سازد قانون جدیدی را بر آن بار می کند یا نه قانون جدیدی نیست و این بحث را به عنوان یک بحث جدید می توانیم وارد کنیم یعنی بپرسیم آیا اشیائی را که انسان

می‌سازد همراه با ایجاد قانون آن است یا وجود داشته است ؟ اما اگر این را کنار بگذاریم و بحث آن را به جای دیگری موکول کنیم ، فرض اینکه قانونی ماورای قانونمندها وجود داشته باشد که روزی هستی در آن حلول کند و قانونمند را تشکیل دهد ، این هم نیز با یک پیش‌فرض فلسفی همراه است که معتقد باشیم اشیاء خلق می‌شوند و از نیست به هست تبدیل می‌شوند . آنگاه این اشکالات را چگونه پاسخ می‌دهیم ؟

خلاصه بحث اینکه در هر دو مورد اثبات اینکه این قوانین به یک امر ثابت برمی‌گردند لزوماً با توجه به مجموعه خاص از قوانین و محدودیت قائل شدن وارتباط خاص (و متفاوت) قائل‌شدن بین قانونمندها (و قوانین) خواهد بود که همینکه بخواهیم اثبات این مطلب را بکنیم خود ، لوازم بحث را می‌طلبد که اگر کسی آنرا اثبات کرد ما درباره اش صحبت خواهیم کرد .

برادر معلمی : پس شما در صحبتهایتان فرمودید که برای هر سیر خاصی یک امر ثابتی هست ولیکن دیگر نمی‌توان ثابت کرد که آن امور ثابت به امر ثابتی برمی‌گردند امور ثابت از یکدیگر جدا و منفصل هستند و ...

برادر رسیف : مگر آنکه اثبات کنیم که قانونمندها به هم مرتبط هستند

برادر معلمی : (و گفتند که) همه قوانین هم در همه مکانها و همه زمانها هستند .

برادر رسیف : نمی‌گوییم از هم منفصل هستند ولکن می‌گوییم علی فرض ارتباط بین قوانین ارتباطی دون ارتباط دیگری مطرح نیست .

برادر معلمی : آیا ارتباط دارند یا ندارند ؟ حتی ارتباط هم نمی‌گوییم آیا انفصال بین آنها است یا نیست ؟ اگر گفتید انفصال نیست آنگاه یک بحث دیگری میشود . اگر گفتید انفصال است همانند صحبت آقای جاجرمی میشود .

برادر رسیف : اصلاً بحث از ارتباط بین قوانین کردن و اثبات کردن ارتباط بین آنها (در قدم اول) منوط به آنچه تا حالا (به عنوان استدلال) شنیده ایم است که

بین قانونمندها اثبات ارتباط بشود • اگر ما نتوانیم که بین قانونمندها اثبات ارتباط بکنیم چگونه است که ادعای ارتباط بین قوانین را می‌کنیم؟

برادر معلمی : خود تغایرشان هم دلیل بر ارتباط آنها نیست ؟ همینکه تغایر با یکدیگر دارند وشما می‌گویید این قانون محدوده خاص دارد که آن قانون آن محدوده را ندارد ، همین دلیل یك نوع ربط نیست ؟ دلیل یك نوع تاثیر و تاثر نیست ؟

برادر رسیف : خیر ، زیرا اگر تاثیر و تاثر بین قوانین قائل شوید که دیگر اصلاً غرض ثبوت قوانین را نقض کرده اید و آنها را متغیر دانسته اید واین نقض غرض است •

برادر رسلیمی : بسم الله • یك مطلب کلی که استاد هم کراراً فرموده اند و در جلسه تکرار شده است این است که امر ثابت حاکم بر قوانین را از راه کلی نگری اثبات کنیم بر این مطلب اشکالی وارد هست که اگر آنرا در محدوده بحث دانستید جواب بفرمایید • مطلب این بوده است که می‌فرموده اند بر هر کیفیت وبرخصلت هر کیفیت بصورت کلی یك قانون ثابتی حاکم است یعنی هر کیفیتی بر حرکت وخصلتش که در واقع هر دو را می‌توان یکی دانست قانونی حاکم است ودر عین حال که آن قانون حاکم است این کیفیت تعداد مبهمی ازاجزاء را دارا است که بر آن اجزاء هم قوانینی حاکم است • بعد گفته شده است که این امر ثابت است که معین می‌کند که چه قوانینی برآن اجزاء حاکم باشد • یعنی آن امر ثابت کلی که خصلت مجموعه و کیفیت را مشخص کرده است ، معین می‌کند که اجزاء چه خصلتهایی داشته باشند و تحت چه قوانینی حرکت کنند • اینجا یك اشکال به ذهن می‌آید وآن این است که اگر امر ثابت کیفیت حرکت را معین می‌کند دیگر چه لزومی هست که آن امر ثابت بر اجزاء حاکمیت داشته باشد و مکان اجزاء را مشخص کند • مگر اثبات شده است که رابطه ای مستقیم بین اجزاء و منتجه است ؟ یعنی یا رابطه بین اجزاء مختلف یك مجموعه است که منتجه را نتیجه می‌دهد یا اینکه خیر آن امر ثابت منتجه را نتیجه می‌دهد اگر آن امر ثابت است که دیگر احتیاجی به این ندارد که ما اثبات کنیم آن امر ثابت بر اجزاء مجموعه هم

حاکم باشد • یعنی اجزاء مجموعه ای هستند که هر طور بخواهند با یکدیگر مرتبط باشند ، کل مجموعه تحت آن امر ثابت تغییر خواهد کرد و اگر که نه ، آنگاه به این معنی است که رابطه ای ضروری بین اجزاء مجموعه و منتجه وجود دارد ، این از یک طرف احتیاج به اثبات دارد و از طرف دیگر اگر قائل باشیم که رابطه ضروری بین اجزاء و خصلت مجموعه است و ادعا کنیم که روابط بین اجزاء مجموعه هستند که منتجه را بطور ضروری نتیجه می دهند یعنی بطور ضروری یک نحو رابطه خاص یک منتجه خاص را نتیجه دهد ، آنگاه در لازمه بحث می توانیم بگوییم پس آیا قوانین می توانند مخلوق باشند یا نه ؟ یعنی ما یک رابطه ضروری بین اجزاء مجموعه و خصلت کل مجموعه قائل شدیم • این اشکال را که به نظرم رسید در این جلسه و یا در بحثهای بعد استاد پاسخ بفرمایند که اگر ما قائل شویم بین رابطه عرض و طولی تلازم هست به این نحو که رابطه عرض رابطه طولی را معین می کند و براین قانونی حاکم است ، آنگاه آیا دیگر قوانین می توانند مخلوق باشند ؟ یعنی بر فرض اگر ضرورتاً اکسیژن و ئیدروژن آب را تحویل می دهند آیا دیگر می شود خدای تعالی این قانون را عوض بفرماید که مثلاً این رابطه عرض یک تغییر طولی دیگری را نتیجه دهد ؟

برادر معلمی : سئوال آقای سلیمی چون بیرامون لوازم بحث است در جلسه بعد انشاءالله • درباره اش بحث میشود که اگر معلوم شد قوانین ثابت هستند و بسیط زمانی می باشند و چیز دیگری بنام بسیط ذاتی هم داریم ، آنگاه اگر خواستیم بین آن بسیط زمانی و بسیط ذاتی را مطرح کنیم این سئوالات مطرح میشود •

برادر سلیمی : عذر می خواهم یک قسمت از مطالب در مورد لوازم بحث نیست ، آن قسمتی که عرض کردم اگر امر ثابتی حرکتی را معین می کند ، یعنی معین می کند که حرکت بعدی این مجموعه چه باشد ، در اینجا لزوم حاکمیت امر ثابت براجزاء مجموعه ثابت نشده است • استاد چندین جلسه قبل صحبتی می فرمودند که منتجه جایگاه اجزاء را معین می کند •••••

برادر معلمی : هنوز به آن بحث نرسیده ایم زیرا تشکیلی که شده است قبل از آن مطلب است لذا هنوز به بحث مجموعه با آن وسعت نرسیده ایم .

برادر رسلیمی : چرا ، در جلسات قبل فرموده اند .

برادر معلمی : بله در جلسات گذشته بنده به عنوان گزارش جلسه واحد عرض کرده ام که لزوم امر ثابت در حرکت تمام شد و بعد بحث پیرامون چیستی این امر ثابت شروع شد که آیا قانون است یا چیز دیگری است . ابداع احتمالاتی شد که یکی از آنها هم قانون بود . این بحث ادامه پیدا کرد تا رسیدیم به اینکه این قوانین ثابت هستند وبسیط زمانی هستند و مخلوق و این بحثها ادامه یافت اما الان که دوستان بار دیگر در اثبات امر ثابت در حرکت اشکال کرده اند لذا آن بحثها مربوط به آینده میشود اول باید این بحث تمام بشود زیرا اگر معلوم شد در حرکت هیچ امر ثابتی نیست آنگاه دیگر بحث قانون و بسیط زمانی و ذاتی همگی از بین می رود .

برادر رسلیمی : ما الان علی فرض می گیریم که آن امر ثابت اثبات شده است آقای حسینی فرموده اند که امر ثابتی بصورت کلی بر حرکت حاکم است والا حرکت محال میشود

برادر معلمی : آیا همه دوستان اینرا پذیرفته اند که بر همه حرکات یک امر ثابت حاکم است ؟

برادر رسلیمی : ما این کلی را پذیرفته ایم که بر هر حرکتی یک امر ثابت حاکم است ، و این را از طریق کلی نگری گفتیم حال یک اشکال بر بحث از طرف دوستان میشود که اشکال بعده از طرف دیگر مطلب است دوستان اشکال می کنند که آیا بین حرکات مختلف امور ثابت متعدد فرض دارد آیا اینها به امر واحد برمی گردد یا نه ؟ اشکال من از آنطرف است که اگر امر ثابت واحدی بر جهان حاکم بود آیا این لازم است که بر اجزاء هم حاکم باشد یا نه ؟ اگر امر ثابت کلی را که حاکم بر کل جهان است اثبات کردیم و مثلاً روشن شد که کل جهان به طرف علت غایی می رود آیا فرضاً قوانین دینامیک یا قوانین حاکم بر اشیاء هم لزوماً

تحت آن امر ثابت است یا نه ؟ یعنی دیگر رابطه ای ضروری بین مجموعه و اجزاء نیست .

برادر معلمی : اگر که دوستان مجموعه نگری را به این وسعتش پذیرفته بودند که اجزاء هست و مجموعه ای که خصلت اجزاء هم با خصلت مجموعه فرق می‌کند وآن صحبتی که اجزاء به منتجه می‌گویند چه باش و منتجه به اجزاء می‌گوید که کجا باشید وبعد از این هم پذیرفته بودند که کلیه قانونمندها در رابطه تأثیر و تأثر هستند ، پس هر قانونمند و هر کیفیت مجموعه آثار بقیه کیفیتها هست و بعد از اتمام این بحث ، بحث قسمت آخر که آیا آن امور ثابت با هم مربوطند یا نیستند هم پایان می‌گرفت و کل این کیفیتها و قانونمندها یک مجموعه میشد وآن مجموعه هم حتماً حرکت خاص داشت و بر آن حرکت خاص هم حتماً امر ثابت خاصی حاکم بود بحث تمام بود . مسئله اینجاست که دوستان این قسمت را قبول نکرده اند و می‌فرمایند که بحث مجموعه نگری با این وسعتش که ما مجموعه را جمع برداری اجزاء بدانیم اثبات نشده است .

برادر سلیمی : اما از این استفاده شده است .

برادر معلمی : دوستان می‌گویند این اثبات نشده است .

برادر سلیمی : اشکال من هم همینجا است که این اثبات نشده است ولی در بحث از آن استفاده شده است .

برادر معلمی : بسیار خوب پس پیرامون آن صحبت میشود تا اثبات شود .

برادر امیری : بسم الله . ابتدا یک تذکر خدمت برادران عرض می‌کنم و سپس وارد بیان مطلب می‌شوم وآن اینکه آن بحثهایی که در رابطه عرض و طولی کردیم گویا واقعاً همگی را کنار گذاشته و از آنها اصلاً استفاده نمی‌شود آیا اینجا اصلاً بحث جایگاهی دارد ؟ یا اینکه از این در بحث آینده استفاده می‌کنیم یعنی مهره ای و مقدمه ای را گفته ایم و آنرا رها نموده ایم و بعد از اینکه اثبات امر ثابت کردیم می‌خواهیم از آن استفاده کنیم ؟ یا اینکه الان می‌خواهیم استفاده کنیم به نظر می‌آید که اگر بخواهیم الان استفاده کنیم دیگر

اینکه به چند امر ثابت برمی‌گردند حرف ظاهراً درستی نمی‌تواند باشد . یعنی اگر ما همان مسئله اجمالی را از رابطه طولی و عرضی در نظر داشته باشیم دیگر وقتی که می‌گوییم تغییر به یک امر ثابتی برمی‌گردد در متن این واحد بودن آن امر ثابت نهفته است ولی همینکه گفته می‌شود هر تغییری به امر ثابتی برگردد بیانگر جزئی نگری کردن است . بنابراین ما هم با دوستانی که جزئی نگری می‌کنند پیش می‌رویم تا ببینیم آیا میشود که اثبات کنیم آن امر ثابت هم واحد است و هم ثابت و مطلب را از آنطرف اثبات کنیم ؟ استدلالی که می‌توانیم عنوان کنیم به این ترتیب است که از تغییرهای خاص که غیر قابل انکار است شروع می‌کنیم ، اگر بگوییم تغییر خاص یک ، یک توالی خاص دارد و تغییر خاص دو و توالی خاص دیگری دارد ، صحبت در این است که آیا هر کدام از اینها علتی دارد یا ندارد ؟ هر کدام از این تغییرهای خاص بدون توجه به ربط داشتن یا نداشتن آنها با هم ، علت خاص دارند ، فرضاً علت " الف " و علت " ب " (و کاری به بسیط بودن یا نبودن ثابت بودن یا نبودن علت هم نداریم ، روی کیفیت علت بحثی نداریم تنها می‌دانیم که علتی دارد به این هم آیا در مرحله قانون است یا نیست کاری نداریم تا دوستان اشکال نگیرند که ما در مرحله تانونیت نمی‌توانیم بحث کنیم ولی اینکه علتی دارد غیر قابل انکار است) بعد از اینکه پذیرفتیم که علتی دارد سئوالی را که آقای سیف می‌فرمودند جا ندارد دومرتبه سئوال می‌کنیم و لوازم اینکه این سئوال جا نداشته باشد را بررسی می‌کنیم می‌گوییم آیا علت " الف " و " ب " که ادعای حقیقی بودن هر یک را داریم هر کدام از آنها محدوده ، خاصی دارند (ضمناً توجه کنید که نگفتیم اینها امر ثابت و غیر شئی هستند تا شما بفرمایید برای آنها محدوده نمی‌توانید ذکر کنید) هر کدام از اینها محدوده خاصی دارند که به تبع وقوع این محدوده خاص یک معلولی را نتیجه می‌دهد فرض کنید یکی آب به بخار را نتیجه می‌دهد و دیگری بزرگ شدن درخت را . حال ما می‌توانیم سئوال کنیم که چرا علت الف در محدوده ای است که هنگام وقوع آن آب بد بخار تبدیل میشود و علت ب در محدوده ای است که هنگام وقوعش دانه تبدیل به درخت میشود . اگر شما

بفرمایید که این جا ندارد خود به معنای آن است که دیگر در مورد معلولهای آنها هم علت نخواهید یعنی اینکه آب به بخار و دانه به درخت تبدیل میشود خود این علت نخواهد خوب اگر یک چنین چیزی علت نخواهد به معنای آن است که شما دیگر انتظار رفع تشنگی از خوردن آب را نداشته باشید • چه دلیلی دارد که دانه به درخت تبدیل شود ؟ ممکن است به چیز دیگری تبدیل شود • چه دلیلی دارد که وقتی آب گرم میشود بخار شود شما می‌گویید بی‌علت است، علت نمی‌خواهد از این بحث نتیجه می‌گیریم که حتماً باید علت بخواهد پس جا دارد که سئوال کنیم چرا این علت و نه آن علت • پس اینکه علتی می‌خواهد و هرکدام از اینها جایگاه خاصی دارند یک مرحله است د رمرحله بعد می‌گوییم آیا علت اینها یکی است یا چند تا ؟ اگر گفته شود که هرکدام از این علتهای خاصی که ماگفتیم این تعین خاص و جایگاه خاصی که دارند به چند علت برمی‌گردد و علتهای متعددی وارد عین همین سئوال را دوباره آن علتها می‌توانیم تکرار کنیم که خود آن علتها تعین خاصشان چگونه است ؟ اینکه هرکدام محدوده خاصی دارند چگونه است • آنجا نهایتاً اگر نپذیریم که اینها به یک امر واحدی برگردند به تسلسل کشیده میشود پس یک علت واحد است که باعث میشود که این علل خاصی که ما برای آب و بخار و درخت و دانه در نظر گرفتیم مشخص شوند حال که به یک علت رسیدیم باید ثابت کنیم که این علت ثابت است اگر علت ثابت شد نتیجه نهایی این میشود که یک علت ثابت واحد است که تعین هر تغییر خاص را مشخص می‌کند سئوال می‌کنیم که آیا این علت واحد ثابت است یا متغیر ؟ لوازم متغیر بودن آن این است که شما خود آن قانون واحد را یک امر خاص متحرک بدانید که تغییر می‌کند و توالی دارد و عین همین سیری که بدینجا رسیدیم برای آن مطرح میشود و باز دوباره به امر واحدی می‌رسید و همینطور تسلسل صورت می‌گیرد بنابراین نتیجه می‌گیریم که این علت نمی‌تواند ثابت نباشد پس نتیجه می‌گیریم که بر تعین هر تغییر خاص نهایتاً یک امر واحد ثابت حاکم است • این با توجه به دید جزء نگری است •

اما سئوالی که برادرمان آقای سلیمی فرمودند ، خوب اگر ما بتوانیم یک امر ثابتی را در آخر اثبات کنیم مسلماً آن است که حاکم بر علل قبلی آن است ، زیرا که ما تعین علل قبلی را به یک علت نهایی برگرداندیم وآنها است که این علت را مشخص می‌کند ، طبق دلیلی هم که آوردیم گفتیم که اینها هم این پایینی را مشخص می‌کند ، نتیجه اینکه اگر دقت کنیم آن علت نهایی است که تعین این آب به بخار و غیره را مشخص می‌کند این سیری است که ما رفته ایم تقسیم بندی ما اینگونه بوده است که به آن قانون اینگونه برسیم والا خود آنها در عینیت که از تقسیم بندی ما در طریق رسیدن به علت واحد تبعیت نمی‌کنند آنها از آن امر ثابت تبعیت می‌کنند ، برای رسیدن به آن امر ثابت ما مرحله مرحله کردیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : اعوذباله السمیع العلیم ... بسم الله .

بارالها ما را در بندگی خودت نگهدار و در بندگی خودت از این دنیا ببر و در بندگی خودت محشور بفرما . بارالها به ما آنگونه سلوک بفرما که ما مستحق آنیم وآنگونه سلوک کن که سزاوار ربوبیت و الوهیت و تفضلت است . خدایا کلمه حق را در سراسر جهان بگستران ومارا در گسترش کلمه حق شریک بفرما . کلمه باطل را از زمین ریشه کن بفرما و در ریشه کن ساختن کلمه باطل همگی ما را شریک بفرما . وعده ای را که به ولیت عنایت کردی بزودی به او عطا بفرما خدایا نایب ولیت حضرت نایب الامام آقای خمینی را مؤید و منصور بدار خدایا ولایت ما را خودت بعهده بگیر و بر نفس وابلیس مسپار .

برادران مطالبی را اینگونه بیان فرمودند جناب آقای جاجرمی اهتمام داشتند که تغییر به امر ثابت برگشته است ولی بازگشت تغایر آنها به امر ثابت هنوز ثابت نشده است بنابراین تعین تحت رابطه نیامده است و بازگشت به امر ثابت نکرده است و جناب آقای سیف خلاصه فرمایششان این بود که قانونمندها و قانونها با هم وجود دارند مگر آنکه کسی بگوید چیز جدیدی را آدمیزاد بسازد والا صحبت اینکه قانون باشد وقانونمندش نباشد باید اثبات بشود و به لوازم آن هم اشاره می‌کردند بدینترتیب که کون و فساد پذیرفته خواهد بود و چیزی

تحت آن قوانین بوجود بیاید که حالا وجود ندارد • آقای سلیمی هم فرمودند رابطه بین مجموعه و اجزاء آن ثابت نشده است من پاسخ آقای امیری را عین پاسخ و کامل وکافی می‌دانم و اگر بخواهم تقریر هم بکنم چیزی بر آن نمی‌افزایم ، فقط توضیح مجددی می‌دهم یعنی صحبتهای آقای امیری را تکرار می‌کنم•

تکرار را هم اینگونه آغاز می‌کنم اول فرمایش آقای امیری که فرمودند رابطه عرض و طولی قبلاً بحث شده است ، حالا عرض می‌کنیم آیا تاثیر و تاثری را که در مکان مشاهده می‌کنید ، آیا این تاثیر و تاثر را خارج از مجموعه می‌نگرید آیا رابطه عرض را تحت قانون می‌دانید یا نمی‌دانید ، آیا تحت قانون دانستن این منجر به این است که قانونها هم بر هم اثر بگذارند ؟ مگر وقتی که رابطه طولی و تغییری را نسبت به شیئی می‌دادید این حرف را میزدید که قانون آن تغییر می‌کند وقانون دیگری میشود ؟ یا می‌گفتید قانونمند تغییر می‌کند ولی قانون ثابت است ؟ در آنجا که نمی‌گفتید قانون ، هم همواه شیئی تغییر می‌کند وقانون جدیدی میشود ، درآنجا می‌گفتید ، رابطه بین دو شئی در زمان منفصل نیست واین ارتباط تحت خصوصیتی انجام میگیرد که آن خصوصیت جدای از علت نیست و محکوم علتی است وبه آن قانون گفتیم به عبارت دیگر در عینیت آنچه را که مشاهده می‌کنید و می‌گویید رابطه هست و انفصال نیست ، رابطه تحت یك مطلبی قرار دارد رابطه برابر با قانون نیست یعنی اینگونه نیست که شما بگویید بین زمان اول و زمان دوم ممکن الوجود یك بار نیست میشود ویك بار هست میشود • خیر ، بحث انفصال را قبلاً عرض کرده ایم که نمیشود انفصال زمانی باشد چرا که در اینصورت هیچ چیز هیچ خاصیتی را نمیتواند داشته باشد وتغایر بالاصاله نفی میشود ارتباط را پذیرفته ایم ولکن آن ارتباط حتماً تحت قانونی هست • عین اینکه می‌گویید تحت قانون است در عین اینکه نمی‌گویید قانون قانونمند اولی به قانون دیگری تبدیل میشود ، می‌گویید این قانونمند تحت قانونی تبدیل به قانونمند دوم میشود یعنی شئی الف تحت قانونی به شئی ب تبدیل میشود وارتباطی بین شئی الف و شئی ب می‌بینید که همرای "الف" قانون قائلید و

هم برای " ب " و هم برای ربطی که تحت آن کیفیت الف به کیفیت ب منتقل میشود یعنی هم بخار و هم آب و هم رابطه بین بخار و آب را قانونمند می‌دانید کما اینکه آب و یخ و رابطه تبدیل شدن آب به یخ را قانونمند می‌دانید • همانگونه که شما رابطه طولی را تحت قانون می‌دانید و هیچگاه تغییر قانونمند را نمی‌برید و بگویید قانون آب به قانون یخ تبدیل شد و می‌گویید آب به یخ تبدیل شد و نمی‌گویید که آن قانون تحت یك ارتباط به قانون دیگری تبدیل شد ، در اینجا هم عرض می‌کنیم که در ارتباط عرضی تاثیر و تاثر مال شئی است که از خصوصیت آن تغییر است ، ولکن در مورد قانون که نمی‌توانید اینرا بگویید ، همانگونه که مجبورید ارتباط طولی را تحت قانون بیاورید ضرورتاً ارتباط عرض هم تحت قانون قرار می‌گیرد و ربط بین اینها هم تحت قانون قرار می‌گیرد ، رابطه ای قبلا گفته شده است و من در این جلسه صرفاً توضیح صحبت آقای امیری را می‌دهم وهیچ چیز اضافه نمی‌گویم زیرا که یك "واو" مطلب را ناقص نمی‌دانم، یا باصطلاح بیان من ضعیف است یا بیان آقایان • چون یکی از دو نفر کلام دیگری را متوجه نشده ایم • عرض می‌کنم این قانون را که شما می‌گویید بین دو حالت اول و دوم یك شئی متغیر است چگونه ثابت را حاکم بر تغییر می‌پذیرید مگر شئی اول شما قانونمند نبود مگر آب یك قانون خاص خودش را نداشت ؟ چگونه در تغییری که می‌کند نمی‌گویید آن قانون تغییر می‌کند ولی پای مکان که در میان می‌آید می‌گویید اگر تاثیر و تاثر در شئی باشد در قانون هم باید باشد • در جلسه قبل گفته شد اصلاً خصلت قانون را جدا شناختید ولی در چه قسمتی از آن ؟

در تغییر پذیری نه اینکه بعد در حاکمیت رابطه ، در حاکمیت بر رابطه که لزوماً همانگونه که بر زمان هست بر مرتبه پائین تر آن " مکان "نمیتوانید بگوئید نیست • اگر می‌خواهید بگوئید نیست ، آیا در ترکیب می‌توانید در ادنی مرتبه توجه به آن ، نه در مرتبه مجموعه نگری در مرتبه وجود ربط بین هم عرضها می‌توانید بگوئید رابطه نیست ؟ و تاثیر و تاثر عمومی را انکار بکنید ؟ اگر تاثیر و تاثر عمومی را انکار کردید آیا اصلاً تغایر انکار نمیشود ؟ مگر

من وقتی دست به یخ می زنم و می گویم سرد است و برابر آتش می گویم گرم است ، دو اثر نیست ؟ مگر من هم عرض با آتش و آب و یخ نیستم ؟ آیا شما در این هم عرضها تاثیر و تاثر نمی بینید ؟ یا تاثیر و تاثر هست و رابطه نیست ؟ یا رابطه هست و تحت قانون نیست ؟ واگر رابطه هست و تحت قانون است آنوقت آیا باید قانون هم اثر بکند وهم اثر بپذیرد ؟ و عجب تر از اینکه بحث ارتباط بین رابطه عرض و طولی شده باشد وسخن از اینکه منتجه رابطه ای به اجزاء نداشته باشد مطرح بشود ! ! ! خوب آیا این منتجه چه چیزی است ؟ منتجه چه اشیائی است ؟ این منتجه همینطور واقع میشود ؟ واز هر چیزی این منتجه واقع میشود ؟ و آیا مجموعه اشیائی که تحت یك منتجه قرار دارند آن مجموعه هیچ قانون ندارد ؟ ارتباط عرض ندارد ؟ ارتباط آنها با منتجه قطع است ؟ و منتجه باز پیدا میشود ؟ دعوای اینکه منتجه پیدا بشود با قطع ارتباطش با اجزاء دعوای بدون علت بودن منتجه نیست (در مرتبه تحقق) ؟ قانون را که گفتیم قانونی است حاکم بر منتجه ولی هستی در مرتبه تحقق چگونه تحت این منتجه قرار می گیرد ؟ و تحت این قانون قرار می گیرد و تحت قانون دیگر قرار نمی گیرد ؟ و از رابطه بین عرض و طول و گفتن اینکه عرض و طول دو بعد یك شئی هستند ، مکان و زمان دو بعد هستی هستند ، مسئله مجموعه بودن و مسئله واحد بودن آنچه که حاکم است روشن میشود وحالا اگر آنچه را که ما در مسئله قبل عرض کردیم دوباره مسئله مجموعه و منتجه اگر می گوئید این حرف نیست ملتزم به لوازم آن هم بشوید ، اینکه می گوئید ذاتی اش هست از کجا هست؟ این کلمه ای که ذاتی آب این است که سرد باشد چرا ؟ خواهید گفت شما هم یك پله بالاتر می برید بعد از اینکه تابع یك امر باصطلاح واحد گرفتید می گوئید ذاتی آن امر واحد است ولی ما آن امر ثابت را می بریم به طرف علت غایی و از آن طرف می بریم به طرف صفت فعل و می بریم به طرف کمال مطلق و در آنجا تنزیه می کنیم از اینکه غیر از آن باشد ولکن ذاتی هر شئی را اگر گرفتید برای خودش یك ذاتی دارد ذاتی آب برودت است ذاتی نار هم حرارت است همه اجزاء عالم را منفصل بکنید و برای آن ذاتی بگوئید ، در همین کلمه اول من اشکال

می‌کنم ذاتی آب برودت است نسبت به چه چیز ؟ آیا نسبت به همه چیز ؟ اتفاقاً آب را روی بعضی از چیزها می‌گذارند آتش می‌گیرد نمیدانم اینرا دقت کرده اید یا نه در شیمی یک چیزهایی داریم که اگر کمی آب به آن بزنیم آتش می‌گیرد واحتراق حاصل میشود " ذاتی نار حرارت است " خیر آتش را زیر آمونیاك می‌گیرند بخار آن یخ می‌زند ۰ آیا ذاتی یعنی چه چیز؟ ذاتی بدون ربط یعنی چه چیز اصلاً شما رابط را حذف کن و بگو ذاتی یك صفتی دارد!! ؟ ربط را حذف کن و کمترین صفت را نسبت بده!! ؟ حتی در مرحله اشکال هندسی که بنظرتان می‌آید که شکل دایره ومربع ذاتی شان کذا وکذا است اگر در نسبیت اصطکاك نظری شما نباشد اصلاً التفات به اینکه دایره دایره است از کجاست ؟ شما رابطه را قطع بکن بعد ببین صفت میتوانی ذکر کنی یا نه (در کیفیت) اصلاً ذاتی هر چیز برابر با خودش هست یعنی چه چیز ؟ چیز متعددی نمی‌توانید ذکر کنید تعدد ذاتاً پس از ملاحظه است چه در مرتبه نظر و ادراکاتی که از شئی دارید چه در مرتبه عین باشد به عبارت آخرا حتی مفاهیمی راکه شما دون مفهوم دیگر ملاحظه می‌کنید اگر یك نحوه ارتباط (حالا بگوئید ارتباط اعتباری ۰ اعتبار ذهنی ، خیالی ۰) و مقایسه یا به گونه ای ارتباط حاصل نشود تمیز محال میشود میزگذاری و فرق گذاری ، این نه آن بعد از ربط است و ربط بدون خصوصیت وقانون نمی‌تواند باشد ۰

برادر جاجرمی : بنظر میرسد چیزی که ما با بحث تغییر و تغایر تمام کردیم این نبوده که خصلت را منسوب به رابطه بکنیم یعنی چیزی را که جناب استاد الان می‌فرمایند بنظر میرسد پیش داوری باشد نسبت به اینکه تعین در رابطه را ایشان برای خود شان تمام کرده اند به عبارت دیگر ما با بحث تغییر و تغایر تمام کردیم توالی خاص را و تناسب را که بعد از هر کیفیتی هر کیفیتی بروز نمیکند وگرنه تغایر نفی میشود بعد از یك کیفیت فقط یك کیفیت بروز میکند و اگر ما گفتیم بعد از یك کیفیت فقط یك کیفیت بروز می‌کند فرض اینکه بخواهد به چیز دیگری تبدیل بشود در این مرحله محال است برای اینکه خود تغایر زیر سئوال می‌رود و بنابراین بنظر میرسد که اگر ایشان بخواهند بفرمایند که ما می‌توانیم از

هر کیفیتی به هر کیفیت دیگر برویم وبعد اعلام موضعی مثالهایی رادرشیمی وفیزیک و... بخواهند بزنند این ، مطلب را تمام نمیکنـد .

برادر حجت الاسلام حسینی : هر کیفیتی که می گوئید یعنی چه ؟لطفـاً توضیح بدهید ؟

برادر جاجرمی : همان چیزی که در تغایر تمام کردیـم .

برادرحجت الاسلام حسینی : تغایریعنی چه ؟آیایعنی اثرها مساوی نیستند

برادرجاجرمی :هرخصلتی را که ملاحظه می کردیم به دلیل این بود کـه سلب می کردیم رابطه ای و خصلتی را از آن نسبت به دیگـری .

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا این سلبی راکه می کنید (خصلتی را ازشئی) آیا سلب ربط مگر نیست می گوئید این گرم نیست . یعنی مگر گرمی یك گونه ارتباط بین آن وشما نیست .

برادر جاجرمی : گرمی اثری است که از این ملاحظه می کنیم .

برادرحجت الاسلام حسینی : اثر مگر بدون ربط است .

برادرجاجرمی : انفصال مطلق بین شئی ومن نیست .

برادر حجت الاسلام حسینی : انفصال که نیست یعنی یك نحوه ربطـی است یعنی خلاصه اثر از این به من میرسد یا نه ؟

برادرجاجرمی : اینکه چه چیز میرسد نمی توانم بحث کنم این خصلتی دارد که دیگری این خصلت را ندارد .

برادرحجت الاسلام حسینی : آیا اینرا من می فهمم ؟ (جواب بله) فهـم من با این هیچگونه ربطی ندارد چرامن اینرا می فهمم؟

برادر جاجرمی : یك نحوه ربطی با من دارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا آن یك نحوه ربط (ربط یخ با مـن)

یك نحوه ربط خاص است یا اینکه مثل همان ربطی است که آتش با من دارد ولی هم این می‌سوزاند هم آن ربطی که این دارد تابع خصلتش است و ربطی که آتش دارد تابع خصلتش.

برادر جاجرمی : در رابطه با من انسان دو اثر مختلف می‌گذارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : اینکه دو خصلت مختلف را که من نسبت میدهم نشانده . این است که ربط آنها هم از خصلت آنها تبعیت می‌کند .

برادر جاجرمی : من فرق ربط و خصلت را متوجه نمیشوم.

برادر حجت الاسلام حسینی : آن خصلتی را که ما نسبت میدهیم اگر ارتباط من و این مطلقاً قطع باشد آیا خصلت اینرا من می‌توانم بگویم " این آن نیست "؟

برادر جاجرمی : اگر ارتباط قطع باشد خیر.

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر ارتباط باشد ولی دقیقاً ارتباط به یك نوع و شکل و یك نحوه در جمیع ابعاد باشد آنوقت دو خصلت می‌گویم یا می‌گویم یك خصلت . ؟

برادر جاجرمی : ارتباط ممکن است یکی باشد منتهی خصلتها فرق می‌کند .

برادر حجت الاسلام حسینی : ارتباط تبعیت از خصلت می‌کند ؟ (جواب خیر) یعنی ارتباط این یك نحوه است آن هم یك نحوه است ولی ربط این به من فرضاً الکتریسیته سوزندگی را می‌فرستد ربط آن الکتریسیته چیز دیگری را می‌سازند ؟

برادر جاجرمی : این خصلت اینها دو چیز است ولی رابطه آنها که فرق می‌کند من هم با این رابطه برقرار کردم هم با آن اینکه رابطه هایش با هم مختلف است بعداً

برادر حجت الاسلام حسینی : یك کانال بین من و این است می‌گوئید کانالها مساوی است ولی خصلتی که در کانالها عبور می‌کند دوگونه است یك خصلت آن خصلت سوزندگی است یك خصلت آن برودت است .

برادر جاجرمی : بله بخاطر اینکه دو شئی هستند .

برادر حجت الاسلام حسینی : این خصلتی که در کانالها عبور می‌کند تحت

قانون است یا بدون قانون ؟

برادر رجاجرمی : اینرا ما بحث نکردیم رابطه بین دوشئی را در توالی دو کیفیت و در تغییر بحث کردیم اما بحث نکردیم که این خصلت منسوب به یك قانونی است .

برادر حجت الاسلام حسینی : حتی اگر در او منسوب به قانون نباشد در تاثیری که به من می‌خواهد بگذارد آیا منسوب به یك قانون است یا خیر ؟

برادر رجاجرمی : منسوب به همان شئی است که من با آن رابطه پیدا کرده ام

برادر حجت الاسلام حسینی : خود این شئی که به من برخورد نکرده است من به اثر آن برخورد می‌کنم دست من که داخل آتش رفته است بین من و آتش ارتباط برقرار شده است بین من و آتش کانال زده شده است یك خصلتی به من برخورد کرده و گفته ام که دست من گرم شد . یخ هم آنطرف است می‌گویم دستم سرد شد دو آنال در اینجا است می‌گوئید دو کانال برابر است ما هم می‌گوئیم برابر نمی‌گوئیم این دقیقاً خلاف واقعیت است نمی‌گوئیم کلیه دستگاه فیزیك غیر از اینرا می‌گوید نمی‌گوئیم که اصلاً یك کانال اینجا وجود ندارد که اثر بیاید خود اثر هست ولذا باید رابطه اش فرق داشته باشد اینها را ما نمی‌گوئیم ما یك چیز می‌گوئیم . می‌گوئیم این اثری که دارد به من برخورد می‌کند تحت قانون است یا نیست یا در بی قانونی مطلق یعنی در بی جهتی مطلق می‌خواهد به من برخورد بکند .

برادر رجاجرمی : بخاطر اینکه از این شئی این اثر به من میرسد .

برادر حجت الاسلام حسینی : به هرخاطر و به هر علتی . من دستم داخل آتش نیست دستم کنار آتش است و گرم میشود این رابطه ای که این با من دارد تابع خصلتش است ما هم ابتدائاً نمی‌گوئیم تابع قانون است بعد رابطه ای که تابع خصلت است باید رابطه تحت خصلت خاص تحت قانون خاص باشد بی جهت مطلق نیست والا تغایر محال میشود شما در بحث تغایر هم سخن از حرکت گفتید در آنجا گفتید اگر تغایر نباشد اختلاف پتانسیل منتفی میشود برابری همه اشیاء لازم می‌آید اینرا آنجا هم می‌گفتید اینجا که سهل است .

برادر حاجرمی : اما بابحث تغایر قانون را برای خصلت که تمام نکرد یم ٭

برادر حجت الاسلام حسینی : من به این کار دارم که اثر این بی جهت است یا اثر خاصی دارد اثر آن معلل است یا بدون علت است ٭

برادر حاجرمی : اثر خاصی دارد چون قبلش کیفیت خاصی بوده است ٭

برادر حجت الاسلام حسینی : شما اگر خیلی سعی بکنید بگوئید آتش خصلت دارد می گویم منتجه است ٭

برادر حاجرمی : ما اینرا تمام نکردیم ٭

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی شما اینکه این یک مجموعه است را تمام نکردید ؟

برادر حاجرمی : نه اینرا تمام نکردیم ٭

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی اینکه این تغییر می کند را قبول کرده اید ؟

برادر حاجرمی : می توانیم وارد این بشویم که اگر تغییر روی ذات کیفیت بیاید ٭٭٭٭٭

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا اصلاً بحث تغییر کرده اید پس آن بحث را هم نکردیم ٭

برادر حاجرمی : توالی دو کیفیت را قبول داریم تغییر را هم قبول داریم ٭

برادر حجت الاسلام حسینی : نهایتاً تغییر را در بسیطها قبول کردید (یقیناً) !! در تغییر نکن ها ٭

برادر حاجرمی : می توانیم بحث کنیم که آیا ذات تغییر با مرکب سازگار است یا با بسیط اما این بحثی که دوستان در جلسه ما پیش می برند این بحث نیست ٭

برادر حجت الاسلام حسینی : آن بحثی را که دوستان پیش می برند چه بحثی است ؟

برادر جاجرمی : همین بحثی راکه آقای امیری خدمت شما توضیح دادند و شما تمام آنرا قبول کردید .

برادر حجت الاسلام حسینی : بحث ایشان را من تمام می‌بینم .

برادر جاجرمی : ایشان هیچ وقت بحث مرکب را پیش نکشیدند .

برادر حجت الاسلام حسینی : مرکب به چه معنی به این معنی که مفهوم مرکب چیست ؟ به عنوان یك مفهوم نظری یا به عنوان اینکه رابطه عرضی وطولی معنای ترکیب را میدهد . مگر ترکیب جز ارتباط بین دو شئی است شما رابطه عرضی راکه می‌گوئید مگر غیر از این است که بحث ترکیب راکرده اید از اول بحث تغایر تا الان چندین بار بحث ترکیب را فرموده اید ولی آیا مفهوم نظری ترکیب وبساطت را وارد شدیم ؟ خیر شما از قبل از توالی دو کیفیت از آنجا که می‌گفتید تغایر وارد بحث ترکیب شوید .

برادر جاجرمی : تغایر را گفتیم اما رابطه ترکیبی بین متغایرین را که تمام نکردیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : ارتباط داشتن راگفته اید یا نه ؟

برادر جاجرمی : ارتباط داشتن با انسان راهم تمام کرده ایم .

برادر حجت الاسلام حسینی : پس یك نحوه مرکب شد ویك مرتبه از ترکیب است

برادر جاجرمی : اما بین خود اشیاء که رابطه نیست شما فرمودید اگر با انسان رابطه نداشته باشد تهیزمحال میشود اما نفرمودید که بین خود اشیاء رابطه هست .

برادر حجت الاسلام حسینی : رابطه طولی و رابطه عرضی هم عنان هم بودن و دو بعد یك شئی بودن را نگفتیم ؟

برادر جاجرمی : استدلالش برمی‌گشت به تهیز انسان

برادر حجت الاسلام حسینی : من معذرت می‌خواهم حرکت را با تاثیر و تاثر هم عرضها و نتیجه حرکت آیا این را گفته ایم یا نه ؟ دقیقاً این را بفرمائید .

برادر جاجرمی : تاثیر و تاثر را ثابت نکردیم.

برادر حجت‌الاسلام حسینی : اینکه رابطه عرض باید باشد تا رابطه طولی محقق بشود ....

برادر جاجرمی : این راهم بحث نکردیم.

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس بنابراین یك کار دیگر بکنیم اذن بفرمائید بنده از مباحثی که در رابطه با عرض و طولی بوده چون نوشتید و صحبت واحد ها را هم اینجا گزارش داده اید آنها راهم نشانتان میدهم (من هرازگاهی فهرست مطالب دستان را نگاه می‌کنم) ما مجرم نیستیم چون شما یادتان نمی‌آید .

برادر جاجرمی : همه دستان یادشان نمی‌آید .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس رجوع بکنند .

برادر جاجرمی : ما در این بحث که رابطه عرض موجب رابطه طولی میشود خط گرفتیم و

برادر حجت‌الاسلام حسینی : موجبیت آنرا خط کشیدیم نه اینکه ارتباط رابطه عرض با رابطه طولی را بحث زمان و مکان کردیم وهر دو را دو بعد یك شئی دانستیم

برادر جاجرمی : ماگفتیم انفصال مطلق نیست بین تغییر وتغایر.

برادر حجت‌الاسلام حسینی : پس جلسه را الان تمام می‌کنیم وجلسه آینده بنده آن جزوه ها را می‌آورم اگر آقایون دیدند که بحث کردند آنوقت یك عنایتی بکنند که هرازگاهی یك مروری روی فهرستها بکنند که یادشان بیاید .

برادر محلمی : می‌گویند قبول داریم که بین رابطه طولی و عرض انفصال نیست .

برادر حجت‌الاسلام حسینی : خیر اینکه بحث از رابطه عرض شده است بحث از رابطه طولی هم شده است و بعد بحث از رابطه بین آندو . ما می‌گوئیم رابطه عرضی

چیزی جز بحث ترکیب و مجموعه نگری نبوده است .

برادر حاجرمی : چیزی که ما اثبات کردیم ترکیب نبود .

برادر حجت الاسلام حسینی : آن چیزی که اسمش را نیاوردیم درست است که بحث ترکیب نبود آن چیزی که جوهره بحث ترکیب بود آنجا گفتیم .

برادر حاجرمی : خلاصه ما خصلت را منسوب به زمان و مکان نکردیم و الان شما استفاده می‌کنید این مطلبی است که ما در واحد مرتب با دوستان درگیرش هستیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : این مطلب که رابطه اگر بین ابعاد و شده باز هم مربوط به زمان و مکان نیست ؟

والسلام

برادر معلمی : بسم‌ال‌• • همینطور که در نظر همه دوستان هست بعد از اینکه در بحث تغییر مقداری صحبت شد در مورد اینکه در توالی انفصال مطلق و اتصال مطلق و اتصال نسبی نیست وبلکه رابطه است و رابسطه در تغییر و رابطه در تغایر واینکه بین‌رابطه عرض در رابطه طولی هم انفصال مطلق نیست گفته شد که برای سیر بحث دو راه رامیتوانیم در نظر بگیریم و پیش برویم • یکی اینکه بیائیم ثابت کنیم که تغییر ودر نهایت تغایر بازگشت به یك امر ثابت واحدی می‌کند و بعداً در همانجا بحث قوانین مطرح بشود واین مطلب تمام شود که کیفیتهائی که متعین شده اند تحت رابطه متعین شده اند • یعنی از بحث قانون بحث تعین را تمام کنیم • یکراه دیگر که پیشنهاد شده بود در مورد این بود که ما بیائیم رابطه " طولی ورابطه عرضی را که مقداری در موردش صحبت کردیم و بعد بحثش مقداری ادامه پیدا کرد و بحث زمان ومکان را مطرح کردیم که اینها از همدیگر انفصال مطلق ندارند همین را بیشتر مورد بحث قرار دهیم • یعنی اینکه انفصال مطلق ندارند به چه معناست • آیا با هم رابطه دارند ؟ آیا رابطه آنها از سنخ رابطه عرضی است یا از سنخ رابطه طولی است یا سنخیت سومی دارد ؟ خلاصه اینکه بحث مرکب را مطرح کنیم واز طریق بحث مرکب بحث تعین در رابطه را تمام کنیم • آنموقع که می‌خواستیم یکی از این دو را انتخاب کنیم بنظر رسید که بحث قانون بحث متقن تر و قویتری است • بنابراین شروع به اثبات لزوم امر ثابت در حرکت کردیم برای این اثبات چندین راه پیشنهاد شد که نهایتاً دو راهش به جواب نرسید ویکراهش هم این بود که اینگونه صحبت کنیم که آیا هر تغییر خاصی علت خاص دارد یا اینکه بدون علت هم ممکن است و یکمقدار استدلال شد که بدون علت را کسی نمی‌تواند بگوید وباید حتماً علتی داشته باشد و آن علت هم برای این تغییر خاص علت خاصی است و نمیتواند همین علت برای تغییر دیگر هم باشد • نهایت این بحثها به اینجا رسید که بگوئیم برای هر توالی خاص (توالی نه باین منظور که از کیفیت "الف" به کیفیت " ب " رفتن یا یك چیزی که برای ما ملموس است مثل تبدیل آب به بخار که زیاد مثال زدیم) که مثلاً از قدیم تا آینده این توالی ادامه داشته باشد و یك

امر ثابت بر این توالی حاکم است • بعداً چونکه توالیهای خاص متعددی داریم (مثلاً مبهم توالی خاص داریم) پس بنابراین مبهم امر ثابت پیدا خواهیم کرد • نقطه اشکال در این بوده است که از این مرحله به بعد چگونه جلو میرویم • حالا که در این مرحله صحبت شد که تا مبهم امر ثابت داریم آیا از این پله جلوتر می‌توانیم برویم و به این نتیجه برسیم که این امور ثابت هم معلول امر ثابت واحدی هستند یا نه ؟ یعنی در اینجا که هستیم دیگر تغییر و موضوعیت ندارد ، زیرا این امور امر ثابتی هستند ودر طول زمان تغییر نمی‌کنند یعنی چیزی در طول اینها واقع نخواهد شد (نه قبلاً و نه بعداً) ولی در عرض اینها چیزهای دیگری ثابت شده است یعنی تعدد و تغایر هنوز باقی است • آیا ما می‌توانیم تعدد و تغایر را منوط به امر دیگری کنیم یا نه ؟ بعد استدلالات مختلفی گفته شده است یکی اینکه مثلاً در مورد این امور ثابت چگونه حرفی را می‌توانیم بزنیم ؟ آیا می‌توانیم بگوئیم که این امور ثابت بینشان انفصال مطلق است اگر اینرا بگوئیم آیا از طریق معلولها و قانونمندهایشان هم بهم ربطی ندارند ؟ این یک راه بود که پیشنهاد شد که دوستان می‌گفتند این منوط به اینستکه ما قبلاً ثابت کرده باشیم که تمام معلولها با همدیگر رابطه دارند • یعنی کلیه کیفیتهائی که در جهان موجود است وموجود خواهد شد و موجود بوده است با همدیگر رابطه دارند • اگر این مطلب قبلاً ثابت شده بود ما می‌توانستیم در اینجا بگوئیم که هر امر ثابتی بر یکی از این امور حاکم است و چون این امور هم با همدیگر رابطه داشتند پس این امور ثابت هم با همدیگر رابطه خواهند داشت • چون این مطلب را قبلاً ثابت نکرده ایم در اینجا هم نمی‌توانیم بآن تکیه کنیم • ممکن است بگوئیم که بعضی از کیفیتها با همدیگر رابطه داشته باشند • بعضی از آنها رابطه خاصی داشته باشند ولی همین دو کیفیت که با همدیگر رابطه دارند با کیفیتهای دیگر هیچگونه رابطه ای نداشته باشند • این مطلب باید بررسی شود که آیا این چنین چیزی ممکن است یا نه ؟ بنابراین از این طریق استدلال برای دوستان کافی نبود •

یک مطلب دیگر مطرح شد که آیا وقتیکه ما می‌گوئیم این امور ثابت (تا مبهم) آیا اینها خصال

خاص را دارند ، خصوصیت خاص را دارند یا اینکه خصوصیت خاص را ندارند همه باهم مساویند تفاوتی بین آنها نیست • اگر کسی بخواهد بگوید که تفاوتی بین آنها نیست که آن امر ثابت واحد را همین جا پذیرفته است اگر بخواهد بگوید تفاوتی بین آنها است این سئوال مطرح می‌شد که وقتی در محدوده امر ثابت شماره یك هستیم ، چرا امر ثابت شماره دو نیست؟ یا به عبارت دیگر چرا امر ثابت شماره " یك " امر ثابت شماره " یك " است وامر ثابت شماره "دو" امر ثابت شماره "دو" شده است • یعنی هر کدام از اینها (امور ثابت) یك محدوده خاص دارند حالا این محدوده از چه لحاظ است ، به آن کاری نداشتیم • آیا از لحاظ مکانی است یا از لحاظ زمانی است یا رنگ است به آن کاری نداریم • بالاخره خصوصیت خاص داشتند که باعث تمایزشان از سایر امور ثابت شده است آنوقت سئوال می‌کنیم که علت این تمایز چیست؟ بازمسئله ای مطرح میشد که اگر ما بخواهیم بگوئیم که این علت با آن چیزی که آن علت برآن واقع شده است و باعث تغییر آن شده است (مثلاً یخ بود وقانونی برآن حاکم شد ویخ به آب تبدیل شد) ما یك دوئیتی را قائل شده ایم یعنی گفتیم که چیزی هست بنام قانون وچیز دیگری هست که قانون برآن حاکم شده است • باز این سئوال در آنجا هم مطرح میشود که چرا یخ قانون (الف) واقع شد که مثلاً یخ را به مایع تبدیل کرد و چرا قانون (ب) واقع نشد که یخ راتبدیل به چیز دیگر کند اگر بخواهیم در اینجا مسئله را آنقدر مخلوط کنیم که خود قانون را با آنچیزی که قانون برآن واقع میشود با همدیگر یکی بگیریم و بسیط بگیریم بنابراین گفتن اینکه امر ثابتی حاکم است صحبتی بیش نیست • یعنی ما برای هر کدام از این تغایرهای خاصی که هستند اسم دیگری گذاشته ایم لکن منظورمان خود این بوده است • یعنی امر ثابت وامر متغیر همه اینها از بین میرود وهمه را به خود شئی برگرداندیم و ابداع احتمالات دیگری که درهمین زمینه در مورد امور ثابت بود که بعداً آیا می‌توانیم بگوئیم که امور ثابت با همدیگر رابطه دارند • اگر گفتیم که اینها با هم رابطه دارند مساوی با اینستکه آنها برهم تاثیر و تاثر دارند ! ؟ و اگر تاثیر و تاثر هم دلیل برایستکه آنها تغییر می‌کنند ، که این مخالف با ثابت بودن آنهاست • درآنجا گفته میشد

که این امور ثابت سنخیتشان با اشیاء فرق می‌کند که البته باید بگویند که چرا سنخیت آن امور ثابت با سنخیت اشیاء فرق می‌کند • چرا این رابطه در شئی دلیل تاثیر و تاثر است ولی در آنجا (امر ثابت) نیست ؟ یا اینکه می‌خواهیم بگوئیم که بین این امور ثابت رابطه است و خود رابطه هم یا ثابت است یا متغیر که باز یکی از اینها و ابداع احتمال را بحث کنیم که اگر بخواهد متغیر باشد ، خود آن امر ثابتی را که درآنجا هست یعنی آن مجموعه را مرتب متغیر می‌کند و دیگر آن مجموعه ثابت نخواهد بود ودو مرتبه تغییر آن روابط تحت آن سئوال کلی میرود که آیا این تغییرش معلل به چه علتی است ؟ وچه علتی باعث تغییر این شد وبحث دو مرتبه تکرار میشود یا اینکه بخواهیم بگوئیم که آن امور ثابت بینشان رابطه است و رابطه هم ثابت است و بنابراین کل آن مجموعه ای که درآنجا هست حالا چه بینهایت باشد وچه محدود ، ثابت خواهد شد و یک خصلت خاص خواهد داشت و بنابراین بازگشت به یک امر ثابت می‌کند برای اینکه یک جهت خاصی راهم خواهد داشت • اگر اجزائش ثابت باشند وروابط بینش هم ثابت باشد و در اینجا هم از بحث ترکیب بآن اندازه استفاده نکردیم که بخواهیم بگوئیم اجزاء و مجموعه رابطه اشان چگونه است ! آیا خصلت مجموعه همان خصلت اجزاء است یا خصلت دیگری است ، یا خصلت اجزاء به شوط جمع جبری است یا به شوط جمع هندسی است یا بشرط جمع بردار است یا حسابی است اینها اصلاً مورد بحث نبوده است • بعد در جلسه واحد دیروز علاوه بر اینکه در این قسمتها اشکال شد دوستانیکه نمی‌خواستند این مطلب (امر ثابت واحد) را بپذیرند اشکال را یکمرحله عقب تر بردند و درهمانجائیکه ما می‌گفتیم در یک توالی خاص امر ثابتی حاکم است و باعث تغییر یک شئی به شئی دیگر میشود اشکال وارد کردند • که چرا امر ثابتی حاکم است • ما در توالی خاص می‌گفتیم که یک شئی خاص بعد ازشئی خاص دیگر میآید • علت شئی بعدی شئی قبلیش بوده • مثلاً می‌پرسیم چرا باران میآید میگویند چون که هوا ابری بود می‌پرسیم چرا هوا ابر شده ؟ می‌گویید که آب اقیانوس باید بخار بشود و بخار هم باید ابر بشود وابر هم باید باران بشود و باران هم باید سیل بدهد وسیل هم مثلاً

دو مرتبه به رودخانه میرود واز رودخانه هم دو مرتبه به اقیانوس ریخته خواهد شد ۰یعنی علت هرشئی ، شئی ماقبلش است ۰ یعنی چیزی حاکم برآن وجود ندارد ۰ قبلاً هم در بحث توالی خاص گفته بودیم که این کیفیت با کیفیت قبلیش در رابطه است در آنجا نگفته بودیم که برآن توالی رابطه ای حاکم است که حالا بگوئید که علتی داردکه علت حاکم است ۰ یا رابطه ای هست ، چیزی هست که آن حاکم است ! بلکه گفته بودیم که بین هر دو کیفیت رابطه است و علت هر کیفیتی هم کیفیت ما قبلش است ۰ بعد یك سئوال میشد که چرا کیفیت قبلی به حالت قبلیش باقی نماند و تغییر پیدا کرد و حالت فعلی پیدا شد ، و چرا حالت فعلی باقی نمی ماند و تغییر می‌کند و حالت آتی پیدا میشود ۰ گفتند که حرکت ذاتی کیفیتها و اشیاء است و اشیاء نمی‌توانند ساکن و ساکت باشند ومرتب در حال تغییراند وتغییر هرشئی هم منوط به شئی ماقبلش است وعلت دیگر و چیز دیگری نمی‌خواهد ۰ بعد در این صحبت دوستان سه الی چهار نقض وارد کردند یکی اینکه گفتند که اگر کسی بخواهد تغییر خاص را (تا این اندازه خاص) مورد نظر قرار بدهد اولا انتزاع محال میشود ۰ چون دیگر نمی‌تواند به آب خانه خودشان آب بگوید و به آبی هم که در فرهنگستان هست آب بگوید آن آبی که در یخچال می‌گذارند وبعد تبدیل به یخ میشود آب بگوید وآن آبی را هم که در دیگ میگذارند و بعد تبخیر میشود آب بگوید هر کدام از اینها را باید با همدیگر متغایر بداند و طبق همان صحبت کرد ذاتی اینها حرکت است باید بگوید ذاتی آن آبی که دریخچال است و یخ میزند یخ شدن است و ذاتی آن آبی که در دیگ میریزند چیز دیگری است و مسامحتاً اسم هر دو را آب گذاشته ایم که این مطلب انتزاع فی الجمله را زیر سئوال می‌برد و مسئله دوم ادراك و شناخت راهم زیرسئوال میبرد ، چون هرشئی راکه بخواهیم بشناسیم واسم بگذاریم ، تا ما بخواهیم آن شئی رابشناسیم آن شئی تغییر کرده و وقتی هم تغییر کرده به چیز دیگری تبدیل شده است که آن چیز دیگر راهم تا بخواهیم شروع به شناسائی کنیم عوض شده و چیز دیگری شده است بنابراین انتزاع و ادراك و شناخت تماماً منتفی خواهد شد ۰ مسئله سوم اینکه تغایر یعنی تاثیر و تاثر راهم زیرسئوال

میبود بخاطر اینکه هوشئی که بخواهد اثری داشته باشد باید شئی دیگری هم باشدکه متاثر واقع شود یعنی شئی وقتی اثر دارد که بگوئیم اثرش رابر چیز دیگر گذاشته وقتی می‌گوئیم دوشئی متغایرند این دوشئی متغایر اثر بر یك اشیائی میگذارند که ما می‌توانیم بگوئیم متغایرند نه اینکه ما بگوئیم متغایرند بلکه خودشان آثاری دارند وبواشیاء اثری می‌گذارند که آن تغایر آثارشان علت این شده که متغایر باشند . بنابراین همین مسئله اشیاء رابهمدیگر ربط میدهد یعنی تاثیر گذار و تاثیر پذیر را با همدیگر ربط می‌دهد یعنی دیگر به این سادگی نمی‌توانیم بگوئیم که این آب ذاتیش یخ شدن است یعنی اگر دو دیگ هم قرار دادید یخ می‌زند و در یخچال هم قرار دادید یخ میزند ، یعنی چیزی را ذاتی خود این شئی دانستیم و آثار بقیه اشیاء بر این شئی و اثر این شئی بر بقیه اشیاء را نادیده گرفتیم که این انگار تغایر است ، که بگوئیم این آب را اگر در یخچال قرار دهیم (این آب خاص) یخ میزند یا اینکه در کوره حرارتی هم قرار دهید چون ذاتیش یخ زدن بوده است باید یخ بزند واین خودش نفی تغایری است که بین کوره و یخچال قرار دارد و این سه نقضی بود که دوستان براین صحبتی که کسی بخواهد توالی خاص و تغایر خاص را تا این اندازه خاص کند که هیچ اشتراکی راد ر اشیاء نبستید و انتزاع را نادیده بگیرد وارد کردند که البته فرصت اینکه این اشکالات را دوستان جواب بدهند نبوده است که الان اگر دوستان بنظرشان میرسد که این اشکالات وارد نیست صحبت کنند وبگوئید که این اشکالات وارد نیست وبر صحبت خودشان هم باشند که باصطلاح علت هر کیفیتی کیفیت ما قبلش است و برای هر چیزی لازم نیست که قانون حاکمی برآن وابپذیریم . یك امر حاکم ثابت را لازم نیست در توالی خاص بپذیریم . اگر اشکالات را وارد می‌دانند تا برگردیم روی این مطلب که آیا آن امور ثابت به امر ثابتی برمیگردند یانه ، و اگر آن اشکالات را وارد نمی‌دانند ، جواب دهند ودرآن موضع باشند که بر یك توالی خاص هم یك امر ثابتی حاکم نیست .

برادرجاجرمی : دیروز هم یکمقداری پیرامون جوابهای دوستان صحبت شد

که همانهارا به عبارتی خدمتتان عرض میکنم • این بحث که میفرمایند که اگر به این نحـــوه قائل بشویم که بعد از هر کیفیتی فقط یك کیفیت بروز پیدا میکند اولاً این همان استدلال بوده که ما در بحث هماهنگی و تناسب مطرح کردیم و به همین دلیل گفتیم که هر شیی متناسب با کیفیت قبلش است و گونه تغایر نفی می‌شود • بعد از هر کیفیتی ، هر کیفیتی بروز پیـــدا نمی‌کند •اولاً استدلالش را در همانجا هم یعنی در بحث اثبات تناسب و هماهنگی و توالی خاص، دوستان با همین فرض جلو آمدند ثانیاً این اشکالی را که گرفتند که مثلاً انتزاع — فی‌الجمله نفی می‌شود بنظـــر میرسد که اگر منظورشان این باشد که ما یك مفهوم مشترك را نسبت به همه مصادیق در رابطه با خصوصیت خاص قائل می‌شویم که اینرا خودشان هـــم قبول دارند که اگر هم مسامحتاً اسم دو کیفیت را آب می‌گذارند اما مسلماً آن دو کیفیت مثلاً آبی که در آزمایشگاه یك پزشك وجود دارد با آبی که در اقیانوس اطلس است دو تاســت و تغییرات کیفی آنها را اگر مسامحتاً ملاحظه نمی‌کنند این به این ربط ندارد که اگراین حرف را بزنیم انتزاع را مارد کرده ایم •

برادر معلمی : دو آب یا دو کیفیت ؟

برادر جاجرمی : فعلاً بحث ما در کیفیات است • دوئیت را هرجـــا ملاحظه کردیم دو کیفیت است و در تغایر هم تشابه را اثبات نکردیم بلکه تغایر و غیریت را اثبات کردیم و گفتیم که کیفیات متغایرند یعنی هر جا دوئیتی راه داشته باشد حتماً دو اثر هستند بنابراین تشابه را اثبات نکردیم که حالا بخواهیـــم از آن استفاده کنیم •

برادر معلمی : همین قسمت را مشخصاً بفرمائید که آیا این مطلب (علت توالی شیی ما قبلش است) نفی کننده انتزاع هست یا نیست ؟

برادر جاجرمی : اگر منظورتان از انتزاع این باشد که یك امر را به تمام مصادیقش در جهان خارج نسبت دهیم اینگونه نخواهـــد بود یعنی انتزاع مطلبی است کـــه مسامحـــه میشود • مسامحتاً ما یك مطلبی را برای مفاهیم بکار میبریم اما انتزاع ما مصـــداق

خارجی ندارد در خارج کیفیتها متغایرند •

برادر معلمی : پس این مطلب نفی کننده انتزاع است و خود انتزاع هم چیز صحیحی نیست عیبی ندارد که آنرا نفی کند •

برادر جاجرمی : مطلب دیگر اینکه دوستان میفرمایند ادراك زیر سئوال میرود ، اینرا هم باز بنظر میرسد که منظورشان از ادراك همان مفهوم انتزاعی که مثلاً شما یك مفهوم ثابتی را فرض می‌کنید و مصداق خارجیش را می‌خواهید پیدا کنید اگر به این نحو قائل هستید از اینجهت حرف دوستان صحیح است اما چون مدام ادراك هم تغییر می‌کند بنابراین ما نفی کننده* ادراك به این معنی که ادراك هم در حال تغییر است نیستیم و تغییر را در ادراك هم قائلیم بخاطر اینکه اگر مرتباً کیفیات تغییر کنند مسلماً اثرات متفاوتی هم روی ادراك ما می‌گذارند •

برادر معلمی : روی همین مطلب توضیح بفرمائید که اگر ما بخواهیم توالی خاص را در نظر بگیریم ادراك به این معنی از بین میرود که تا ما بخواهیم شروع به شناخت یك شیی کنیم آن شیی عوض می‌شود و چیز دیگر می‌شود • بنابراین ما نمی‌توانیم بگوئیم این شیی میکروفون است• چون تا بگوئیم این میکرون است این شیی تبدیل به چیز دیگر شده است • همینکه راجع به چیز دوم بخواهیم شناخت حاصل کنیم دو مرتبه به چیز دیگر تبدیل می‌شود بنابراین هیچ وقت نمی‌توانیم بگوئیم که این شیی چیست ؟ مثلاً اگر یکوقت تشنه مان بشود نمی‌توانیم بگوئیم که یك لیوان آب میگیریم و می‌خوریم و رفع عطش می‌شود • این لیوان آب اولاً همینکه آب را در لیوان میریزیم مرتباً عوض می‌شود دوماً آن آبهای قبل را که ماخوردیم و رفع عطشمان شده است همه اینها با هم تغایر پیدا می‌کند و هیچکدام از این کارها را نمی‌توانیم انجام دهیم •

برادر جاجرمی : این کارها را می‌توانیم انجام بدهیم بدین دلیل که معتقدیم بعد از هر کیفیتی ، کیفیت خاص است و اگر اینچنین امری واقع شود حتماً متناسب

بوده که واقع‌شده است • یعنی در تغییر چون توالی دو کیفیت را می‌پذیریم اگر امری واقع بشود حتماً متناسب بوده است که واقع‌شده است •

برادر معلمی : اینکه کیفیت بعدی متناسب بوده است که واقع‌شده است دوست است اما صحبت شما اینستکه مثلاً ما آب را می‌نوشیم تا بعد ببینیم که چطور می‌شود• اگر رفع عطشمان شد می‌فهمیم که چیز خوبی بود و اگر رفع عطشمان نشد میرویم و چیز دیگری را میخوریم •

برادر جاجرمی : منظورتان از ادراک چیست ؟

برادر معلمی : یک شناختی نسبت به اشیاء داشته باشیم •

برادر جاجرمی : پس چون آثار اشیاء مرتباً در حال تغییرند شما هم ادراک نسبت به تغییرشان خواهید داشت یعنی نفی نمی‌شود •

برادر معلمی : آن ادراک که بدرد نمی‌خورد • یعنی یک ادراکی داشتیم تغییر کرد و چیز دیگری شد • نه چیز دیگری جای آن میاید، که این نفی کننده آن اصل پذیرفته شده است نه آن چیز قبلی با چیز بعدیش رابطه خاص دارد علت خاص بر آن حاکم است • آن چیز بعدی که بوجود میآید مانند انیم که بعدش چگونه خواهد شد •

برادر جاجرمی : بهر حال من فکر میکنم این مطلب نافی در ادراک نباشد یعنی شما تغییر را می‌پذیرید و تغییر در ادراک را هم می‌پذیرید یعنی ادراکتان هم مرتباً تغییر می‌کند •

مطلب دیگری را که باز دوستان فرمودند که مثلاً آب در شرایطی یخ می‌زند و در شرائطی بخار می‌شود اینهم بنظر میرسد که شما باید اول ثابت کنید که آن آب که یخ میزند همان آبی است که بخار می‌شود بعداً ما از شما می‌پذیریم • یعنی اگر شما به ما نشان دادید که این آب همان آب است حرف بعدی را هم از شما قبول می‌کنیم •

برادر معلمی : اینرا نگفتند بلکه گفتند که آثار سایر اشیاء براین شیی

را شما در نظر نمی‌گیرید این شی خودش هر چه هست میباشد و اگر مثلاً یخچال فریزر کنار این شیی بگذاریم و یا کوره حرارتی ذوب آهن را کنار این شیی بگذاریم نباید فرقی کند . چونکه خود این شیی حرکت خاصی را دارد هیچ اثری را ندارد که کوره در کنار دستش باشد یا یخچال باشد . در کوره باشد یا در یخچال باشد . خود شیی باید یک چیزی بشود حرف شما همین است بنابراین آثار اشیاء را بر این شیی مساوی گرفتید که این شیی در کوره باشد یا اینکه در سرد خانه باشد باید دو تا یک نتیجه را بدهند .

برادر جاجرمی : اگر چنین امری واقع شد حتماً دو تا شیی بودند یعنی اگر شما آمدید یک چیزی را در کنار یک شی گذاشتید و تبدیل به یک خصلت خاص شد این حتماً غیر از آن شیی بوده است که مثلاً شما برداشتید و کنار بوودت گذاشتید که تبدیل به چیز دیگر شده است . یعنی اینکه تساوی شیئیت را اول ثابت کنید . بعداً اگرتوانستید ثابت کنید حرف بعدی را ما می‌پذیریم .

برادر پروز : عرض منهم به یک بیان ادعای آقای جاجرمی است که اثبات به اینکه امری ثابتی حاکم بر تغییر است منافی رابطه عرضی هم خواهد بود و در جهان خارج رابطه طولی و عرضی مثل همان رابطه تاثیر و تاثری هست که تغییر را موجب میشود . و این تغییر و حرکت در جهان خارج یک ثبوتی دارد که شما آن ثبوت را نسبت به خارج از این عالم میدهید و میگوئید که آن امر ثابت است و این چیزی نیست جز اینکه خود همان نحوهٔ حرکت است که از حالی به حال دیگر مرتب تغییر می‌کند . و حرکت می‌کند . یک حرکت دوانی و احتیاج هم نیست که یک امری حاکم بر این باشد . یعنی هر شیی در جهان خارج یک تغییر ثابتی دارد که مرتباً هم دارد تغییر می‌کند هیچوقت هم سکون برایش فرض ندارد .

برادر معلمی : یک شیی در جهان چرا مرتباً تغییر می‌کند .

برادر پروز : جهان ماده به معنای تغییر است و غیر از تغییر چیز دیگری نیست .

برادر معلمی : آیا تغییر ذاتی ماده است ؟

برادر پرور: ذاتیش نیست بلکه رابطه تاثیر و تاثری بین اشیاء است که حرکت را موجب می‌شود .

برادر معلمی : آیا آن سه اشکالی را که دوستان در مورد این مطلب گفتند که این مطلب انتزاع را و ادراک و شناخت را هم از بین میبرد و حتی تاثیر و تاثر را هم از بین میبرد آیا اینها را وارد نمی‌دانید ؟ یعنی آیا شما صحبتهای برادر جاجرمی را میفرمائید ؟

برادر پرور: من از آن قسمت (صحبتهای برادر جاجرمی) نمی‌خواهم دفاع کنم عرض من اینستکه ما در جهان خارج غیر از حرکت چیزی نداریم و این حرکت هم ثبوتی دارد . شما می‌خواهید بگوئید که این ثبوت چیزی ما فوق این شیی است که ما می‌گوئیم خیر . نحوه حرکت این شیی ثبوتی دارد که ناشی از تاثیر و تاثر بین اشیاء است . چیزی ساکن در جهان ماده وجود ندارد .

برادر امیری : علاوه بر اشکالاتی که برادران به صحبت ذکر شده فرمودند منهم یک اشکال دیگر عرض می‌کنم . ابتدائاً مسئله ای را که تکیه گاه این سئوال شده و برادرمان جاجرمی فرمودند اینستکه ما در تناسب و هماهنگی گفتیم که هر چیز با چیز خاص تناسب و هماهنگی دارد و حالا اگر بگوئیم که یک چیز ممکن است این شیی بشود یا آن شیی بشود مسئله هماهنگی را که آنجا گفتیم نقض می‌نماید و حال آنکه اینطور نیست در مسئله تناسب و هماهنگی گفتیم که اگر چیزی بعد از چیز دیگری بیاید حتماً آنرا و با همتناسب و هماهنگی داشتند اما اینکه چرا این چیز با این‌چیز خاص تناسب دارد و نه با چیز دیگر جای سئوال است و به عنوان یک مسئله عقلی و یک ابداع احتمال می‌شود آنرا بررسی کرد . مثلاً اینکه آب بخار می‌شود علت بخار شدن خود آب است و سئوال در این مطلب دیگر مورد ندارد . ما میتوانیم در اینجا سئوال کنیم که چرا از آب بخار میآید و نه سنگ ! دو

جواب می‌توانند در اینمورد بدهند یا بگویند که فرضاً بخار از آب بیرون میآید و دیگر چرائی ندارد و سئوال هم ندارد • یعنی علت برایش نگویند • اگر بنا باشد که علت نداشته باشد سئوال می‌شود که ممکن است بعد از آب همه چیز بیاید و شما به چه دلیل میگوئید که حتماً بخار بیاید و سنگ نیاید • پس الزاماً چون اینطور نیست ، علت دارد • حالا تا گفتیم علت دارد اعم از اینستکه شما علتش را ذاتی بگیرید یا غیر ذاتی • علت را هر چه که بگوئید کاری نداریم فقط سئوال می‌کنیم که آیا آن علت متغیر است یا متغیر نیست • اگر علت متغیر شد عین همین مطلب را که برای آب قائل شدید برای آنهم قائل خواهید شد و باز به همین نقطه میرسیم که الآن هستیم • پس نتیجه دور و تسلسل است و چیزی را حل نمی‌کند • و از اینجا یك نتیجه میگیریم که باید حتماً علت ثابتی باشد که همانطور که آقای معلمی فرمودند با امر ثابت میرسیم و امور ثابت هم به یك امر ثابت که این مطلب بعدی است • و دلیلهای دیگری هم جلسهٔ قبل استاد فرمودند که ذاتی را وقتی میفرمائید درکجا مطرح می‌نمائید ؟ اینکه این شیی در چه نسبتی قرار بگیرد خود یك مسئله است مثلاً به اینکه ما در توالی خاص مسئله رابطه را عنوان کردیم و گفتیم که اگر آب به بخار میرود رابطه در اینجا مطرح است • حالا اگر رابطه در اینجا مطرح شد دیگر گفتن ذاتی معقول نیست تا گفتیم رابطه است و این رابطه خاص است و نه عام ، بلافاصله به این مطلب میرسیم که این شیٔ باید تحت قانونی بیاید • فقط من بنظرم میآید که سئوال را به یك صورت می‌شود عنوان کرد و آنهم اینکه گفته بشود شما که می‌گوئید بعد از آب بخار میآید و اینرا به یك امر ثابت بر میگردانید خود این کار بردن مطلب به یك امر بالاتری است • و اینکه بگوئیم اینرا (امر ثابت) به صفت فعل و غیره بر میگردانیم این لازمهٔ بحث است و حداقل در اینجا نمی‌توانیم یك چنین چیزی را بگوئیم • ایشان (آقای جاجرمی) علت را در اینجا ذاتی گرفتند و شما یك مرحله بالا میبرید و میگوئید به یك امر ثابت • این چه چیزی را حل می‌کند و فرقی نکرده است که بنظر من میآید اگر چه نتوانیم آنرا به امر ثابت بر گردانیم و

بعداً در لوازم به صفت فعل و کمال مطلق ببریم ولی یک چیز را هم در اینجا نمی‌توانیم نفی کنیم اگر همین امر ثابت را قبول نکنیم دیگر تغییر هم نیست • حداقلش اینستکه نه آنطرف میتوانیم برویم (ذاتی بودن علت) و نه اینطرف میتوانیم بیائیم (برگرداندن علت به صفت فعل) اینکه اقرار به امر ثابت ضروری است شکی در آن نیست چون اگر نباشد تغییر نیست ولی اینکه حالا خود آن ثابت است و یکجا بر میگردد من بنظرم میآید که اگر استاد بتوانند در این مرحله تمام کنند (بدون توجه به لازمهٔ مطلب که به کمال مطلق بر میگردد) که ما با کسیکه جهان را بگونه ای دیگر می‌بیند شریک باشیم • شاید از این بعد (گفته شده) بشود سئوال کرد •

برادر معلمی : دوستان فقط در مورد قسمت اول صحبت کنند • و اینکه همهٔ اشیاء به یک امر ثابت بر گردد مورد سئوال نیست •

برادر حسینیان : من یک نکته را در تائید صحبت برادر امیری و در جواب آقای جاجرمی عرض می‌کنم که با قبول اصالت شیی اصلاً تغییر ممتنع می‌شود یعنی مجبوریم که به وجود و عدم برویم که وجود و عدم هم در نهایت باید ربط داشته باشد که بحثش قبلاً شده است و اشکالات دیگری هم که به این صحبت است اینستکه اگر امر ثابتی را برای یک شیی نپذیریم کلاً علم زیر سئوال میرود ما علمی نمی‌توانیم نسبت به اشیاء داشته باشیم و مصداق خارجی در مورد آن علم نمی‌توانیم پیدا کنیم و انتزاع و تمام مطالبی را که دوستان گفتند نهایتاً بی مورد می‌شود •

برادر انارکی : من سئوالی را از آقای جاجرمی داشتم که وقتی می‌گویند انتزاع فقط برای مفاهمه است می‌خواستم که اینجا توضیح بفرمایند که ما وقتی مفاهمه میکنیم طبق آن عمل می‌کنیم • مثلاً به یکنفر میگوئیم که آب بیاور تا در سماور بریزیم و آن فرد همان آبی را میآورد که جوش میآید • یا میگوئیم آبی بیاور تا بخوریم همان آبی را میآورد که رفع عطش می‌نماید آیا این جبری انجام می‌شود یا اینکه علتی می‌خواهد اینرا هم باید

توضیح بفرمائید یعنی آیا این دو آب وجه اشتراکی ندارند ؟

برادر سلیمی : صحبتی را که آقای جاجرمی میفرمایند که در تغییر و علت توالی خاص شی اول است به این مطلب بر میگردد که اشیاء را به دید ایستا ملاحظه کنند و اینکه هر چیز خودش است اما چون بحث ما بحث حرکت است این مطلب در این جایگاه دوست نمی‌تواند باشد . چونکه اگر ما می‌گوئیم این شیی ذاتیش اینستکه مثلاً فلان خصلت را داشته باشد امکان تبدیلش به خصلت دیگر نباید باشد . یعنی فرضاً یک شیی را نتوانیم ما به دو چیز تبدیل کنیم . همینکه امکان تبدیل یک چیز به دو چیز مطرح شد دلیل بر اینستکه این شیی خصلتش ذاتیش نیست یعنی شیی در مسیر نشدنش میتواند به "الف" تبدیل شود یا به " ب " تبدیل شود و توالیهای مختلفی را ما میتوانیم بعد از یک شیی واحد فرض بکنیم و در خارج هم امکان وقوعش میباشد . اما جوابی که آقای جاجرمی میدهند میگویند که شما ثابت کنید که این شیی همان شیی است یعنی آبی که بخار شده با آبی که یخ شده یکی نیستند . این درست است اما باز سئوال را میتوانیم یکمرحله عقب تر ببریم که چرا این آبی را که برداشتیم یک آب بود در یخچال گذاشتیم شما میفرمائید یک آب دیگر شد که آن آب تبدیل به یخ بشود ما سئوال می‌کنیم که چرا این آب هم میتواند تبدیل به آبی بشود که تبدیل به یخ گردد و هم میتواند تبدیل به آبی شود که ذاتی آن آب بتواند تبدیل به بخار گردد . یعنی در مرحله شدن این شیی مقطع راکوچکتر کنیم باز هم سئوال است که چرا ذاتی این شیی اینستکه به این مرحله تبدیل بشود ؟ بالاخره جواب اینستکه اگر خصلت را در مراحل شدنش ذاتیش بگیریم باید امکان تبدیلش فقط به یک چیز باشد حتی اگر شرائطرا هم عوض کنیم ودر حالیکه اینطور نیست اما صحبت ما فقط کلیت بحث های آقای جاجرمی را می‌شکند و الا صحبت اما اثبات هم نمی‌کند که شرایط اصلند . ممکن است هم شیی اصل باشد و هم شرائط (رویهم) فقط صحبت ما می‌تواند یک سالبهٔ جزئیه به موجبه کلیه شما باشد .

برادر معلمی : البته این مطالبی را که دوستان میفرمایند هیچکدام جواب های آقای جاجرمی نیست زیرا آقای جاجرمی که انتزاع را قبول ندارند با اینکه هم خودشان برای مکالمه بکار میبرند و هم شما کسیکه انتزاع را قبول نداشته باشد (به این معنی) برای این لغتها مفهوم و اثر خاصی قائل نیست که آنها را جواب حرف خودش بداند و ما اینکه آقای جاجرمی یک شیی خاصند و یک توالی خاصی دارند • شما هر چه میخواهید بگوئید هیچ اثری در اینکه ایشان چگونه فکر کند ندارد یعنی اثری در کیفیت بعدی ایشان ندارد • بنابراین هیچکدام از این صحبتها با مبنای ایشان وارد نیست •

برادر خوش اخلاق : ما بحثمان قبل از منطق است و داریم منطق میسازیم اینکه اساس را قرار میدهیم بر اینکه هر چیز اثر خودش را دارد این برای همه در اینمرحله امری انکار ناپذیر نیست • ممکن است در هستی شناسی قابل توجیه باشد مثلاً در جائی داریم که کارد سر گوسفند را نمی برد ، آتش ، ابراهیم را نمی سوزاند • اینها بالاخره اعتقاداتی است که یکعده دارند • این مطالب قبل از منطق و در اینمرحله چگونه توجیه میشود چگونه در حالیکه یکعده این مطالب را باور دارند ما بیائیم فرض این را بگذاریم که که هرچیز اثر خودش را دارد و بعداً منطق بسازیم و وارد هستی شناسی بشویم اینها را چکار میکنیم آیا فکری برایشان کرده ایم !

برادر معلمی : آیا به این معنا که سئوالهای بعدا زمنطق را چگونه قبل از منطق جواب بدهیم ؟

برادر خوش اخلاق : یعنی این امرانکار ناپذیری نیست که هر چیز اثر خودش را دارد توالی خاص محدودیت دارد •

برادر معلمی : شما اگر در مورد اعتقادات سئوال کردید اگر بخواهید جواب هم بدهند درهمان مرحله جواب میدهند •

برادر خوش اخلاق : ما در اینجا میگوئیم که یک امرانکار ناپذیری است

که هر چیز اثر خودش را دارد و یکنفر میآید و میگوید که من قبول ندارم که هر چیز اثر خودش را دارد • اگر من بخواهم بگویم نه ، اراده• مطلق است واختیار مطلق است این دو بعد از منطق جواب داده میشود اما در اینجا این مطلب چگونه توجیه می‌شود ؟

برادر حسینی : من فقط یک تذکر بدهم نسبت به جوابی که آقای جاجرمی در آخر صحبتشان فرمودند که گفته بودند که اگر علت را بخود شی برگردانیم اثر گذاری نفی می‌شود و همان سالبه جزئیه ای‌که بر اطلاق ایشان وارد شد که با عوض‌کردن شرایط شی عوض می‌شود ، ایشان فرمودند که کجا اثبات می‌شود که این شئ همان شی است• ما سئوال میکنیم که در کجا تمام شده که اشیاء جهان در حال حرکتند ، جهان در حال حرکت است • حرکت فی الجمله ای را هم‌که در اینجا مطرح می‌کردیم از همان اجمالی است که بالاخره یکسری حرکات وجود دارد ولی آیا اینکه جهان در حال حرکت باشد ، اشیاء در حال حرکت باشد نسبه مثلاً بگوئیم آبی را که در یخچال گذاشته ایم آن آبی که در کوره گذاشته ایم تا تبدیل به بخار بشود نیست و تبدیل به شیی دیگر می‌شود • این استفاده از مطلبی شد که هنوز در موضع قبل از منطق اثبات نشده است • و از طرف دیگر هم گفته شده که اگر علت را ذاتی شیی بدانید با لوازم فلسفه الهی نمی‌خورد هر چند که در قبل از منطق صحبت از فلسفه جا ندارد اما این مطلب در لازمه اش در فلسفه الهی به‌هما هنگ نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : اعوذبالله •• پروردگارا کلمه حق را در سراسر جهان بگستران تفضلاً ما را درگستوش سهیم قرار بده ــ کلمه باطل را از جهان ریشه کن کن ــ ما را در ریشه کن ساختنش شریک بفرما ــ با ما سلوک کن آنگونه که سزاوار الهیت و ربوبیت توست ــ خدایا ولایت ما را بدست خود ما و نفس اماره و شیطان مسپار بدست اولیائت و تحت سرپرستی خودت قرار بده •••••

اول نکته ای‌را درباره بحث روز قبل اشاره کنم که آنچیزی را که نوعاً حقیر می‌گوییم که ثابت شده بنا بر مقدار بحث است که در اینجا به عرض رساندیم و داشتیم و آنچیزی که در نظر

آقایان ثابت شده آنچیزی است که در واحد به عنوان دستور جلسه قرار میگیرد و در مورد آن بحث می‌شود و مورد پذیرش قرار میگیرد • بنابراین گاهی "ثابت شد" در نزد ما یا " ثابت شد " در نزد آقایان مختلف می‌شود • بنابراین آقایان به آنچیزی که در واحد است به همان مقید باشند و جلو بروند ولی گاهی سئوال می‌کنند که ما در خارج ازجلسات چه چیزی را مطالعه کنیم ، آیا عربی بخوانیم یا چیز دیگری • حداقلش من پیشنهاد میکنم که بحث خودشان خارج از دستورش را می‌شود انسان ملاحظه کند و دقت کند و خلاصه بحث جان دقت دارد • اما برگردیم به صحبت این جلسه : در صحبت این جلسه من ابتدا صحبت جناب آقای جاجرمی را تقریر می‌کنم ببینید که آیا درست است یا نه • شما میفرمائید که یک سلسله ای که ما ملاحظه می‌کنیم از تغییرات یک شی برای خودش یک روندی دارد • مثلا آب بعدش بخار شود بعد ابر شود و بعد باران شود و •••• یک سلسله دارد و یکروند دارد که دست روی هر کدام از اینها اگر بگذارید و بگوئید که علتش چیست من فوراً آنرا به شیی قبلیش برمیگردانم • میگویم که این شیی با شیی قبلیش مناسبت دارد • بنابراین من ارتباط طولی و زمانی را پذیرفتم (درباره اشیاء) ولی ارتباط عرضی که مجموعه شد نشان و تحت امر ثابت واحدی بودنشان را نتیجه میداد آنرا انکار می‌کنم • عرض کنم که شما اشکال آقای سلمی را(راجع به توالی خاص) چه پاسخ میفرمائید ؟ ایشان میفرمایند که شما در امر هماهنگی هم به همین امر تکیه کردید • ما عرض می‌کنیم که در هماهنگی هم هماهنگی زمانی و مکانی را هر دو با همتوجه بودیم و در آنجا هم مثل بحثهای جلسه قبل کمی تامل لازم داشت • حالا در اینجا یک اشکالی می‌کنیم که وارد بحث حلی نشویم و از راه نقض از جناب آقای جاجرمی سئوال می‌کنیم که آیا هماهنگی عرضی را می‌شود از کلمه هماهنگی فهمید یا واقعاً نمی‌شود و منحصر است به توالی خاص طولی • عرض می‌کنیم که بشر چرا سماور میسازد ؟ کتری میسازد ؟ آتش درست می‌کند ؟ علت اینکارش چیست ؟ در اینجا ایشان (آقای جاجرمی) چند پاسخ می‌توانند داشته باشند یکی اینکه بگویند که سماور را بشر می‌سازد که آب را

بجوشاند • میگوئیم آب که بنا بود که خودش بجوشد • آب نه یخچال می‌خواست و نه سماور • یعنی بنا بود که یکدسته از آبها بجوشند و یکدسته از آبهاهم یخ بزنند در اینجا میگویند که نه اینطور نیست ، توالی خاص آهن هم این بود که بیاید بشود سماور و جلوی این آب قرار بگیرد • میگوییم که اینها که دو چیز هم عرض بودند یعنی آهن و آب این توالی مشترکی را که برایشان قرار میدهد که ایشان این سیر را بکنند و در تصفیه خانه بروند و آبی بشوند که بشود آنرا در سماور ریخت • آهن هم آن سیر را بکند و سماور بشود و مقابل این آب قرار بگیرد • ایندو شیی هم عرض یک جهتی را پیمودند که به یک جای واحدی رسیدند یعنی این شیی به درد آن خورده است و در مقابلش قرار گرفته است • اینکه بخواهد این بدرد آن بخورد و سر راه آن قرار بگیرد آیا بدون علت است یا با علت است ؟ یعنی دو شیی هم عرض که رابطه پیدا می‌کنند آیا این بدون علت است یا با علت است ؟ هر کدام از طرفین را که شما بگیرید ظاهراً جواب نقضی ما وارد می‌شود • اگر بگوئید بدون علت است ، اینکه آنچیزی که بدرد آب جوشانیدن می‌خورده درست شده است و ربطی هم به آب ندارد و اگر هم نبود آب می‌جوشید اصلاً اینکه سماور درست بشود و مقابل این قرار بگیرد چیز دیگری است و خط سیری هم برای سماور است یعنی آهن در داخل کوره شده تبدیل به شمش شده ، شمش زیر غلتک رفته و تبدیل به ورقه شده ، زیر دستگاه پرس آمده و فرم گرفته و آبکاری شده و سماور شده است و آمده در اینجا قرار گرفته و ربطی هم به جوشیدن آب ندارد و بعد هم می‌پوسد و دوباره خاک شده و اکسید می‌شود و الی آخر اصلاً کاری به جوشیدن آب ندارد • این برای خودش یک سیر دارد و آن برای خودش سیر دیگری ، آنوقت من بلافاصله پتانسیلی را که این شیی را در مقابل آن شیی قرار میدهد مطرح می‌کنم که چرا این دو شیی با هم برخورد بکنند • چرا جای اینها تغییر می‌کند ، مکان اینها عوض می‌شود • این حرکت عرضی که مکانها را تغییر می‌دهد چکاره است ؟ (در کنار آن حرکت طولی) وخود حرکتی را که انسان می‌کند که از آهن سماور درست می‌کند و جلوی آب می‌گذارد این چکاره

است ؟ اینها که قرار بود ربطی بهم نداشته باشند نه آب ربطی به انسان دارد و نه انسان ربطی به آب • روی نوشیدن آب هم من باز همین سئوال را می‌کنم که انسان تشنه می‌شود، آب تشنگی را برطرف می‌کند • آب اگر یك سیر برای خودش داشت و انسان هم یك سیری برای خودش این چه ربطی دارد که آدم تشنه بشود • باید یك حالی بشود (آدم) - بعد از آنهم یك حال دیگر بشود و همینطور تا بپوسد • اینکه میگوئیم انسان تشنه می‌شود و آب می‌خورد یعنی رابطه عرضی اشیاء را ملاحظه می‌کنیم و از شما سئوال می‌کنیم • البته این جواب نقضی مطلب است • بعد از اینکه جواب نقض را ملاحظه کنید آنوقت می‌بینید که هماهنگی فقط طولی نیست • هماهنگی عرضی هم است • کلمه هماهنگی عرضی را در یك حد خاصش که اینجا ایجاب کند ما خدمتتان عرض می‌کنیم و نمی‌دانم که بحث مکان جزء دستور این جلسه امروزمان هست یا نیست •

برادر معلمی : اگر این قسمت برایشان حل شده باشد آنوقت وارد بحث مکان می‌شویم که قسمت دوم بحث را هم حل کند که بسیطهای زمانی به یك امر ثابت برمیگردند •

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال برادرمان دکتر خوش اخلاق فرمودند که شما در امور غیر قابل انکار پا میگذارید و کمونیستها اصلاً شرائط را اصل میدانند و حق دارند منکر شوند که این مقدمه شما را ما قبول نداریم • شما اصالت شیی را می‌گوئید و ما اصالت شرائط را می‌گوئیم • که اینهم باید شما (برادر جاجرمی) مورد توجه قرار دهید یکی هم سئوالی است که خود آقای معلمی فرمودند و حضرتعالی پاسخش را دقیق بفرمائید • که ما بهر حال خصلت نوعیه را در عینیت می‌پذیریم یا نه • یعنی آیا می‌توانیم روی چیزی اسم آب را بگذاریم یا اینکه باید یك صفحه ونیم پسوند بیاوریم و در آخر هم نشود چیزی گفت مثلاً آب در یخچالی که در اینجا و ••••••••• ویا آبی که در کوزه در فلان ده قرار دارد ، آبی که در حوض در فلان منزل قرار دارد در همه اینها یك کلمه مشترك به نام آب هست این آب اگر مشیر به یك عنوان خاصی نباشد چرا تکرار می‌کنید ، باید بگوئید چیزی که

دریخچال در فلان جا قرار داود ، چیزی که در حوض در فلان جا قرار دارد ، چیزی که در اقیانوس در فلان جا قرار دارد اینکه شما می‌توانید بیائید بگوئید " آب " به چه حساب است حال آیا این انتزاع محض است مسامحه است ؟ یا واقعاً امر مشترك یا خصلت مشترك هست ، به عبارت اخری آب از درجه یك تا درجه صد که می‌خواهد بخار شود ، یك خصلت مشترکی در برابر جاذبه دارد که می‌گوئید حالت صعود ندارد ، حالت سقوط دارد و اسم یك خصلتی را شما سقوط گذاشته اید " فروریختن بطرف زمین " ، اسم یك حالتی را هم صعود گذاشته اید ، " حرکت کردن و بالا رفتن از سطح زمین " یا سیر از سطح زمین به طرف جو " شما در یك بخش اینها را مشترك می‌دانید ، برایشان یك خصلت نوعیه در عینیت قائل هستید می‌گوئید من بخاطر این خصلت مشترك این مجموعه را یك نام برایشان میگذارم بعد هم می‌توانید پسوند بیاورید و بگوئید آب یك درجه ، آب دو درجه ، آب سه درجه عینی ندارد ولی درآب بودن اینها را مشترك می‌دانیم درجه راهم می‌توانید تقسیم بندی ریزتر بکنید ، هر درجه را هزار قسمت بکنید ، بگوئید بینهایت تغییر کیفیت از درجه یك تا درجه دو قرار دارد ، می‌گویم اما آیا تحت یك خصلت مشترك هست ؟ میگوئید بله • نسبت به فلزات شما می‌گوئید هادی هستند • اصلاً با این بیان جنابعالی نه تنها نمی‌شود مفاهمه کرد بلکه عمل صنعتی و تکنیکی نمی‌شود کرد ، چرا ؟ چون مثلاً جناب آقای حسینیان رفته اند و کشف کرده اند که فلز خصلت هدایت الکتریسته دارد ، بلافاصله از او می‌پرسید کدام فلز؟ می‌گوید همان فلزی که من در آزمایشگاه روی آن کار می‌کردم ، در غیر از این که نمی‌تواند مفاهمه صورت گیرد نمی‌تواند این حکم را نسبت به هیچ فلز دیگر صادق بداند و لذا نمیتواند هیچ چیزی دوست کند ، هر کس همانجا همان کاری را که دارد انجام می‌دهد می‌بیند والسلام ، قدرت جمع بندی و استنتاج حذف می‌شود در حالی که خود این کاری را که شما دارید می‌کنید یك نحو استنتاج است و خودش زیر سئوال است من دیگر توضیح اضافی نمی‌دهم همان نقض قسمت اول را پاسخ دهید که آدم برای چه سماور می‌سازد آب سیری

برای خودش دارد و خودش جوش می‌آید چرا آدم یخچال می‌سازد ؟ چرا آتش دوست میکند ؟ چرا ساعت می‌سازد اینها همه سیر خودشان را پیدا می‌کنند، رابطه شان را اگر با هم عوض قطع کنید • نگوئید انسان می‌رود می‌آورد و آب را در سماور می‌ریزد خیر انسان - یک خط سیر دیگری برای خودش دارد آخرین جمله را هم بگویم که ما در بحث هماهنگی می‌گوئیم هماهنگ با آبی که در شرایط الف قرار گرفته است شی ب هست یعنی شرایط را هم حتما در درون هماهنگی می‌دانید طبیعی است که خیلی از این مطالب ریزه کار کاریهایش در بحث های قبل گفته نشده و به ملاحظه خود آقایان سپرده شده ، مراحل اجمالی هماهنگی شده است بنا نبود که ما هماهنگی طولی و عرضی و همه اینها را بخواهیم بحث کنیم ولی البته باز هم در بحث ها اشاره داشته ایم ، وقتی که در بحث ها رابطه عرضی را می‌گفتیم حتماً اشاره داشته ایم نهایت نه به لفظ هماهنگ بلکه گفتیم حرکت عرضی است •

برادر رجاجرمی : یعنی همانطور که می‌فرمائید بیشتر چون موضوع بحث ما حرکت بوده است و حرکت طولی را ملاحظه می‌کرده ایم بنظرمان می‌رسد که ادراک نسبت به هماهنگی در طول قرار داشت اما نسبت به این مطلبی که در مورد رابطه عرضی می‌فرمائید بایستی عرض کنم که اولاً که نقض بر خورد می‌فرمائید یعنی حلی به مسئله بر - خورد نمی‌کنید یعنی با چند مثال که ذکر می‌فرمائید نمی‌توانید مطلب را تعمیم بدهید نسبت به متغایرین که باید روابط عرضی داشته باشند •

برادر حجت الاسلام حسینی : وقتی نقض می‌کنیم کلیت شما را فقط میشکنیم (همان چیزی که آقای سلیمی فرمودند) یعنی موجبه جزئیه یا سالبه جزئیه به ترتیب نقیض سالبه کلیه یا موجبه کلیه هستند ،

برادر رجاجرمی : پس از اینطرف هم رابطه عرضی ثابت نمی‌شود به عبارتی دیگر اثبات امر شما منسوب به همان مثالهائی می‌شود که می‌فرمائید یک مطلب کلی

نیست که شما بتوانید به همه متغایرین نسبت بدهید .

برادر حجت الاسلام حسینی : کلیت صحبت شما شکسته می‌شود نه اینکه مطلب کلی اثبات شود .

برادر جاجرمی : کلیت صحبت شما هم ثابت نمی‌شود .

برادر حجت الاسلام حسینی : خوب اثبات نشود کلیت صحبت ما قدم بعدی است که ثابت شود فعلاً این صحبت نقض بشود اول نقض این است بعد ...

برادر جاجرمی : یعنی رابطه در مکان اثبات نمی‌شود .

برادر حجت الاسلام حسینی : عیبی ندارد رابطه در مکان اثبات نشود فعلاً یک مسئله را که می‌گفتید که این شی یک روند دارد برای خودش، آنهم یک روند برای خودش دارد ، آیا می‌پذیرید که این با این سئوال شکسته شد در عین حال ضرورتی هم ندارد که ...

برادر معلمی : اصلاً الآن ایشان همان آقای جاجرمی که سئوال کردند نیستند و صحبتهائی که می‌فرمائید هیچ ربطی به آن سئوال ها ندارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : پس حال بیائیم توضیح بیشتری در باره همین رابطه مکانی بدهیم یک قابلیت اضافه را ما در اشیاء ملاحظه می‌کنیم یعنی می‌گوئیم هر شیئی باشد و متکلفت باشد یعنی هر موجودی ، هرجا که می‌خواهد فرض شود در عالم ملکوت باشد در عالم اشعه باشد ، یا در هر کجا که می‌خواهد باشد و در همین عالم هم مثل اشیاء میز میکروفون و اینها باشد هر چه باشد قابلیت اضافه دارد اضافه را البته اول کار در مرحله ذاتاً شئ قابلیت اضافه دارد یعنی تمیز می‌گوئیم یعنی منوط به تمیز دهنده اش می‌کنیم لا ذاتاً میتوان گفت که این چیز از آن چیز بزرگتر است این چیز از آن چیز کوچکتر است این چیز از آن چیز سخت تر است یا سست تر است ، منجمله از آن اضافاتی که قابل انکار نیست نسبت مکانی است ، مثلاً میکروفون بالای میز است و پائین سقف قرار دارد این مسئله جا داشتن در مرتبهٔ اول فقط نسبت به تمیز ،

اینکه آیا جا فقط برابر با خود شی است کاری نداریم برابر با وضعیت شی یا وضعیت شیء دیگر است کاری نداریم مستقل از خود شی است کاری نداریم ، یعنی متحد باشی نیست متحد با آن شی هم نیست بلکه متحد با مجموعه است اینرا هم کاری نداریم فعلاً اینکه در موضع تمیز می‌شود اضافه کرد ، از انواع تشخیصهائی که ما می‌توانیم بدهیم ((البته نه فقط ما تشخیص می‌دهیم بلکه هر تشخیص دهنده ای می‌تواند تشخیص دهد قضیه را در برابر او می‌گذاریم)) اینست که بگوید این ساختمان سمت جنوبی این شهر قرار دارد یا سمت شمالی این کوه قرار دارد و سمت شرقی این شهر قرار دارد سمت غربی سالاریه قرار دارد این را می‌توانیم اضافه بکنیم نسبت اضافه را که تغییر بدهید می‌بینید هم کلمه غربی روی آن صادق است هم کلمهٔ شرقی می‌گوئید این ساختمان سمت غربی جمکران است بعد می‌گوئید سمت شرقی شاه زنده و شاه ابراهیم و نیروگاه و اینهاست ، اینرا هم گفتید شرقی است و هم گفتید غربی است ولی بدو سمت و به دو اضافه ــ قلم را هم می‌گوئید بالا ست نسبت به میز و هم می‌گوئید پائین است نسبت به سقف • قابلیت اضافه داشتن اشیاء هر شی را که ما داشته باشیم که لقب شیئیت یعنی کیفیت موجود بالوجود باشد دارای وجود باشد و متکیف باشد با کیفیتهای دیگر که دارای وجود و تحقق هستند قابلیت این سنجش را دارد یعنی می‌شود به همدیگر نسبتشان داد و یك اضافه اینگونه آورد ، از جمله اضافات هم اضافات مکانی است ، یك پا بالاتر می‌گذاریم و می‌گوئیم آیا این فقط در مرحلهٔ تمیز است یا واقعاً این شی بالاخره یك جایی قرار دارد می‌گوئید این میکروفون را من تمیز می‌دهم که روی میز است یا هستی او هم بهر حال روی میز و پائین سقف قرار دارد اگر این اضافه فقط در ذهن من قرار دارد که دیگر نباید خاصیت عینی پیدا کند • اگر بنا باشد این اضافه مکانی بصورت یك امر واقعی در عینیت باشد یعنی یك نسبت خارجی باشد نه نسبت ذهنی نسبت خارجی معنایش اینست که این شی را بگوئیم نسبت به اینجا در خارج بالای میز قرار دارد اگر مثلاً جاذبه ای باشد مثلاً فشار این روی میز وارد می‌شود و فشار این میز منتقل

می‌شود به سطح زمین ، و یک فعل و انفعالات خاص که عبارت باشد از کلمه ای که می‌گوئید مثلاً اختلاف پتانسیل این اینقدر است یا آنقدر است من طوری میز را ساختم که اختلاف پتانسیل را به حداقل رساند یا به حداکثر رساند ، ایستا هست یا غیر پایدار و نا ایستا بهر حال از این تعبیرات می‌کنید نسبت داشتن در عینیت ، بعد خود این نسبت را که در عینیت می‌گوئیم یعنی رابطه ، " در عینیت نسبت برابر است با رابطه " یعنی مکان داری اشیاء بدون ملاحظهٔ مجموعه نمی‌شود ، یک چند تا سئوال وان قلت بنظر می‌آید خوب ما یک عالم را تصور می‌کنیم جدای از این عالم (ولو عالم ذهن را بخواهیم ملاحظه کنیم چون در اینجا قبل از این هستیم که اصل عین باشد یا اصل ذهن باشد یا چیز دیگر) این عالم ذهنی را که جدای از اینجا فرض کردیم در مرحله تمیز جایشان را می‌شود نسبت داد ولی لزوماً نسبت واقعی و عینی نیست ، اگر نسبت نسبت ذهنی بود نه عینی معنایش اینست که این نسبتی را که می‌دهید تخیلی است اگر دعوای نسبت واقعی داشتن بکنید و تخیلی نباشد باید در واقعیت باشد . یعنی در مرحله میز و در مرحله تشخیص که می‌گوئید این نسبت به آن اینطرف است یا واقعاً اینو ربط مکانی دارند و باید اینطرف باشد یا الآن اینطرف قرار دارد یا ندارد اگر این نسبت نسبتی باشد که فقط در مرحلهٔ ادراک باشد و هیچ خصوصیتی واقعی اینرا اینطرف نگه نداشته باشد این سخنی که شما می‌گوئید غلط است . یعنی این سخنی را که می‌گوئید طرف غربی میکروفون این قلم قرار دارد این نسبت آنگاه نسبت صحیحی است که بتوانید نسبت به شی واقعی بدهید وقتی می‌توانید به شی واقعی نسبت بدهید که نسبت نداشته باشند نه اینکه تخیل نسبت بفرمائید مکان نمی‌تواند از مجموعه نگری جدا باشد ، نسبت اشیاء بهم ، ارتباط مکانی اشیاء اگر تخیلی و توهمی نباشد (اگر انتزاعی باشد منشاء انتزاع لازم دارد) مشعر به نسبت عینی و رابطه عینی است با این جمله تمام عوالم به هم ارتباط پیدا می‌کنند یعنی اینطور نیست که این عالم به عالم آخرت یک نحو ارتباط نداشته باشند هرچند نحوهٔ ارتباط آن از سنخ نحوهٔ ارتباط اشیاء درون این مجموعه

نباشد مثل اینست که مثلاً (دقت کنید) در عالم اشعه ها مکان بصورت عالم اجسام گفته نمی‌شود واحتراز از آن در عالم امواج ــ مثلاً می‌گوئید من خازن رادیو را تغییر می‌دهم میزان فشاری را که از نظر الکتریسته می‌تواند تحمل کند و ارتباط آن با امواج مغناطیسی کم و زیاد می‌شود ومکانهای مختلفی را می‌گیرد ولی بهر حال مکان دارد من بالواسطه به آن ــ دست پیدا می‌کنم ولی بهر حال دو چیز می‌گوئیم ، می‌گوئیم این موج و آن موج ، این طول و آن طول و این فشار و آن فشار ، دو را در آن قبول داریم یعنی مکان جایگاه متناسب با خود مجموعه باشد ضروری ندارد و خود مجموعه ها به هم مربوط باشند باز هم می‌شود • آنچه می‌خواهم عرض کنم اینست که شی متکیف حیز است زمان و مکان دارد و زمان و مکان از همدیگر جدا نیستند ، هر چیز زمان دارد مکان دارد هرچیز مکان دارد زمان دارد ومیخواهیم بگوئیم شیی (یادمان نرود پسوند شی را که می‌آوریم داریم آن را مرتب با قانون جدا می‌کنیم) یعنی شی متحقق متکیف می‌گوئیم شی ارتباطش با اشیاء دیگر با نسبتش با اشیاء دیگر بالا تر بودن یا پائین بودن ، اعلا علیین بودن یا اسفل السافلین بودن ، ضرورتاً دارای ارتباط باید باشد و همچنین دارای تعین باید باشد حالا فعلاً صحبت از تعین تحت رابطه نمی‌کنیم ولی دارای ارتباط بودن و دارای تعین بودن را می‌گوئیم ، شی اجمالی در خارج ندارید هیچ شی اجمالی در خارج ندارید شی متکیف به یك کیفیت ، و نسبت دارد و اگر نسبت نداشته باشد ملاحظه نسبت غلط است ، ملاحظه نسبت اگر در مکان هم نیامد در بقیه جاها هم می‌شود ملاحظه نسبت کرد ، یعنی اصلاً نسبت دادن را که می‌گوئید مثلاً این بهتر از آن است یا بالاتر است یا این چطور است این را دارید با یك رابطه سومی ملاحظه اش میکنید که جامع هر دو شی است و این بیان را می‌کنید در رتبه اول سخن می‌شود این صحبت را کرد و گفت هر وقت که می‌گویید این سنگین تر از آن است یك شی سومی می‌خواهید که بتواند نسبت ایندو را ملاحظه کند ، یعنی یك شی را می‌خواهم ، یك واحدی را می‌خواهیم که نسبت به آن واحد بسنجیم و معنی سنگینی و سبکی را یك میانگین برای آن داشته باشیم و

بگوئیم این سنگین تر از آن است خود این را واحد قرار بدهیم و بگوئیم این سنگین تر از آن است ، باید حتماً جامع داشته باشد ، صرف وجود جامع در تمیز ، جامع در تحقق را لازم داود اگر حکم توهمی نباشد ، اگر ما در هر خصلتی که پیش آمد همینکه شروع کردیم نسبت اضافه را دادن باید این نسبت اضافه را که در تمیز می‌دهیم در خارج هم تحقق داشته باشد ما اگر نسبت داشت معنایش اینست که یك نحو ارتباط دارد می‌گوئید عسل شیرینتر از زهر است ابتداءً می‌گوئیم عسل و زهر با هم رابطه ای ندارند بعد مقداری دقت می‌کنیم آیا می‌شود واقعاً رابطه نداشته باشند و ما بگوئیم عسل شیرینتر است ، چه نسبتی را می‌دهید ، تخیل می‌فرمائید که عسل شیرینتر است یا واقعاً شیرینتر است رابطه شان را با انسان ملاحظه می‌کنید • و یك خصلت خاص را می‌گیرید بعد تاثیرشان را در یك اصطکاك خاص می‌گوئید چنین است یا چنان است ؟ این نسبت را تا کجا می‌توانید در خصلت ها جدا کنید ، در واقعیت و عینیت ، خوب قدم بعد هم برداریم می‌گوئیم اگر نسبت را بخواهید بگوئید واقعیت دارد بعد من علت نسبت را می‌خواهم ــ آیا این نسبت را در بارهٔ شی زمانی می‌گوئید یا در باره شی زمان دار نیست اگر در باره شی زمان دار هست آنوقت تحت نسبیت خاص قرار می‌گیرد یعنی تحت رابطه و قانون خاص قرار می‌گیرد حال این قدم آخر هست و ممکن است در جلسه آینده به آن بپردازیم ولی حداقل آن در قدم قبل می‌توانید وارد بحث شوید ببینید آیا اشیاء می‌توانند شی باشند باهم نسبت نداشته باشند و ذاتاً قابلیت نسبت نداشته باشند یك شی پیدا کنید که ذاتاً قابلیت نسبت نداشته باشد یا اگر ذاتاً قابلیت نسبت با اشیاء دیگر دارد این نسبت فقط در مرحلهٔ ذهنی و اضافه ذهنی باشد بالمره نسبت خارجی و واقعی نباشد ولو بالوسائط ، (هر چه واسط می‌خواهد بخورد یك میلیون هم که واسطه بخورد اشکال ندارد ما کاری نداریم) • یا اگر نسبت دارد رابطه مکانی بگوئید ندارد یا اگر رابطه مکانی دارد رابطه زمانی بگوئید ندارد یکی دیگر از چیزهائی که در بحث های آینده باز هم باید به آن بپردازیم زمان دار بودن موجود است یعنی

اینکه آیا می‌شود شی موجود را برایش قبل و حین و بعد قائل نشد ؟ چه بر مبنای ماتریالیستی چه بر مبنای متافیزیک که بگوئیم ، هر دو زمان دار بودن شی را می‌پذیرند آنوقت اینکه تغییر داشتن بعد شی است و شما نمی‌توانید شی بدون حرکت و تغییر را منطقاً تمام کنید ، تجربتاً که محز هست یعنی تجربتاً اینطور نیست که شما چیز را ببینید که آن ثابت است و تغییر نمی‌کند منطقاً هم باید ببینید آیا در تمام عالم هستی وکون می‌شود چیزی را پیدا کرد که شی باشد و متکیف باشد و از قبیل قانون نباشد و بتوانیم آن را جزء اشیاء بیاوریم و بگوئیم قبل و بعد و حین در باره اش معنا نداشته باشد ۰

والسلام علیکم و رحمه ۰۰۰۱ و برکاته

اصول اعتقادات ــ جلسه ۷۸ بسمه تعالی

برادر معلمی : بسم ... این حرف که " توالی خاص به این معناست که علت هر کیفیتی کیفیت قبلی اش می‌باشد یعنی هر کیفیتی به یک کیفیت خاص می‌تواند تبدیل شود و لذا علت دیگری لازم نیست " با بحثهای نقض که در جلسهٔ مشترک قبل مطرح شد شکسته شد و نتیجه گرفته شد که کسی نمی‌تواند بگوید که : بصورت یک قانون کلی در توالی خاص علت یک کیفیت فقط کیفیت ما قبل آن می‌باشد . البته از آنطرف هم با این بحث نقض اثبات نشد که همه کیفیتهایی که در عالم وجود دارند با همدیگر در حال تاثیر و تاثر هستند . بعد گفته شد برای اینکه ثابت کنیم که همهٔ کیفیتها در حال تاثیر و تاثر هستند ابتداءً سه راه به نظر میرسد که آن سه راه را بررسی می‌کنیم تا ببینیم کدامیک مطلب را حل میکند آن سه راه عبارتند از :

الف : اینکه ما از بحث تغایر بخواهیم شروع کنیم . یعنی بحث تغایر را که قبلاً مطرح بوده دو مرتبه دقت کنیم و بعد بگوئیم که بین متغایرین نمیتواند رابطه نباشد و بعد با ادامهٔ این بحث این نتیجه را بگیریم که : هر جا متغایری بود (بصورت یک قانون کلی) درآنجا حتماً بین متغایرین رابطه هست . بنابراین هر جا که ما فرض تغایر کنیم در آنجا رابطه برقرار میشود و لذا کل متغایرینی که هستند , کل کیفیتهائی که هستند با همدیگر در رابطه قرار میگیرند و بعد مباحث قبل مان هم حل میشود . یعنی می‌توانیم بگوئیم که قوانینی هم که در آنجا ثابت کردیم و امور ثابتی هم که قبلاً بحثش شد آنها هم با همدیگر در رابطه هستند و در نتیجه یک امر ثابت واحدی بر این امور ثابت مربوط به توالی های خاص حاکمیت دارد . پس بحث اول ادامهٔ بحث تغایر بود و اینکه آیا از بحث تغایر میشود اثبات کرد که بین متغایرین حتماً رابطه هست یا نه ؟

ب : بحث دیگر این بود که اشیاء (کیفیتها) قابلیت اضافه دارند , که این بحث بود که در جلسهٔ مشترک قبل هم جناب آقای حسینی یک مقدار در مورد آن توضیح دادند که

میتوانیم این بحث را ادامه بدهیم و بگوئیم هر شی قابلیت اضافه دارد ، هر خصلت خاص قابلیت اضافه دارد ، قابلیت سنجش دارد ، و بعد از اینجا نتیجه بگیریم که همه اشیاء با همدیگر در رابطه هستند .

ج : بحث سوم که شاید نزدیکی خاص و تداخل با بحث دوم دارد اینست که بگوئیم همه اشیاء مکان دارند (که این بابحث قبلی تا حدودی مخلوط میشود) و بعد از اینکه ثابت کردیم که همهٔ کیفیتها مکان خاص مخصوص بخود شان دارند ، ارتباط عرض را در بارهٔ مکان اشیاء تمام کنیم و نتیجه بگیریم که در عرض هم همهٔ کیفیتها در رابطه هستند و با توجه باینکه بحث رابطه طولی ، و نیز اینکه رابطهٔ عرضی از رابطه طولی انفصال ندارد را هم قبلاً بحث کرده بودیم ، از اینجا نتیجه بگیریم که همهٔ کیفیتها با همدیگر مربوط هستند و از این که همهٔ کیفیتها بهم مربوط هستند به امور ثابت و رابطهٔ بین امور ثابت و اینکه قانون ثابت واحدی بر کلیه تعینها حاکم است بپردازیم .

مطلبی که در جلسه واحد بحث شد بیشتر پیرامون همان ابداع احتمال اول (الف) بود . یعنی آیا از تغایر میشود اثبات کرد که همهٔ متغایرین با همدیگر درحال رابطه هستند؟ در این رابطه توضیحات مختلفی در مورد تغایر گفته شد که وقتی که ما قبلاً سنجش میکنیم حتماً این دو متغایری را که ما با همدیگر می‌سنجیم آنها را تحت یك قانون یا رابطه خاص قرار میدهیم و باتوجه بآن اصطکاك و ارتباطی که ما آنها را بهمدیگر میدهیم هست که بعد می‌توانیم بگوئیم اینها با همدیگر متغایر هستند . صحبت مقابل این بود که اگر بخواهیم از بحث سنجش شروع کنیم یعنی تغایر را با توجه به سنجش مطرح کنیم این یك جزئی از تغایر را شامل میشود و آن تغایرهائی را که برای ما قابل سنجش نیست شامل نمی‌شود و آیا در مورد اینها چگونه صادق است ؟ بنابراین نتیجه گرفتیم که کلیهٔ متغایرینی که به سنجش درمیآیند و یا قابلیت سنجش دارند ، حتماً بینشان یا ربطی برقرار است یا ما برقرار می‌کنیم . که البته در واحد این خودش بحثی بود که آیا ربطی هست و ما آن ربط را ملاحظه میکنیم و می‌سنجیم

یا اینکه ممکن هم هست که ربطی نباشد و خود ما یک ربطی بین آن ها برقرار میکنیم ؟ آیا بین مثلاً مفاهیم کلی نظری که ما داریم ربطی هست یا اینکه ما هستیم که ربط برقرار می‌کنیم؟ آیا بین کیفیتهای کاملاً ذهنی که ما میسازیم مثلاً کیفیتهائی که در خارج از ذهن واقعیت ندارند، مثل دیو، سیمرغ، وغیره، هم رابطه ای هست یا اینکه ما رابطه برقرارمیکنیم؟ بهرحال این مطالب در واحد بحث شد و بعد نتیجه گرفتیم که این بحث زیاد به بحث ما مربوط نیست و چه بگوئیم ربط را ما در ذهنمان برقرار میکنیم و چه بگوئیم ربطی در خارج دارند و ما آنرا کشف میکنیم، خلاصه اینست که این حرف در مورد متغایرینی که قابلیت سنجش دارند تمام میشود ولی آیا ما می‌توانیم این حکم را بدهیم که هرمتغایری که باشد سنجیده میشود و یا کلیه متغایرین قابلیت سنجش دارند ؟ اینکه بخواهیم بگوئیم کلیهٔ متغایرین قابلیت سنجش دارند، قبل از آن باید پذیرفته باشیم که بین آن متغایر وکسی که آنرا می‌سنجد یک نوع رابطه ای هست ، و اگر ما این مطلب را تمام نکرده باشیم که بین متغایرین حتماً رابطه هست چگونه میتوان یک چیزی را در مورد متغایرینی که سنجیده میشوند تمام کرده و بعد هم آنرا به کل متغایرین ــ حتی اگر متغایری بشود بفرض کرد که قابلیت سنجش نداشته باشد ــ تعمیم داد ؟

بهر حال راه اول در واحد ظاهراً به یک نتیجه ای که مورد اشکال دوستان قرار نگیرد نرسید ، لذا در همین مورد اگر دوستان استدلال جدیدی دارند بفرمایند ، تا بعد اگر از این راه به نتیجه نرسیدیم به راههای دیگر بپردازیم ،

برادر حسینیان : در رابطه با اختلاف و تغایری که ما بین اشیاء می‌بینیم و نسبتی را که به اشیاء خارجی میدهیم ، میخواهیم اثبات کنیم که بین اشیاء خارجی رابطه هست ، اگر ما قبول کردیم که تغایر در اشیاء خارجی وجود دارد و تغایر غیر قابل انکار است این بدان معنی است که بین اشیاء خارجی اختلاف هست یعنی اختلاف را در اشیاء خارجی پذیرفته ایم و در خود ذات اختلاف معنای نسبت خوابیده است و اشیاء که اختلاف دارند

اختلاف را بهم می‌سنجیم • حال چه فرد سنجش‌کننده باشد و چه نباشد این اختلاف دلیل بر یک نسبتی است بین چیزهای مختلف و این نسبت را ما به خارج نسبت میدهیم یعنی بین اشیاء خارجی و در متغایرها این نسبت وجود دارد • و در همان سنجش‌فی‌الجمله هم نسبتی را که ما و یا تمیز دهنده بدست میآورد ، این نسبت را در عینیت از آن کار می‌کشد و بکار میگیرد • یعنی این نسبت در عینیت وقوع دارد و واقع میشود و این یک نسبت خیالی نیست که ما به اشیاء خارجی بدهیم یعنی رابطه بین دال و مدلول خارجی واقعی است و بفرض هم که دال و مدلول ذهنی باشد باز آن رابطه واقعی است و آن را می‌توانیم به خود شی نسبت بدهیم •

مطلب دیگر اینکه اگر تغایر نباشد تمیز محال است یعنی اگر این دو رابطه را ما با هم بسنجیم بعد میگوئیم اگر تغایر باشد قابلیت تمیز هست و اگر قابلیت تمیز باشد رابطه دوتغایر امکان پذیر است ولیکن تمیز دهنده ای نیست ولی رابطه وجود دارد •

برادر معلمی : البته هر دو موضوعی که الآن جناب آقای حسینیان فرمودند دیروز هم در جلسات واحد فرمودند و بحث شد و اشکالاتی بر آن وارد بود • در مورد قسمت اول که میفرمایند متغایرین با همدیگر اختلاف دارند و این اختلاف بینشان یک نسبتی بر قرار است ، صحبت میشد که این در مورد جایی هست که آند و متغایر غیر از وجوه اختلاف دارای وجوه اشتراکی باشند و شما بین آن اشتراکش یک نسبتی بر قرار کنید و یا بینشان یک نسبت بر قرار باشد مثلاً دو کیفیت داشته باشیم که هر دو دارای وزن باشند و بعد بگوئیم وزن این دو و وزن آن پنج است و لذا در مورد وزن اینها نسبتی بر قرار است که فرضاً نسبت $\frac{2}{5}$ یا $\frac{5}{2}$ می‌باشد ، ولی وقتی که بحث تغایر میکردیم ، بحث ، بحث سلبی بود و نظر فقط به بعد اختلاف اشیاء داشتیم و نه بعد اشتراک آنها آیا اگر گفته شود که یک شیء یک خصلت را دارد که شی دوم آن خصلت را اصلاً ندارد ، به این معنایی که در تغایر بحث میکردیم ، مثلاً میگفتیم سیم مسی قابلیت هدایت الکتریسته را دارد ولی چوب قابلیت

هدایت الکتریسته را ندارد، آیا بین این " دارد " و این " ندارد " میشود نسبت برقرار کرد ؟ یا اینکه باید تصور کرد که چوب هم قابلیت هدایت الکتریسته را دارد ولی به یک مراتبی ضعیف تر از مس و لذا بین آنها این نسبت برقرار است ؟ آیا بین " دارد " و " ندارد " چگونه می‌توان نسبت برقرار کرد ؟

در مورد بحث دوم ایشان هم که در مورد قابلیت سنجش بود، هم، همین مطلب صادق است یعنی در متغایرین توجه به بعد اشتراک دارند یعنی غیر از تغایر به اشتراک آنها هم توجه میکنند و این بحث جدیدی است زیرا در بحث تغایر به اشتراک نظر نمیکردیم و اگر میخواهند به بعد اشتراک نظر کنند بفرمایند • و آیا این بعد اشتراک را هم تا کجا میتوان ادامه داد ؟ آیا همینطور میتوان تا آخر ادامه داد ؟ بهرحال اگر بنا بود اینگونه بحثکنیم در همان بحث تغایر مرتب بین متغایرین وجه اشتراک پیدا میکردیم و در آخر کار سر از وجود و هستی شناسی در میآوردیم یعنی می‌گفتیم آن چیزی که بین همهٔ متغایرین مشترک است " وجود " است و وارد بحث هستی شناسی میشویم •

برادر حسینیان : در تغایر یک شی را نسبت به روابط دیگر سنجش میکردیم و تمیز میدادیم و میگفتیم این روابط را دارد و این روابط بر آن حاکم نیست یعنی نسبت را به خارج میدادیم • یک رابطه ای بین اشیاء ملاحظه میکردیم و بعد میگفتیم این شیٔ این رابطهٔ خاص را ندارد و در آنجا هم وجود رابطه بین تغایر از جنبهٔ سلبی اش غیر قابل انکار است •

برادر معلمی : اگر بخواهید در بحث تغایر با استفاده از بحث سنجش جلو بروید در آخر کار آن حکم کلی که میدهید در مورد متغایرینی است که قابلیت سنجش دارند ولی آیا کجا ثابت شده است که هرجا تغایر باشد یک نفر می‌تواند آنها را بسنجد ؟ اگر این قابل قبول باشد پذیرفته ایم که بین متغایرین رابطه هست و اگر این را هم پذیرفته باشیم که دیگر بحثی نداریم و بحث تمام شده است •

برادر حسینیان : امکان آن هم تمام نمی‌شود .

برادر معلمی : اگر امکان آن هم اثبات شود بحث تمام شده است .یعنی اگر بگوئیم بین متغایرین امکان سنخش هست بدین معنی است که بین آنها حتماً رابطه هست که امکان سنخش وجود دارد . لذا اگر این تمام شده باشد دیگر جای بحث باقی نمی‌ماند ولی اگر تمام نشده باشد چگونه مطلب را تمام می‌کنیم ؟

برادر حسینیان : اینکه ما میگوئیم لا زمه تمیز تغایر است آیا این بدان معنی نیست که امکان تمیز در تغایر هست و رابطه ای دارند ؟

برادر معلمی : همین هم دیروز بحث شد که اگر ما میگوئیم لا زمه تمیز تغایر است ، وارونه آن صادق نیست . مثلاً لا زمه حرف زدن و مکالمه اینست که آدم زبان داشته باشد ولی از آنطرف صادق نیست که " هرکس زبان دارد حتماً حرف بزند "

برادر حسینیان : هرکسی زبان دارد امکان حرف زدن دارد ولی ضرورت ندارد .

برادر معلمی : در اینصورت یک مطلبی هست و آن اینکه بین آنها که حرف می‌زنند و حرف نمی‌زنند اختلاف قائل میشویم . اگر آن مطلب هم باشد حرف می‌زند . درمورد سنخش و تغایر هم همینطور است . آنجائی که خط فاصل قرار میدهید یک علت دیگری هست که بین اینطرف خط و آنطرف خط تغایر بوجود آورده است . اگر آن علت هم صادق باشد مطلب صدق میکند ولی آن علت چیست ؟

برادر امیری : مطلب تقریباً همانست که جناب آقای حسینیان فرمودند . به نظر میآید که این دو راهی که آقای معلمی فرمودند هرکدام را ما برویم به مسأله تمیز بر می‌گردد . یعنی از راه قابلیت اضافه هم که برویم به همین بر می‌گردد و در مرحله اول با سنخش برخورد میکنیم .

اگر ما چند تا چیز را بصورت غیر قابل انکار در نظر بگیریم : یکی تغایر که غیر قابل انکار است

دیگری تمیز فی الجمله و سنجش، در اینصورت اگر تمام کنیم که لازمهٔ سنجش تغایر است مسأله حل است ۰ باتوجه باینکه سنجش عبارتست از مقایسهٔ حداقل بین دو چیز پس لازمهٔ سنجش تغایر می‌باشد ۰ حال اشکال در این قسمت بحدی است که میخواهیم بگوئیم : "هرجا تغایر باشد در آنجا امکان سنجش هست " و اگر بتوانیم این را اثبات کنیم مطلب حل است ۰ برای این کار میگوئیم لازمهٔ سنجش رابطهٔ بین متغایرین می‌باشد ۰ یعنی وقتی سنجش صورت میگیرد اگر بین آندو متغایر هیچ رابطه ای به یک نحوی وجود نداشته باشد امکان سنجش بین آندو متغایر هم وجود ندارد ۰ بنابراین سنجش که حداقل مقایسه دو چیز از یک یا چند جهت که رابطه ای باهم دارند می‌باشد لازمه اش توجه رابطهٔ بین متغایرین میباشد و همین مطلب عکسش را هم نتیجه میدهد یعنی اگر ما بتوانیم امور متغایری را در نظر بگیریم که بیک نحوی رابطه داشته باشند سنجش در آنجا هم مطرح خواهد شد مگر اینکه دوستان دو امر متغایری که با هم انفصال مطلق داشته باشند را اثبات کنند که در اینصورت ما هم اقرار می‌کنیم و بفرض که دو تا امر متغایر پیدا شد اولاً چگونه بآنها پی می‌برید چرا که اگر بناشد لازمهٔ سنجش تغایر او ربط باشد آیا چگونه میتوان به دو امری که هیچگونه ربطی با همدیگر ندارند پی برد ؟ ذهن یا تمیز دهنده وقتی میخواهد به دوتا امر پی ببرد باید توجه به یک رابطه ای بین آنها داشته باشد تا بتواند به هر دو پی ببرد ۰ پس اولاً محال است که دو تا چیزی که انفصال مطلق با همدیگر داشته باشند مورد تمیز و سنجش قرار بگیرند و بنابراین خود بخود هر جا که تغایر باشد امکان سنجش مطرح میشود مگر اینکه اثبات شود که امور متغایری وجود دارند که ــ البته در مرحلهٔ شیئیت ــ و بین آنها هم انفصال مطلق وجود دارد ۰ ثانیاً ، مثالهائی هم که جناب آقای محلی می‌زنند که " ممکن است دو تا امر متغایری پیدا شوند و سنجیده شوند در حالیکه خودشان اصلاً رابطه ندارند ، مثل دیو و سیمرغ که اینها را انسان خودش بوجود میآورد و حال آنکه آنها هیچ رابطه ای با هم ندارند و انسان رابطه بین آنها بر قرار میکند و بنابراین یک چنین دو چیزی ممکن است

که با همدیگر سنجیده نشوند ." ولی باید توجه کرد که اولاً خود این دیو و سیمرغ اگر چه دو امر خیالی هستند ولی به یک نحوی با خارج رابطه دارند چرا که شما برای دیو و سیمرغ پا ، دست ، هیکل و غیره قائل میشوید و این نوع رابطهٔ شان را نمی‌توان نفی کرد . ثانیاً همینکه شما میفرمائید یکی از اینها بزرگتر از دیگری است ، یکی کوچکتر است ، یکی بال دارد و دیگری دست دارد این بمعنی اینست که شما دارید آنها را مقایسه می‌کنید و خود همین بیانگر یکنوع ربط بین اینها و امر متخایر می‌باشد . ثالثاً ما الآن در این مرحله نیستیم که بگوئیم چه چیزی واقعی است و چه چیزی واقعی نیست بلکه بدنبال این هستیم که بگوئیم امور متخایر با هم رابطه دارند و چون لازمهٔ سنجش رابطه هست در نتیجه امکان اینکه سنجش در اینجا صورت بگیرد هست . و کاری هم نداریم که الآن رابطهٔ خیال و واقعیت چیست و در مرحلهٔ بعدی است که باید اثبات کنیم سنجش و مقایسه و نسبتی که بین دو متخایر قائل میشویم ، این رابطه بذهن و یا تمیز دهنده نیست و در خارج هم میتواند مطرح باشد .

پس خلاصه اینکه همانجائی که پذیرفتیم لازمهٔ سنجش تخایر است عکس آن بصورت " امکانی " مطرح میشود چرا که رابطه را نمیتوان نفی کرد .

برادر جاجرمی : کلیت ایرادهایی که در واحد بحث شده بود آقای معلمی فرمودند و من همانها را بیک نحو دیگر اشاره میکنم . دوستان میفرمایند که اگر بین متخایرین هیچ نحوه رابطه ای نباشد سنجش صورت نمیگیرد زیرا اگر هیچ ربطی نداشتند ما چگونه بآنها پی میبریم و تمیز میدهیم ؟ لذا اگر انفصال مطلق با هم داشتند تمیز ممتنع خواهد بود .

ولی بحث ما اینست که اولاً آیا در تخایر آن چیزی که موجب تمیز میشد سلب رابطه بود یا برقراری رابطهٔ مشترک ؟ یعنی ما با دو نحوه اثر مختلف که ملاحظه میکردیم پی به دوئیت آنها می‌بردیم و نه با اینکه یک رابطه مشترک را ایجاباً بین دو تا اثر ملاحظه بکنیم و نسبت

بآن جامع مشترك ما بخواهیم بگوئیم که در جهان خارج بین این دو شی این اثر مشترك وجود دارد که نسبت به این اثر مشترك این نحوهٔ اختلاف هست ، چرا که ما سلب دو تا اثر از همدیگر میکردیم و دوئیت آثار را در رابطه با همدیگر تمیز میدادیم • بنابراین در این مطلب که میفرمایند اگر متغایرین هیچ رابطه ای نداشته باشند هیچ سنجشی صورت نمیگیرد ، اولین مطلب اینست که ما سلب میکردیم و رابطه برقرار نمی‌کردیم ، ثانیاً اگر میخواهید این مطلب را به سنجش نسبت دهند آیا می‌توانند قائل به این بشوند که آن رابطه ای هم که من بین دو شی در ذهن برقرار می‌کنم و تمیز میدهم همان رابطه ای است که در جهان خارج وجود دارد ؟ این را کجا ثابت کردند ؟ من با دو تا شیٔ مختلف برخورد کردم و یك نحوه رابطه ای هم در ذهن برقرار کردم • آیا کجا میخواهند تمام کنند که این نحوه رابطه همان رابطه ای است که در جهان خارج بین آندو وجود دارد ؟ بهرحال این را هم اثبات نکرده اند و نمی‌توانند رابطه ای را که در سنجش ذهن برقرار میکند با رابطهٔ عینی آندو شیٔ تمام کنند • ثالثاً ، اینکه میفرمایند انفصال مطلق با هم ندارند زیرا اگر داشته باشند تمیز ممتنع میشود ، ما هم نگفتیم که انفصال مطلق دارند • در جلسهٔ قبل جناب استاد و دوستان با آوردن سالبه های جزئیه اینکه دو بین متغایرین انفصال باشد را نفی کردند اما ازاینطرف ما میخواهیم ضرورت آنرا تمام کنیم و در اثبات ضرورت حداقل اینست که اگر تمام نکنند که همهٔ اشیاء ضرورتاً با همرابطه دارند امکانش هست که بعضی از اشیاء را هم انفصال مطلق داشته باشند اما در رابطه با انسان یك رابطه ای داشته باشند ، یعنی بین دو شیٔ انفصال مطلق باشد اما در رابطه با انسان هر دو رابطه ای داشته باشند و دو نحوه اثر مختلف بسروی انسان بگذارند و انسان این اثر را از دیگری سلب میکند و موجب تمیز او میشود •

برادر حجت الاسلام حسینی : ••• بارالهی ولایت مارا خودت بعهده بگیر و بدست نفس اماره و ابلیس مسپار ، توفیق بندگی ات را خودت بما نصیب کن و ما را موفق بدار به اینکه در بندگی خودت زندگی کنیم • خدایا کلمهٔ حق را بر سواسر جهان بگستران

و ما را در گسترش کلمهٔ حق شریك قرار بده • کلمهٔ باطل را ریشه کن بفرما و ما را در ریشه کن کردن آن سهیم قرار بده • خدایا آنچه به ولی ات وعده فرموده ای هر چه زودتر به او عطا بفرما • خدایا نائب ولی ات را موئید و منصور بدار • خدایا لشکر اسلام را پیروز و لشکر صدام را نابود بفرما • شهدای اسلام را با حضرت سید الشهدا محشور بدار • بما شهادت در راه خودت با اخلاص نسبت به بندگی ات نصیب بفرما، خدایا با ما آنگونه سلوك بفرما که سزا وار الهیت توست و نه آنگونه که ما سزاوار آن هستیم • خدایا علل باطنی همهٔ ما را شفای عاجل عنایت بفرما • معلولین جنگ را شفای عاجل عنایت بفرما •

اما در رابطه با بحث ، ما یك مثالی قبلاً زدیم و عرض کردیم که چرا برای آب جوشاندن سماور درست می‌کنند ؟ چرا آب خودش جوش نمیآید ؟ چرا برای یخ زدن آب یخچال درست میکنند؟ مگر خود آب مسیرش این نیست که یك وقت یخ بزند ؟

حال همین جواب را یك مقدار بیشتر روی آن دقت میکنیم و عرض می‌کنیم که اگر تغایر رابطه‌اش بالمره با سایر کیفیات متغایر قطع شود نه از جانب سنجش ما بلکه خود آنرا آیا میتوان گفت که تغایر دارد ؟ آیا تغایر دارد یعنی چه چیزی دارد ؟ اینکه غیر از چیزهای دیگر است آیا یعنی چگونه است که غیر از چیزهای دیگر است ؟ آیا خود تغایر به تغایر رابطه نیست؟ یعنی آب یك اثر روی دست ما میگذارد که برودت میآورد و یك اثری هم روی گچ میگذارد و آنرا شل میکند ، یك اثری هم روی سیمان میگذارد و آنرا سفت میکند ، یك اثری هم روی خاك میگذارد و خاك را مثلاً تر یا لجن میکند ، اثری هم روی درخت میگذارد ، اثری روی آهن میگذارد زنگ اکسید میشود • آیا ما به آثارشان هست که میتوانیم بگوئیم اینها متغایرند و آتش این آثار را تا زمانی که تحت عنوان کیفیتی بنام آتش هست ندارد • البته آتش هم کارهای دیگر میکند و ممکن هم هست که یك روز آب بشود ولیکن در حینی که بر کیفیت آن عنوان آتش صادق است این خصلت ها را بآن نسبت نمیدهیم • حال ممکن است کلمهٔ آتش را به حرارت برگردانید و بگوئید کلیهٔ فعل و انفعالاتی که میشود آتش هست که البته میشود تعمیم داد

ولیکن ظاهراً اینطور است که وقتی میخواهیم از دم مغازه یخ بگیریم ، اگر بگوئیم " لطفاً دو کیلو آتش بدهید " او نمی‌فهمد که غرض ما چیست و یا کسی هم نمی‌رود ظرفی را روی آتش بگذارد و دو کیلو یخ زیرآن بیندازد و بگوید فعل و انفعالات است . بهرحال تغایر فی الجمله اینها غیر قابل انکار نیست برای هر کسی در هر مرتبه ای هر چند هم که بخواهد مفاهیم را گسترش دهد .

حال این مفاهیمی که شما ملاحظه میکنید آیا فقط در مرتبهٔ مفهوم هست که میگوئید اشیاء با مختلف همدیگر آثار مختلف دارند ؟ آیا در واقعیت اشیاء آثار ندارند ؟ روابط مختلف ندارند ؟ اگر میگوئید که آثار مختلف دارند و اثرشان هم یکی نیست آیا اثر با رابطه چه حسابی دارد ؟ اگر رابطهٔ اشیاء را با هم قطع کنید و یا یک شئ را رابطه اش را قطع کنید بعد اینکه میگوئید متغایر است و مختلف اثر میکند ، آیا بدون ربط چگونه می‌تواند مختلف اثر کند ؟ آیا اساساً نسبت دوئیت و تغایر با نسبت ارتباط داشتن در واقعیت یکی نیست ؟ آیا میشود گفت شیئی غیر از شئ دیگر است قبل از اینکه رابطه اش ملاحظه شده باشد ؟ البته نه در مرحلهٔ ذهنیت که ما ملاحظه کرده باشیم بلکه اگر رابطه نداشته باشد چگونه می‌تواند خصلتش و خاصیتش مختلف باشد ؟ حال بفرض هم که شما برگردانید و در خاصیت شئ را اصل قرار دهید ولی مرتبهٔ علل و معالیل جزئیه اش را که دیگر نمی‌توانید قطع کنید . اگر شئ را اصل قرار بدهید آیا میخواهید هیچ خاصیتی بآن نسبت ندهید و بگوئید ما یک هوان تنها ئی بصورت ذهنی ملاحظه میکنیم که مختلف با عناوین دیگر است که بگوئیم فقط خودش خودش هست ؟ یا اینکه میخواهید بگوئید که این با چیزهای دیگر مختلف هست و امر ذهنی نیست ؟ اگر میخواهید بگوئید مختلف است و خارجاً هم مختلف هست ، اگر شما همهٔ روابطش را قطع کنید اصلاً شما نمی‌توانید چیزی درباره اش بگوئید تا اینکه بگوئید مختلف است یا مساوی ، شیئی که هیچ رابطه ای ، کیفیتی که هیچ رابطه ای به اشیاء دیگر در هیچ جهتی ندارد آیا درباره اش چه چیزی می‌توانید بگوئید ؟ چگونه می‌توانید بگوئید مختلف است ؟

اگر هستی اش را به هستی آثار ملاحظه کنید (که البته هستی در اینجا در باره‌ٔ کیفیت هستی است و نه هستی شناسی) هستی خصلتهایش را شما اصلاً به آثار و روابط مختلف می‌پذیرید بحث شما بحث کیفیت است • و باز هم من اینرا تاکید میکنم که خیلی فرق دارد که در باره هستی کیفیت صحبت کنیم و یا در باره‌ٔ خود اصل هستی صحبت کنیم و بحث ما در باره‌ٔ هستی کیفیت هیچ ربطی به هستی شناسی ندارد • این جایش در منطق است و بحث کیفیت هم می‌باشد •

بهر حال آیا اینکه میگوئید این کیفیت مختلف است ، یعنی هستی این کیفیت ــ در مرتبه‌ٔ کیفیت و نه در مرتبه‌ٔ هستی و اصل وجود ــ غیر از کیفیت دیگر است آیا این غیریت را جز به غیریت ارتباط به چه چیزی میتوانید نسبت بدهید ؟ اگر رابطه ای نداشته باشد و یا رابطه اش مساوی باشد باز هم شما میتوانید بگوئید غیر است ؟ اگر رابطه نداشته باشد چگونه می‌توانید بگوئید غیر است ؟ اینکه میگوئید : ما قضیه را اینگونه بحث می‌کنیم که " اگر رابطه پیدا کند غیر از آن رابطه ها هست و آن را فرض میکنیم " در اینصورت میگویم که " تا وقتی رابطه پیدا نکند شما چگونه می‌توانید بگوئید غیر است " ؟ میگوئید : نه ، نمیشود گفت غیر است ، یعنی رابطه تحققی پیدا نکرده است • فرضاً ما این شی را خارج از عالم میگذاریم بعد میگوئیم اگر با عالم رابطه پیدا کند غیر از چیزهای دیگر است• و بنده میگویم : تا رابطه محقق نشده است غیریت محقق نشده است میگوئید :"ذاتی این هست" میگویم : " این نسبت به ذات که میخواهید بدهید دارید با ملاحظه‌ٔ ربط این خصلت را نسبت میدهید • یعنی داری میگویی اگر رابطه پیدا کند آنوقت غیر است ولی اگر همین " اگر" را برداری آیا میتوان چیزی به این نسبت داد ؟ و اصلاً اگر ملاحظه‌ٔ ربط نباشد آیا هیچگونه نسبتی به این قابلیت داده شدن دارد ؟ پس آنوقعی که میگوئید ذاتاً این غیر از آنست معنایش اینست که ملاحظه این ذات و رابطه را دارید می‌کنید و اگر رابطه نباشد همین ملاحظه را هم نمی‌توانید بکنید • تازه آن موقعی

که ذات را مثلاً ذات این زیر سیگاری و جهان را ملاحظه فرمودید و گفتید که خصلت ذاتی این اینست که اگر رابطه داشته باشد رابطه اش غیر از رابطه قند با جهان هست همانموقع اول ملاحظه ربط میشود و بعد نسبت پیدا میکنید . زیرا اگر رابطه را مطلقاً بودارید آیا میتوانید آنرا ملاحظه کنید ؟ مسلم نمیشود ملاحظه کرد . میگوئید : " آیا اثرش مختلف با اثرهای دیگر نیست ؟ " میگوئیم : اثری ندارد تا بخواهد مختلف باشد و اگر اثری ندارد شما چگونه می توانید بگوئید وجود دارد ؟ فارق هستی با نیستی در مرتبه کیفیت و متکیف بودن نگر به داشتن خود کیفیت و خصلت نیست ؟ یک موقع هست که میگوئید " هستی مطلق " که خوب به نفس هستی قوام دارد و هستی برابر است با هستی ولی وقتی میگوئید هستی کیفیت هستی متکیف منهای آثاری که تکیفش بآن آثار است اصلاً هستی متکیف نیست . حال بگوئید " هستی متکیف را با این تکیف ، با این خصلتمندی ، با این کیفیت میشناسم " میگوییم " این بدان معنی است که با ارتباطش آنرا می شناسی و بدون ارتباط قبواش نداری " بنابراین اگر ارتباط مطرح شد طبیعتاً آن بحث نسبت مکانی مشخص میشود و برادران روی آن عنایت کنند . این بحثی که آقایان فرمودند ما بحثمان روی سلب بوده ، سلب خاص بوده و بازگشت سلب خاص به رابطه خاص است ، سلب میکردیم که اینگونه رابطه را ندارد ولی اگر بگوئیم هیچگونه رابطه ای ندارد که دیگر نمیتوان بآن کیفیت اطلاق کرد . پس در امر سلب سلب خاص نسبت به بعضی از روابط بود که همیشه با اقرار به تغایر می پذیرفتیم که روابط دیگری را دارد .

اما چیزی که ما می سنجیم و ارتباطش با خارج ، رابطه ای که ما ملاحظه میکنیم ولو اشتباهاً آیا همان رابطه خارج است ؟ دو بحث است . گاهی میگوئید همان رابطه خارج است و گاهی میگوئید همین اشتباه هم با خارج ارتباط دارد . مثلاً من از اینجا یک قاشقی را در یک لیوانی که تا نصفه اش آب هست می بینم و باتوجه به قانون شکست نور آنرا شکسته می بینم و از اینجا به اشتباه می افتم و میگوییم قاشق شکسته است . بعد شما قاشق را

بلند میکنید و میگوئید این نشکسته است ولی منشائی را که باعث شده بنده به اشتباه بیفتم به یک نحوی پایه در خارج دارد، اعم از اینکه شما بگوئید شما سوء اختیار کردید، همه جانبه ندیدید، وغیره بنده میگویم همهٔ اینها صحیح و لیکن اگر یک جزء خاص در خارج نبود، بله، اگر این جزء را کنار یک جزء دیگر بگذارم نتیجهٔ دیگر می‌گرفتم ولی این بدان معنی نیست که وقتی این جزء را ملاحظه می‌کنید هیچ چیز پشت سر این جزء نیست بنابراین یک حرف اینست که عین آن حرف در خارج باشد و یک حرف اینست که اینکه در ذهن من آمده یک نحوه ارتباطی با خارج دارد و این را هم شما نمی‌توانید نفی کنید و الا نفی تغایر میشود . علاوه بر این در تغایر میگفتیم که اگر تغایر نباشد اختلاف پتانسیل ممنوع و حرکت ممنوع میشود . مگر ما حرکتهای انتقالی و عرضی نداریم ؟ وقتی که حرکت ممنوع شود آیا مگر چه چیزهایی ممنوع میشود ؟ میگفتیم هیچکس نمی‌تواند تغایر را نفی کند و الا هر چیز باید هر خاصیتی را داشته باشد آیا بازگشت این حرف به ملاحظه این مطلب نیست که در واقعیت چیزها جاهایی هستند، خصلتهایی دارند، روابطی دارند (ولو به نحو اجمالی) یا نه ؟

اگر در بحث سنجش هم بالمره نخواهیم وارد شویم بازهم عرض میکنیم که شما یک ملاحظه ای به آهن بکنید و بگوئید آهن جدای از جهان بعد ببینید که آیا اصلاً برای آن نمیتوان خصلت قائل شد ؟ آیا می‌تواند خصلت داشته باشد ؟ مسلم اگر فرض ارتباطش هم قطع شود دیگر نمی‌توانید بگوئید خصلت دارد چرا که این مثل آنست که بگوئید فرض اثر شئ حذف شود یعنی بگوئید فرض وجود کیفیت حذف شود و اگر متکیف نباشد متغایر نیست پس کیفیت باید به کیفیت آثار و کیفیت خصال ملاحظه شود یعنی به کیفیت ارتباط ملاحظه شود . در هر مرتبه ای باشد همینطور، در مرتبهٔ نظر هم همینطور .

اما آن مسائله ای که میفرمایند دو تا چیز باطل ذهنی را اگر در نظر بگیریم، مسلم است که خود پیدایش این مطلب در ذهن دیگر اصلش دروغ نیست . یعنی یک دروغی

داریم و یك دروغ گفتنی و دروغ گفتن را نمیشود گفت که دروغ است و هیچکس دروغ نمیگوید و یا بالمره دروغ نگفته است • خود همین یك مرتبه ای از وجود است حال هر مرتبه ای که شما برایش قرار دهید ، یك مرتبه ای از کیفیت است ، هر مرتبه ای که بگوئید • مگر میشود که این مرتبهٔ از کیفیت در یك مرتبه ای در تغایر با راستی نباشد ؟ و یك مرتبه ای از تعین را نداشته باشد ؟ و در بحث تعین هم که نخواهیم بحث کنیم (که بحثی است که باید بعداً طرح شود) همینکه میگوئید خصلت این در مرتبهٔ ذهن هم متفاوت با خصلت چیز دیگر است ، یعنی اینکه اختلاف آثارش را در ذهن ملاحظه می‌کنید و اختلاف آثارش را که ملاحظه می‌کنید یعنی اینکه اختلاف روابطش را دارید ملاحظه می‌کنید • مثلا همین مثالی را که برادرمان آقای امیری تشریح کردند و گفتند دیو و سیمرغ که میگوئید خوب اگر گفته بودند کوه عقا کوه قاف و غیره که سیمرغ آنجا هست ، سیمرغ با آن کوه فرق دارد • یعنی شما تغایر را در همهٔ مراتبش پذیرفته اید • با درخت فرق میکند و یك درخت هم که بسازید که خیالی باشد و بالمره وجود نداشته باشد ، باز هم این سه با هم فرق دارد • حال آنرا کنار چیزهای واقعی و راستی که در نظرتان هست بیاورید ترکیباتی که دارد ، فرضاً همین دیو که یك دستی یك کیلومتری برایش فرض می‌کنید ، شما حتماً دست را در عالم دیدید و بعد آنرا بزرگ می‌کنید ، کوچك می‌کنید این شکل میکنید آن شکل می‌کنید ، یعنی دقیقاً با این چیزهایی که در عالم هست و با همین منشاء انتزاعهائی که شما دارید هست که می‌توانید آنرا شکل به شکل بگردانید و ترکیبات مختلف بکنید • حال اگر برعکس آنرا در نظر بگیریم ، من از شما خواهش میکنم که یك دانه لیوان تصور کنید که شکلش به هیچگونه و به هیچ لیوانی که در دنیا هست ربط نداشته باشد ، به هیچ ظرفی هم ربط نداشته باشد ، از یك جنسی هم بسازید که نه شیشه باشد و نه بلور باشد ، نه مس باشد ، نه چوب باشد نه سنگ باشد ، نه طلا باشد ، نه خاك باشد و به هیچیك از اجسام به هیچ نحو ربط نداشته باشد ، مسلم شما عاجز می‌مانید و اگر یك

پا بالا تر بگذارم و بگویم هیچ خصلتی نداشته باشد شما میگوئید دیگر محال است چرا که خصلت به شرط ربط ملاحظه میشود و لیوان که هیچ خصلت نداشته باشد دیگر لیوان نیست .

برادر معلمی : دوستانی که وقت گرفته اند و میخواهند صحبت کنند روی همان قسمت اصلی بحث صحبت کنند و روی قسمتهای اخیر که آیا این چیزهایی که تخیل میشود و این دروغهایی که هست با خارج ربط دارد یا نه وارد نشوند بلکه روی قسمت اصلی بحث و اینکه آیا وقتی گفته میشود تغایر ، یک متغایر حتماً با همهٔ متغایرین رابطه دارد یا اینکه میشود که یک متغایری باشد که با بعضی از متغایرین رابطه داشته باشد و با بعضی دیگر رابطه نداشته باشد ؟ اگر این نفی شد اثبات میشود که متغایرین با هم ارتباط دارند .

برادر امیری : من یک سئوالی تبیینی داشتم و آن اینکه استاد فرمودند که " کیفیت آثار بعضی کیفیت ارتباط " حال یک راه دیگر برای اثبات رابطه در تغایر این بود که از راه تاثیر و تاثر عمومی و اینکه این غیر قابل انکار است جلو برویم . ولی لازمه اش اینست که ما بفهمیم که رابطه " اثر و رابطه " چیست ، یعنی آیا اثر خود رابطه هست یا اینکه خود رابطه نیست ؟ به نظر میآید که اثر هم شئی نیست چرا که اگر شی باشد ظاهراً تسلسل به نظر میآید حال اگر شئی نباشد همان رابطه هست یا اینکه فرق دارند ؟ بهر حال اگر این حل شود شاید از راه تاثیر و تاثر عمومی بتوانیم جلو برویم .

مطلب دیگر اینکه اشکالی که دوستان نسبت به این مطلب دارند اینست که میفرمایند شما با مثال دارید جلو می روید (و من این را عرض میکنم که تبیین بفرمائید یعنی همینکه شما میگوئید آهن و غیره دارید یک سری چیزها را بررسی میکنید و بعد تعمیم میدهید ولی اینکه " هر متغایری باشد رابطه دارد " چه ربطی به این دارد که " آهن با آتش رابطه

دارد ؟ "

برادر حجت الاسلام حسینی : آنجایی که میگوئیم هر کیفیتی را نمی‌توانید نسبت تضایف بآن بدهید و نمی‌تواند تضایف داشته باشد مگر متکیف باشد ، متکیف بودن حتی در مرتبه فرض هم که میشود و میگوئید اگر رابطه پیدا کند اینطور نیست ، شما دارید ملاحظه وسط می‌کنید والا اگر آنرا از مطلق ارتباط ولو در مرتبه فرض سلب کنید معنایش اینست که آنرا از تکیف واز هستی خصلتهای متعدد سلب کرده اید و آنوقت دیگر این کیفیت غیر متکیف را نمی‌توانید بگوئید متضایف است . آیا در اینجا امر کلی را ادعا می‌کنیم یا امر جزئی را ؟

برادر ایروی : به نظر من کلی است ولی در جلسه واحد دوستان میفرمودند جزئی است و بخاطر اینکه پاسخ اشکال دوستان را بیشتر توضیح بفرمائید عرض کردم .

برادر حجت الاسلام حسینی : ما که بذهنمان میآید که آنجایی که کسی میگوید " هر " ادعای کلی دارد و معنای کلی هم به همین شناخته میشود اما رابطه اثر و خود رابطه ، اصلا گاهی است که ما ارتباط را متکیف میدانیم و این را دیگر شما نمی‌توانید بگوئید که بین رابطه و اثر اختلافی است مگر اینکه رابطه را اسم بگذارید هستی اشیاء در همه ابعادشان متکیف هستند هم خودشان و هم اتصالشان (البته اتصال به معنای اتصال مطلق نیست اتصال در نسبیت منظور است) در عین حال من به نظرم میرسد این بحث از بحث مایی است که بعد از تعین دو رابطه باید بحث شود یعنی ما اگر اینجا برای جنابعالی عرض کنیم بخواهیم وآن اشکال شما را که گفته بودید تسلسل میشود این هستی وآن هستی آن طرفی و

وسطش هم اگر بگویید رابطه ای وجود دارد پس بین این دو تا بگوئیم رابطه ای وجود دارد والی آخر این در آن بحث انشاءالله تعالی باید گفته شود .

برادر خوش اخلاق : همه چیزهائی که فرمودید در مورد این روندی که ما در آن هستیم واین قانون ثابت با آن شخصاتی که برای آن گفته شد که جایگاه زمانی و مکانی هوشئی تحت آن قانون معین میشود صحیح ولی چه تضمینی هست که روندهای مختلف منفصل از هم نباشد ودر این روندها رابطه خودمان و رابطه اشیاء نسبت به ما تحت آن قانون حاکم بر این روند معین شود ولی ممکن است روندهایی باشند با جهات مختلف و منفصل از هم و حد تضمینی است که همه چیز تحت محسوسات ما در آید ؟

برادر حجت الا سلام حسینی : من یک کلمه اضافه میکنم تا اشکال کامل شود یک راه دیگر این است که بگویید تمام آنچه که ثابت شود و شما ثابت بکنید برای ما ثابت کردید و شما ثابت کردید از کجا معلوم که ماورای ادراک ما هم این چنین باشد ؟ این دیگر جایی مطلب را بستید که هیچکسی نتواند آن را باز کند ؟

برادر خوش اخلاق : با توجه به یک جهان دارید قضاوت میکنید .

برادر حجت الاسلام حسینی : ازطریق ادراکتان داریم قضاوت میکنیـــم •

نفهمیده ها را که دیگر در باره اش قضاوت نمیکنیم •

برادر خوش اخلاق : اگر چیزهایی باشد ومن نفهمم که نمی توانم راجع به کل عالم قضاوت کنم •

برادر حجت الاسلام حسینی : این سنجش ما در بحث ها براساس ادراک ما میباشد واگر رفتیم به ماوراء این ادراک دیگر دست مابسته شده ماوراء ادراک دیگر از محدوده درک ما خارج است •

برادر خوش اخلاق : این که در ادراک تمام میشود پایه اش به عینیت خارج از من بر میگـــردد •

برادر حجت الاسلام حسینی : به هرحال ادراکی از عینیت است مـــن تصدیق میکنم از عینیت وبه هرحال ادراک من است •

برادر خوش اخلاق : ادراک من براساس تغایری است که در عینیت است • استنباط خصلت ها در آنجایی که رابطه است حس شده ولی آنجایی که رابطه نیست چگونـه میشود رابطه برقرار کـرد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در آنجایی که رابطه هست ادراک مابـه نظر شما هماهنگ میتواند باشد با جهان یا منطبق باجهان میتواند باشد ؟

برادر خوش اخلاق : هماهنگ میتواند باشـد •

برادر حجت الاسلام حسینی : ماوراء آن چه شما درک میکنید میشود باز هماهنگ باشد (با جهان) یا خیـر ؟

برادر خوش اخلاق : اگر رابطه نباشد نمیشود هماهنگی اش راتمام کرد •

برادر حجت الاسلام حسینی : ازآن چیزی که نمیشود میگویید ماتمام بکنیم ؟ !

برادر خوش اخلاق : خیر، میگوییم تکلیف چیست ؟ اگر باشد چیزهایی که

من نتوانم هماهنگی اش را تمام کنـــم ...

برادر حجت الاسلام حسینی : شما میگویید ماوراء ادراک من حالا دوباره ماوراء چکار بکنم ؟ دوباره ماوراء که کاری نمیتوان کرد .

برادر خوش اخلاق : ما داریم راجع به جهان نظر میدهیم ومیگوییم جهـان وضعش این چنین است . اگر قرار باشد بگوییم ادراکات ما این چنین قضاوت میکند آن حرف دیگری اســـت .

برادر حجت الاسلام حسینی : من یک سئوال داشتم ، آن چه را کـــه میخواهید بگویید بالای ادراک شماست یا تحت ادراک شماست ؟ ورای ادراک شماست یـــا تحت ادراک شماســـت ؟

برادر خوش اخلاق : سئوال من این است که ورای ادراک من چیزی هست به این شکل که انفصال محض باشد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : عین سئوال ما را اینشان به یک نحو دیگر ی تکرار میکند . سئوال ما این است که شما آن وقت هیچ تصدیق وتکذیبی میتوانید بکنیـــد ؟ آیا هرچه را که تصدیق میکنید تحت ادراکتان نیست ؟

برادر خوش اخلاق : پس میپذیرید که ممکن است چیزهایی باشد ولـــی تحت ادراک ما در نیایـد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : پذیرش این هم خلاف است !! این تصدیق که میگویید میپذیریم ممکن است که ماورای ادراک شما چیزی باشد این تصدیق نیست به آنجایی است که ادراک نمی توانید بکنید چطوری میتوانید بگویید شاید باشـد ؟

برادر خوش اخلاق : شاید را میتوان گفت به این نحو که ممکن است باشد و ممکن است نباشـــد .

برادر حجت الاسلام حسینی : بحث بر سر " ماورای ادراک " است .

برادر خوش اخلاق : چیزهایی باشد من نتوانم ادراک کنم ادراکات من محدود است

برادر حجت الاسلام حسینی : ادراکاتتان بالواسطه هم باید محدود باشد .

برادر خوش اخلاق : بالواسطه تا جایی که رابطه هست خیر .

برادر حجت الاسلام حسینی : مثلاً میتوانید نسبتی به " بودن " و نبودن " در ماورای ادراکتان بدهید ؟ یا این که بگویید بالواسطه که من درک بالواسطه نسبت به هرچه که هست میتوانم داشته باشم وبگویید آنجایی که درک بالواسطه نباشد نسبت "هستی" و " نیستی " هم من نمی توانم بدهم وحتی نسبت " ممکن " و " غیرممکن " دادن ممتنع است . این چنین میگویید ؟

برادر خوش اخلاق : رابطه من قطع است نمی دانم چه چیزی هست یا نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : کلمه "هستی" و " نیستی " برای آنجا صادق است ؟ یعنی ممکن است باشد و ممکن است نباشد . از مفاهیم ذهنی شماست یا خیر؟ یعنی این تردیدی که میکنید از ابزارهای ذهنی شما هست یا نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی شما میفرمایید هرچه هست منحصر است به آن چه بالواسطه من درک میکنم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : من میگویم وقتی شما من را محدود میکنید و میگویید حق نداری نظر بدهی خودت هم حق نداری نظر بدهی ؟ !

برادر خوش اخلاق : من هم حق ندارم نظر بدهم ولی تردید را میشود بیان کرد

برادر حجت الاسلام حسینی : اتفاقاً خود این اعلام تردید هم یک نوع نظر است ! شما میگویید " نمی دانم هست یا نیست ؟ " این اعلام نظر است .

برادر خوش اخلاق : من سئوال میکنم ببینم هست یا نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بنده عرض میکنم آنجا شما حق سئوال هم نداری ! سئوال کردن با ابزارهای ذهنی است . مگر شما بدون ابزارهای ذهنی سئوال

میکنید ؟ (این برخورد جدلی بود این چنین شد ولی حلی صحبت کنیم) حتماً میتوانید بالواسطه نظر بدهید نسبت به ماهیت " هست " و بگویید هستی هست یا نیست ؟ نمی توانید سلب کنید " عدم " را از " هستی " ؟

برادر خوش اخلاق : مطلب همان بود که بنده خدمتتان گفتم حالا این که شما به صورت منطقی بیایید ممکن است ما آشنا نباشیم و فکر کنید دیگر حرفی نیست ۰ اما حرف همین است که دو روند منفصل ازهم باشد حالا من نمی دانم بشود به آن نسبت هستی داد یا خیر ؟ آیا میشود باشد یا نمی تواند باشد ؟ (این سئوال من است)

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال شما خارج ازابزارهای ذهنی است ؟

برادر خوش اخلاق : من کار به ابزارهای ذهنی ندارم ! !

برادر حجت الاسلام حسینی : این فرمایش شما مثل این است که بگویید من حرف میزنم خواه بتوانم به شما بفهمانم که من چه میگویم یانتوانم ؟ خواه بتوانم تکلم کنم یا نتوانم ؟ خواه حرفم معنی داشته باشد یا نداشته باشد ؟ اگر کسی این گونه برخورد کند که مشکل میشود ! اگر میخواهید مابفهمیم وفاهمه انجام گیرد شما لطف کنید بگویید با ابزارهای ذهنی یا ما میخواهید صحبت کنید یا خیر ؟ اگر با ابزارهای ذهنی است در محدوده ادراکاتتان میباشد ۰ از بعد حلی هم خدمتتان عرض میکنیم که ، ما میتوانیم سلب کنیم از "هستی " که با " نیستی " فرق دارد ۰ یعنی عدم خاص و عدم عام وابیاوریم وانی آخر ۰

برادر خوش اخلاق : سئوال من این است که اگر رابطه نباشد چگونه همان چیز را میشود درک کرد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : به هرحال اگر ابزارهای ذهنی راه داشته باشد باید بتوانید چیزی را بگویید ۰

برادر خوش اخلاق : به شرط این که راه داشته باشد ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر درآنجا ابزارهای ذهنی کار نبود نداشته

باشد سئوال هم وارد نمیشود ، سئوال ازطریق ابزار ذهنی است وآنجایی که ابزارذهنی ندارید سئوال هم ندارید .

برادر خوش اخلاق : ابزار ذهنی من میگوید چه اشکال دارد روندی منفصل از روند دیگر باشد وارتباط من هم با آن قطع باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : همین که دارید باابزارهای ذهنی صحبت میکنید نسبت به این میتوانید قضاوت کنید ورابطه هم دارید . آنجایی که نتوانستید از ابزارهای ذهنی استفاده کنید حتماً نظر هم ندارید وسئوال هم نمی‌توانید بکنید .

برادر جاجرمی : شمافرمودید هرجا خصلتی باشد به شرط ربط است .

برادر حجت الاسلام حسینی : متکیف هم بگویید بهتراست (هرجاخصلت متکیف باشد به شرط ربط است) ولی آنجا که میگویید هستی کلمه تکیف رابالمره نمی‌توانید بیاورید آنجا ارتباط به این معنا هم نمی‌توانید بگویید .

برادر جاجرمی : بعد سئوال میفرمایند چرا ؟ جواب میدهید چون اگر ربط نباشد خصلت نخواهد بود . اگر دوباره میپرسیم چرا ؟ میفرمایید که برای این که خصلت تابع رابطه است .

برادر حجت الاسلام حسینی : بفرمایید خصلت تابع تکیف است .

برادر جاجرمی : شما رابطه راتمام کردید .

برادر حجت الاسلام حسینی : شما " تابع تکیف " بگیرید بعد میگوییم کیفیت بدون رابطه متنع است .

برادر جاجرمی : درجواب این که چرا هرجا خصلتی باشد ربط وجود دارد ؟ شما میفرمایید چون اگر ربط نباشد خصلت نخواهد بود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : به عبارت الاخری (کلمه خصلت وکیفت را کنار میگذاریم) میگوییم هرگاه چگونگی نباشد نمی‌توانید بگویید آنجا وجود به گونه خاصی

است غیر از گونه های دیگر وهرگاه که چگونگی باشد نمی‌توانید بگویید چگونگی آثار نیست چگونگی (گونه گونه بودن) به گونه گونه بودن آثار شناخته میشود وگونه گونه بودن آثار به گونه گونه بودن رابطه مشخص میشود (فعلاً درباره تعین صحبت نمیکنیم) مشخص شد شما بین هم یعنی متغایر شدن نه تمیز دادن از آنها تغایر رایعنی میگوییم تارابطه مختلف باشد آثار مختلف نیست •

برادرجاجرمی : این استدلال نشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگررابطه مساوی باشد آثار مختلف میشود ؟

برادر جاجرمی : رابطه با چه چیزی ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : رابطه این شئی با جهان •

برادر جاجرمی : اینها رابطه ندارند اما دواثر برمن دارند که من ملاحظه میکنم این غیر از این است •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بالواسطه اثر میگذارند و شما در اینجا شدید جامع چسبیدن دو اثر ؟ (ج — بلی) حالا شما ارتباط این راباخودتان میتوانید قطع کنید اگر جامع دو اثر شدید ؟ اگر این بر شما اثری دارد یعنی رابطه دارد یا ندارد ؟ باخود شما باید رابطه داشته باشد یا نه ؟

برادرجاجرمی : چون چگونگی اش رامن تمیز میدهم رابطه دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر تمیز هم ندهید وقتی میگفتید اثرمختلفی دارد تا اثرنداشته باشد میتوانید بگویید اثر دارد ؟

برادرجاجرمی : دررابطه بامن اثری دارد ولی دررابطه بادیگران خیر •

برادرحجت الاسلام حسینی : این که اثر داردیعنی باشما رابطه دارد ؟ (ج — بلی) منهای این ارتباط هم میتواند اثر مختلف روی شما داشته باشد ؟ نه روی هم روی شخص شما • اگر رابطه قطع شود میتواند اثر داشته باشد ؟

برادرجاجرمی : اگر بین من واین انفصال مطلق باشد رابطه نیست واثرند او

برادرحجت الاسلام حسینی : پس شما تساوی رابطه واثر راپذیرفتید ؟

برادرجاجرمی : به این معنا که اگر هیچ رابطه ای نباشد بین من وشئی اثری ملاحظه نخواهد شد تساویش هنوز اثبات نشده •

برادرحجت الاسلام حسینی : یعنی اثری روی شماندارد ؟ وجودش وجود رابرساند وعدمش عدم رابرساند • اگر رابطه باشد اثر به شما داشته باشد •

برادرجاجرمی : لازمه اش این است •

برادرحجت الاسلام حسینی : حالا من کاری به لازمه ندارم "اگر رابطه داشته باشد اثر دارد واگر نداشته باشد اثر ندارد" این یک قضیه کلی است یا منسوب فقط به انسان است ؟

برادرجاجرمی : منسوب به انسان است •

برادرحجت الاسلام حسینی : یعنی درباره سایر اشیاء میگویید اگر بین کاغذ وآب قطع مطلق باشد بازبین آنها اثر هست ؟

برادرجاجرمی : این اثر خاص مربوط به انسان است •

برادرحجت الاسلام حسینی : من قضیه ای رادرباره خودتان سئوال کردم قبول کردید بعد سئوال کردم این کلیت دارد یا مخصوص انسان است ؟ گفتید مخصوص انسان است • بعد میگویم بنابراین اگر لبه کاغذ درآب قرار گرفت میتوانید بگویید رابطه اش قطع است و اثر دارد ؟

برادرجاجرمی : این دو متغایر ؟

برادرحجت الاسلام حسینی : درباره کل متغایرین (چه انسان باشد چه نباشد) حالا درباره کل اثر است یا درباره متغایرین ؟ مگر نمیگویید بدون استدلال حرف میزنید ؟ میخواهیم ببینیم بدون استدلال هست یاخیر ؟ درباره مطلق اثر میشود این حرف

را زد که هرجا رابطه نباشد اثر نیست ؟

برادر جاجرمی : تمیز اثر نیست !

برادر حجت الاسلام حسینی : کاغذ تمیز میداد ؟ ! من گفتم لبه کاغذ در آب است رابطه اش را قطع کنید مطلقاً وبعد بگویید اثر هست میشود ؟

برادر جاجرمی : اثری بر هم نمیگذارند اما خودشان که اثری دارند •

برادر حجت الاسلام حسینی : اثر بر کاغذ را میگوییم از اول بحث درباره متغایرین بود

برادر جاجرمی : اگر هیچ رابطه ای بین آب و کاغذ نباشد اثر خاصی را بر کاغذ از آب ملاحظه نمیکنید •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بین متغایرین هرجا اثر هست رابطه است؟

برادر جاجرمی : بین متغایرین هرجا بخواهند اثری بر هم بگذارند باید رابطه ای باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : وهرجا رابطه نیست اثری هم نیست ؟

برادر جاجرمی : ممکن است اثری برانسان ملاحظه شود ولی بین خودشان اثری نباشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : وقتی برمیگردید به سطر اول در نوار ضبط میشود ، دوستان پیاده میکنند وخودتان هم میخواهید بخوانید ! !

برادر معلمی : آیا بین آن دو متغایر اثر نیست ولی ممکن است بایک متغایر دیگری اثر باشد ؟ !

برادر حجت الاسلام حسینی : من قضیه را کلی میکنم • میگویم هرجا اثری است رابطه است و هرجا رابطه نباشد اثر نیست • شما بگویید این چنین نیست میشود جایی فرض شود که اثر بگذارد رابطه نداشته باشد •

برادر جاجرمی : اثر را در یک رابطه دیگر ملاحظه میکنیم •

برادر حجت الاسلام حسینی : من کار به یک رابطه خاصی ندارم کلمه "مطلق" روی مفهوم اثر میاورم .

برادر رجاجوئی : شما نمی توانید ادعا کنید بین همه متغایرین رابطه است ولی ممکن است بین بعضی هایش باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : شما توجه کنید . عرض بنده این است که اگر شما این اصل را پذیرفتید بالواسطه همه چیز به هم اتصال پیدا میکند نمی گویم بلاواسطه همین که گفتید هرجا اثر هست رابطه هست آن وقت سئوال میکنم هرجا اثر نیست رابطه نیست ؟ میگویید بلی . میگویم کیفیت (چگونگی) بدون اثر و چگونگی اثر ممکن است یا خیر ؟ کیفیت جدای ازجها؟ اصلاً معنا ندارد آن وقت بعد شما میایید دومجموعه درست میکنید ومیگویید اثر داشته باشند ولاکن دو روی هم اثر نداشته باشند (این نهایت حرفتان میشود) تازه علاوه برآن اشکال که مجموعه اینها رایک کیفیت ملاحظه میکنید یاخیر ؟ مجموعه شان یک اثر دارد یاندارد ؟ نسبت به این مجموعه هم باز میتوانید صحبت کنید یاخیر ؟ بازارتباط مکانی اینها تمام میشود علاوه براین این که شما میخواهید یک نسبتی درست کنید ویگویید این نسبیت جدای ازاین نسبیت است و هیچ اثری برهم ندارند و در دو طرف دنیا دارند برای خودشان حرکت میکنند تازه این حرف هم سئوالی را وارد میکند که ارتباطشان قابلیت فرض دارد یا خیر ؟ اگر فرض داشته باشد وامکان اثر داشته باشد آن وقت اینها در مرتبه معادلات (که البته هنوزوارد نشدیم) در دو معادله (دو دستگاه) قرار میگیرند یا دریک معادله ویک دستگاه قرارمیگیرند؟ وکلاً اگرمیگویید دو دستگاه هردودستگاه را زیر یک مجموعه قرار میدهید یاخیر ؟ این که میگویید " دو " یک جا جامع اشان است و همانجا نسبت حاکم بر آنها رادارید تمام میکنید مگر این که " دو "نتوانید بگویید که طبیعتاً کیفیت حتماً " دو " بودار است .

والسلام

بسمه تعالی

اصول اعتقادات ــ جلسه ۷۹

برادر جاجرمی : در جلسات گذشته در لزوم یك امر ثابت حاکم بر تغییر بحث به اینجا رسید که اگر ما در رابطه با توالی های مختلف در تغییر بتوانیم به یك امر ثابت برسیم لزوماً می‌بایستی به نحوی ملاحظه رابطهٔ عوض و طول را کرده باشیم یعنی اگر در تغییر و در هر توالی خاص به امر ثابتی می‌رسیدیم می‌بایستی منطقاً تمام میکردیم که متغایرین رابطه دارند تا اگر زمان و مکان بعد شی شد و این مطلب اثبات شد بعد از آن لزوماً امر ثابتی جدای از هم فرض پیدا نمی‌کند بلکه از آن جهت که زمان و مکان بعد شی می‌شوند و بعبارتی اگر منطقاً تمام شود تغییر از تغایر جدا نیست لزوماً بایستی در امر ثابت به یك امر ثابت و واحد برسیم بنابراین در احساس لزوم چنین بحثی جناب استاد جلسه قبل را در رابطه با اثبات رابطه عوض داشتند که در طی مباحثات دوستان به نقض و ابرام پرداخته اند و در این جلسه ما از خدمت خود دوستان استفاده می‌کنیم که مباحثات خودشان را در آن حدی که جناب استاد استدلال فرموده اند یا خود دوستان استدلال داشته اند و نیز جواب ایرادهایی که به این بحث گرفته شده را بفرمایند و اگر هنوز سئوالاتی در این قسمت بحث مطرح است اشاره بفرمایند و سپس قدم بعدی بحث را دوستان ابداع احتمال کنند که اگر رابطه در عوض تمام شود باز برای اینکه نهایتاً تمام کنیم که نمی‌توانیم زمان و مکان را جدای از هم ملاحظه کنیم و لزوماً همه تغییرها و متغایرین در ربطند ، چه مهره ای باید بحث شود ، اینها را دوستان بفرمایند تا بعد از خدمت جناب استاد استفاده کنیم .

برادر حسینیان : موضوع بحث در جلسهٔ مشترك این بود که آیا اشیاء متغایر با هم رابطه دارند یا نه ؟ و کلی منطقی این بحث چگونه تمام می‌شود ؟ در ابتدا طبق معمول برادران سئوالاتی داشتند که یاد داشت شد که عبارت بودند از :

۱ــ اثبات شده است که فرض خصلت برای شی بدون فرض رابطه هم عوض ممتنع است .

اگر چنین است در رابطه با منتجه عالم که یك خصلت را بیشتر نمی‌تواند داشته باشد •

این اثر منتجه را کجا میتوان ملاحظه کرد در حالیکه هم عرضی در آنجا فرض ندارد ؟

۲ــ شما اثبات فرمودید که هرجا اثر باشد حتماً رابطه استو بعد نتیجه گرفتیدکه تغایر که می‌گوئید (تغایر آثارشی) بدون اثر نمی‌شود اینجا اشکالی وارد می‌شود که شما رابطهٔ بین دو شی را تمام نکرده اید و فقط فرموده اید که هر شی اثر و رابطه دارد اما اینکه اگر بخواهید رابطه دو شی را تمام کنید باید حتماً تمام کنید که اشیاء عالم در تاثیر و تأثر متقابلند و هم اثر گذارند و هم اثر پذیر • بعبارت دیگر با اثبات اثر رابطهٔ تاثیر و تاثر تمام نمی‌شود •

برادر حجت الاسلام حسینی : رابطه و اثر را که قبلاً گفته بودیم ؟

برادر حسینیان : اما در مورد یك شی فرموده بودید اینکه رابطه بین دو شی است باید ثابت شود که تاثیر و تاثر بین دو شی می‌باشد یعنی اثر پذیرهایی هستند تا بگوئیم یك شی اثر دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : من متوجه نشدم • اگر گفتیم این شی اثری دارد که اسمش میکروفون است بر این شی این طرفی که زیر سیگاری است اثری می‌گذارد آیا معنایش این هست که این رابطه ای با آن دارد ؟

برادر حسینیان : این رابطه متقابل را تمام نمی‌کند •

برادر حجت‌الاسلام حسینی : رابطه از میکروفون به زیر سیگاری تمام میکند؟

برادر حسینیان : این اثر خودش‌را دارد آن هم اثر خودش‌را دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی هرکدام رابطه ای دارند با دیگری

برادر حاجرضی زاده : با اجازه استاد اگر جواب این سئوالات را هم دوستان گزارش بدهند امکان دارد جواب این سئوال را گرفته باشند •

برادر حسینیان : سئوال سوم این بود که می‌فرمائید اگر شی هیچ رابطه ای

با اشیاء دیگر نداشته باشد نمیتوان آنرا ملاحظه کرد و حداقل اینستکه قابل درک نیست سئوال این بود که آیا فرضش هم محال است یعنی فرض کنیم که خداوند شی ای را خلق کند که رابطه ای با دیگر اشیاء نداشته باشد • این فرض چگونه رد می‌شود ؟

سئوال چهارم این بود که شما اثبات رابطه را منوط به تاثیر و تاثر دانستید آنوقت رابطه بین قوانین آیا مستلزم اثبات تاثیر و تاثر آنهاست یا بدون ملاحظه تاثیر و تاثر می‌شود اثبات رابطه کرد ؟

یک سئوال هم در لازمه بود که اگر بین متغایرین ربط است می‌دانیم که خداوند با مخلوقات غیریت دارد پس رابطه بین خالق و مخلوق از سنخ رابطهٔ تاثیر و تاثری است یا نه ؟

سئوالی دیگری که برای خودم پیش آمده اینستکه اگر بنا باشد همهٔ کیفیات که در عالم هستند با هم رابطه دارند ، آیا اختیارات انسانها با هم رابطه دارد یا نه ؟ اگر رابطه داشته باشند امر ثابتی باید بر آنها حاکم باشد که تعین آنها تحت رابطه درمیآید و این با اختیار سازگار نیست •

در جلسه روی سئوال دوم بحث شد و گفته شد که وقتی می‌گوئیم شی اثر دارد یعنی حتماً اثر پذیری هم هست که این اثر را می‌پذیرد و الا نمی‌توان گفت این شی اثر دارد • پس اگر گفتیم خصلت و ملاحظه خصلت می‌شود حتماً رابطه با اثر پذیر معنا دارد و همانطور که آقای حسینی فرمودند بدون ملاحظه رابطه با اثر پذیر نسبت دادن اثر خاص به یک شی ممتنع است •

برادر امیری : برای روشن شدن جایگاه بحث خلاصه عرض می‌کنم که بحث در تغییر و توالی دو کیفیت بود و می‌خواستیم ثابت کنیم به یک امر ثابت بر می‌گردد • در یک مرحله دوستان به امور مختلف ثابت رسیدند که در آنجا اشکال شد که اگر بنا باشد اینها به یک امر برگردند لزوماً باید بین آنها رابطه باشد در نتیجه رابطه بین متغایرین باید باشد لذا بحث روی این مسئله آمد که آیا بین متغایرین رابطه است یا نه ؟

بنا براین موضع بحثی ما در رابطه با این سئوال اینجاست • این بحث البته به نحوی در رابطه با بحث رابطه طولی و عرضی مطرح شده بود اما چون دوستان سئوال کردند بحث مجدداً طرح شد در رابطه با سئوالاتی که در جلسه دیروز طرح شده بود و آقای حسینیان فرموده بودند من در ابتدا به سئوال دوم می‌پردازم وبعد بقیه سئوالات رادرحدی پاسخ خواهم داد • سئوال می‌فرمودند که ممکن است بعضی متغایرین را تصور کنید که این متغایرین با هم رابطه نداشته باشند پس این کلی که هرجا تغایر باشد رابطه است شکسته میشود • ما می‌خواستیم همین مطلب را رد کنیم استدلالها رابصورتهای مختلف برادران بیان کردند از جمله اینکه می‌فرمودند تغایر و غیریت اساساً چیزی جز تغایر و غیریت آثار نبود • و فرض اثر بدون اثر پذیر محال است فرض بفرمائید می‌گوئید آب مرطوب است اگر رطوبت روی چیزی نیاید و چیزی اثر نپذیرد نمی‌توانید بگوئید مرطوب است روی کاغذ یك اثر دارد روی میز اثر دیگری دارد روی باز و اسید اثرهای مختلفی دارد آنچه که مسلم است اینستکه اثربدون اثر پذیر معنی ندارد مگر اینکه رابطه ای رادر آنجا قائل باشیم • این مطلب هم غیر قابل انکار است • چگونه ممکن است چیزی روی چیز دیگری اثر بگذارد ودر عین حال بین آنها انفصال مطلق هم باشد • این یك راه بود که دوستان طرح می‌کردند • راه دیگر این بودکه اگر بفرمایند هر شئی ای خصلتی ذاتی خودش دارد که با دیگر اشیاء مختلف است جواب این است که وقتی می‌گوئید این شئی با شئی دیگر اختلاف دارد و اختلاف دو اثر را مطرح می‌کنید آیا بدون ارتباط داشتن امکان عقلی دارد که بگوئیم اینها اختلاف دارند • اختلاف دارند یعنی چه ؟ آیا اختلاف مورد اختلاف نمی‌خواهد و مورد اختلاف بیانگر رابطه نیست ؟

یکی از دوستان می‌گفتند که ما می‌توانیم بگوئیم بین اشیاء دیواری تا آسمان وجود دارد وهزدو روی انسان اثر می‌گذارد • که جواب داده می‌شد اینکه فقط برانسان اثر می‌گذارند به چه دلیل است ؟ انسان هم مثل سایر اشیاء است چگونه استثناء قائل می‌شوید ؟ ثانیاً براساس این فرض انسان جامع مشترك اثر پذیر آنها میشود ثالثاً فرض کنیم این دیوارها باشد وبقیه

اشیاء می‌خواهند از روی این دیوارها عبور کنند و برانسان اثربگذارند آیا میشود ازبقیه دیوارها عبور نکنند وبراین یکی (انسان) اثر بگذارند • بهرحال این مطلب هم اثبات می‌کرد که به نحوی اینها با هم رابطه دارند مضافاً به اینکه همان موقع‌که انسان دو نوع اثر را ملاحظه می‌کند و دوئیت برای آنها قائل می‌شود دوئیت بدون اینکه هیچگونه رابطه ای ملاحظه شود محال است یعنی می‌گوئیم انسان بعنوان جامع آنها را ملاحظه کرده است نتیجه این بودکه اینرا تعمیم بدهیم که اثر اشیاء بر انسان (که خود انسان هم یک شئی است) الزاماً رابطه ای را ایجاد می‌کند و عین همین مطلب درهرجائی که اثری بخواهد باشد ضرورتاً رابطه باید باشد این " کلی " را کسی نمی‌تواند نفی کند و مثالی که خود آقای حسینی ای می‌فرمودند که از ادراک انسان بیرون می‌آئیم وبه خود اثر می‌پردازیم که آیا میشود رابطه نباشد اما اشیاء اثر پذیر باشند مثلا آب را روی کاغذ می‌ریزیم و کاغذ تر میشود آیا میشود کاغذ خیس‌شود اما هیچ رابطه ای با آب نداشته باشد نتیجه اینکه هرجا اثر باشد حتماً رابطه است و هر جا اثری نباشد رابطه ای نیست به این معنی که هرجاکیفیتی راقائل شویم این کیفیت بدون اثر نیست و در نتیجه بدون ربط نیست وهرجا شما قائل شوید به چیزی که اثر دارد و ربط ندارد نهایت اینستکه اثر برایش‌قائل نشده اید ودرنتیجه تکیف برایش‌قائل نشده اید و از لحاظ دیگر آن بحثی که آقای جاجرمی طرح کردند که مسئله سلب راطرح می‌کنیم اصولاً سلب خاص‌را ما نظر داشته ایم یعنی می‌گوئیم این رابطه خاص‌را ندارد اما اینکه گفته شود اصلاً رابطه ندارد و رابطه مطلق را از یک کیفیت اگر سلب کنیم به این معنی است که تکیف را از آن سلب کرده ایم چرا که تکیف چیزی نیست جز آثار مختلفی که برای شئی مطرح است • بنابراین اگر همه روابط را سلب کنیم به هستی مطلق خواهیم رسید که آنهم الان مورد بحث ما نیست بحث ما فعلاً بحث کیفیت است •

اما در سئوال دومی که طرح شده بود می‌فرمودند اشیاء هرکدام اثر خاص روی هم‌میگذارند حال اگر تمیز تغایر براثر رابطه این با غیر و آن با غیر خودش‌باشد حال اگر ما به همین

صورت بگوئیم که آیا کلی جهان اثری دارد یا نه ؟ اگر اثری دارد اثرش با کدام غیر ملاحظه می‌شود اگر برای جهان قائل به ترکیب شدید اثر کل جهان در رابطه با اجزائش می‌باشد و اثر بر غیر ندارد و نتیجه می‌گرفتند که آیا امکان ندارد که چیزی غیر از جهان باشد که با آن متغایر باشد و چون اثر این در رابطه با آن مشخص نمی‌شود ما آنرا نفهمیم که جواب این مطلب را آقای حسینی در پاسخ به سئوال آقای خوش اخلاق فرمودند که اگر چیزی باشد و تکیف داشته باشد آنهم جزء این جهان است و حتماً این مطلب رابطه دارد و ازاین امر خارج نیست اما اگر تکیف نداشته باشد مورد بحث نیست . پس اگر تکیف داشته باشد طبق استدلال قبلی که هرجا اثر باشد اثر جدای از رابطه نیست فرض چنین مطلبی محال است ممکن است شما بگوئید مابالواسطه به آن پی می‌بریم و رابطه اش مشخص میشود این درست است اما اگر بگوئید بدون هیچ رابطه ای این محال است .

سئوال دیگری که در جلسه واحد عنوان شد مسئله مجردات بود که یکی از دوستان از پایگاه منطق صوری این مطلب را عنوان می‌کردند که اینکه شما می‌گوئید رابطه تاثیر و تاثری وجود دارد درست است اما درجائی که ماده است در عالمهای معقولات و ملکوت و ..... مجردات تاثیر و تاثر نیست ما به ایشان جواب می‌دادیم که هرجا تکیف و تغایر باشد این مطلب حاکم است پس اگر برای اینها خصلت قائلید یک رابطه خاصی دارند مضافاً اینکه در رابطه با علت غائی هم رابطه خاصی دارند آیا میشود گفت با علت غائی رابطه ای ندارند ؟ همین مطلبی که می‌گویند که فرض خلق شئی ای که هیچ رابطه ای با این دنیا نداشته باشد آیا با علت غائی و خود خداوند رابطه دارد یا نه ؟ این مطلب به نحوی بیانگر ربط است

برادر جاجرمی : من یک نکته را تذکر بدهم که سئوالاتی که مربوط به لوازم این بحث است از قبیل رابطه امر ثابت با خداوند و اختیار را انشاءالله به جلسات بعد واگذار می‌کنیم در این جلسه به اصل بحث می‌پردازیم و اگر این بحث ها تمام شد از خدمت جناب استاد در لوازم استفاده خواهیم نمود .

برادر سلیمی : استدلال کلی ای که برای اثبات رابطه عوضی آورده می شد با تکیه بر تغایر فی الجمله بود که ما تغایر را اثبات کردیم و لازمه تغایر اثرهای مختلف است ، اثرهای مختلف هم لازمه اش رابطه است بنابراین فرض هر چیز متغایر رابطه آن باسایر متغایرین راهم بدنبال دارد • در این استدلال ابتدائاً دو اشکال بذهن می رسد که من آن دو اشکال را مطرح می کنم یکی اینکه اگر ما در مورد متغایرین این حرف را بزنیم آیا در مورد کل جهان می توانیم بگوئیم که کل جهان هم اثری دارد یا نه ؟ اگر کل جهان اثری دارد آیا لزوماً باید روی چیزی اثری بگذارد یا اینکه نه ؟ و می پذیرید که اگر کل جهان یک مجموعه واحد است روی چیز دیگری اثر نمی گذارد بنابراین اثر دارد اما روی چیز دیگری اثرنمی گذارد و اگر بخواهد روی چیز دیگری اثر بگذارد خرد و باهم یک جهان را تشکیل می دهند وبنابراین تسلسل پیش می آید پس کل جهان اثر دارد اما اثرش روی چیز دیگری ودر رابطه با چیز دیگری نیست شاید بتوان گفت که اثرش به اجزاء برمی گردد که دراینصورت اثر می تواند به اجزاء برگردد و به غیر برنگردد پس اگر اینطور شد به این کلیتی که فرمودید اثر لزوماً رابطه را بدنبال دارد اشکال وارد میشود که یعنی می توانیم بگوئیم اثر به اجزاء هم میتواند برگردد و لازمه اش رابطه با متغایر دیگری نیست • دوم اینکه این قانونی را که ما اثبات کردیم که هر متغایری باید با متغایرین دیگر رابطه داشته باشد این قانون را با توجه به اثبات تغایر فی الجمله نتیجه گیری کردیم و از کجا که متغایرینی نباشند که تغایرشان به اثر روی متغایرین دیگر نباشد یعنی متغایرینی باشند که اصلاً هم سنخ نباشند واین مطلب درست است که اگر دو چیز هم سنخ نبودند روی هم معلوم نیست که اثر بگذارند مثلاً در فلسفه اسلامی به عالمهای عقول ، ملکوت ، مثال و مجردات اشاره شده است که معلوم نیست درآنجا رابطه عوضی باشد مثلاً برای تقریب به ذهن می توانیم بگوئیم وقتی که خداوند دراین دنیاقومی را عذاب می کند • عذاب که نازل می شود دامنگیر همه حتی افرادی که خوب بوده اند هم میشود اما در عالم آخرت چنین چیزی نیست و از این لحاظ درآنجا انفصال است پس لزوماً نمی توان

گفت که بین عالمها ارتباط است و اجزاء هر عالمی همها هم مرتبطند .

برادر اناوکی : من یک نکته می‌خواستم عرض کنم که پایه این سیر استدلالی به اثر اشیاء بر می‌گردد که اشیاء خصلت خاص دارند و اثر خاص دارند پس رابطه دارند ما اگر این را بپذیریم که هرجا اثر بود رابطه هست آیا در آنجائیکه کیفیات بسیطی هستند (مثل قوانین) که تغییر نمی‌کنند و در آنجا اثر گذاری راه ندارد در آنجا چگونه رابطه را تمام می‌کنید ؟ یعنی چگونه رابطه بین دو قانون را می‌خواهید تمام کنید ؟ یا بعد از فلسفه اگر اشیاء بسیطی ثابت شد که تغییر نمی‌کنند در حالیکه اثر گذاری به این نحوی که در اینجا پایه بحث قرار گرفته ، در آنجا راه ندارد چگونه رابطه را تمام می‌کنید؟

برادر حسین حسینی : من نسبت به مهره جدید بحث نکته ای را عرض می‌کنم که بعد از اینکه اثبات شد هر شی متغایری اثر دارد بدون ربط محال است یعنی اگر ربط نباشد و انفصال مطلق بین اشیاء باشد اولاً که شناخت از اشیاء محال می‌شود یعنی هیچ ربطی اگر بین انسان و شی نباشد شناخت از شی محال می‌شود همانطور که اگر آتشی می‌سوزاند اگر ارتباطی بین دست من و آتش برقرار نشود دست من نمی‌سوزد . پس در مرحله دوم اثر اشیاء هم بی معنا می‌شود و ادعای خصلت برای اشیاء بی معنا میشود یعنی اگر شی ای را منفصل از سایر اشیاء لحاظ کنیم نسبت خصلت خاص به شی دادن — منتفی می‌شود اگر از انفصال شی بیرون نیاییم و در ارتباط قرار نگیرد خصلت و کیفیت برای آن محال است . مثلاً اگر " رطوبت" را به آب می‌خواهیم نسبت دهیم تا متغایر این خصلت مثلاً سوزندگی و ... را ملاحظه نکرده باشیم نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم یعنی اگر همه خصلت‌ها فقط " رطوبت" باشد خصلت " رطوبت " هم بی معنا می‌شود . پس از این جهت ادعای نسبت دادن خصلت به اشیاء با انفصال سازگار نیست . از این مطلب که هر اثری متأثری می‌خواهد ، و هر اثری جایگاه اثری دارد قوانین را هم نمی‌توانیم بگوئیم که اثر ندارند قوانین جهت خاص هر حرکتی را معین می‌کنند یعنی این

توالی خاص قانونی دارد که جهت آنرا معین می‌کند پس قانون اثر دارد واثرش همین است که جهت هر توالی خاصی را معین می‌کند پس اگر قانون مثل سایر اشیاء اثر دارد وجایگاه اثری هم دارد در اثبات امر ثابت راه ساده تری را میشود طی کرد که بگوئیم چه چیز معین می‌کند که این جایگاه اثر الف برای این امر ثابت الف ، تا این توالی خاص حاصل شود وچه چیز معین می‌کند جایگاه اثر ب ، برای این امر ثابت " ب " تااین توالی خاص دیگر را نتیجه بدهد ؟ واگر مااین مطلب را به امر واحد دیگری برنگردانیم این در حقیقت تساوی تحقق آن امر ثابت در هر جایگاهی را بار می‌آورد • مسلماً اگر ما ثابت کردیم که قانون اثر دارد جایگاها هم متغایر میشود یعنی یك جایگاه را برای همه آثار نمی‌توانیم قائل شویم • پس اموی باید معین کند که این امر ثابت (قانون) در این جایگاه اثر باید باشد تااین توالی خاص تحقق پیدا کند • به این ترتیب امور ثابت دیگر را روی امر واحد ثابت می‌آوریم یك نکته هم راجع به این عالمهای مختلف بگویم (هر چند در لازمه است) که چرا بعد ازعالم عقول عالم ملکوت می‌آید چرا بعد از عالم عقول عالم مجردات نمی‌آید آیا اصلاً می‌تواند بعد از عالم عقول هر عالمی بیاید اینکه نمی‌تواند بعد از عالم عقول ، عالم مجردات یا عالم دیگری بیاید این نشان می‌دهد که یك ارتباط خاص بین این عالم اول و عالم دوم که پشت سر این آمده وجود داشته است والا اگر انفصال بود یعنی مساوی بود آمدن هر عالمی بعد از عالم اول که این تساوی نشاندهنده این خواهد بود که سیر خلقت اگر بر اساس این قاعده باشد سیر بیهوده و عبثی است •

برادر خوش اخلاق : آیا لازمه اثر اختلاف پتانسیل است ؟ اگر هست پتانسیل چیست ؟ آیا پتانسیل غیر از نیرو و اعمال نیروست ؟ پس لطفاً مشخص شود که اثر و پتانسیل چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم بارالهالغوشهای ما را بر ما مگیر به تفضل خودت با ما سلوك بفرما ، ما را مدافع کلمه حق در همه احوال قرار

قرار بده خدایا کلمه حق را برسراسر جهان بگستران و کلمه باطل را ریشه کن بفرما، آنچه را به ولیت وعده فرموده ای هرچه زودتر عنایت بفرما • خدایا نائب ولیت حضرت آیه الله امام خمینی را مؤید و منصور بدار، رعبش را بر دل کفار بینداز، زمامداران کفر را در برابرش خوار و ذلیل بفرما، ولات او را در هرجائی که هستند مؤید و منصور بدار• ما را جزء والیان او در این بخش از امور اسلامی قرار بده • لشگر اسلام را در همه جبهه ها پیروز بگردان • لشگر کفر را در همه جبهه ها مخذول بفرما، انتقال ما از این عالم به عالم دیگر را به وسیله شهادت در راه خودت و دفاع ازدین خودت و در راه دفاع از اولیائت قرار بده • شهادت را برای ما " خالصاً لك " قرار بـــده •

ابتدائاً به سئوالاتی که فرمودند واز جلسه باقی مانده می‌پردازیم ببینیم آیا اثر کل جهـان به اجزاء باز می‌گردد یا به چیز دیگری ؟ اگر به چیز دیگری برگردد سئوال مجدداً گفتـه می‌شود چرا که آنچه که هم عرض آن است جزء جهان می‌شود و اگر به اجزاء برگردد گفتـه می‌شود که ضرورت ندارد شئی بر غیر خودش اثر بگذارد • بهرحال مجموعه جهان هـم شئی ای است و اثرش به کجا بر می‌گردد ؟

پاسخ عرض می‌کنیم که اینکه می‌فرمائید اگر اثر به اجزاء خودش برگشت کند نقض می‌شود چـرا ؟ یعنی اگر گفتیم زمان و مکان بعد ماده و بعد هستی ممکن است که دایره هستی ممکنات هم بیش از عالم خاص ماده ای که ما می‌بینیم هست، هردوی اینها به هستی بازگشت کنند در آنوقت رابطه بین هستی ممکنات و کیفیت ممکنات مطرح می‌شود، انسان ابتدائاً بذهنش می‌آید که یك مجموعه ای از هر دوی اینها درست می‌کنیم و می‌گوئیم "هستی و کیفیات" باز سئـوال سرجای خودش خواهد بود که اثر این دو روی چه چیز می‌آید • اگر گفتیم آیند و در ایـــن مرتبه که رسید دوئیت نمی‌توانید بگوئید تا هستی برای ممکنات نباشد ممکنات نیستند و تـــا کیفیت نباشد هستی متکیف نیست • بعد از آن صحیح است که برگردید و بگوئید اگر برگشـت به یك چیز هم بکند سئوال باقیست که روی چه چیزی می‌خواهد اثر کند • من یك سئوالی در

جواب این برای وضوح مطلب مطرح می‌کنم عرض می‌کنم یک سیر تدریجی برای رشد یک درخت فرض کنید • می‌گوئیم که هسته درخت خرما را باید کاشت تا کم کم درخت خرما شود اگرضرورت این چنین سیری باشد • اینکه چرا ضرورتش چنین سیری هست و چرا هستی ممکنات حتماً بایستی زمان بعدش باشد این بحث دوم است • بحث اول اینستکه اگر فرض کنیم و بپذیریم — اینکه بدون زمان هسته درخت خرما ، خرما نمی‌شود یا اینکه خرما بدست ما نمی‌رسد مگر اینکه این سیر را داشته باشد و اگر بخواهیم در لازمه یک کلمه اشاره کنیم و برگردیم می‌گوئیم که اگر بنا باشد ممکن ضعف خودش را بچشد تا تکیه به واجب کند چون تکیه جز از طریق علم و علم جز از طریق ملاحظه ضعف میسور نیست پس در اینصورت چشیدن شرط ضروری این می‌شود اگر بگوئید نچشیده مانند چشیده باشد درست نیست فرض اینستکه نمی‌تواند چشیده مانند نچشیده باشد فرض اینستکه که نمی‌شود ادراک ضعف نکرده مثل ادراک ضعف کرده باشد اینجا هم می‌گوئید " مثل " اما " خودش " نمی‌تواند باشد پس اگر بنا شد حتماً یک سیر برای هستی ممکنات باشد و ضرورت هستی اش چنین سیری شد وقتی می‌گوئیم منتجه اجزاء حرکت و جهت را می‌دهد و حرکت و جهت مکان و کیفیت را می‌دهد ایند و در عین حالیکه دو بعد از یک چیز هستند یعنی از هستی ممکن هستند و از هم قابل تفکیک هم نیستند درعین حال برای هستی بسنز حرکت و رشد ند یعنی هستی ممکنات نمی‌تواند رشد کند مگر به کیفیت مکان و زمانی • اگر چنین چیزی گفتیم آیا باز قصه حل شده است ؟ بنا بود رابطه بین این شئی (جهان) وهم عرضش را ملاحظه کنیم • عرض می‌کنم که در اینجا کلمه عرض را مجبورید حذف کنید وطول راهم مجبورید حذف کنید وقتی به هستی رسیدید هستی و علت غائی را مجبورید ملاحظه کنید • پس رابطه منتجه با رابطه مکانی واحد را باید ملاحظه کنید وبعد بگوئید رابطه این دو بعد با خود هستی چیست ؟ سپس رابطه هستی با علت غائی رابگوئید که در این مرتبه قبل و بعد نمی‌تواند فرض داشته باشد چون شما از زمان یک مرحله بالا تر رفته اید • غایت زمان را باشی موجود ملاحظه می‌کنید درمرتبه ای که این اشکال پاسخ داده

میشود اشکالیست که خود زمان یك طرف قضیه است ودیگر زمان برای خودمان نمی توانیم ذکر کنیم درآنجا مجبوریم بجستر زمان و غایت زمان را نگاه کنیم بستر زمان تنها یت یك رابطه می خورد . ابتدا رابطه زمان و مکان با خود هستی وبعد هستی وغایت هستی ملاحظه می شود وایندو (هستی و غایت هستی) هم هست که منشاء اصل حرکت و تکیف می شود یعنی هستی باید سیر به طرف غایت داشته باشد ودرآنجا دیگر بعد مکان و زمان از معادله شما خارج می شود وبعد کیفیت حرکت و کیفیت مکانی خارج از معادله شما می شود . معادله دریك مرتبه بالاتر است وشما علت حرکت را در متحرك مادی ملاحظه می کنید هستی دراینجا ملاحظه می شود منتها هستی ممکنات اما اینجا بحث بحث علت العلل نیست علت وجود را بحث نمی کنیم ، هستی از باب وجود نیست ، هستی از باب اینکه چرا به این طرف حرکت می کند ، هستی ازاین موضع که چرا حرکت دارد یك بحث است وچرا وجود دارد هم بحث دیگریست ، بحث "چرا وجود دارد ؟" در هستی شناسی وفلسفه بحث می شود ، هستی چرا حرکت دارد ؟ غیر از بحث زمان است که حرکت به طرف علت غائی دارد که بعد زمان ومکان طبیعتاً زائیده این حرکت می شود . در اینجا به بحث های خیلی قبل اشاره می کنیم واز این بحث که بحث لازمه بود بیرون می آئیم . اگریادتان باشد در بحث دینامیزم عرض می کردیم که قوانین تبدیل کیفیت وبرخورد نیروها ، علت را در رابطه با زمان بحث می کند اما می گفتیم که اگر حرکت کم و زیاد شود این جهت تابع قرار می گیرد یعنی در آنجا می گفتیم که بحث استاتیك آنست که فقط با معیار طول کار می کند ، بحث سینماتیك آنستکه با طول و زمان کار می کند در بحث دینامیك سخن از علت زمان وبرخورد نیروها وعلت تغییر و قوانین تغییر را بحث می کند درهمانجا می گفتیم که این بحث تبعیت می کند ازاینکه اگر "هستی نباشد" چه می شود ؟ وعلت حرکت را همینجا مطرح می کردیم ولذا می گفتیم که آنها که می گویند تضاد می خواهند تضاد را بعنوان علت حرکت معرفی کنند . پس یك بحث

دو باره اصل حرکت و یك بحث حرکت متکیف است (زیان حتماً حرکت متکیف است) همانگونه که مکان هم تکیف مکانی هستی را نشان می دهد وهر دوی اینها باهم کیفیت را نشـــا ن می دهند . بحث علت حرکت قاعدتاً باید از بحث علت هستی و علت العلل جدا شود یعنی حداقل در این دسته بندی که ما کرده ایم تشکیك کرده ایم ، علت حرکت را گاهی می خواهند به فعل حق برگردانند یا اینکه علت ذاتی ماده است که این بحث ، بحث فلسفه است ولی یك وقتی است که ما کاری نداریم به اینکه ذاتی ماده است یا خدا خلقت کرده اســت بلکه علت حرکت را از این باب بحث می کنیم که شما که می گوئید خدا خلق کرده و خـــدا حرکت می دهد ، چرا و برای چه ؟ برای چه که می گوئیم غیر از این است که علت وجود حرکت را بحث کنیم ، علت هستی حرکت را سئوال نمی کنیم بلکه این علت را سئوال می کنیم که چرا حرکت می دهد ؟ نه اینکه چرا وجود دارد ؟ گاهی می گوئید چرا حرکت وجود دارد و چـــرا هستی وجود دارد ؟ گاهی می گوئیم حال که معلوم شد خداوند هستی داده است سئوال می کنیم چرا این حرکت را داده است ؟ این بحث در علت غائی معلوم می شود و علت غائـــی را وقتی در ارتباط با هستی ملاحظه می کنیم آنوقت نمی تواند از هماهنگی با صفت فعل جدا شود و صفت فعل نمی تواند از صفت فاعل جدا باشد ، بحث لازمه را ختم می کنیم باایـــن سخن که بنابراین گفتن اینکه منتجه عالم اثری ندارد به این معناست که سیر تدریجـــی داشتن هستی ممکنات اثری برای هستی ممکنات ندارد و لغو است در حالیکه لازمه ذاتی ممکنات را این سیر می دانیم ، پس باید برای خود هستی در این سیر زمینه ای که در آن زمینه قابلیت افاضه باشد بوجود بیاید و اگر فلسفه کسی فلسفه مادی باشد باید در این سیر کیفیت های پیچیده تری و تکاملی که خودشان می گویند باید حاصل شود یعنـــی علتی می خواهد حرکت که غیر از علت اصل وجود حرکت است اینکه چرا حرکت باشد ؟ اگـــر گفتید ذاتی ماده است باید بگوئید چون پیچیده تر یا کذا می شود اگر هم گفتید خدا خلق کرده است باید بگویند که یقیناً خلقت عبث نیست و خلقت خود همین حرکت هم عبث نیســت

پس این اشکال ظاهراً اشکال بود ولی با دقت رفع می‌شود .

سئوال دوم اینستکه سنخ موجودات مختلف است ، عالم مجردات ، ارواح ، ملائکه ، عقول و مثال داریم . در ابتدا هرکدام از اینها را قسمت ، قسمت می‌کنیم و در مجموعه خودشان ملاحظه می‌کنیم همانطورکه آنها خودشان همین کار را کرده اند که مثلاً گفته اند عالم ملکوت ، یعنی معلوم می‌شود عالم ملکوت را یک مجموعه ملاحظه کرده اند که در این مجموعه متغایر هم وجود دارد . یعنی ملکوت جمع ملک هاست یا ارواح ، عقول و ... اینهاهمه اش کاشف از این است‌که تغایر در آنجاها راه دارد در عالم مجردات که می‌گوئید معلوم میشود این مجرد از آن مجرد است . روح این آدم غیر از آن روح است . روح منور ومطهر اهل بیت طاهرین صلوات ا... علیهم اجمعین غیر از روح ارواح خبیثه اشقیا هست و تغایر را در این مرتبه می‌پذیرید . اما اینکه اینها را دسته دسته جدا می‌کنید و مجموعه درست می‌کنید ببینیم آیا بالمره به این‌عالم ماده مربوط نیستند ولو بالواسطه . من بجناب مثال میگوئیم " العقل ماعبد به الرحمن واکتسب به الجنان " . این عقل آیا بالمره با عالم عقول هیچ ربطی ندارد یا یک نحوه ربط دارد . به عالم خارج چطور ؟ " ماعبد به الرحمن " رحمن را در این عالم می‌خواهد عبادت کند . اگر بخواهد رحمن را در این عالم عبادت‌کند یقیناً تمیزی می‌دهد . می‌گوید بلند شو اینگونه نماز بخوان ، این حرف را بزن ، آن حرف را نزن یعنی باید ارتباطی پیدا کند که بگوید این کار را بکن و آن کار را نکن و فی‌الجمله آیا می‌توانید بگوئید که این عوالم ارتباط ندارند ولو بالواسطه و بالوسایل ؟ یعنی اگر چنین چیزی را قائل شویم ببینیم چه خاصیتی دارد . پس اگر ما نظام ممکنات گفتیم به این معنا خواهد بود که هر چیزی سرجای خودش باشد یعنی عالم ملک و ملکوت سرجای خودش‌باشد و عالم ناسوت هم سرجای خودش باشد . اگر شما برگردید بگوئید خیر عوالم نظام ندارد و هریکی از عالمها نظام دارد ولی عوالم نظام ندارند که در اینصورت سئوال می‌کنیم آیا می‌شود رتبتاً عالم ماده بالاتر از عالم ملکوت قرارگیرد؟

می‌گوئید خیر این غلط است یعنی نمی‌شود کاری که آقای کارتر در عالم دنیا می‌کند برتر از کاری باشد که جناب روح الامین در عالم اعلاء می‌کند و برای این حرف اصلاً جای تفوه قائل نمی‌شوید یعنی نظام بیان می‌کنید و می‌گوئید این بالا تر است و او بالا تر است و این حد وسط است و آن اسفل است دارید دستگاه را منظم می‌کنید و برای هر کدامش یك جائی قرار می‌دهید و برای اینها ، نسبت و بالا و پائینی قرار می‌دهید اگر اینها تحت هیچ مدلی نباشند و هیچ قانونی حاکم بر آنها نباشد که هر کدامشان را جای خاص قرار بدهد که نمی‌توانید بگوئید نظام دارند • ممکن است بگوئید قانون هست که جایشان را مشخص کند اما چه ربطی دارد که ارتباط داشته باشند که می‌گویم همینکه جا قرار دادید معنایش اینستکه لازمهٔ این عالم با آن عالم اینستکه این بالا باشد و این پائین باشد • علاوه بر این شما اگر استفاده از بحث نقض در مقدمات منطق می‌کنید که بعنوان لوازم بحث ما قبول داریم ولی این کاررا جوری انجام دهید که بتوانید آثار آنرا در این محل ببینید و نتیجه گیری کنید • اگر بصورت نقض در دوراد ور بفرمائید ماهم مقابلتان در همانجا نقض می‌کنیم و می‌گوئیم که شما یك کاری در اینجا انجام می‌دهید فرضاً عبادتی می‌کنید و انفاقی ، ذکری و دعوت به خیری می‌کنید و می‌گوئید در آن عالم برای شما درجه ای واقع شد ودر آنجا هم که درجه واقع می‌شود در این عالم گناه کمکم برایش مکروه می‌شود آیا اگر هیچ رابطه ای نباشد می‌توانید این حرف را بزنید ؟ آیا می‌توانید بگوئید نه از این طرف رابطه است که وقتی ما کار می‌کنیم آنجا درجه پیدا شود و نه بعد از پیدا شدن درجه می‌توانید بگوئید برای او کار صعب تر می‌شود شما که در لازمه ربط طرفینی را تمام می‌کنید و می‌گوئید قدم به محرمات صغیر نگذارید " ینتهی الی- الکبائر" اگر رابطه را قائل نشوید چرا این حرف را می‌زنید ؟ اینها که در عالم رابطه ای با هم نداشتند ! پس می‌شود نظام را برای کل کائنات قائل شد • جای این نحو بحث هم بالمره اینجا نیست •

اما صحبت جناب آقای انارکی که فرمودند اشیاء بسیطی مثل قوانین چگونه با هم ارتباط دارند ؟ شما وقتی کل را باهم مرتبط دانستید و رابطه ها هم تحت قانون شد آیا می‌شود این قانونها با یکدیگر هیچ نسبتی نداشته باشند و این شی با شی دیگر رابطه پیدا کند؟ یعنی ما بنا بود که از ارتباط زمانی و توالی خاص به این مطلب پی ببریم که این خصوصیت تحت امر ثابت و خاص است • بعد از آن رابطهٔ عرضی را ملاحظه کردیم و دیدیم که صحبت از این توالی فقط نیست بلکه جایگاه و مواضع هم مطرح است وقتی مواضع را ملاحظه می‌کنیم قانونی حاکم بر مواضع می‌یابیم پس دیدیم که وقتی مکان قانون داشته باشد و همه را تحت یک منتجه در بیاورد قانونها را به هم ربط می‌دهد یعنی در مقیاس کوچک وقتی صحبت از قانون مولکول آب به میان می‌آورید این قانون ، قانون یک منتجه است که زیر مجموعه آن قانون هیدروژن و اکسیژن است و زیر مجموعه آنها هم فرضاً قوانین مزون و غیره و ذالک است در آنجا قانونی که برای آب است قانونی منتجه ای شده است که عملاً به قوانین زیرین خود رابطه دارد حال اگر بیائید و ارتباط را قطع کنید • چگونه می‌توانید منتجه داشته باشید ؟ وقتی ارتباط را در مرتبهٔ قانون قطع می‌کنید باید بتوانید در مرتبهٔ تحقق هم قطع کنید • اگر در مرتبهٔ تحقق ارتباط را قطع کردید منتجه و جمع برداری دیگر برای موجودات ریز و زیر سیستم هائی که در یک مولکول آب قرار دارد ، ممتنع می‌شود و ارتباط آنها با اثرها یشان قطع می‌شود • وجود ارتباط آنهاست که ارتباط قوانین شان را نتیجه می‌دهد و اینکه آن خصوصیت توالی در اجزاء تحت روابطی است که آن روابط مرتباً تحت روابط بالا تر قرار می‌گیرند (مثل یک مخروط) که در آنجا شما می‌گوئید قانون منتیجه آب داریم که خصلت آب هم اینستکه تر می‌کند و •••• ما می‌گوئیم این قانون به یک سلسله قوانین دیگری متکی است که با هم بعد زمانی و مکانی این یک ملکول را مشخص می‌کنند پس بنابراین قوانین هم ضرورتاً با یکدیگر اتحاد پیدا می‌کنند •

اما سئوال آقای خوش اخلاق که می‌فرمایند تعریف پتانسیل و اثر چیست ؟ پتانسیل معنای

فشار و نیروئی را می دهد که میل به طرف و جهتی را دارد تا اختلاف نباشد نیرو جهت حرکتی پیدا نمی‌کند به تعبیری همان فشار بهتر است • در مفهوم فشار ، نیروی بعلاوه حرکت است و حرکت جهتی را می‌خواهد تا حرکت کند •

برادر خوش اخلاق : آیا برای تاثیر و تاثر پتانسیل لازم است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بله حتماً لازم است •

برادر خوش اخلاق : این به رابطه بین قوانین و اشیاء بر می‌گردد که اگر برای یک اثری اختلاف پتانسیل لازم است هر دوی اینها باید پتانسیل داشته باشند •

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون کیفیت پتانسیل را معین می‌کند و خودش تغییر نمی‌کند اگر ثبات برای قانون اثبات شد معنایش اینستکه قانون نباید تغییر کند پس نباید اختلاف پتانسیل داشته باشد •

برادر خوش اخلاق : اینجا باید ببینیم که آیا قوانین یکسری چیزهای مستقلی هستند اگر مستقل شدند و قرار شد که رابطه داشته باشند و رابطه شان هم تاثیر و تاثری باشد پتانسیل هم باید داشته باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : آن مطلب تمام شد که تغییر بدون ثبات محال است بنابراین هر بیان و تعبیری دارد باید با این سازگار باشد یعنی ما سر یک دو راهی رفته ایم که یک طرف آن اینستکه اگر تغییر قانون را بپذیرد خود تغییر را نمی‌توانید بپذیرید یعنی اعتراف به تغییر ، اعتراف به لزوم ثبات است • بااین پیش‌فرض باید جلو برویم •

برادر خوش اخلاق : حالا ما انگوفرض را بر این بگیریم که قوانینی بصورت مستقل وجود ندارند ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر ندارند پس بالمره ثبات را نگیرید !

برادر خوش اخلاق : قوانین اینجور نیست که وجود داشته باشند وحرکت در بستر آنها بیاید بلکه همه حرکت اشیاء تحت برداشهای خاص که صورت می‌گیرد برداشهایی را می‌سازد که به آن قانون می‌گوئیم .

برادر حجت الاسلام حسینی : بله تحققاً همینطور است یعنی تحققاً حتماً در عینیت قانون ملاحظه نمی‌شود مگر قانون محقق . یعنی باید برداشهایی و جهت‌هایی را مشخص کنند تا به آن قانون بگوئیم . بعد هم که از آن جهت ها ماده عبور کرد یا جهت ماده متحول شد (ولو از درون یا از بیرون که کاری ما در اینجا به این مطلب نداریم) آنوقت طبیعتاً قانون در مرحله تحقق تغییر می‌کند یعنی این قانون نیست می‌شود . مثل قانون جاذبه دیروز غیر از قانون امروز است و قانون جاذبه فردا غیر از قانون جاذبه امروز است موتباً برادر ها و جهت های جهان در حال تغییر و تحول است نهایت اینستکه برای ما محسوس نیست و ما می‌گوئیم یک جور است .

برادر خوش اخلاق : پس قوانین هست و نیست می‌شوند و همیشه نیستند

برادر حجت الاسلام : در مرتبه تحقق اگربگوئید حتماً ثابت نیستند به تفکیکی که عرض می‌کنم عنایت بفرمائید پاسخی را که می‌دهید با ملاحظه این باشد . در مرتبه قانون موتباً تجدید می‌شود .

برادر خوش اخلاق : تحقق اشیاء یا تحقق خودشان ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : تحقق قانون . در تحقق عینی قانون باید موتباً عوض شود ولی اگر ماوراء عینیت صحبت کنید و سخن را یکدرجه دقیق تر کنید و بگوئید چرا در جهت خاص حرکت می‌کند ؟ یعنی بگوئید چرا برداار و جهت می‌سازد ؟ (کاری نداریم علت درونی باشد یا بیرونی) می‌گوئید که برای اینکه حرکت ذاتی اش است نمی‌تواند بدون حرکت باشد می‌گوئیم که بسیار خوب حرکت ذاتی باشد اما چرا جهت و برداار می‌سازد ؟ می‌گوئید نمی‌شود حرکت بدون جهت باشد می‌گوئیم معنایش اینستکه خصوصیت حاکم را به درون

ذات ببرید و معنایش اینستکه آن امر ثابت را درون ذات ماده می برید و نتوانسته اید آن خصوصیت را انکار کنید من می گویم چرا خصوصیت ؟ شما می گوئید بدون خصوصیت حرکت نمیشود شما قانون را درکنه درون ماده ببرید و بگوئید ظهورش مرتباً تغییر می کند باز فرقی نمی کند چرا که ما که کاری به ظهورش و تحقق عینی اش نداریم سئوال ما در این است که چرا جهت خاص ؟ چرا حرکت جهت دارد ؟ جهت چرا خصوصیت دارد ؟ چرا بعد از گذاشتن آب روی آتش در شرایط الف آب جوش می آید ؟ چراجهت خاص را نشان می دهد ؟ چرا متوقف نیست ؟ اگر بگوئید ذاتی اش است معنایش اینستکه می گوئید قانون ذاتی کنه اش است باز ثبات جهت داری را نمی توانید بشکنید همه سئوال ما سراین مطلب است که آیا می توانید از حرکت جهت را سلب کنید و خصوصیت را سلب کنید ؟

برادر خوش اخلاق : نمی شود سلب کرد .

برادر حجت الاسلام حسینی : آن خصوصیت ثابت است یا ثابت نیست ؟ نه ثابت خاص . خیلی فرق دارد که بگوئید همیشه آب بخارمیشود ، یا اینکه نه ممکن است بخار نشود ما که نمی خواهیم بگوئیم همیشه آب بخار میشود ولی اینکه در شرایط فلان که ببرسد و می گوئید بخار میشود علتش چیست ؟ می گوئید علتش جهت سازی خود ماده است می پرسم چرا جهت بسازد ؟ می گوئید چون حرکت دارد . می پرسم حرکت داشته باشد چرا جهت بسازد ؟ می گوئید حرکت بدون جهت نمیشود حرکت یعنی جهت .

برادر خوش اخلاق : یعنی خصلت های درون ماده باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : این حرف دقیقاً مثل اینستکه نسبیت را درون ماده می برید اما انکار نکرده اید . یعنی در دیالکتیک ثبات واستقرار بیرونی را می شکنید درونی را نمیشکنید . می گوئید بی نهایت خصلت دارد مثل اینستکه که بگوئید بی نهایت نسبیت دارد .

برادر خوش اخلاق : ممکن است بشود گفت که سیر حاکم و قانون حاکم

وجود ندارد بلکه در این سیر وجودش را ....

برادر حجت الاسلام حسینی : اختیار دارید . شما وجودش را درکنه ماده می‌بوید در مورد آثار اگر سئوال می‌کنید هردومان قبول داریم که آثار می‌آیند و می‌روند من که نمی‌گویم همیشه قانون آب هست ممکن است در تحقق نباشد اما در مرتبه قانونیت شما می‌گوئید درکنه ماده است یا بگوئید جای دیگریست . مهم اینستکه هردو می‌گوئیم هست .

برادر انارکی : فرموده بودید که چون اشیاء اثر و خصلت خاص دارند رابطه اثبات میشود گفتیم که این مطلب در رابطه با اشیاء بسیطی مثل قانون صدق نمی‌کند چون اثری که آنها دارند به مانند اثر اشیاء نیست نه اینکه بخواهیم بگوئیم قوانین باهم رابطه ندارند . البته الان شما فرمودید که اینها زیر مجموعه یکدیگر قرار می‌گیرند واز این طریق مثلاً اثبات می‌شود که رابطه دارند ممکن است این درست باشد اما آن کلی ای که در سیر استدلالی فرموده بودید با قانون سازگار نیست .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا قانون را شما شئی می‌دانید ؟

برادر انارکی : شئی نیست اما امور متغایر هستند یا نه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ما برای امور متغایر اثبات کردیم یا برای اشیاء متغایر ؟

برادر انارکی : این سیر برای اشیاء فقط صادق است .

برادر حجت الاسلام حسینی : ما هم همین اندازه را کافی می‌دانیم بیش از این را نمی‌خواهیم . قانون عملاً حاکم بر این میشود وبنابراین مجموعه میشود اما اینکه بگوئیم خود قانون چیزی روی آن اثر دارد (مثل اشیاء) خیر اینگونه نیست .

برادر انارکی : پس با این سیر استدلالی نمی‌توانید بگوئید امور متغایر با یکدیگر رابطه دارند .

برادر حجت الاسلام حسینی : امور را حذف بفرمائید وجای آن اشیاء بنویسید

کیفیت غیر از قانون است قانون حاکم بر کیفیت است نه اینکه خودش کیفیت باشد • وقتی کیفیت می‌گوئید همه مراتب مثلاً مجردات راهم شامل میشود که آنها دیگر شئی تلقی نمیشوند ولاکن کیفیت تحت رابطه معین میشود غیر از خود قانون •

برادر جاجرمی : ما تاکنون شئی متکیف را از سایر کیفیات جدا نکرده ایم بحث ما فقط روی کیفیت بود •

برادر حجت الاسلام حسینی : فقط یک چیزی را تمام کرده ایم (در بحث قبل از منطق) که ما کنار تغییر اثبات لازم داریم و سنخ این باید غیر از سنخ آن باشد والا اسم تغییر را نمی‌توانید بیاورید •

برادر حسین حسینی : اگر قانون اثر ندارد پس چگونه جهت خاص را معین می‌کند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : قانون حاکم است یا اثر دارد ؟ اینها خیلی فرق دارند •

برادر حسین حسینی : حاکم است واثر هم دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اثرش پس مثل اثر اشیاء نیست بلکه اثر اشیاء تحت آن قانون متعین میشود •

برادر حسین حسینی : آثارشان متغایر است • یکی نیستند امابهرحال اگر بگوئیم اثر ندارد یعنی جهت خاص حرکت را معین نمیکند •

برادر حجت الاسلام حسینی : بفرمائید که اثرش مثل اثر اشیاء نیست بلکه حاکم بر اثر اشیاء است •

برادر حسین حسینی : حاکم بر تعیین جهت است •

برادر حجت الاسلام حسینی : حاکم بر تعیین جهت آیا غیر از حاکم بر اثر اشیاء میشود ؟

برادر حسین حسینی : نه یکی میشود اما این را نفی نمی‌کند که قانون اثر نداشته باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : ما می‌خواهیم ببینیم فرق اینها درکجاست؟ آنجا که می‌گوئید حاکم بر اثر است نه اینکه خودش اثر داشته باشد ایندو باهم فرق دارد .

برادر حسین حسینی : حاکمیت این قانون بر اثر حرکات تحت آن یک نوع اثر است .

برادر حجت الاسلام حسینی : نه مثل اثر اشیاء و اثری که بخواهد از قانون بعنوان یک هستی ، چیزی خارج شود بر چیز دیگری که قانون تغییر کند . اثر وقتی از شئی ساطع میشود خود شئی هم در حال تغییر است و هستی آن تغییر می‌کند . قانون هم آیا وقتی اثری می‌گذارد هستی اش تغییر می‌کند ؟ آتش با هیزم ، نفت و هوا ترکیب میشود اما تدریجاً نفت و هیزم می‌سوزد یعنی ترکیب میشود از آن کم میشود آیا از قانون هم چیزی به این صورت کم میشود ؟

برادر حسین حسینی : نه ، صحیح است که اثرش مثل اثر اشیاء نیست که بعنوان خروج هستی ازشئی باشد . اما بهرحال یک نحوه اثری است .

برادر حجت الاسلام حسینی : من حاکمیت بربط راکه می‌گویم عنایت خاص بر آن دارم توجه کنید که حاکم بر اثر است غیر از اینستکه خودش اثرباشد مثل معادله است . معادله حاکم بر آثار است .

برادر حسینیان : در رابطه با سئوالی که آقای خوش اخلاق داشتند اشکالی بذهنم رسید که طرح می‌کنم . فرمودید که شرایط را که در تحقق قانون ملاحظه می‌کنیم که یک قانون دوبار تکرار میشود دلیل بوثباتش است وهرلحظه ای که شئی هم تغییر می‌کند یک قانون خاص برآن حاکم است . این سئوال بذهن متبادر میشود که دوشرایط مساوی را چگونه می‌توانیم پیدا کنیم که تکرار تحقق قانون امکان پذیر باشد که بگوئیم یک قانون دارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : مگر ما گفتیم که در دو شرایط یک قانون حاکم است ؟

برادر حسینیان : بله در دو شرایط یک قانون است •قانون آب خصلت آب را در دو آب که در دو جا تحقق پیدا کرده اند معین می‌کند که عبارت باشد ازترکیب هیدروژن و اکسیژن • یعنی در هر شرایطی ایندو را ترکیب کنیم آب بدست می آید •

برادر حجت الاسلام حسینی : کلمه آب را روی مفهوم عامی می‌گذارید که خصلت نوعیه را تحت آن عنوان دارید نه خصلت شخصیه را • اگر خصلت شخصیه رابگذارید قانون هیدروژن و اکسیژن را نمی‌توانید بگوئید بلکه با همه خصوصیت زمانی و مکانی باید بگوئید که یکی بیشتر نمی‌تواند باشد اما اگر خصوصیت نوعیه را قرار دادید دیگر قانون آب خصوصی را نگفته اید یعنی فرق است بین اینکه بگوئیم آب خاص در مکان و زمان خاصی هست که از چنین آبی دوتا نداریم ودرآنموقع قانون آب برای این آب خاص باید قید شرایط زمانی و مکانی خاص خودش را داشته باشد واگر در شرایط مکان دیگری هم آب درست کنید مسلماً با آب اولی تفاوت دارد درشرایط زمانی دیگری هم اگر آب درست کنید آب قبلی نخواهد بود •

برادر حسینیان : پس هیدروژن و اکسیژن راهم نمی‌توانید ترکیب کنید •

برادر حجت الاسلام حسینی : می‌توانید ترکیب کنید که خصلت نوعیه داشته باشد یک موقع می‌گوئید اصل شرایط آنقدر تغییر می‌کند که روی کره زمین آب نمیشود درست کرد • گاهی می‌گوئید تغییرات شرایط در تغییرات نوعی جا می‌گیرد و جنس تغییرات عوض نشده است که چیز دیگری می شود •

برادرحسینیان : پس خصلت قانون را که می‌گوئیم خصلت نوعیه را می‌گوئیم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بله نوعاً خصلت نوعیه را می‌گوئیم مثلاً

اگر من الان به کره ماه بروم آیا آنجا هم می‌توانم هیدروژن واکسیژن را ترکیب کنم و آب بدست بیاورم؟ یا نمی‌شود حتماً در جو خورشید ودر سطح شش هزار درجه حرارت نمی‌توانم آب درست کنم و محال است شرایط زمانی هم همینطور است .

برادر جاجرمی : یعنی می‌فرمائید قانونی که ثابت است قانون خصلت نوعیه است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : خیر قانون خصلت شخصیه هم ثابت است لاکن آبی راکه شما می‌گوئید نوعاً غرضتان آب خاص شخصی نیست.

برادر حسین حسینی : آیا اثر محدود به خروج هستی از یک شئی است؟

برادر حجت الاسلام حسینی : حالا اسم خروج هستی می‌خواهید بگذارید یا انتقال و تاثیر و تاثر پذیری ، بهرحال وقتی صحبت از اثر میشود منظور اینستکه شئی ای روی شئی دیگری اثری بگذارد حالا اینکه آیا این اثر می‌تواند به آنجائی هم تلقی شود که هیچ نقل و انتقالی واقع نمیشود که درجای خودش بحث دارد .

والسلام

بسمه تعالی

اصول اعتقادات ــ جلسه ۸۰

گزارش جلسه ــ برادر سعادتی : بسم الله الرحمن الرحیم ، در جلسه مشترک قبل پس از اینکه یک استدلالاتی راجع به اینکه متغایرین با یکدیگر ارتباط دارند و خصلت مساوی ــ است با رابطه در عوض مطرح شد یک نقضی دوستان بر این مطلب وارد کردند که روی آن بحث شده است و آنهم این بود که آیا کل جهان دارای خصلت هست یا دارای خصلت نیست ؟ اگر دارای خصلت هست کل جهان بر چه چیزی اثر می‌گذارد ؟ و همعرض آن چیست و اگر هم کل جهان دارای خصلتی نیست آنهم اشکالاتی ایجاد می‌کند در این رابطه هم پاسخهائی گفته شده است ، و در جلسات پیرامون آن بحث گردید . بعد به نظر رسید چونکه بحث اصلی ما ابتدا از اینجا شروع شد که ما برای داشتن یک فلسفه صحیح احتیاج به یک منطق صحیح داریم و برای اینکه منطق ما صحیح باشد باید بدنبال ریشه های ثابت و محکی بگردیم ، آن ریشه ها را پیدا کنیم و بعد آنها به عنوان مبنا و اجزاء اصلی حدود اصلی منطق ما باشند و بعد بوسیله آنها منطق و بوسیله منطق فلسفه را درست کنیم ، این در صورتی است که بخواهیم از بعد نظری حرکت کنیم و اگر بخواهیم از بعد عمل حرکت کنیم با آن ریشه ها باید منطق عمل بسازیم و بعد از آن باید کارهای عملی خود را براساس آن انجام دهیم برای پیدا کردن آن ریشه مشترک که جامع مشترک منطق ها است چند بحث تغایر ، سنجش و هماهنگی را تمام کردیم و سپس وارد بحث دلالت شدیم اما دیدیم که در اینجا لازم است یک مطالب دیگری تمام بشود و سپس دوباره به سراغ بحث دلالت بیاییم . از اینرو به سراغ بحث حرکت آمدیم . در بحث حرکت هم تمام شد که در حرکت بین حالت اول و حالت دوم اتصال مطلق و انفصال مطلق و اتصال نسبی نیست و نسبیت اتصال یا رابطه است . بعد در پی این بودیم که حرکت لزوماً به یک امر ثابتی باز گشت می‌کند که با ادامه این بحث ، بحث تعین در رابطه را تمام می‌کنیم که در ادامه این بحث تکلیف نظریات و تکلیف یافتها و تکلیف عینیات روشن بشود و جایگاه هر یک مشخص شود و

بعد ما بتوانیم بحث دلالت را تمام کنیم و بگوئیم دلالت چگونه باید واقع شود و اگر چگونه باشد صحیح است • این خلاصه ای از بحث بود •

آن موضعی که الآن در بحث داریم اثبات لزوم یك امر ثابت در حرکت است • در این قسمت هم یك مطلب بحث شد و تمام شد، آنهم اینکه هر تغییر خاص لزوماً به یك امر ثابت خاصی باز گشت می‌کند • در گزارشات چندین جلسه جلوتر گفته شده بود که اگر کسی بخواهد بپذیرد که امور ثابت مختلفی برای تغییرات خاص مختلف است چند سئوال طرح می‌شود که مدعی این نظریه باید صحت یکی از اینها را روشن کند • یکی اینکه آیا بین آن امور ثابت انفصال مطلق است ؟ اگر انفصال مطلق است تبعات آنرا نیز جواب دهد •آیا هر تغییر خاص با تغییر خاص دیگر هیچگونه رابطه ای ندارد ؟ آیا آن امور ثابت از طریق معلولهای خود که کیفیات و اشیاء هستند با هم ارتباط ندارند ؟ یا اینکه بگویند بین آن امور ثابت رابطه است که بعد باز سئوال می‌شود که آیا رابطهٔ بین امور ثابت خود ثابت است یا متغیر است ؟ اگر رابطه را به عنوان تاثیر و تاثر بین متغایرین که قبلاً بحث آن بوده است گرفته باشیم که سئوال می‌شود چگونه آن امور ممکن است ثابت باشند و مثلاً بین آنها تاثیر و تاثر متغیری باشد ؟ که اگر بین آنها تاثیر و تاثر متغیری باشد به معنای آن است که این امور ثابت نیستند و این خلاف فرض اولیه است •

یا اینکه بخواهیم صحبت کنیم که آن امور ثابت هستند و رابطه بین آنها هم ثابت است اگرکه رابطه به معنای تاثیر و تاثر باشد اصلاً تاثیر و تاثر و امور ثابت با یکدیگر سازگاری ندارند و اگر این مطلب تمام باشد ، دیگر این امور ثابت به هم نمی‌توانند مرتبط باشند ، یعنی ارتباط تاثیر و تاثری نمی‌توانند داشته باشند •

بحث دیگری که ممکن است گفته بشود این است که بین امور ثابت اتصال مطلق است یعنی آن امور ثابت با هم متصل هستند و چون آنها ثابت هستند و حرکتی در آنها نیست آن بحث هم که قبلاً داشتیم و می‌گفتیم که اگر اتصال مطلق باشد بنابراین حرکت یکی باید به حرکت

بقیـــــه منتقـــــل شود و این خلاف است ، دیگر در اینجا پیش نمی آید • و این اشکال را هم مدعی این ابداع احتمال جواب بدهـــد •

بنابراین بحثی که در جلسات قبل بود که آیا بین متغایرین رابطه است و خصلت مساوی با رابطه عرضی است به نظر ما رسید که این بحث بحثی است که ما در گذشته ها در بحث پیرامون مطلق الکیفیه به نحوی مطرح کرده ایم و دوستان همانطور که ما در این بحثهـــا اجازه می دهیم که هم وارد بحث لازمه بشوند و هم وارد بحث چیزهائی که قبلاً مطـــرح شده بشوند و تشکیکی بکنند ، انتظار داریم که دوستان این قدرت را در خودشان پرورش بدهند که اگر مطلب باصطلاح طبق یک قانونی است و آن قانون یک مرتبه ثابت شده است و الآن صرفاً شکل لفظی آن فرق می کند ، آن قانون را بپذیرند و دوباره بحث آنرا تکرار نفرمایند • در بحث مطلق الکیفیه یادم می آید کـــه صحبتی مطرح بود که آقای جاجـــرمی و جناب آقای درخشان روی آن خیلی تاکید داشتند و آن این بود که فرق مجموع یـــا مجموعـــه چیست ؟ بصورت خلاصه که بخواهیم عرض کنیم ، وقتیکه ما مجموع می گوئیم ، حـــال مجموع یا مجموع حسابی است ، یا مجموع برداری ، یا مجموع جبری ، یا مجموع هندســـی است و یا هر چیز دیگری ، به هر حال در مجموع نظریه ترکیب داریم • یعنی می گوئیـــم اجزائی هست که به شکل خاصی با همدیگر ارتباط دارند و حاصلش کیفیت جدیدی میشود که آن کیفیت جدیـــد نه خصلت شیی اول و نه خصلت شی دوم و نه خصلت رابطه را دارد بلکه خصلت اجزاء به شرط ربط را دارد کـــه خصلت جدیدی است ، ولی وقتیکه ما داریم مجموعه تشکیل می دهیم آن مجموعه دیگر خصلت جدیدی نیست بلکه ما خودمان خصلت مشترک و جامع مشترک را از اجزائی و از اشیائی مد نظر قرار داده ایم • مثلاً گفته ایـــم کلیه خودکارهای بیک ، مجموعه خودکارهای بیک • دیگر نمی شود گفت مجموعه خودکارهای بیک چه رنگی هستند ، می گوئیم در این موضـــع ودر این سیستم شاملی که هستیم خصلـــت خصوصی تحت شمولها مورد توجه قرار نمی گیرد ، دیگر از اینکه خودکارها چه رنگی هستند

سئوال نمی‌شود زیرا هر چه رنگ بوده است تحت شمول بوده است همه خودکارهای بیک سبز ، قرمز ، آبی ، سیاه و ... همگی تحت شمول این مجموعه هستند لذا در مورد مجموعه خود کار بیک نمی‌گوئیم چه رنگی است . حال ممکن است که در اینجا به خصلتهای دیگری که با یکدیگر جمع می‌شوند مثل وزن ، حجم و سایر مشخصات آن بشویم ، این بحث را که در آنجا مطرح می‌کردیم و قید را کم می‌کردیم تا به مطلق الکیفیه رسیدیم و گفتیم چیزی که باقی مانده است تنها هستی و وجود است ، بنابراین هر چیزی که ممکن الوجود باشد ما در آنجا جمع‌کرده ایم و آنجا این عبارت مطرح بود که دیگر ما نمی‌توانیم از کیفیت کل مطلق الکیفیه سئوال کنیم و بگوئیم کیفیت مجموعه هر چیز کیفیت دار چیست ؟ این مثل این است‌که بگوئیم مجموعه خودکارهای بیک قرمز و آبی و مشکی و ... چه رنگی هستند ؟ این این اگر دارای رنگی بود که جزو این مجموعه بوده بنابراین همان استدلالی که در آنجا گفته شده است در اینجا هم صادق است . لذا دیگر سئوال نکنیم که وقتی ما درباره کل جهان یعنی هر چیز دارای اثر دارای خصلت و وارد در تاثیر و تاثر که از آنها مجموعه ساخته ایم بگوییم که این مجموعه روی چه چیزی اثر می‌گذارد ، اگر آن مجموعه بخواهد روی چیزی اثر بگذارد که آیا آن چیز دیگر جزء کل جهان هستی نبوده ؟ اگر بوده که بحث آن در همانجا شده است . اگر که بحث آنرا بخواهیم بصورت اجمالی در همین حد باشد که اگر دوستان مطالب گذشته در نظرشان باقی مانده است همان کافی است و اگر باقی مانده است به بحث مطلق الکیفیه در جزوه و جلساتی که بحث آنرا کرده ایم مطالعه کنند تا یاد آوری شود و اگر بحث آنرا می‌خواهند بصورت مفصلتر مطرح بفرمایند که ما هنوز در دور دوم بحث به بحث مطلق الکیفیه وارد نشده ایم ، لذا اجازه بدهید که وقتیکه به بحث مطلق الکیفیه رسیدیم این بحث را بصورت دقیقتر در همانجا مطرح میکنیم بنابراین اینگونه نباشد که یک مرتبه ما در یک بحث یکی از لوازم را پیش‌بکشیم و بدنبال جواب آن لازمه برویم و دوباره در متن همان بحث ، لازمهای برای آن لازمه مطرح کنیم

و از بحث خیلی دور بشویم ، بلکه همینکه اشاره مختصری که به لازمه میشود خود دوستان پیرامون آن فکر کنند و وقتی انشاءالله در سیر بحث به آن لازمه رسیدیم دقیقتر در موردش بحث می‌کنیم . بنابراین آنچه را در این جلسه ادامه می‌دهیم بدنبال بحث جلسه واحد دیروز است و آن اینکه اگر امور ثابت متعدد باشند یعنی برای هر تغییر خاص یک علت وامر ثابت خاص وجود داشته باشد ، آن علت های خاص تکلیفشان چگونه است ؟ دیروز درجلسه چند ابداع احتمال شد که پیرامون آنها بحث می‌کنیم تا ببینیم چه نتیجه ای می‌گیریم . یکی اینکه بین آنها انفصال مطلق باشد که در اینصورت تبعات مطلب باید توضیح داده شودکه آیا حتی از طریق معلولها هم بایکدیگر ربط ندارند ؟ یا ربط دارند و اگر دارند چگونه می‌شود . دیگر اینکه اتصال مطلق بین امور ثابت باشد . و دیگر اینکه بین آنها رابطه استو رابطه تغییر می‌کند . یکی اینکه بین آنها رابطه است و آن رابطه هم ثابت است . یکی هم اینکه چون خود آنها رابطه و علت بودند دیگر معنا ندارد که بین آنها رابطه ای رابوقرار بدانیم زیرا در آنصورت باز دوباره سئوال میشود که بین این رابطه وآن رابطه چه رابطه ای است ؟ و این سئوال مکرراً میشود بنابراین چون گفته ایم اتصال مطلق نیست ، انفصال مطلق نیست ، ارتباط هم نیست ویک چیز دیگری است که فعلاً ما نمی‌دانیم آن چیست ؟ این همه ابداع احتمال . احتمال دیگر اینکه از بورسی این امور متوجه می‌شویم که هیچکدام از آن امور ثابت نیستند ، یعنی تمام این فروضی که براساس تعدد امور ثابت شده است همگی به شکست برخورد می‌کند و چیزی که به شکست برخورد نمی‌کند این است که بگوییم آن امور ثابت نیستند بلکه آن امور هم تحت یک امر ثابت متعین می‌شوند بنابراین خودشان ثابت نیستند ، همینکه می‌گوییم این قانون واقع میشود یا آن قانون واقع میشود وجایگزینی دو قانون را می‌پذیریم به معنای آن است که این قوانین ثابت نیستند و یک امر ثابتی هست که تعیین می‌کند که آن امر جلو بیاید یا این امر ؟

دیروز در جلسه واحد پیرامون دوتا از این ابداع احتمالها بحث شد یکی اینکه بیاییم آن

امور ثابت رابطه باشد و رابطه هم تغییر کند ، که ما رابطه را همانطور که در بحث کیفیتها طرح بود به معنی تاثیر و تاثر گرفته بودیم • گفته شد که آن امور ثابت نمی توانند بوهم تاثیر و تاثر داشته باشند وبعد هم بگوییم آن تاثیر و تاثر هم متغیر است • یعنی آن امور ثابت باید عوض شوند تا رابطه بین آنها و کیفیت تاثیر و تاثرشان هم عوض بشود یکی هم اینکه گفته بشود که رابطه هست و رابطه هم ثابت است ، اصلاً امر ثابت و تاثیر و تاثر با همدیگر سازگاری ندارند ، برای اینکه اگر امر ثابت بود دیگر تاثیر و تاثر معنی ندارد ، بنابراین این دو فرض که بین آن امور ثابت رابطه به معنی تاثیر و تاثر باشد وبه همان معنی که بین کیفیتها مطرح است ، غلط است ، اگر هم یک رابطه ای دیگر و نوع خاص دیگری از رابطه است که بعداً پیرامون آن بحث می‌کنیم ویک اسم دیگری برای آن می‌گذاریم •

حال دو بحث مهم دیگر باقی می‌ماند • یکی اینکه بحث کنیم آیا بین آن امور اتصال مطلق میتواند وجود داشته باشد ؟ یا اینکه ثابت کنیم بین آن امور انفصال مطلق میتواند وجود داشته باشد • حال می‌توانیم اول بد بحث اتصال مطلق که شاید ساده تر باشد بپردازیم وبعد از آن به بحث انفصال مطلق و یا دوستان صحبت کنند وهردو را باهم توضیح دهند

برادر انارکی : ما ابتدا که وارد بحث حرکت شدیم ، دو قسمت کردیم و گفتیم هر شئی یک مکانی دارد ویک زمانی دارد در قسمت اول که زمان بود بحث کردیم و گفتیم در توالی دو کیفیت رابطه وجود دارد وقانونی حاکم برآن است چون زمان و مکان ازهم جدا نیستند وادعا شده است که هر دو دو بعد از شیئی هستند باید درقسمت حرکت عوض در رابطه عوض هم بحث بکنیم یعنی از دید منتجه نگاه کنیم بگوییم رابطه طولی وعرضی از هم جدا نیستند ومنتجه این کیفیت را نتیجه داده است که اگر تنها از رابطه طولی استفاده کنیم و بگوییم قانونی حاکم بر این است آنگاه چون یک شئی متغایر هم رابطه طولی دارد وهم با همعرضهای خود رابطه عرضی دارد یک قسمت از بحث جا می افتد که بحث نکرده ایم و همینطور جلو رفته ایم که به ذهن من میرسد باید بحث شود •

برادر معلمی : آنجا که بحث رابطه عرضی است آیا می‌فرمایید که کلیه روابط عرضی یا چند تا رابطه عرضی • مثلاً این میکروفون با کلیه معروضهای خود دراوتباط است که بعداً به چیز دیگری تبدیل میشود ؟ مثلاً پوسیده میشود ؟ یا تنها بخاطر اینکه با هوا تماس دارد باعث پوسیدگی آن میشود • اگر آن بحث اول باشد که با کلیه معروضها در رابطه است که دیگر بحث تعین تمام شده است واین با معجوارهای خود هم در طول و هم در عرض ارتباط دارد وکیفیت فعلی این نتیجه کیفیتهای اطراف آن وکیفیتهای ماقبل آن هستند وبدینترتیب بحث تعین در رابطه هم تمام میشود •

برادر انارکی : بحث تعین در رابطه را در قسمت کردیم یک قسمت خود شئی بود که اجزاء درونی خود شئی دررابطه باهم باشند ویعنی زمانی که شئی دارد ، حرکتی که اجزاء آن دارند ، حالت اول وبعدشان مرتبط هستند ویکی هم اینکه خودشئی با اجزائی که بیرون ازشئی هستند ، حال هرچه که بخواهد بیرون از خود شئی ، باشد هوا باشد یا هر چیز غیر آن ، هرچه که بیرون از خودش است ، این با آنها رابطه دارد ونسبیت هم که می‌گوییم یعنی اینکه خصلت شئی منتجه ای از رابطه طولی و رابطه عرضی است اگربخواهیم آن قسمتش را حذف کنیم قسمتی از بحثمان خالی خواهد ماند •

برادر جاجرمی : به نظر من هم می‌آید که در جلسات گذشته که وارد بحث رابطه عرضی شدیم به همین دلیل بود که خواستیم بحث کنیم که اگر ما تغییرات یک شئی را دریک خط طولی بررسی کنیم وبه یک امر ثابت برسیم از آنجا که مبهم تغییرات طولی برای اشیاء مختلف می‌توانیم فرض کنیم مبهم امر ثابت هم فرض میشود وبعد بحث کشیده شد به اینکه آیا بین آن امور ثابت انفصال است یا اتصال ویا رابطه دیگری است ، در اینکه ما بخواهیم ثابت کنیم که بین آن امور ثابت مختلفی که تغییرات تک تک اشیاء را متعین می‌کنند انفصال نیست ما مجبور شدیم که بحث را به اینجا بیاوریم که تمامی اشیاء متغایر بایکدیگر رابطه دارند • یعنی رابطه عرضی بین اشیاء را تمام کنیم و ضرورتاً پس از آنکه رابطه عرضی

تمام شد ، اگر که همه اشیاء متغایر با یکدیگر در ربط بودند مسلماً ما به اینجا می‌رسیم که آن قوانینی که حرکتهای یک شئی را می‌خواهد معین کند آنها هم بایستی با هم رابطه داشته باشند به نظرم می‌آید اگر الان بخواهیم وارد نقض این بشویم که انفصال نیست ، هر کس که بخواهد دفاع از اینکه انفصال نیست بنماید بایستی به نحوی رابطه عرضی بین متغایرین را تمام کند و زمان و مکان را نسبت به شئی تمام بکند ، اگر که این بحث نشود مسلماً انفصال نفی نمی‌شود یعنی تا هر کجا که بخواهید امکان ادعای اینکه بگوییم بین اشیاء متغایر انفصال مطلق است می‌باشد و این دو صورتی است که نخواهیم اثبات زمان و مکان را به عنوان دو بعد شئی به نحوی که در جلسات گذشته شروع کردیم و مشغول ادامه دادن بودیم نکنیم بدون این بحث فرض امکان انفصال مطلق بین امور ثابت هست زیرا می‌گوییم هرشئی تنها یک نحو تغییرات خاص دارد واز یک شئی به هرشئی نمی‌توان رسید لذا برای هرشئی یک خط طولی خاص میتواند فرض داشته باشد که آن امور ثابت تغییرات مختلف هرشئی را مشخص می‌کنند اگر ما بتوانیم تمام کنیم که از یک شئی به همه متغایرین دیگر میتوان رسید و محدود بکنیم رفتن از یک کیفیت را به کیفیتهای خاص ، لزوماً امور ثابت مختلفی را می‌توانیم تمام کنیم که اتصال واوتباط آنها راهم در اینجا بدون اثبات وجود رابطه بین متغایرین نفی توانیم تمام کنیم • یعنی تا آمدیم وارد این مطلب بشویم که انفصال مطلق نیست ضرورتاً باید اثبات کنیم که از یک متغایر به همه متغایرهای دیگر میتوان رسید • اگر این بحث را تمام نکنیم لزوماً بین امور ثابت نمی‌توانیم انفصال را نفی کنیم وامور ثابت مختلف فرض دارد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر دو متغایری مثل سایر متغایرین حقیقی باشند " رابطه هست " ، یا " میتوان رسید " به معنای این که میتوان این رابه آن تبدیل کرد ؟

برادر جاجرمی : ابتدا باید رابطه را تمام کنیم و اگر رابطه داشت می‌توانیم بحث کنیم که خوب بالاخره اگر رابطه داشته باشد ، یک سیری هم دارد برای اینکه از هر

متغایری به هر متغایری برسیم • یعنی اگررابطه ثابت بشود با کشف کیفیت آن رابطه میتوان کیفیت اول را به دیگری تبدیل کرد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اولی ثابت می‌شود ولی دومی ثابت نمیشود

برادر جاجرمی : بله ، در این مرحله بله • ولی ما فعلاً کاری به این نداریم ولی بحث در مورد این است که اگر ما نتوانیم رابطه* بین یک متغایر را با همه متغایرین دیگر تمام کنیم نخواهیم توانست بین امور ثابت مختلفی که نسبت به تغییرات هر شئ* فرض پیدا می‌کند رابطه ببینیم و انفصال لزوماً با این استدلال و بدون طی این مقدمات نفسی نمی‌شود •

برادر رامیری : بسم الله ، بستگی به این دارد که ما از چه موضعی بخواهیم به مطلب برخورد بکنیم • یک برخوردی که ما قبلاً داشتیم این بود که ابتدا رابطه* طولی و عرضی را با هم مطرح کردیم و گفتیم همینجا همه* اینها بصورت اجمالی تمام میشود ، آنجا که از عرض صحبت می‌کنیم محال است بدون توجه به طول باشد و آنجا که از طول صحبت می‌کنیم بدون توجه اجمالی به عرض محال است • بنابراین اینجا یک ادعا می‌شد که همینکه می‌گوئیم به امر ثابتی بر میگردد با توجه به همین مطالب به یک امر ثابت بر می‌گردد • دوستان از اینطرف می‌گویند نه ، وقتیکه می‌گوئیم طولی دیگر عرضی اصلاً مطرح نیست • و این انگیزه باعث این شد که ما برگردیم و راجع به روابط عرضی و تاثیر و تاثر بحث کنیم و اینرا جا بیندازیم • تازه آنجا هم که اثبات رابطه* همعوض دو شیئی را کردیم ، آنگاه خواهید گفت شما صرفاً رابطه عرضی را تمام کرده اید و خواهید گفت گفتن اینکه این با این همعوض است بدون اینکه از بالاتر و از دید متنجه نگاه بکنید ممکن نیست • پس من میخواهم بگویم هرکدام از این دو را که در نظر بگیریم به هر حال به طرف مقابل آن یک دید اجمالی داریم و اینطور نیست که صد در صد یک بعدی بخواهیم بسه جلو برویم •

حال در قسمت بعدی اینطور که آقای معلمی فرمودند و با توجه به اینکه دوستان می‌فرمایند رابطه طولی را بحث می‌کنیم و معتقد نبودیم که به رابطه عرضی هم توجه داریم علی فرض این جلو رفتیم وگفتیم با این حال به تعداد خاصی از امور ثابت می‌رسیم که مربوط به توالیهای خاص هستند • حال بحث در اینجا بود که در یک مرحله ما بتوانیم اثبات کنیم که اینها رابطه دارند یا ندارند ، اگر رابطه دارند رابطه آنها از سنخ رابطه تاثیر و تاثری نیست ولی چون انفصال مطلق را هم نفی کرده ایم و نتیجه بگیریم که تنها یک امر ثابت حاکم میشود • حال دوستان صحبتشان این بود که آیا آنجا که شما می‌خواهید بگویید انفصال مطلق بین اینها نیست ، یک راه این بود که اگر انفصال مطلق بین اینها باشد لازمه اش این است که معلولهای این علل نیز با یکدیگر رابطه‌ای نداشته باشند • حال آنکه ما از این طرف برگردیم به بحث تاثیر و تاثر بین معلولها که گفتیم با هم رابطه دارند و در نتیجه قانونهایشان هم باهم رابطه دارند ، اما آیا نحوه رابطه آنها به همین نحو است یا سنخ خاص دیگری است ؟

به نظر من می‌آید که در این قسمت از راه دیگری وارد شویم یعنی بحث امر ثابت و واحد را در آخرین مرحله مطرح کنیم • یک بار دیگر هم این مطلب را عرض کردم که اگر بدین شکل حرکت کنیم اشکالات بسیار کمتر مطرح میشود • به این معنی که علت خاصی راکه برای توالی الف به ب یا ج به دال ذکر می‌کنیم و بعد می‌گوییم هرکدامشان علت خاصی دارند روی خود این مطلب بحث کنیم وقبل از آنکه بگوییم این علت چیست ؟ و آیا ثابت است یا متغیر بحث را در این حد که یک امر واحد وجود دارد تمام کنیم ودر پایان ثبوت آنرا اثبات کنیم و بعد از آن راجع به چیستی آن که دوستان اشکال می‌کنند بحث شود مثلاً یکی از دوستان ممکن است بگویند علت اینکه آب به بخار تبدیل میشود آتش است ودر نتیجه باید رابطه عرضی مطرح شود • اما اگر ما کلی بحث کنیم این مسئله بوجود نمی‌آید واینک من مطلب را بصورت کلی عرض می‌کنم وشما ببینید اگر از این طریق برویم به نظر نمی‌آید که دیگر بدین صورتی که وارد شدیم لازم باشد که رابطه عرضی مطرح شود •

می‌گوییم اگر دو توالی را در نظر بگیریم که یکی از " الف " به " ب " و دیگری از "س" به "د" است هر یك علت خاصی بنام علت خاص یك و دو دارند • آنچه مسلم است این است که تغییر خاص الف به ب یا س به د علت میخواهد و بدون علت محال است که این توالی‌ها صورت بگیرد ، چرا که اگر بنا باشد بی علت باشد به معنی این خواهد بود که از هرتوالی هر خاصیتی بیرون بیاید واین نفی تغایر است • این قسمت اول ، دوم این علت خاص علت خاص است • حال حالت بعدی این است که ما کاری به اینکه این علت چیست نداریم واعم از اینکه این علت بسیط ، مرکب ، متغیر ، ثابت ، جبری ، اختیاری ، تضاد ، بیرون، درون و هر چیز دیگر که باشد ، فعلاً کاری نداریم وصرفاً می‌دانیم که علت دارد وعلت خاص هم دارد • حال آیا آن علت های خاص که دارند و حالت که بیشتر ندارند یادوستان می‌گویند این علل خاص با همدیگر تغایر دارند یا ندارند • اگر ندارند که یك علت خواهد بود و حرف ما در این مرحله که یك علت حاکم است اثبات میشود • اما اگر برای آنها تغایر تامل شوند یعنی برای علت یك و دو ، دو خصوصیت قائل هستید که به تبع آن خصوصیتها تحقق توالی های خاص رابه آنها نسبت می‌دهید ما سئوال را یك مرحله بالاتر می‌آوریم ومی‌گوییم چگونه است که علت یك که خصوصیت خاص دارد که مثلاً آب را بخار میکند و همینطورد یگری خصوصیت خاص دیگری که توالی دیگری را نتیجه می‌دهد ؟ (یعنی هرکدام از اینها نتایج عامی ندارد بلکه نتایج مشخص دارد یعنی هرکدام جایگاه خاص دارند که باجایگاه دیگری فرق دارد) بنابراین سئوال را روی علت ها بردیم • درمرحله ابتدائی گفتیم که این خصوصیت خاص علت دارند یا نه ؟ گفتند بله علتشان این و این است ، می‌پرسیم خود آنها چرا این خصوصیات خاص را دارند ؟ در اینجا یا می‌گویند علت ندارد که دراینصورت لازمه اش این است که چیزی بدون علت در محدوده خاصی قرار بگیرد و اگر بی علت باشند به معنای این است که شما از هر علتی به هر معلولی بتوانید برسید به چه دلیل اگر هیچ علتی حاکم بر الف نیست وقتی تحقق پیدا می‌کند آب به بخار تبدیل میشود خوب یك چیز دیگری بشود

چرا این خصوصیت خاص را دارد ؟ پس ما به اینجا می‌رسیم که اینها علت دارند ، مرحلـــه بعدی این است که بگوییم حالا علتی که حاکم بر خاص بودن یك و دو و ۰۰۰ است یکی یـــا چند تا است ؟ اگر دوستان بگویند چند تا است بدون اینکه از چیستی آنها سئوال کنیـــم می‌گوییم مگر همین علل چندگانه خاص نیستند ؟ اگر باه دوباره همین سئوال را تکرار می‌کنیم که خاص بودن این چند تا به کجا برمی‌گردد ؟ واین مطلب باز یا تکرار میشود و یابه جایی آنرا ختم می‌کنند ۰ حتی اگر بگویند به خدا برمی‌گردد ، بگویند به تضاد برمی‌گردد یاهرچیز دیگر ، ما فعلا گاری نداریم که به کجا برمی‌گردد تنها می‌خواهیم بگوییم اگر علتی هست و خصوصیت خاصی دارد به یك جا یا به چند جا برمی‌گردد ؟ دوستان نمی‌توانند بگویند به چند جا برمی‌گردد چون لازمه آن تسلسل است ودر نتیجه می‌گویند ما نمی‌دانیم ولذا جهـــل هم‌عمل نمی‌آورد و برنامه ریزی و کار نمی‌توانـــد بکنـــد ۰

حالت بعدی این است که بگوییم حال که به یك جا برمی‌گردد بگوییم این یك چیز ثابـــت است یا متغیر ؟ اگر دوستان بفرمایند متغیر است می‌گوییم دراین صورت خود یك امرمتغیر شد که توالی خاصی دارد و روز از نو روزی از نو ، باز دوباره می‌رویم تابه یك چیز خاص برسیم پس الزاماً به یك امر واحد ثابت رسیدیم ۰ حال سئوال میشودکه این امر واحد ثابت چیست ؟ ابداع احتمالهایی را که شما فرمودید از اینجا مطرح می‌کنیم ۰ شما بفرمایید رابطه تاثیر و تاثری است ؟ می‌گوییم اگر چیز ثابتی باشد میتواند تاثیر و تاثر داشته باشد ؟ می‌بینیدکه واحد بودن و ثابت بودن آنرا اثبات کرده ایم وحالا هر ابداع احتمالی را می‌آییم محك می‌زنیم و نفی می‌کنیم و می‌گوییم نمیتواند رابطه ای باشد یا چیزی باشد که از سنخ تاثیر و تاثرباشد نمیتواند فرضاً تضاد باشد ، نمی‌تواند خدا باشد ، نمی‌تواند چه باشد ۰بنابراین پس از این به طرح ابداع احتمالهابپردازید ۰ ولی درآن حالت قبلی وبه شکلی که جناب آقای معلمـــی مسئله را طرح کردند باشد یعنی بگوییم چند امر ثابت هستند و بعد بگوییم آیا بین اینهـا رابطه هست یا نیست این اشکال اساسی مطرح میشود که اصولا وقتی که چند چیز ثابت موجود

باشند موضوعیت ندارد که رابطه ای بین آنها باشد، یعنی چه که آنها رابطه دارند، یعنی ذهن انسان به اینجا کشیده میشود که ما در مورد اشیاء می‌گوییم ازهم انفصال ندارند و بعد رابطه ای که در اشیاء در نظر داریم به آنجا می‌کشیم • به هرحال این پیشنهاد من بود اگر آن حالت‌ابتوانیم ادامه دهیم بدهیم والا به نظر من اگر دوستان اشکالی در سیر استدلالی که عرض‌کردم و به امر ثابت ختم کردم دارند بفرمایند وبالا اقل کمک کنند تا تبیین شود وپیش‌برویم•

برادر معلمی : آنچه را که آقای امیری فرمودند در چندین جلسه قبل هم همین صحبتها تکرار شده بود ودر گزارش‌خلاصه اول جلسه ها هم آمده است‌که ابتدا صحبت بکنیم از واحد بودن یك امر و بعد ثابت کنیم که ثابت هستند، نه اینکه اول بگوییم ثابت هستند تا بعدگیر بکنیم که آیا بین آنها رابطه است یا نیست ؟ و با آن‌سیری که دوستان می‌رفتند وکل یك‌توالی را خاص می‌کردند وبی‌گفتند برآن یك علت حاکم است وآن علت هم نمی‌تواند تغییر کند زیرا اگر بخواهد تغییر کند همین مطلب در موردش‌تکرار میشود • یعنی اول اثبات ثبوت آنرا می‌کردند و بعد اثبات وحدت آنرا می‌کردند، فرق دارد که در همین صحبت هم در نظر دوستان اشکالاتی بوده است‌که چون دوستان متذکر آنها هستند تکرار نمی‌کنم و خود دوستان اگر فکر می‌کنند که قابل جواب دادن هست مطرح می‌کنند و پاسخ می‌دهند و باز اگر کسی فکر می‌کند هنوز آن اشکالات برقرار است در صحبتهای خود بگوید که در این صحبت آقای امیری چه اشکالی هست ؟

برادرحسینیان : بسم الله الرحمن الرحیم به نظرم میرسد که قبل ازاینکه بخواهم بحث حرکت را بنمایم باید رابطه مکانی را تمام‌کنیم یعنی در همان ابتدا که تغایر را پذیرفتیم باید رابطه تاثیر و تاثری و وجود رابطه عرضی بین اشیاء را تمام می‌کردیم تا در اینجا دیگر نخواهیم برگردیم و بحث‌کنیم درست است‌که ما بحث حرکت را در اینجا بابحث حاکمیت قانون بر توالی دو کیفیت شروع کردیم اما مگر این بدون ملاحظه مکان ممکن بود ؟

در آخر هم که به قانون ثابت می‌رسیم باز در آنجا مکان را مورد نظر قرار می‌دهیم یعنی می‌گوییم چرا این ، این محدوده را داشته باشد و آن محدوده دیگر را داشته باشد و خلاصه از علت تغییر به علت تغایر رسیدم •

خلاصه نمی‌توانیم امر ثابت را بدون ملاحظه رابطه تغایری حل‌کنیم به نظر می‌رسد که ضروری است تا بحث و وجود رابطه عرضی در این جلسه تمام شود تا بدینترتیب امر ثابت حاکم بهتر تبیین شود •

برادر معلمی : آیا صحبت های اخیر آقای امیری را هم مورد توجه قرار دادید ؟ ابتدا بفرمایید آقای امیری چه فرمودند و اشکال صحبتشان در کجا بود که شما این بحثها را می‌کنید ، آیا آقای امیری از چیز اثبات نشده ای استفاده کردند ؟ یانتیجه ای را که گرفتند صحیح نبود •

برادر حسینیان : آقای امیری فرمودند بر توالی دو کیفیت یک قانون خاص حاکم است و از اینجا نتیجه گرفتند که بر یک سیر خاص یک قانون خاص و ثابت حاکم است • آنگاه پرسیدند که آیا بین این‌قانون ثابت و قانون ثابت دیگر رابطه هست یا رابطه نیست؟ از اینطریق خواستند که بگویند اگر رابطه نباشد ولی رابطه تاثیر و تاثری باشد که این قانون ثابت تغییر می‌کند • بنابراین ما اول باید بتوانیم وجود قوانین ثابت را برای خود حرکت ملاحظه کنیم و آنگاه از رابطه بین آنها سئوال کنیم • اشکال من همینجا است که اگر بخواهم به اینجا برسیم باز نهایتاً باید محدوده ، آن قوانین ثابت را در رابطه با یک امر ثابت حاکم بر آن امور ثابت •

برادر معلمی : آقای امیری فرمودند ما اول اثبات ثابت بودن آن امور را نمی‌کنیم و اول اثبات علت داشتن را می‌کنیم سپس می‌گوییم علل این معلولها بایکدیگر تغایر دارند یا ندارند ؟ اگر تغایر ندارند که بنابراین یک امر هستند و بحث تمام است و اگر تغایر دارند چرا در یک سیر خاص این علت واقع میشود ویک جای دیگر علتی دیگر واقع میشود؟

چرا در محدوده خاص خود قرار گرفته است ؟ یعنی خصلت خاص که برای آن در نظر گرفتید و آنرا متغایر از دیگر علل دانستید اگر گفتید از همه ابعاد با هم مساوی است و صرفاً از نظر رنگ با یکدیگر فرق دارند یا فقط وزنشان متفاوت است می‌گوییم از همان بعدی که می‌گویید بایکدیگر متغایرند ، چرا در آن محدوده این هست ودیگری نیست ؟ جایگزینی اینها چرا به این شکل است ؟ بعد ثابت کردند که همه آنها به یك امر برمی‌گردد وسپس گفتند که آن امر باید ثابت باشد و اگر بخواهد تغییر بکند همین مطالب دوباره در مورد ش گفته میشود •

برادر حسینیان : این اشکال باز ایجاد میشود که این علل را که ملاحظه می‌کنیم باز باید رابطه تغایری را بین آنها لحاظ بکنیم ، یعنی مسلماً متغایر هستند اماوجود رابطه بین این متغایرین را چگونه روشن کرده اید ؟

برادر معلمی : ایشان سئوال می‌کنند که آیا تغایرشان علت می‌خواهد ؟یا نمی‌خواهد ؟

برادر حسینیان : مادراینجا بدنبال علت تغییر بودیم‌وراجع‌به علت تغایر بحثی نکردیم و لازمه اثبات علت تغایر باید اثبات ربط عرضی باشد که بعد از آن صحبت آقای امیری، مطرح میشود •

برادر پرور : اشکال اینجا است‌که ما اتصال و انفصال را نمی‌توانیم در مورد امور ثابت مطرح کنیم • چون احکامی را که در مورد شئی جاری کرده ایم برغیر شئی معلوم نیست‌که بتوانیم جاری نماییم • شاید آنجا بشود به شکل دیگری بحث را مطرح کرد مثلاً رابطه تقدم و تاخر امور ثابت به یکدیگر ولی اتصال و انفصال به نظر میآید صحیح نباشد

برادر معلمی : گفتند که از هر بعد که متغایر باشند به هر حال علتی نمی‌خواهد ؟ شما بفرمایید که از بعد وقوع متغایرند یکی قبل از دیگری واقع میشود یاوزنشان و رنگشان فرق دارد یا از هر بعد دیگری که متغایر باشند به هرحال یك خصلتی دارند

که متغایر هستند چرا چنین تغایری وجود دارد ؟

برادر پروز : این سئوال در مرحله وقوع علل ممکن است اما درقبل ازوقوع آنها ممکن نیست و جا ندارد زیرا که اینها از قدیم اینگونه بوده اند نسبت به واقع شدن آنها یعنی در مرحله تحققشان علتی میخواهد یعنی بصورت ثابت روابط تاثیر و تاثری در جهان هست و همیشگی هم هست و حرکت هم امری دائمی است .

برادر جاجرمی : من هم آنچه که به نظرم میرسد این است که اگر به این نحوه پیش رویم اشکالاتی را که در گذشته هم مطرح کردیم تکرار میشود درمورد اینکه مطرح میکنند که " تغایر در دو حرکت یك علت دارد یا دو علت دارد و اگر بگویند یك علت که با ما همراه شده اید و اگربگویند دو علت دارد باز آنها به چه چیز برگشت میکند " ؟ نقض اول این است که وقتی تغایر مطرح شد مسلماً دو علت باید وجود داشته باشد یعنی یك علت دومعلول ندارد ثانیاً وقتی که این نقض میشود نسبت به هرکدام از آن امور متغایر یك علت واحدی باید فرض داشته باشد که هرکدام از تغییرات به یك امر ثابتی باید برگردد . وبنابراین به اندازه مبهم تغییرات مبهم امور ثابت فرض پیدا میکند و بحث به همان بحثی که در ابتدا داشتیم برمیگردد .

برادر حجت الاسلام حسینی : یك سلسله تغییرات را فرمودید مثلاً تغییرات شماره الف و ب و ج و . در این سلسله تغییرات آیا وقتی به تاریخ شماره الف نگاه کنیم و آنرا در زمان ملاحظه کنیم آیا شامل امور متغایری است که تدریجاً در زمان واقع میشود ؟ چرا به یك امر مثلاً الف برگردد ؟

برادر جاجرمی : برای اینکه ما تغایر را در طول می‌بینیم و نه در عرض یعنی وقتیکه کیفیت اول هست کیفیت دوم نیست و بنابراین چون در هر زمان یك متغایر بیشتر نیست یك امر هم در کل باید در طول حاکم باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : خوب یك چیز که یك خاصیت بیشتر ندارد

یك قانون یك خاصیت دارد یك قانون چرا در هر زمان یك خاصیتی دارد، این دیگر چه قانونی است ؟ در طول چرا خواص یك قانون عوض میشود ؟

برادر جاجرمی : خواص آن عوض نمیشود بلکه معین می‌کند که چقوانینی در مرحله بعدی •

برادر حجت الاسلام حسینی : پس به تعداد تغییرات زمانی قانون دارید که یك قانون کلی شامل بر همهاست که اسمش الف است •

برادر جاجرمی : بر یك سری تغییرات طولی •

برادر حجت الاسلام حسینی : برسیر تغییرات طولی شماره الف یك میلیارد تغییر واقع میشود که یك میلیارد قانون دارد و بعد قانون شماره الف که طولی هست وبرهمان یك خط حاکم می‌شود، حاکم برآن یك میلیارد است • چرا جامع یك میلیارد قانون میتواند یك قانون باشد ؟ توجه کنید که فقط یك سیر طولی الف را می‌گویم که در طول زمان واقع میشود وکاری به همعرضهای آن ندارم •

برادر جاجرمی : برای اینکه آن علت حاکم بر کل زمان است •

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا یك علت حاکم باشد ؟ اینها که قانون های مختلف هستند ؟

برادر جاجرمی : برای اینکه مابرای یك شئی یك زمان بیشتر نداریم •

برادر حجت الاسلام حسینی : شما که می‌گویید قانونهای متعدد هستند چرا قوانین متعدد راجع به یك قانون بشود •

برادر جاجرمی : برای اینکه قوانین متعدد درمجموع یك خط طولی زمانی را نتیجه میدهند •

برادر حجت الاسلام حسینی : یك خط طولی زمانی را که قوانین متعدد می‌دهند و پشت سرهم هستند وهر دوی آنها همزمان نیستند چرا اینها خاصیتهایشان به

الف برگردد حال آنکه متعددند متعددند در خصلت !

برادر جاجرمی : در طول متعددند یعنی وقتی قانون الف وقوع پیدا کرده است قانون ب وقوع پیدا نکرده است .

برادر حجت الاسلام حسینی : توجه بفرمایید مثلاً این ده دانه رشته تسبیح ما یک به یک می‌آیند و می‌روند ولی خاصیت هر دانه ای از اینها غیر از دیگری هست یا نیست ؟ (بله) دو قانون خاص که متغایرند و یکی از آنها می‌آید و دیگری نیست چرا هر دو به یک امر منسوب هستند ؟

برادر جاجرمی : برای اینکه این برکل تغییرات طولی این شئی حاکم است .

برادر حجت الاسلام حسینی : از این که یکی که نباید دو خاصیت در بیاید دو زمان حاکم است بر دو قانون که آن دو قانون هریک خاصیت جداگانه داشته اند قانون لحظه دوم بعد از قانون لحظه دوم می‌آید . مطلب شما را فهمیده ام وتکرار کردم چرا الف بر یک خط طولی حاکم باشد . در حالیکه تحت حکومت آن چیزهایی هستند که دارای خصلتهای متفاوت هستند و در زمانهای مختلف واقع میشوند ولکن مختلف هستند ، اختلاف ذاتی آنها قابل تردید نیست ، اختلاف خصلتشان قابل تردید نیست . چرا تحت یک الف واحد درآمده اند ؟ آیا برای اینکه الف در هر زمانی با یک خصلت ظاهر میشود ؟

برادر جاجرمی : علتش این است که این سیر در مجموع یک خصلت دارد و بنابراین یک قانون هم باید برآن حاکم باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت . پس یادداشت بفرمایید که هرگاه در مجموع به یک خصلتی واحد رسیدیم عیبی ندارد که قوانین متعدد طولی مابه یک امر بازگشت کنند . علت اینکه این مطلب را منحصر به طول می کنید چیست ؟

برادر جاجرمی : به این دلیل که ما رابطه عرض بین همه متغایرین

را تمام نکردیـــم .

برادر حجت الاسلام حسینی : ببینید من نقضی برخورد کردم کاری ندارم که تمام کردیم یا نکردیم شما که قائل به این قانون کلی هستید که هرگاه یک خصلت واحد بر یک سیری قوانین طولی ولقع شد آن سری قوانین میتوانند راجع به یک قانون بشوند چرا و چگونه رابطه " طولی " را اضافه میکنیـد ؟

برادر جاجرمی : ابتدا باید اثبات رابطه عرضی را بنمایید تا ....

برادر حجت الاسلام حسینی : اثبات ارتباط عرضی به عهده من نیست ، اثبات عدم ارتباط بر عهده شماست . شما ادعا میکنید چرا شما ازاینطرف نمی آییـد ؟

برادر جاجرمی : برای اینکه ما نمی توانیم تمام بکنیم که همه اشیاء عالـم با هم در ربط هستند .

برادر حجت الاسلام حسینی : شما اثبات عدم ربط باید بکنید والا نمی توانید چون اگر اثبات عدم ربط نکنید (مرقوم بفرمائید) یعنی قید نزنید قید طول را اثبات نکنید بـه نحوی که دخیل در اصل حکم باشد حکم شما عام است و اعم از طول و عرض است . حکمی کـه بیان میفرمائید میگوئید که میتوان فرض نمود که قوانین متعددی راجع به قانون واحد گردد قید به آن میزنید میگوئید ولی به شرطی که طولی باشد میگویم اثبات این را تمام کنید .

برادر جاجرمی : به این دلیل که ماوقتی که در طول نگاه میکنیم رابطه هست و در هر زمان وقتی یک قانون وقوع پیدا میکند قوانیـن دیگر نیستند چون علت در هرزمان یک قانون را وقوع میدهـــد .

برادر حجت الاسلام حسینی : قانونهای دیگر نیستند غیر از محکومیت آنها تحت قانون واحد است قانونهای دیگر که نیستند آیا ذاتاً مختلفند یا خیر؟ اینکه شما امـــور مختلف را ولو تدریجی الحصول بصورت یک امر عام میگوئید " مانعی ندارد که امور مختلـــف تحت قانون واحد درآید اگر تدریجی الحصول باشد " میگویم این اگری را که آخوش میگذارید

اثبات بفرمائید • یعنی هرگاه شما منطقاً گفتید دو متغایر تحت یك قانون متنع است در بیایند (در مکان) من حق دارم سئوال کنم که دو متغایر زمانی که یکی از آنها هست ودیگری نیست چگونه امتناع ندارد که تحت یك قانون در بیاید چون آن امری را که به ذات این نسبت داد و آن تغایر بود در هر دو وجود دارد هر چند یکی از آنها تدریجی الحصول باشد یکی از آنها هم‌عرض‌باشد به عبارت دیگر اینکه این قانون فقط در طول صادق است اثبات میخواهد

برادر جاجرمی : اثبات آن این است که حداقل نقض می‌کنیم ارتباط در عرض‌را که بین همه اشیاء رابطه نیست •

برادر حجت الاسلام حسینی : من حرفم اینجاست که اثبات منطقی واستدلالی بفرمائید اثبات بفرمائید که چه فرقی است بین طول و عرض‌که او میتواند علت داشته باشد اینکه یکی از آنها هست و دیگری نیست یك تمثیل شد این استدلال نشد علت برای من‌معرفی کنید به چه علت این قانون فقط در طول صادق است •

برادر جاجرمی: بنظر من میرسد که تنهاعلت آن این است که در زمان در هر لحظه یك قانون وقوع پیدا می‌کند اما در مکان ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : شما می‌فرمائید در هر زمان یك قانون , ده قانون (مثلاً) زیر یك قانون باشد ولو یکی از آنها وقتی میآید دیگری می‌رود یعنی اینطور نیست که همه آنها باهم باشند واینها را خط طولی زمان می‌گیرید و می‌گوئید بر این خط طولی زمان که هر لحظه فقط یکی از آنها هستند یك قانون حاکم است من می‌گویم ایند وتغایر چرا بازگشت بیك امر بکنند دویست قانون بگذارند اینجا فرضاً مانند دانه تسبیح اگر ۱۵ دانه است پانزده قانون باشد یعنی چرا خط حاکم بر کل را اثبات می‌کنید که یك قانون بیاید •

برادر جاجرمی : برای اینکه خصلت مجموعه را در این پانزده تا ملاحظه می‌کنیم برای اینکه بعد از هرمهره ای مثلاً بعد از مهره هفتم لزوماً مهره هشتم که خصلت خاص دارد باید بیاید •

برادر حجت الاسلام حسینی: سئوال من دقیقاً این است که شما دارید خصلتهای متعدد را به امر واحد نسبت میدهید به هشت تا متعدد نسبت بدهید به پانزده تای متعدد نسبت بدهید چرا به پانزده تایی که به هم هیچ ربطی ندارند نمیتوانید نسبت بدهید ۰

برادر حاجوهی : برای اینکه رفتن از هر مرحله ای به مرحله دیگر علت ثابتی میخواهد که یك سیر خاص را تحویل میدهد ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : علت آن چرا یکی باشد علت آن پانزده تا باشد

برادر حاجوهی : برای اینکه در مجموع این سیر خصلت خاصی دارد که غیر از خصلتهای دیگر است ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : پس هرگاه مجموع بازگشت به یك خصلت واحد بکند لازم است که یك قانون وجود داشته باشد (ج- بله)اگر این لزوم است اثبات بفرمائید که این لزوم فقط در طول صادق است ودر عرض ممتنع است ۰

برادر حاجوهی : برای اینکه در عرض وقتی دو متغایر را می‌بینند خصلت منتجه را برای اینها قائل نیستند یعنی این یك خصلت خاص خودش را دارد وآن هم یك خصلت خاص خودش را دارد من خصلت منتجه را در عرض نمی‌بینم یعنی باید اثبات بکنم تا ببینم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : در طول چه خصلت منتجه ای را می‌بینید در عرض هم جمع عددی هستند چرا جمع بود اوی بشوند درطول هم جمع عددی هستند ۰

برادر حاجوهی : نخیر در طول سیر خاص را می‌بینیم برای اینکه بعد از هر توالی توالی خاص بیاید لزوماً یك سیر خاص را تحویل میدهد ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : چطور اثبات می‌فرمائید ۰

برادر حاجوهی : اثبات آن این است که برای رفتن از کیفیت اول به کیفیت

دوم اگر مساوی باشد •

برادر حجت الاسلام حسینی : راحت بگوئید از هر چیزی هرخاصیتی را نمی‌توان گرفت (جواب ــ بله) خوب آیا در هرجایی هرچیزی رامیتوان داشت •

برادرجاجرمی : یعنی شما دارید رابطه عرضی راطرح میفرمائید •

برادر حجت الاسلام حسینی : شما دلیل عامی را منطقاً می‌گوئید ومی‌خواهید آنرا مخصوص طول بکنید می‌گوئید من همینطور می‌گویم مخصوص طول شما از من دلیل نخواهید می‌گوئیم نه بدون دلیل نمیشود از شما قبول کرد به دلیل اینکه آقای جاجرمی فرمودند ، می‌گوئید خوب من علت آنرا می‌گویم که اگر پشت سر هر چیز خاصی نباشد چیزها عوض میشود من مثل همین استدلال را می‌گویم که در مکان هست اگر استدلال شما این است (در مسئله طول) که این انحصار به طول ندارد من دارم انکار می‌کنم انحصار طول را وارد مکان که نمیشوم شما که می‌گوئید از هر چیزی هر چیزی را نمیتوان گرفت میگویم آیا در هر مکانی هرچیزی را میتوان داشت شما در سطح کره خورشید می‌توانید آب ۵ درجه داشته باشید ؟

برادر جاجرمی : بنابراین شما دارید اثبات میفرمائید رابطه عرضی را

برادر حجت الاسلام حسینی : نه من تکیه می‌کنم به استدلال شما من کار دارم آنجا که شما فقط تکیه می‌کنید به یك اصل می‌گوئید " چون نمیتوان " این " چون نمیتوان " را نمیتوانید به زبان منحصر بکنید به این چون نمی‌توانیم یك چیزی اضافه کنیدکه آن چیز علت طولی قرار گرفتنش باشد ببینید به کلمه " چون نمی‌توان از هر چیز هر خاصیتی را گرفت " این را می‌خواهید بـه جای علت به دست من بدهید من می‌گویم این علت نمیشود شما می‌گوئید علت میشود عرضی می‌کنم اگر به صرف این چون نمیتوان است خوب در هر مکانی هم هر چیز را نمی‌توانیم بدست بیاوریم شما نمی‌توانید بگوئید وارد بحث مکان و رابطه مکانی شده اید من انحصار شما را در زمان نقض می‌کنم • شما در موضع زمان برای من اثبات کنید که این انحصار ندارد و مجبورید علت دیگری رابه من معرفی کنید • علت دوم را معرفی کنید

می‌خواهم بگویم این نمیتواند برای بحث زمان به تنهایی علت واقع شود • آن علتی که می‌گوئید چون از هر چیزی هر چیز دیگر رانمیتوان گرفت این علت انحصار به طول نمیتواند داشته باشد شما مطلب را بیشتر دقیق بکنید برای ما اثبات کنید چون اینطوری است طولی فقط اینجور میتواند باشد •

برادر حسینیان : این ارتباطی را که فرمودید ما در بحث حرکت طولی اثبات کردیم عرض ما این است که اول ثابت بشود وبپذیریم که متغایرین حتماً باهم ربط دارند بعد جلو برویم نه از بحثی که موضوعش بحث طول بوده بیائیم بگوئیم چون بحث انفصال راهم درآن کردیم بگوئیم این انفصال منظور این است که ربط عرضی هم دارند این آن نتیجه رابصورت خاص شاید بدهد ولی •••

برادر حجت الاسلام حسینی : من آن سئوالم را که از ایشان (برادر وجاجی) پرسیدم باز با شما عرض می‌کنم می‌گویم آنچه را که ما در طول ثابت کردیم آیا توانستیم دلیل انحصار را هم ذکر کنیم یا دلیلمان اعم از موضوعمان بود • اگر دلیل اعم بوده کافی است • اگر دلیل با قید انحصار بوده یعنی قید انحصار داخل در اصل علیتی که بحث به آن تکیه داشته بوده حضرت عالی درست می‌فرمائید •

برادر حسینیان : من عرضم این است که ما درآنجا انحصار را

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی لزوماً برای دو چیز دو دلیل لازم نیست آنگاه که قید دوئیت را که در پائین دارید در اصل مبنایتان نشده باشد یعنی به عبارتی دیگر هرگاه ما دلیل طول را می‌گفتیم چیزی را درآنجا ذکر کرده بودیم که علیت را فقط در طول تمام می‌کرد و در غیر اثبات عدم می‌کرد آیا اینگونه بود یا خیر اگر نبود حتماً قدرت شمول هم بر عرض دارد و هم بر طول یعنی اعم است زمان و مکان درآن نیفتاده است شامل میشود هم زمان را وهم مکان را اگر شمول آن برایمان تمام شد ضرورت آن برای هردو تمام میشود بدون اینکه وارد رابطه عرضی وطولی بشویم ولی یک امر کلی که هرجا دوئیتی است

تحت امر واحدی است میشود ما از پائین بیائیم بحث زمان را بکنیم بعد بگوئیم حالا این چیزی را که برای زمان گفتیم آیا منحصر است به زمان ؟ نظر دوم بکنیم بگوئیم خیر این بحث ریشه است که اعم از آن چیزیست که ما استفاده از آن در بحث کردیم •

برادر حسینیان : یعنی موضوع اثبات ما رابطه عرضی نیست ••••

برادر حجت الاسلام حسینی : این دو رشته (نخ) که برای این تسبیح است واز بالا تا این پائین آمده است من یکطرف آنرا اثبات کرده ام تا بالا بعد : ان مهره بلند بالائی را دیدم شامل است و نمیشود قید همانطرف رکه اثبات کردم به تنهایی به آن بزنم •••

برادر حسینیان : این شمولیت راباید اثبات بفرمائید •

برادر حجت الاسلام حسینی : شمولیت آن به عمومیت اثبات میشود نه به اینکه ثابت کنیم آنطرف را •

برادر حسینیان : یعنی اثبات منطقی نمیخواهد •

برادر حجت الاسلام حسینی : اثبات منطقی راهش دو چیز است گاهی یک نخ تسبیح را تا بالا اثبات میکنیم و یکبار نخ دوم را تا بالا اثبات میکنیم و مهره بالائی را شامل برهر دو می بینیم و گاهی است خیر قید خصوصیت را اثبات میکنم که اینجا نیست اگر اثبات کردم قید خصوصیت نیست معنایش این است که شمولیت هست • شمولیت وقتی بود معنایش این است که هر دوئیتی هرجا باشد اگر یک چیز دیگر غیر از مکان داشته باشد آنرا هم شامل میشود دیگر کافی است ثابت کنیم در مکان دوئیت و تغایر است ولزومی ندارد که بیائیم ارتباط مکانی را ثابت کنیم چون این اصلی را که ثابت کردیم اعم از هرد و است •

برادر حسینیان : معذرت میخواهم من تقریر کنم فرمایشات جنابعالی را یعنی بگوئیم طول را ماهر کجا ملاحظه میکنیم بدون عوض ممتنع است •

برادر حجت الاسلام حسینی : خیر اینرا اینگونه نفرمائید بفرمائید که

دلیل اعم بود از اینکه فقط در طول باشد استدلال در وحدت بود نه در طول ببینید آیا قید طول در اصل استدلال هم هست یا استدلال اعمی برای طول آورده شده است ۰

برادر حسینیان : استدلال اعم فقط در مورد انفصالش مطرح شد یعنی اتصال عرضی اینجا نفی نشد فقط اتصال طولی نفی شد ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : خیر آنجا اگر خاطرتان باشد صحبت ازخاص بودن و خصوصیت شد، نه در اتصال ۰ اتصال وانفصال بحث اول بود مقدمه بود وقتی بحث آمد روی خود مسئله زمان که اگر انکار کنیم جدایی حاصل میشود، خصوصیت بود ۰ در اینجا هم اگر انکار کنیم همان بحث مطرح است ۰ گفته بودیم حرکت بودن جهت ممتنع است جهت هم بدون خصوصیت نیست بعد گفتیم خصوصیت تابع امر ثابتی است این مسئله خصوصیت تابع امر ثابت است در متغایر زمانی فقط صدق نمی‌کند در همه متغایرها صدق می‌کند ۰

برادر حسینیان : خوب اینرا که می‌خواهید شمولیتش بدهید به متغایر از طریق اینکه می‌فرمایید در انفصال ۰۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : به انفصال کاری نداریم انفصال کنارباشد انفصال مقدماتی بود که این به ذهنمان برسد خصوصیت اثبات می‌کند تبعیت از امرواحد را

برادر حسینیان : خوب پس این خصوصیت رابطه ای است که در متغایرین ثابت میشود ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی در هر دوئیتی باید ثابت بشود ببینید می‌گوئیم حرکت خاص است بعد می‌گوئیم هر خاص باید تابع امر ثابتی باشد اگر نباشد خاص نیست این اعم است از اینکه بگوئیم حرکت خاص ۰ حرکت خاص هم یکی از خاصها است ۰

والسلام

بسمعه تعالی

۸۰۹

جلسه ۸۱

برادر معلمی : در جلسات قبل که در مورد اثبات لزوم یک امر ثابت در حرکت بود با توجه به صحبتی که در جلسه مشترک قبل بود از جمع بندی بحثهای آ ن جلسه یکراه بنظر رسید که آن سیر را خدمت برادران عرض می کنیم و انشاء ال۰۰ در آن دقت زیاد بفرمایند که بحثهای قبلی مخلوط نشود و اگر هم اشکالی به آ« وارد است برطرف بشود و بتوانیم به بحثهای بعدی بپردازیم۰ آنچیزی که در جلسه مشترک قبلی تقریباً بصورت بحث نقض بین آثای جاجرمی و جناب آقای حسینی مطرح شد ریشه این مطلب در همان بحث است وم استفاده شده است از بحث تغایر بدون اینکه بخواهمی از بحث رابطه استفاده بکنیم که حالا یا رابطه رابطه عرضی باشد یا رابطه طولی و کاری به این بحث نداشتیم۰ اگر که ما یک تغییر و یک تغایر را در نظر بگیریم یعنی یک " هم طولی " و هم " عرضی" را در نظر بگیریم میشود آنرا به شکل زیر نشان داد۰

آنچیزی که در اینجا مسلم و غیر قابل انکار است

تغایر است۰ با همه اینها مامی پذیریم که اشیاء هم در حال حرکتند و استاتیک در مورد اشیاء صادق نیست و کیفیتی ایستا نداریم یعنی هر کدام از این کیفیتها را چه در طول نگاه کنیم و چه در عرض همه در حال تغییر هستند ولی این نکته را هم نمیشود انکار کرد ک ه در " آ« و لحظه زمانی هر کدام از اینها دارای خصلت خاص هستند یعنی اگر یک سیر تغییر را در نظر میگیریم حالت قبل و حالت فعلی با ا ینکه هر دو حال تغییر هستند با اینکه در حال تغییرند ولی خصلتهایشان با همدیگر مختلف است بنابراین بک تغییر و یک تغایر را به این صورت نشان میدهیم که در خود آن تغییر هم باز تغایر است سپس این سئوال مطرح میشود که تا زمانیکه تغایر است(چه تغایر در طول باشد و چه تغایر در عرض باشد) اگر در طول باشد چرا ا ین غیر بعد از این غیر میاید ۰ در اینجا صحبت از اینکه آیا اینها با هم رابطه دارند و یا ندارند نمی کنیم و بحث رابطه مطرح نبوده است۰

یعنی اگر اینکه در طول غیرتهائی پشتسر یکیدیگر قرار می گیرند که ا سمش را ما تغایر در طول گذاشتیم چرا این بعد از این واقع میشود؟ و چرا این قبل از این واقع نمی شود اگر در عرض باشد سئوال میشود که چرا این غیر در عرض آن غیر یا در کنار آن غیر واقع میشود؟ حالا شما معنای هم عرض را هر گونه که بنمائید این مطلب در آن جا صادق است ۰ اگر هم عرض را هم زمانی بگوئید این بدین معناست که اشیاءی در زمان واحد وقوع پیدا کرده باشند۰ می گوئیم چرا در آن زمان واحد ا ین کیفیت در کنار این کیفیت واقع شده است ؟ چرا چیزهای دیگر با هم دیگر واقع نشده اند و اینها واقع شده اند؟ اگر هم عرضی را به معنای" هم جواری" و " در کنار همدیگر و به " هم حد زدن " و " هر چیزی که معنا کنید این سئوال باز به قوت خود باقی ا ست که چرا این همزمان آن است و چرا این هم عرض آن است بنابراین بدون اینکه بخواهیم از بحث رابطه عرضی استفاده کنیم و قبلا ثابت کرده باشیم که همه کیفیات در عرض با همدیگر در حال تاءثیر و تاءثرند و در حال تبادل خصلتند از این را ه جلو میرویم ۰ البته ا ین بدین معنا نیست که در ا ینجا رابطه نیست در اینجا رابطه عرضی در نظر گرفته شده است ولی بصورت پنهان یعنی باین صورت که آنکسی که ادعای هم عرضی می کند و می گوید کیفیتها با هم هم عرضند خودش معتقد به رابطه نشده است یعنی خودش جامع مشترک بین کیفیتها با هم هم عرضند خودش معتقد به رابطه نشده است یعنی خودش جامع مشترک بین کیفیتها گرفته است و گفته که ا ینها با هم هم عرضند ۰ و همین " هم " که می گوید نشاندهنده جامعه مشترک گرفتن و کلی گیری کردن است چه در طول بگوید و چه در عرض آن چرا این هم زمان آن است این بدون علت نیست و اینکه علتشان چیست کاری نداریم ۰ آیا بینشان ا تصال ا ست یا انفصال است یا رابطه است اصلاً بحثی نداریم۰ اگر شما گفتید که اینها با همدیگر هم عرضند چرا اینها با همدیگر در یکزمان واقع شدند اما اگر گفته شود که اینها بدون علت است که در کنار اینها (کیفیات) با هم عرضند و متغایرن خودشان در حال حرکتند به این معناست که هر کدام حرکتی دارند که حرکتهایشان با همدیگر متغایر است و تفاوت دارد ۰ مثلاً در اینجا اگر در سیر ا ول هر یکسانت به سانت کیفیات ظاهر میشود

در مورد شئ دوم هر دو سانت دو سانت کیفیات ظاهر میشود یا در مورد شء سوم هر سه سانت سه سانت کیفیات ظاهر میشود گفتن اینکه در کنار همدیگر قرار گرفتن۰ اینها بدون علت است یعنی می توانست در یک عرض

بجای اینکه این شیئ باشد چیز دیگری باشد٠ یعنی این حالت فعلی این شیيء نباشد. چون این حالتها خودش در یک مسیر طولی با همدیگر تغایر دارند٠ یعنی بجای مربع شماره ۳(در مثال فوق) مربع شماره ۲ یا شماره ۴ بشد که گفتن خود این مساله یا هر چیز دیگری که بخواهد باشد امکان وقوع را برای دو شئ مساوی فرض کرده است٠ یعنی وقتی بگوید که علت ندارد به این معنا ست که ممکن است این شی باشد و ممکن است چیز دیگری باشد ایکه ممکن است این باشد و ممکن است چیز دیگری باشد یعنی امکان وقوع را برای دو شی مساوی گرفتن مخالف حرکت و مخالف تغایر است یعنی پتانسیل هر دو یکی میشود و هم تغایر و هم تغییر نفی میشود٠ یعنی حالت قبلی بدو حالت امکان تبدیل شدن دارد و اگر بدو حالت امکان تبدیل شد ن دارد اینکه یکی از آنها اتفاق بیافتد و دیگری اتفاق نیافتد اگر بدون علت باشد مخالف تغییر و مخالف تغایر است٠ بعد این مسئله میماند که بگویند که اینها هر کدام به یک امر ثابت بازگشت می کند و مبهم امر ثابت داریم و این امور ثابت چون که این یک سیر خاص داشته ا ست و آنهم سیر خاص داشته است ضروتاً در یک جائی این امور ثابت با هم هم عرض خواهند شد یعنی اینکه خودشان معتقد شده اند که بین این امور ثابت نسبیتی برقرار است یعنی اینکه اگر این امر ثابت را " یک" بگیریم و امر ثابت دیگر " دو" باشد بدین معناست که بین این دو امر ثابت نسبیت ؟؟؟ برقرار است بین آندو امر ثابت نسبیت ؟؟؟ برقرار است و اینکه بگوئیم بین اینها یک نسبیتی برقرار است هم اعتراف به ا ینستکه اینها با همدیگر رابطه دارند و هم اعتراف به ا ینستکه جامعه مشترک دارند که نسبیت بینشان برقرار شده است٠ بین (۱) و (۲) و (۳) و (۴) جامعه مشترک وجود دارد که ما می توانیم مقایسه کنیم و بگوئیم نسبیتشان اینگونه است٠ بنابراین همینطوری که دوستان دقت فرمودند در این بحث ابتدایش از بحث رابطه عرضی استفاده نشد بلکه فقط از بحث تغایر و بحث علیت استفاده شد٠ حالا دوستان روی همین دقت کنند که اگر برای رسیدن به امر ثابت واحد این سیر را کافی بدانند بعد بگوئیم نقش قوانین بین آن امر ثابت واحد و کیفیتهای موجود چگونه است وضمناً این مطلب را هم هر چه بخواهیم ادامه بدهیم تا موقعیکه تغایر یا در طول یا در عرض باشد این سئوال به قوت خودش باقی است تا به جائی برسیم که آن امر هم واحد باشد و هم ثابت باشد و در طول و در عرضش چیز دیگری واقع نشود و آنوقت این سئوال منتفی میشود و بحث حل میشود٠

برادر سیف: سئوال من دقیقاً در قسمت آخر است که اگر ما هر کدام ا ز اینها را به علت خاص برگردانیم ۰ بعد شما می خواهید بگودید که چون ضرورتاً دایره (۲) درکنار مربع(۲) قرار میگیرد(در مثال قبل) خود این حکایت از وجو نسبیتی میکند که بر ایندو حاکم است۰

برادر معلمی : سئوال ما اینستکه چرا این کیفیت در کنار آن کیفیت قرار میگیرد؟

برا در سیف : اگر علل مختلفه را بسیط بدانیم یعنی دقیقاً بحث به شکل سابق بر میگردد که بگوئیم که این علتها هر کدام از هم منفکند و هر کدام بسیط زمانی اند و بنابراین لزومی ندارد که بهم پیوستگی را اگر می خواهید اثبات کنید باید پیوستگی علل را اثبات کنید ۰ که همان بحثهای سابق باشد۰

برادر معلمی شما هم عرض را قبول دارید یا ندارید ؟ یعنی آیا بعضی چیزها با هم هم عرضند یا نیستند ؟ اگر شما هم عرضی را قبول دارید سئوال می شود چرا این شی در کنار آن شی چرا این شی هم عرض آن شی چرا این شی همزمان آن شی است این سئوال مطرح می شود که آیا این همعرض بدون علت است؟

برادر سیف: علت راگفتیم به اینصورت که ا ین شی تابع یک سیر بوده است آنهم تابع یک سیر دیگر بوده است و ا یندو چون تبعیت از سیر خودشان می کنند ضرورتاً در کنار همدیگر قرار میگیرند.

برادر معلمی : یعنی اینکه ضرورتاً در نقطه های خاص با همدیگر هم جوار خواهند شد. و این بدین معناست که بینشان یک نسبیتی برقرار است و تابع یک قانون خاص هستند یعنی ایندو سیر جامعه مشترک دارند .

برادر حجت الاسلام حسینی: ما سئوالی را که جلسه قبل کرده بودیم همان سئوال را شما پاسخ بدهید که چرا کنار حرارت ۶۰۰۰ درجه سطح خورشید لیوان بعد از هر چیزی هر چیز ی نمی تواند باشد بلکه باید حتماً چیز خاص باشد در هر جائی آیاهر چیزی ممکن است باشد؟ مثلاً آب بخار می شود۰ جای آب روی زمین است جای بخار روی زمین نیست و جای دیگر می رود۰

برادر سیف: بحثمان به اینجا تمام شد که ما در تجربه می توانیم مثالهای مختلفی بزنیم و این مطلب راانتزاع کنیم اما از آنجائیه پایگاه انتزاع هنوز اثبات نشده تاءثیر و تاءثر بین همدیگر دارند و جایگاه خاص دارند اول اثبات کنیم و بعداً بقیه بحث

برادر حجت الاسلام حسینی: به عبارت دیگر آیا در هر جائی هر چیزی را میتوان داشت۰

(ج: خیر س : چرا)

برادر سیف : بخاطر اینکه بالاخره هر چیزی جائی دارد٠

برادر حجت الاسلام حسینی: این که میفرمائید اعتراف محکمی است از این مطلب٠

برادر سیف: یعنی یک چیز نیست یک چیز هر چیز نیست

برادر حجت الاسلام حسینی : ما هم نهایتاً همین را می خواهیم بگوئیم و هیچ اضافه تر نمی خواهیم بگوئیم٠

برادر سیف : ما می گوئیم صرف این مطلب اثبات ارتباط بین اشیاء را نمی کند ٠

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا هر چیزی جائی دارد بع علتی معلل است؟

برادر سیف: اینکه چه جائی را داشته باشد معلل به علت نیست

برادر حجت الاسلام حسینی: پس چگونه میفرمائید هر چیزی جائی دارد آیا بدون علت است؟

برادر سیف : شما یکوقت می گوئید هر چیزی جائی دارد اینرا می پذیریم ولی یکوقت می گوئید که چه چیز تعیین کرده است که این اینجا باشد و آن آنجا باشد که در اینجا می گوئیم که اینعلل مختلفی دارد امری تعیین کرده است که این اینجا باشد و امر دیگری هم تعیین کرده ا ست که آن آنجا باشد بنابر این ما هم اینها را در کنار هم در اینجا می بینیم ٠

برادر حجت الاسلام حسینی: چرا علل مختلفه جاهای مختلفه ظارهر می شوند٠

برادر سیف : چون علل مختلفه هستند٠

برادر حجت الاسلام حسینی : پس مختلف بودن به خصوصیت جایگاه خاص را تمام میکند؟

برادر سیف: شما هینکه گفتید که متغیرند یعنی اینکه متغایرند ٠ این معنی در تغایر علتها افتاده است که اگر دو علت باشد هر جایگاه باید برای معلولش باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی: می گوئیم دو جایگاه خاص یعنی اینکه کنار خورشید نمی شود آب ۵ درجه داشت؟

برادر سیف : شما ضرورتاً چون یک علت را فرمودید یک علت خاص هم خواهد داشت معلولش هم دو جا را نخواهد داشت و حتماً یکجا خواهد بود لذا خاص بودن و عدم خاص بودن٠٠٠

برادر حجت الاسلام حسینی: چرا جای آ ن (مثلاً آب) بالانرفته و جایش روی زمین است؟

برارد سیف: این بحث که چرا بالا نرفته و چرا پائین آمده را بر می گردانیم به اینکه این تابع این علت است و آن تابع آن علت۰ شما وقتی از زیر نگاه می کنید این سئوال مطرح می شود که این چرا اینجاست و آن چرا آنجاست ولی ما وقتی که نگاه می کنیم اینها را از هم جدا می بینیم۰

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا شما که از فوق نگاه می کنید علت نمی خواهد؟

برادر سیف: علتتک تم آنها را ذکر می کنیم ۰

(س: علت کجائی ؟) علت اینکه این میکروفون اینجاست زیرا تابع الف است و علت اینکه این مقوا اینجاست برای اینکه تابع ب ا ست.

برادر ججت الاسلام حسینی: چرا تابع الف باید اینجا با شد؟

برادر سیف : برای اینکه در تحقق الف اینست و باید اینجا باشد۰ میخواهم از این بحث ا ین نتیجه را بگیرم که ضرورتاً این بحث به همان بحثهای سابق کشیده می شود که ما نسبت به قوانین و علل صحبت کنیم و بگوئیم که چرااین علت اینجاست و چرا آن علت آنجاست؟

برارد حجت الاسلام حسینی : آیا جناب آقای سیف کاملاً در بحث بوده ا ند ؟

برادر سیف : مدت ۱۴ روز نبودیم و نوارهایش را هم گوش دادیم ۰ بهر صورت اگر مطلب رسیده باشد من بیشتر بحث نمی کنم که این ضرورتاً بحث بر میگردد به ارتباط بین علتها و همان بحث سابق را ادامه میدهیم.

برادر معلمی : بحث رابطه اصلاً در اینجا مطرح نبوده است فقط بحث در این بوده است که آیا هم عرضی را می پذیرید یا نمی پذیرید ۰ هم عرضی را به هر معنائی که می پذیرید وقتی می گوئید این شی یا ضرورتاً باید در کنار آن شیی باشد یا اینکه می گوئید امکاندارد نباشد۰ اگر گفتید امکان دارد نباشد این امکانشان به بحث تغایر هم سرایت می کند و تغیر را از بین میبرد ۰ یا اینکه می گوئید این شیی ضرورتاً باید اینجا باشد و اینهم ضرورتاً باید آنجا باشد۰ وقتیکه هر دو را ضرورت

گفتید یعنی یک چیزی حاکم می شود که جای هر کدام اینها را مشخص می کند که باید در یک عرض واحد در یکزمان واحد در کنار همدیگر قرار بگیرند ۰ وگرنه اگر بخواهید بگوئید که بدون علت است یعنی چیز دیگری هم می توانست اینجا باشد وقتیکه امکان را میاورید دیگر تغییر محال میشود۰

برادر سیف: و آن علت مجموعه علتهای خاص موجود است٠

برادر معلمی: عیبی ندارد که مجموعه علتها باشد ولی یک علت است

برادر سیف: عیبی ندارد ولی ما سئوالمان اینجاست که اگر نتوانید ثابت کنید که آن مجموعه علل به یک علت برمیگردد و همه این حرفها زیر سئوال میرود٠

تا اینجا قبول داریم که مجموعه عللی است که جایگاه هر کدام از اینها را معین میکند و بعد اگر توانیستیم کیفیت ارتباط بین آنها٠٠٠٠٠

برادرمعلمی: آیا آن مجموعه ثابتند؟(ج بله)

پس شما به جواب خیلی نزدیک هستید که بعداً انشاءا٠٠٠ میرسیم٠

برادر سید حسین حسینی:صحبت قبلی ما در بعد طولی بود٠ قبلاً تمام کردیم که بین کیفیت اول و کیفیت دوم باید ارتباط باشد و انفصال مطلق نمی تواند باشد و بعد سئوال میکردیم که چرا این غیر بعد از آن غیر واقع شده است به همینمنوال در بعد عرضی هم این مطلب تمام شده است ولی گفته شده است٠ یعنی وقتی ماسئوال می کنیم که چرا این غیر کنار آن غیر است چون هر غیری می تواند واقع بشود پس بنظر میرسد که این سئوال گفتنش بعد از اتمام عدم انفصال مطلق و اثبات یک نحوه رابطه ای است که این خو د مستلزم بحثی است که اثبات کند که بین متغایرین و همه اشیاء رابطه وجود دارد٠

برادر معلمی : شما آیا همعرضی رابرای بعضی از اشیاء نفی میکنید؟

برادر حسینی: نفی نکردیم می گوئیم این سئوالی را که شما می کنید که چرا این کنار آنست این مستلزم اینستکه شما رابطهای بین اشیاء را تمام کنید٠

برادر معلمی: سئوال ما اینستکه شما همعرضی را می پذیرید یا نه؟

برادر حسینی : اینرا می پذیریم که کنار اشیاء دیگری واقع شده است

برادر معلمی: پس آیا می توانیم سئوالکنیم که چرا این کنار آنست؟

برادر حسینی: با اتمام اینکه بین اشیاء رابطه است.

برادر معلمی : آیا وقتیکه گفتید اشیاء کنار هم قرار میگیرند اول رابطه را تمام کرده بودید؟

برادر حسینی : بله و الا اگر انفصال مطلق بود دیگر سئوال معنی نداشت

برادر حجت الاسلام حسینی: رابطه را هم ما قبلاً تمام کردیم ۰

برادر حسینی: بله تمام کردیم اما می گوئیم که شما این مهره را در استدلالتان اضافه کنید که اشکال ایجاد نشود۰ همانطوریکه در بعد طولی رابطه را اثبات کردمی در اینجا هم ابتدا تمام کنیم که بین اشیاء متغایر اثرات(از همان طریق استدلال قبلی) پس رابطه وجود دارد و بعد به علت برسیم۰

برادر معلمی: پس شما هم با ما مشترکند که تغایر علت دارد۰

برادر حسینی : بله مشترکیم اما با این تفاوت که میگوئیم با فرض انفصال مطلق این سئوال جا ندارد.

برادر سلیمی : اینکه میفرمائید که اشیاء کنار هم قرار دارند و این علتی می خواهد که چرا هر شیی کنار هر شیی دیگر قرار گرفته و شیی دیگری کنار همان شیی قرار نگرفته معنای دیگر آن اینستکه قوانین خاص روی اشیاء وقوع پیدا کردند یعنی همانطوریکه می پذیریم که اشیاء مختلف قوانین خاص بر آنها حاکم استیعنی امور ثابت مختلفی معین میکند که حرکت اشیاء مختلف چه باشد همانطور هم وقتیکه سئوال می کنیم که چرا این اشیاء کنار هم قرار گرفته اند این بدین معنی است که چرا این قوانین خاص وقوع پیدا کرده است۰ اگر بخواهیم مصادره به مطلوب بنمائیم می شود گفت که این قوانین در ارتباط ب قوانین دیگر است که این در اینجا واقع شده است و اگر قوانین دیگر در کنارش نبود این قانون در اینجاواقع نمی شد اما اگر رابطه عرضی را اثبات شده نگیریم نتیجه این میشود که بگوئیم این قانون خاص که اینجا وقوع پیدا کرده است یعنی هستی در قالب این قانون ریخته شده است و این هستی را آنکس که خالق است در این قالب وقوع داده و ریخته و خلق کرد ه است ۰ بنابراین بحثش هم لزوماً در منطق نمی آید و بعد از منطق بحث میشود چون صحبت از اینستکه چرا این در کنار این قرار دارد۰ یعنی چرا آن قانون روی این شیی آمده یا چرا این شیی در ا ین قانون خلق شده ا ست ۰ اگر رابطه عرضی اثبات نشده باشد از کجا که این مسئله در فلسفه اثبات نشود یعنی ما دیگر در آنجا صحبت از قانونها نمی کنیم بلکه صحبت از شیی می کنیم که چرا این شیی در کنار ان شیی است . خوب خداوند می توانست بجای اینکه این را کنار این خلق کرده باشد چیز دیگری را خلق کند در عین حال هیچ ربطی هم بهم ندارند و هر دو سیر خودشان

را میروند ۰ و یک مطلب دیگر هم اینکه با مثال نمیشود یک چیزی را اثبات کرد مثلاً جناب استاد مثالی می زنند که طرف مقابل نتواند صحبت کند مثلاً می گویند روی خوشید آب خنک نمی شود داشت به صرف اینکه این مثال را بپذیریم که رابطه عرضی اثبات نمی شود۰

برادر معلمی : شما دو مرتبه رابطه عرضی را مطرح می کنید در این سیری که گفته شده از رابطه عرضی به آنصورت که شما می گوئید استفاده نشد۰ ما تغایر و تغییر را غیر قابل انکار گرفتیم۰ اگر قابل انکار است بگوئید که اشیاء که در کنار همدیگر هستند این قابلیت انکار دارد یا اینکه بگوئید که همعرض نیست یا اینکه تفسیر خودتان را از همعرضی بیان بفرمائید۰

آیا می توانیم بگوئیم اشیائی با همدیگر همعرضند یا نمی توانیم بگوئیم اگر می گویید که اینکه اشیاء با هم همعرضند یعین چه؟ بعد ما از همان تفسیر استفاده می کنیم.

برادر سلیمی : اشیاء همعرضند و این دلیل بر اینستکه رابطه داشته باشند

برادر معلمی: ما اسم رابطه را نیاوردیم

برادر سلیمی : همعرضند ولی ممکن است که جدای از همدیگر باشند

برادر معلمی: همعرض یعنی چه؟

برادر سلیمی: یعنی این در کنار آن هست. یعنی اینکه هر وقت که این هست آن هم هست۰ هر دو وجود دارند۰

برادر معلمی: یعنی اشیائی در کنار هم ا ند همعرض یعنی در کنار حال اینجا یک سئوال می کنیم که اینکه شما می گوئید اشیائی در کنار همدیگر هستند آیا می توانست یک شیی دیگر در کنار این شیی باشد یعنی آیا امکان قرار گیری دو شیی در کنار این شیی مساوی است؟

برادر سلیمی : اگر آن علتهای ثابتی را که در کنار همدیگر فرض کردیم اگر آن علتها را تغییر بدهیم این امکان دارد که شی دیگر در کنار این شیی قرار گیرد۰ اگر آن علتها همانطور بمانند و با فرض اینستکه آن علتها ثابتند در گیر ا مکان قرار گیری شیی دیگری کنار این شیی نیست۰

برارد معلمی: مگر آن علتها بهم رابطه ای دارند که اینها را به این صورت در کنار هم قرار داده است؟

برادر سلیمی : رابطه که اثبات نشده است یکسری علتهای ثابت هستند۰

برادر معلمی : شما همان چیزی را که فرمودید ما همان را از خودتان سئوال کردیم ۰ ما می گوئیم طبق حرق شما آن علتها که با همدیگر رابطه ای نداشتند بینشان وانفصال مطلق بود چه ربطی دارد که این کنار این قرار گیرد؟ چرا حالت دوم ا ین شیی در کنار حالت سوم این شی قرار نمی گیرد؟ چرا یک شیی دیگر در کنار این قرار نمی گیرد؟ آیا اینهم معلل به علت است؟

برادر سلیمی : چونکه آن علتی که اینها را معین کرده اینها را با این ترتیب خاث معین کرده است مثلاً شما میفرمائید که دو قطار با یک سرعت خاص میروند در یک نقطه۰۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : علت کیفیت را می خواهیم نه علت وجود را

برادر سلیمی: شما می گوئید که چرا این در کنار این کیفیت وجود دارد؟

برادر معلمی: سئوال ما اینستکه آیا می توانست کیفیت دیگر هم در کنار این کیفیت باشد یا ضرورتاً باید این کیفیتها در کنار آن کیفیت قرار گیرند؟ سئوال ما همین است۰ آیا می توانست چیز دیگری باشد۰

برادر سلیمی: بله در صورتیکه آن علتها تغییر کنند۰

برادر معلمی: مگر علتها با همدیگر رابطه دارند که تغییر کنند ۰

برادر سلیمی : ما که نمی دانیم که آنها با همدیگر رابطه دارند یا ندارند۰ برادر معلمی : سئوال ما اینستکه آیا می توانست کیفیت دیگر هم در کنار این کیفیت باشد یا ضرورتاً باید این کیفیتها در کنار آن کیفیت قرار گیرند ؟ سئوال ما همین است ۰ آیا می توانست چیز دیگری باشد۰

برادر سلیمی : بله در صورتیکه آن علتها تغییر کنند.

برادر معلمی: مگر علتها با همدیگر رابطه دارند که تغییر کنند۰

برادر سلیمی: ما که نمی دانیم که آنها با همدیگر رابطه دارند یا ندارند۰ ولی اگر آنها را ثابت بگیریم دیگر تغییر نمی کند۰

برادر معلمی: اگر اینها را ثابت بگیریم آیا ضرورتاً نقاط خاص از این سیرها با همدیگر هم جوار خواهد شد؟ (ج بله) پس بینشان نسبتی برقرار است و رابطه ای برقرار است۰

برادر سلیمی : این نسبتی است که شما در ذهنتان برقرار کردید بین آنها رابطه نیست۰

برادر معلمی: آیا در حقیقت خود اینها کنار هم قرار نمیگیرند بلکه ما تصور می کنیم که اینها کنار هم اند؟

برادر سلیمی : اینها کنار هم قرار میگیرند ولی رابطه ندارند٠

برادر معلمی: ما هم اول کار نمی گوئیم که اینها رابطه دارند٠

برادر سلیمی: شما دارید رابطه عرضی را اثبات می کنید٠

برادر معلمی: شما می فرمائید که اگر آ« نسبیتها و قانونها عوض بشوند در اینجا چیز دیگری میاید می پرسیم مگر آن قانونها با همدیگر رابطه دارند که چیز دیگر ی اینجا بیاید؟ آن یک چیز است برای خودش و این چیز دیگری است برای خودش چرا اینها کنار هم قرار بگیرند؟

برادر سلیمی :پس آیا اشیاء با هم ارتباط دارند؟ (ج = ما نمیدانیم)

پس شما اثبات کردید که اشیاء در زمانها مختلف ضرورتاً در کنار هم بصورت خاص قرار گرفته اند.

برادر معلمی : اینرا شما فرمودید ٠ من سئوال کردم که آیا شما همعرضی را قبول دارید یا نه شما گفتید که قبول دارم٠ گفتم که همعرضی چیست؟ گفتید به این معنا که در کنار هم قرار بگیرند ٠ از اول هم گفتیم اگر کسی همعرضی را قبول نکرده است بگوید که من همعرضی را قبول ندارم که بعداً با آن فرد بگونهدیگری بحث می کنیم ٠

برادر سلیمی : پس اینرا قبول کردیم که اشیاء در زمانهای مختلف به شکل خاص قرار میگیرند٠ (ج= بسیار خوب همین برای ما کافیست) س: ولی این رابطه عرض را اثبات نمی کند؟ (ج = عیبی ندارد٠)

برادر حجت الاسلام حسینی : من یک مطلب را قبلً بگویم که برادران عنایت نداشته باشند که هیچ دلیلی هم نداشته باشند و باز ایستادگی کنند٠

برادر جاجرمی : بنظر میرسد اینمطلبی را که آقای معلمی میفرمایند اولاً رابطه عرضی را تمام نمی کند٠

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا چه چیزی راتمام می کند؟

برادر جاجرمی: اینرا تمام می کند که ما مبهم امور ثابت در دنیا داریم و بین آنها هم انفصال مطلق هم هست و هیچ رابطه ای هم بین آن منفصلین نیست یا حداقلش اینستکه اثبات نشده است٠ پس مبهم امور ثابت داریم که بر مبهم توالی خاص حاکمند٠ جهت تغییرات خاص را در اشیاء مختلف مشخص می کنند.

برادر حجت الاسلام حسینی: آنوقت آیا جوابی هم برای سئوالی که در جلسه گذشته ما خدمتتان عرض کردیم (که آیا امر ثابت منحصراً در طول است یا در عرض هم هست) دارید یا نه؟

برادر جاجرمی : اجازه بفرمائید من یک مطلبی را در ادامه بحثم بگویم بعداً این صحبت را ادامه میدهیم ۰ یک مطلبی را در اینجا آقای معلمی علی فرض گرفتند و تمام نکردند و آنمطلب اینستکه ما هنوز ثابت نکرده ایم که هر متغایری متغیر است۰

یعنی اینرا بصورت یک قضیع کلی تمام نکرده ا یم ۰ که لزوماً در هر مرتبه ای از یک کیفیت که ما این تغییرات را ملاحظه می کنیم حتماً کیفیت خاص در کنارش باشد۰ بلکه اگر هنوز ثابت نشده است که هر متغایری متغیر است امکان دارد که متغایری در کنار همه متغیرهای دیگر فرض داشته باشد یعنی هیچ نحوه تاءثیر و تاءثر از اشیاء دیگر نپذیرد۰

یعنی شما یک شی متغایر را فرضکنید که کیفیتی ثابت است و تغییر یک کیفیت خاص بصورت تغایری بیشتر در کنارش نیست که بین آنهم هیچ نحوه تاءثیری و تاءثری نیست ۰ بنابراین ثابت نمی شود کنار این کیفیت خاص دریکزمان خاص فقط یک کیفیت خاص میتواند باشد بلکه این کیفیت خاص در مقابل آن برای تمام کیفیتهای آن در طول زمان است۰ بنابراین اگر که ثابت نشود که هر متغایری متغیر است ما نمی توانیم تمام کنیم که در تغایر در مکان و در عرض بگوئیم که ضرورتاً یک کیفیت از یک توالی خاص کنار یک کیفیت دیگر واقع بشوند چون اولاً ثابت نکردیم که بین آنها تاءثیر و تاءثر است و ثانیاً ثابت نکردیم که هر متغایری در دنیا متغیر است۰ پس این یک مطلب است که باید ثابت شود و بعداً اگر این مطلب را بخواهند تمام کنند لزوماً رابطه تاءثیررو تاءثری و رابطه عرضی را باید تمام کنند(منطقاً) یعنی باید تمام کنند که از آنجاکه رابطه خاص بین متغایرین است بنابراین نمی شود که یک متغایر در همه زمانها کنار تغییرات یک کیفیت خاص باشد۰

برادر معلمی: آیا بحث ما در مورد تغییر بود یا در مورد تغییر بود؟

برادر جاجرمی : شما بحثتان در مورد تغییر است اما از بحث تغییر استنتاج امر ثابت را برای تغایر می کنید که متغایرین هم تحت امر ثابتی هستند و تمام کردن این مطلب بدون اثبات اینکه کل متغایرین متغیرند امکام پذیر نیست۰

برادر حجت الاسلام حسینی : این مطلبی را که میفرمایند فقط منحصر است به چیزهائی که زمان دارند ؟

برادر جاجرمی : آن چیزهائی هم که زمان دارند بازه مبهم امر ثابت بر آنها حاکم است نمی شود یک امر ثابت را برای همه متغایر ها فرض کنند ۰ ایشان می خواهند با استفاده از بحث زمان امر ثابت را بر مکان حاکم کنند ۰ و هنوز ثابت برایش فرض داشته باشد۰ اگر نخواهند به مکان چیزی را نسبت بدهند ما از ایشان قبول می کنیم ۰ اما وقتیکه از تغییر استنتاج می کنند و آنرا حاکم بر مکان می کنند بدون اثبات اینکه همه چیزهائی که در مکان است متغیر است بنظر میرسد که ا ستدلال ایشان کافی نیست۰

برادر حجت الاسلام حسینی: بنابراین هر چیز زمان داری در استدلال ایشان مورد قبول است۰

برادر جاجرمی : یک چیز زماندار یک امر ثابت بر آن حاکم است مبهم چیز ثابت بر مبهم چیز زماندار حاکم است۰

برادر حجت الاسلام حسنی : این " اگر " را که میفرمائید یا جا دارد یا جا ندارد ۰ شما گفتید اگر ثابت کردید که هر متغاری متغیر است آنوقت من قبول میکنم۰ ایشان می گویند که آیا این امر ثابت را برای متغایرهای متغیر می پذیرید؟

برادر جاجرمی : درباره متغایرهای متغیر این را میفهمیم که مبهم امور ثابت حاکم بر تغییراتشان است۰

برادر حجت الاسلام حسینی: پس این " اگر " چیست؟

برادر جاجرمی : این " اگر " برای وقتی است که علی فرض اینکه شما این مطلب را تمام کنید باز آن ارم ثابت را برای همه متغایر ها نمی توانید تمام کنید ۰ ایشان می خواهند بگویند بر همه تغایرها هم یک امر ثابت حاکم است ۰ بنابراین اگر یک تغایری را شما جدا کردید که متغیر نیست آن امر ثابت بر آن متغایر حاکم نخواهد شد۰

برارد حجت الاسلام حسینی: اگر بگویند که ما کاری به آن چیزی که متغایر است و متغیر نیست نداریم بلکه ما درباره زماندارها صحبت می کنیم ۰

برادر جاجرمی ک می شود این صحبت را از جائی آغاز کرد و این امر کلی را به مکان اختصاص ندهیم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی: کلی آنرا هم خواهیم گفت میگوئیم هر متغایری که متغیر است تحت آن ا مر ثابت است۰

برادر جاجرمی : یعنی به عبارت دیگر اشکال دوم است۰ اشکال اول اینست که مبهم امور ثابت در تغییرات متغایرین فرض پیدا می کند که رابطه ای هم بین آن اموز ثابت نتوانستند فرض کنند۰ یعنی این اشکال اگر حل بشود اشکال دوم پیش میاید که خدمتتان عرض کردم۰

برادر حجت الاسلام حسینی : پس حالا جواب سئوال جلسه گذشته را لطفاً بفرمائید ۰ سئوال را پس من یکبار دیگر عرض می کنم شاید فراموش کرده باشید۰ عرض ما اینستکه شما می گوئید ۱- حرکت بدون جهت ممکن نیست ۲- جهت بدون خصوصیت ممکن نیست ۳- خصوصیت متفاوت باید تابع امر ثابت باشد۰ اینکه این خصوصیت باید تابع امر ثابت باشد از کجاست؟

برادر جاجرمی : این از مقدمات بحث حرکت است۰

برادر حجت الاسلام حسینی : یادمان نرود که بحث حرکت در اینجا به منتهی الیه خود رسیده است۰

برادر جاجرمی : یعنی ما بحث خصوصیت حرکت راملاحظه می کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: قدم به قدم جلو میرویم ۱- حرکت جهت دارد ۲- جهت خصوصیت دارد ۳- خصوصیت معلل است۰

برادر جاجرمی : خصوصیت در حرکت معلل است۰

برادر حجت الاسلام حسینی: پس باید اثبات کنید که خصوصیت حرکت غیر از مطلق خصوصیت است (در این امر) ما می گوئیم اینرا اثبات کنید که علت خواهی خصوصیت منحصر است به خصوصیت حرکت والا خصوصیت در هر جا که باشد لازم نیست معلل گردد تنها خصوصیت حرکت است که علت می خواهد۰

برادر جاجرمی: بنظر میرسد اگر شما بخواهید اینرا مطلق کنید شما باید اثبات کنید چون شما بحثتان بحث حرکت بوده است۰ چون از بحث خصوصیت حرکت به اینجا رسیدیم که این علت میخواهد و اگر شما بحثتان بحث حرکت بوده است۰ چون از بحث خصوصیت را عام و مطلق کنید شما باید مطلب را اثبات کنید نه ما ۰ اگر که علت خواهی خصوصیت حرکت را شما تمام کردید از آنجا که تمام نکردید که هر خصلتی متغیر است یعنی هر متغایری متغیر است بنابراین حکم بر آنهم صادق نیست۰ یعنی من عرض می کنم که چون اثبا ت نکردید که هر

متغایری متغیر است لذا این درباره خصوصیت های شئ که در حرکت است صادق است۰ اگر من متغایری را به شمانشان دادم که متغیر نبود این مطلب شما از صورت کلی خودش خواهد افتاد۰

برادر حجت الاسلام حسینی: خوب دقت کنید گفتیم که تنها خصوصیت حرکت است که معلل است ۰ حضرتعالی میفرمائید که شما بحثتان فقط در بحث حرکت است (اینرا همه قبول دارند) صحبت اینستکه اگر نفی میکریدم علت خواهی خصوصیت را یعنی اگر حاکم بودن علت ثابت را نسبت به خصوصیت حرکت نفی می کردیم چه حاصل میشد ؟ (ج: تغایر نفی می شد) پس آیا تغایر زمانی یا تغایر مکانی ؟ (ج : تغایر مکانی نفی میشد) س آیا آنوقت شما مخالفت کردید؟

برادر جاجرمی : اگر خصوصیت حرکت را نفی می کردیم تغایر نفی میشد اما عکس آن که صادق نیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی : پس من عبارت حضرتعالی را بنویسم : اگر خصوصیت علت ثابت را برای خصوصیت حرکت نفی میکردیم تغایر نفی میشد ۰ یعنی هر چیزی باید دارای خصلتی باشد و به عبارت دیگر تغایر متغیر ها نفی میشد ۰ حال ما سئوال می کنیم که چرا تغایر متغیر ها نفی میشد؟

برادر جاجرمی : چون اگر مساوی بود رفتن از یک کیفیت به هر کیفیتی یک شیی متغیر امکان بروز همه خصلتها را و کیفیتها را داشت۰ یعنی زمان ممتنع میشد۰

برادر حجت الاسلام حسینی : شما می گوئید باید علیحده هم برای علت تغایر دلیل بیاورید ۰ من میگویم همین دلیلهائی را که شما آوردید بنظرتان کافی نیست؟

برادر جاجرمی : چون ثابت نکردیم که همه چیز در تغییر است این دلیل کافی نیست۰

برادر حجت الاسلام حسینی: هرگاه ثابت کنیم که هر متغایری متغیر است آیا دلیل فوق کافی است؟

برادر جاجرمی: هر گاه ثابت کنیم که هر متغایری متغییر ا ست دلیل قوق نسبت به تمام کردن مبهم امور ثابت تمام میشود۰

برادر حجت الاسلام حسینی: پس اگر اینرا ثابت نکنید چه میشود ۰ وقتی می گویم هرگاه ثابت شود این قضیه قضیه شرطیه است۰

برادر جاجرمی : هر گاه این ثابت نشود مبهم امور ثابت را برای متغیرین فقط تمام کردیم یعنی در رابطه با همه خصلتها ام رثابت را نتوانستیم تمام کنیم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی: ببینید هرگاه قضیه شرطیه ای شرطش را حذف کنیم شما مجبورید عتش را تغییر دهید . من دو قضیه مینویسیم: یعنی با در نظر گرفتن استدلال فوق هرگاه همه امور متغایر متغیر باشند چه چیز باعث میشو؟ (ج : برای هر سیر خاص یک امر ثابت تمام میشود) س: و هرگاه همه امور متغایر متغیرب نباشد چه چیز ثابت میشود ؟ (ج : امور ثابت فقط برای متغیر ها ثابت میشود و به تعداد متغایرهای متغیر امر ثابت تمام میشود) ما اینجا به یک سئوال داریم و آن اینکه ببینیم که این فرمایش حضرتعالی به مقدمه می خورد یا نه. ا ستدلال را دوباره می خوانم : که اگر علت ثابت برای خصوصیت هر حرکت را نفی میکردیم تغایر نفی میشد ۰ (این استدلال حضرتعالی بود) پس بنابراین شما می گوئید امر ثابت را برای یک سیر خاص قبول کردیم۰ ما می گوئیم چرا برای یک سیر خاص یک امر ثابت را قبول کردید؟ (ج : چون یک سیر خاص یک خصلت خاص را دارد و هر خصلتی را نمیتواند داشته باشد) آنوقت آیا در این سیر خاص چیزهای مختلفی هم پیدا میشد؟

(ج : در زمان) پس چیزهای مختلفی در زمان دارای یک خصلت خاص است؟ (ج : دو خصلت است) پس آب و بخار دارای دو خصلت است و فرمودید در یک مسیر طولی هستند۰ و آنجا از قضا فرمودید هر سیر آنها یک خصوصیت دارد ولی در اینجا فرمودید که دو خصلت دارد۰ حال کدام حرفتان را بپذیریم؟

برادر جاجرمی : یعنی در هر زمانی که نگاه می کنیم خصوصیت خاص و جهت خاص دارد۰

برادر حجت الاسلام حسینی : آنوقت اینها چرا پشت سر هم قرار گرفته اند؟

(ج: چون یک امر ثابتی معین کرده که بعد از هر کیفیتی چه بیاید) س: چرا اینها تابع یک امر خاصند ؟ (چون آ ن امر ثابت معین کرده که بعد از هر خصلتی چه خصلتی بیاید) س: آیا خصوصیت این دو (آب و بخار) یکی است یا دو تاست؟ (ج: دوتاست) س: آیا تحت یک امر ثابت است یا نه ؟

برادر جاجرمی : بله اینرا قبول کردیم که در طول یک امر ثابتی معین میکند که بعد از هر خصلتی چه خصلتی بیاید۰

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا آن امر ثابت دارای یک خصوصیت است؟

(ج : برای هر سیر خاص دارای یک خصوصیت خاص ا ست) س: آیا این کیفیات که تحت آن امر ثابتند دارای خصوصیت متفاوت نیستند یعنی آب و بخار یک خصلت دارند یا اینکه خصلت ایند و با هم فرق میکند این چگونه امر ثابتی است؟

برادر جاجرمی : آن امر ثابت وقوع این قانون را معین می کند٠

برادر حجت الاسلام حسینی: مگر بنا نبود که آن امر ثابت یک خصوصیت خاص داشته باشد ؟ اینها که دو خصوصیت شدند!!

برادر جاجرمی: یعنی این توالی های خاص یک سیر خاص هستند٠

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا این سیر خاص یک خصوصیت دارند یا دو خصوصیت دارند؟

برادر جاجرمی : این سیر خاص در هر مر حله ای یک خصوصیت دارند ٠

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا آن سیری که بالای سر اینهاست یک خصوصیت دارد یا در هر مرحله ای یک خصوصیت دارد؟

برادر جاجرمی: آن سیری که در بالا است علت وقوع قانون است آن دیگر علت تعین کیفیفت نیست٠

برادر حجت الاسلام حسینی: من کاری به تعین کیفیت ندارم٠

برادر جاجرمی : آن سیر معین می کند که در هر زمانی چه قانونی وقوع پیدا کند.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس اینطور میفرمائید که آن قانون خاص علت وقوع است نه علت تعین٠ پس این تعین هم علت میخواهد ؟ (ج : بله) پس تعین نیز ضرورتاً علت میخواهد٠

برادر جاجرمی : تعین تغییرات خاص علت میخواهد٠

برادر حجت الاسلام حسینی: شما کمی دقت بفرمائید چون من ا ین مطلب را به زمان خودتان جاری کردم و دیگر لزوم ندارد که من چیزی بگویم چون حضرتعالی علت خواهی تعین را اقرار فرمودید٠

برادر جاجرمی : منظور ما از این تعین آن تعینی نیست که شما در بحث نسبیت منظور دارید (س: چه تعینین) این اشتراک لفظی بود این تعین به این معناست که هر شیی خصلت خاص دارد٠

برادر حجت الاسلام حسینی: ما هم بیش از این چیزی را نمی خواهیم و همراه هم هستیم٠

برادر جاجرمی : من این مطلب را بحث در واحد هم کرده ام و لزوماً اینجا دو حاصل میشود۰

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا علت تعین امر واحد است یا متعدد است ؟

برادر جاجرمی : آیا خصلت خاص منظورتان است(ج : بله)

برادر جاجرمی : پس چون بینهایت خصلت خاص داریم بنابراین بینهایت هم امر ثابت داریم۰

برادر معلمی : آیا هم در طول و هم در عرض؟ (ج: بله) س : پس آن بحثهائی را که در طول اینجا می گفتید همه اش را باطل است؟

برادر جاجرمی: ما خصلت مجموعه در طول قائل نمی شدیم.

برادر جاجرمی : آن علت را در وقوع قانون می گفتیم که ربطی به بحث خصلت خاص نداشت و آن بحث هستی شناس است۰

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی در آنجا شما جامعه قوانین گفتید که بعد از ا ین قانون قانون آب بیاید یا بخار بیاید۰

برادر جاجرمی : آن علت علت اینستکه هستی خودش را در این قالب بریزد یا در آن قالب یا بعبارتی آن ا راده می کند که در این قالب وقوع پیدا کند و با در آن۰

برادر حجت الاسلام حسینی : علت هستی نه علت کیفیت ها(قانون)

برادر معلمی : پس علت هستی با قالبها یکی شد؟

برادر جاجرمی : خیر ۰ علت هستی ا راده می کند که هستی در این قالب وقوع پیدا کند یا۰۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا اراده می کند ؟ بهتر است که جواب ندهید!

برادر جاجرمی : خوب این بحث را در هستی شناسی می کنیم که اگر ثابت شود علتی برای هستی وجود دارد آن علت عرضش از خلقت چیست و ۰۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا از راه دیگر مثلاً از راه نقیضش به آن غرض نمیرسد

برادر جاجرمی : ما آن نقیض را نفهمیدیم و الا می رسیدیم ما استدلال جنابعالی را از ر اه نقیضش متوجه نشدیم وگرنه می رسیدیم۰

برادر معلمی : حالا هم اگر باز اشکال در نظرتان است یک بار دیگر اشکال بصورت خلاصه مطرح کنید تا بقیه دوستان روی آن فکر کنند روی آن سیر که گفته شد و روی تخته نوشتیم گفتید بر این دو اشکال وارد است یکی اشکال اول بود که این سیر مربوط به اشیائی است که هم تغایر دارند و هم تغییر می کنند یعنی اگر یک شی متغیر داشته باشیم که تغییر نکند یعنی تاءثیر و تاءثر نپذیرد در این استدلال وارد نمیشود پس اشکال اولتان این بود که در مورد متغایرینی که تغییر نمیکنند این استدلال صادق نیست اشکال دوستان این بود که از این سیر مبهم امر ثابت در کنار هم اثبات میشود٠

برادر جاجرمی : بله یعنی برای هر سیر خاص امری معین می کند که چرا چیزی وقوع پیدا کند و این بحثی که اینجا می گوئیم وقوع پیدا کند بحثی است غیر از علت کیفیت یعنی میشود علت وقوع قانونهای خاص در مراجل خاص که این علت٠٠٠٠

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا این علت حاکم بر وقوع قوانین هستند؟ یعنی قوانین تحت آن هستند (ج : بله) یعنی قانون حاکم بر قوانین ا ست٠

برادر جاجرمی : نه هنوز معلوم نیست که قانون باشد شاید علت هستی باشد که خودش را در این قالب وقوع می دهد و در آن قالب وقوع نمی دهد٠

برادر حجت الاسلام حسینی : علت کیفیت چیست؟

برادر جاجرمی : من میخواهم بگویم سئوالی را که شما می کنید بحث را از علت کیفیت بیرون می برد٠٠٠

برادر معلمی : اگر دقت کرده باشید ما علت تغایر را سئوال کردیم آنجا هم (در روی تابلو) گفتیم چه در در تغییر و چه در تغایر گفتیم آنجائی که غریب هست ما کار داریم بعد می گوئیم آیا شما هم عرضی یعنی چه؟ اگر هم عرضی را نمی پذیرید بگوئید هم عرضی نیست ٠ اینکه در کنار هم همزمان با هم و منجوار با هم هست صحبت ندارد و دروغ است ٠

برادر حجت الاسلام حسینی: می گویم خوب است که آقایان می گویند مناب مثال است که آقای حسینی یک چیزی را ثابت می کند مثل اینکه فقط در این مثال است که آب کنار خورشید نمیشود والا در مثالها و نمونه های

دیگر که بیائیم میشود مثلاً میشود اینکه سرب روی آب قرار گیرد یا انسان در خلاء زندگی کند یک نمونه شما بدهید که غیر از این مطلب باشد۰

برادر معلمی : حال اجاره بدهید بنابراین بحث هم عرضی نتیجه اش چه شد آیا قبول دارید؟

برادر جاجرمی : هم عرضی به این معنا که مغیر های مختلف داریم ۰

برادر معلمی : در طول هم که متغیر های مختلف داشتیم پس چه فرقی میکند؟

برادر جاجرمی : در طول یک متغیر داشتیم و توالی های ۰۰۰۰

برادر معلمی : آیا تغایر در طول بود یا نه؟

برادر جاجرمی : به این معنا که وقتی که یک تغایر بود تغایر بعدی نبود۰

برادر جاجرمی : خوب بله نبود ما هم همین تفاوت را داریم از شما سئوال می کنیم که هم عرضی یعنی چه؟

برادر جاجرمی : در عرضی یعنی شما دو اثر را ملا حظه می کنید که ۰۰۰۰۰

برادر معلمی : که هم عرض هم هستند همزمان هم هستند هر دو با هم باشند

برادر جاجرمی : اما در تغییر شما توالی در کیفیت را با هم می توانستید داشته باشید

برادر معلمی: ما نگفتیم که در تغییر با هم است ما از شما سئوال کردیم هم عرض یعنی چه؟

برادر جاجرمی : تغایر را در طول هم که می پذیرفتند و معنی هم عرضی یعنی اینکه دو متغایر همراه هم باشند در کنار هم باشند۰ در تغییییر یعنی دو متغایر پشت سر هم باشند آیا غیر از این شما چیز دیگری در نظرتان است بگوئید.

برادر جاجرمی : یعنی حداقل در هم عرضها دو نحو تغییرات مختلف را در کنار همدیگر ملاحظه می کنیم۰

برادر معلمی : یعنی بالاخره در کنار هم که واقع شده اند یک نقطه ای از آنها کنار هم است و یک نقطه ا ی از آ نها هم در کنار یک نقطه دیگر است۰

برادر جاجرمی : این در بحث یک امر ثابت تغییراتش را دارد انجام میدهد و آن هم تحت امر دیگری۰

برادر معلمی : بسیار خوب ما می گوئیم این هم عرضی که یک متغایرینی کنار هم باشند آیا علت نمیخواهد۰

برادر جاجرمی: علتش بخاطر اینست که این تغییراتش تحت یک امری بوده است که ضرورتاً باعث می شده که این کیفیت ضرورتاً در اینجا بروز پیدا کند و آنهم اینجا

برادر معلمی : یعنی شما دارید علت معرفی می کنید ما نخواستیم علت معرفی کنید ما می گوئیم آیا معلل بعلت است یا علت نیم خواهد؟

برادر معلمی : ما هم اسم مکان نیاوردیم منظورمان همین است که این در کنار این باشد٠

برادر جاجرمی : این هم معلوم نیست: یعین این می تواند کنار هر چیز دیگری هم باشد٠

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی هر چیزی را در هر جا می توان داشت٠

برادر جاجرمی : بخاطر ا ینکه ثابت نشده است که " نمی توان داشت" این مطلب امکانش اینجا تمام می شود٠

برادر حجت الاسلام حسینی : خیلی خوب٠

برادر پرور : اشکالی که مطرح است اینست که تقسیم تغایر به طول و عرض مقسم واحدی ندارند ما دو قسم می گیریم و به تغایر در طول و تغایر در عرض تقسیم می کنیم در حالی که ا گر یک مقسم واحدی داشته باشند اشکال بحث برطرف می شود٠ وقتی ما می گوئیم تغایر در طول یعنی نظر به تغییرات شی واحدی داریم٠ وقتی می گوئیم تغایر در عرض ما دو شیی را در کنار هم در نظر داریم پس دو رابطه با هم رابطه دارند و امکان اینکه هر شیی کنار یک شیی دیگر واقع شود هست٠

برادر معلمی: یعنی ممکن است الان کنار میکروفون لیوان باشد پس علتی ندارد که اینجا لیوان باشد یا ساعت باشد پس از حالت قبلی که لیوان سیر خاص داشت والان باید خصلت خاص داشته باشد میتواند هم جای دیگر باشد یعنی یک خصلت دیگری داشته باشد همینکه این امکان را آوردید آیا این امکان به تغییر هم بازگشت پیدا نمیکند (در طول) در تغییر هم ساری نمیشود که امکان دو نقطه را بعد از یک نقطه می آوریم٠

برادر پرور : نه برگشت پیدا نمی کند٠

برادر حجت الاسلام حسینی: درباره مقسم حضور مبارکتان عرض کنم که اول مستقیماً نیامیدم مقسم را بگوئیم و بگوئیم خصوصیت معلل به امر ثابت است ولکن از طول آغاز کردیم گفتم پشت سر هر چیزی هر چیز نمی تواند باشد و اگر امر ثابت است و آنهم تغییر کند آنوقت دیگر خصوصیت جدید پایگاه ندارد و حرکت ممتنع می شود

بعد از آن فقط به اینجا اکتفا نکردیم نگفتیم فقط حرکت ممتنع می شود بلکه گفتیم اصل خصوصیت دار بودن ممتنع می شود چون هر خصلتی و هر خاصیتی برایش مساوی می شود خصوصیت دار بودن تابع امر ثابتی است شما وقتی که می گوئید هر خاصیتی را می توان از هر چیزی داشته باشیم برابر است با اینکه مساوی باشد هر خصلتی برای آن و دیگر تغایر نفی می شود این اعم است از آن چیزی که ابتدای بحث شروع کرده بودیم ۰ نهایت چون بحث ابتدایش بود التفات به این قسمت زیاد نمی کردیم می گفتیم پس بنابراین گفتن اینکه تغییر نیست را آنجا نگفته بودیم آنجا (اگر آقایا ن نوار را پیاده کرده باشند و توجه کرده باشند) دقیقاً به این نکته می رسند ما عرض کردیم که تغایر نفی می شود نه تغیر حین تغیر پس مقسم باز گشت خصوصیت به امور ثابت است نه خصوصیت حرکت البته یادمان نرود که ما مکان جدای از زمان نداریم بنابراین مطلب تغایر مکانی و تغایر زمانی وجود دارد یعنی همانجائی که می گوئیم امر ثابت حاکم بر خصوصیت است اقرار و اعتراف به رابطه بین زمان و مکان هم کرده ایم یعنی از آنجا با کمی دقت واضح می شود۰

حال من یک چیزی را خدمتتان عرض کنم (البته اینجا که ما مباحثه می کنیم و از خدمت دوستان ا ستفاده می کنیم)

در بحث های خارج رسم نیست که زیاد توضیح بدهند میگویند فالیتامل , فالیتدبر می گویند و منهنا یظهر چنین بعد هم می گویند فالیتا ءمل یعین برو دقت کن ببین چرا اینگونه ظاهر می شود۰

برادر خوش اخلاق : این استدلالی را که فرمودید به استناد آن مثالی بود که فرمودید اگر آن را کنار خورشید ببیریم محال است که یخ بماند ما دو عینیت (یا حداقل به اعتقاد یک عده) داشته ا یم" زنده ماندن در دل ماهی " " زنده ماند در آتش " یعنی می شود در آتش قرار گرفت و نسوخت خوب این عین همان مثالی است که می شود در کنار خورشید قرار گرفت و همانجا یخ ماند چه فرقی می کند ما داریم منطق میسازیم و الان دارمی به استناد اینکه هر چیزی اثر خودش را داردو این ا ستثنابردار نیست منطق می سازیم آنوقت اگر منطق ما در آینده حکم کرد به اینکه نخیر چنین چیزهایی هستند آیا این پایه خودش را نقض نکرده است۰

برادر حجت الاسلام حسینی : این نسوخته ای که می گوئید چه نخوه بوده ۰ اینها که ادعای این مطلب را می کنند می گویند در اینجا خلاف قانون انجام شد و این معنایش اینست که خلقت قانون و خلقت هستی از طرف

اوست , یا اینکه می گویند آقای خوش اخلاق هم می توانند الان که پیش از ظهر است بروند سراغ آتش و ا ز آنجا آب یخ بردارند ٠

برادر خوش اخلاق : آنهم که می گوید خالق است ممکن است خالق بدون رابطه با همه این اشیاء بیابید یک چیزی را در آنجا (مثلاً آتش) بگذارد یا بردارد این دیگر رابطه نمی خواهد ٠

برادر حجت الاسلام حسینی : این حاکمیت بر قانون را در آن فرد(یا هر کسی که هست) می رساند ؟؟

برادر خوش اخلاق : از قانون معمول که تبعیت نکرده است این قانون را شکسته است ٠

برادر حجت الاسلام حسینی ک اینکه این قانون شکسته آیا شما در ادراکتتان هم قوانی را میشکنید ؟ خود این را معجزه می گیرند (آنهائی که اعتقاد دارند خود این را دلیل می گیرند که این از طرف کسی است که کلیه قوانین و هستی هستیشان به اراده اوست؟ (ج بله) و ضرورت پیدا کرده است که در اینجا چنین کاری واقع شود؟ اگر عادی بود که در شکم ماهی آدم زنده بماند اگر قانونی بود که همه بتوانند در آتش بایستند دیگر شما می توانستید همین استدلال را ه بکنید ؟ این استدلال را که می آورید آنهائی که این را می گویند آیا می خواهند حاکمیت بر قانون و حاکمیت بر هستی را از این اینجا (معجزه) اثبات کنند ٠

برادر خوش اخلاق: ممکن است ولی بهر صورت اگر از امور انکار ناپذیر شروع کردیم اینها مسائلی نیست که برای هر کس غیرقابل انکار باشد اینکه هر چیز اثر خودش را دارد این برای همه پذیرفته شده نیست ٠

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی می گوئید عده ای هستند که می گویند همه می توانند در آتش بروند؟

برادر خوش اخلاق : همه نه ولی معتقدند که می شود در بعضی از جاها آتش اثر سوزندگی نداشته باشد شرایط هم به آن شکل فرقی نکرده است یعنی روابط عرضی هم به همان شکل برقرار است اینهم که شما می فرمائید تغایر نفی می شود میگویند یک لحظه دیگر اصلاً ممکن است تغایر نفی شود و همه چیز هیچ شود ٠

برادر حجت الاسلام حسینی: بنظر آنها عیبی ندارد(ج بله) بنظر آنها آیا ممکن است تمام چیزی که فکر می کنیم که حق است الان یک دفعه باطل شود ٠

برادر خو ش اخلاق :او می گوید دنیا نبوده تغایری نبوده است هست شده است ممکن است این تغایری که هست نیست شود ٠

برادر حجت الاسلام حسینی: نه همین ادارک خودش را هم می گوید که ممکن است نقض شود؟ اینهم که با نقیضش متغایر است٠

برادر خوش اخلاق : خوب چون هست اینطور فکر میکنیم ٠

برادر حجت الاسلام حسینی : سئوال میکنیم که ادراک ما غیر از ادراک اوست دوئیت این دو ادراک را ممکن است که بگوید یکی بشود؟

برار خوش اخلاق : چون ادراک شما غیر از ادراک او است دارد این را می گوید می گوییم که این دوم ادراک است اینطور نیست که همه یک جور این مسئله را باور داشته باشند٠

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا همه باور دارند که دو ادراک است؟

برادر خوش اخلاق : اینرا به ٠

برادر حجت الاسلام حسینی : آنوقت آیا این دو می توانید یک ادراک بشود٠

برادر خوش اخلاق : بله ممکن است به نتیجه واحد برسند٠

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر به نتیجه واحد رسیدند که همراه ما هستند و هیچ عیبی ندارد٠

برار سیف : با توجه به صحبت هایی که شد تا اینجا قابل قبول است ادامه اش را اشکال دارم که طبیعتاً می بینیم همان سیری را که در گذشته قرار بود ادامه بدهیم و برگشتیم باید ادامه بدهیم یعنی اینها را چند بار پذیرفتیم فقط در بعد از آن با اشکال مواجه می شویم و بر می گشتیم باید ادامه بدهیم یعنی اینها را چند بار پذیرفتیم فقط در بعد از آن با اشکال مواجه می شویم و بر می گشتیم ٠ وقتی می پذیریم که فرضاً الف و ب و ج و٠٠٠ و فرضاً یک و دو و سه و چهار و بعد و و سیرهای مختلف هستند و در نتیجه یک و الف و در کنار همدیگر همعرض قرار می گیرند می گویند که چرا اینها به این شکل خاص کنار هم و همعرض قرار گرفتند می گودئیم برای اینکه علت سیر اولی و علت سیر دومی و سومی حاکم شده بود در نتیجه سیرهای خاص در کنار همدیگر ایجاد شده بود در نتیجه این سیرهای خاص هم عرض ها خاص را هم به ما دادند می گویند چرا هم عرضها به این شکل خاص هستند می گوئیم چون این سیرهای خاص بوجود آمد و در واقع همانطوری که آقای سلیمی گفتند می گوئید که

آیا نمیشود که مثلاً دایره یک در کنار مربع یک و در کنا رمثلث یک قرار نگیرد و دایره یک در برابر مربع دو قرار گیرد۰

می گوئیم اگر سیر دیگری جز این سیری که الان محقق شده است محقق شده بود بله بعد می پرسد که چرا این سیر محقق شده و آن سیر محقق نشد چرا این سیرهای خاص محقق شد تا این اشیاء همعرض خاص بوجود بیاید می گوئیم این سئوالی است که جا دارد که بپرسیم که چرا بین علت های مختلفی که در نفس الامر موجود بودند فرضاً علت یک و دو سه و چهارمحقق شدند و هم عرض ها خاص مثلاً یک و دو و سه را نتیجه دادند این سئوالی است که باید بکنیم و بعد جلو برویم و گرنه۰۰۰۰

برادر حجت الاسلام حسینی: ما سئوال را از همینجا جلو می بریم یعنی می گویند هم عرض ها از ابتدا۰۰۰ ما هم می گوئیم با هم همراه هستیم شما علت خصوصیت را دنبالش بیائید از هر راهی که دلت میخواهد حرکت کن۰

برادر سیف : بله و اشکال که در لازمه ما داشتیم اینکه چرا وقتی می خواهید بگوئید علت یک و علت دو و علت سه محقق شد در واقع چیزی جز سئوال اینکه بحث کیفیت به بحث هستی کشیده شود نیست در نهایت ما می رسیدیم به اینکه چرا علت یک وجود دارد این عبارت اخری این است که چرا کیفیت یک؟ ایندو با هم یکی میشوند.

برادر حجت الاسلام حسینی : نه یکی نمیشود بحث کیفیت را با هستی قاطی نکنید آخر راه فرار بگردید عیبی ندارد ولی در خود بحث کیفیت بگردید و پیدا کنید بحثمان فقط کیفیت هستی است یک ذره در خود هستی نیست۰ انشا ء الله باز استفاده می کنیم ۰

برادر حسین حسینی : از این مقدماتی که چیده شد و صحبتهایی هم که آثقای جاجرمی می فرمودند بهتر هم میشد استفاده کرد و مطلب را اثبات کرد که اگر ما اول پذیرفته باشیم که هر جا خصلتی هست تحت امر ثابتی است و ا ین اصلاً با اثر خاص نمی سازد (و این مطلب در علی فرض تمام شد) بر می گردد به اینکه هم عرضی را که شما تعریف می فرمائید می گوئید دو اثر کنار هم نه دو اثر متوالی و پشت سر هم یعنی دو خصوصیت ۰ این خصوصیتت اثری دارد که این ندارد پس اثر را همان خصوصیت دانستیم و خصوصیت همان ا ثر ا ست این اثری دارد این هم یک اثری دارد ولی اینها پشت سرهم نیست دو ا ثر کنار هم هستند پس در نهایت اگر خصلت هم

تحت ا مر ثابت باشد این اثر و این خصوصیت خاص هم تحت امر ثابت می باشد یعنی همانطور که در رابطه طولی یک امر ثابت از یک اثر خاص تمام شد در اینجا هم با وجود اثرهای خاص تحت یک امر ثابت است٠

برادر جاجرمی : در هر خصلت یک امر ثابت ٠

برادر سلیمی : در مورد مطلبی که آقای خوش اخلاق هم فرمودند میخواستم مطلبی را عرض کنم که فرضاً وجود حضرت ابراهیم پیامبر در آتش را ما نمی خواهیم بگوئیم که دلیل بر این است امکان دارد در همه جا رابطه ها قطع شود و قوانین امکان شکسته شدنش هست فقط این یک نقض است که میشود خداوند یک چیزی را خلق کند که رابطه اش با همه جا قطع باشد یعنی رابطه یک شیی را با محیطش قطع کرده است انفصال مطلق هست مثلاً بین ایشان و آتش که در ا « هستند به همین طریق میتوانند عالمی را خلق کنند که ا نفصال مطلق با این عالم داشته باشند٠ آیا امکانش نیست٠

برادر معلمی : اشکالی را که می فرمایند همان صحبت آقای جاجرمی است آقای جاجرمی هم دو نقض وارد کردند یکی گفتند که ا ین در مورد متغایرهایی است که تغییر می کند اگر متغایری باشد که رابطه اش با اشیاء دیگر نداشته باشد و تغییر نکند این سیر در مورد آن صدق نمی کند ما می گوئیم این مطلب درست است (و این را آقای حسینی با آقای خوش اخلاق جلسه گذشته بحث کردند) که یک چیزی بود که خودمان را جزو متغایرها می دانیم و تغییر ار در خودمان قبول داریم چون که ما جزو مجموعه متغایرها هستیم و هیچ رابطه ای هم با آن شیی نداریم اصلا ادراک و شناخت و هیچ چیز آن برای ما میسور نیست نه نفی آن و نه اثبات آن و نه تشکیک آن هیچ چیز آن برای ما امکان ندارد اشکال دوم را هم که ایشان وارد کردند ما بنظرمان میرسد که (آن صحبتی را که آقای حسینی وبقیه گفتند شکسته نشد) که البته در جلسه واحد هم انشاء الله باز بحث می کنیم که این هم عرضی یعنی در کنار هم واقع شدن کیفیت ها این کیفیت ها این معلل به علت است یا نه؟ اینکه علت آن چیست کاری نداریم ممکن است همان جواب آقای سلیمی و سیف را بدهند و بگویند علتش این قوانین خاص است که اگر این قانون خاص عوض شود وقوانین دیگری بود اینگونه نمیشد می گوئیم حال که فعلاً اینطور شده است آیا این قوانین و آن قوانین دیگر با هم یک پتانسیل داشته اند یا دو پتانسیل ؟ اگر بخواهید بگوئید که یک پتانسیل داشتند دو مرتبه تغایر را نفی کرده اید اگر هم بگوئید دو پتانسیل داشته اند وقوع یکی از آنها علت میخواهد چون

تغایر پیش آمد هر علتی که بگوئید بوده است کاری نداریم که چیست یک علت ثابت دارد در مورد اینکه چیست نم خواهیم بحث کنیم ۰

برادر حجت الاسلام حسینی : ما می خواهیم یک چیز را تمام کنیم ما نمی گوئیم چرا هست ؟ می گوییم چرا این کیفیت است؟

برادر سیف: چون خالقش این را خواسته

برادر سیف: به ذات او بر می گردد

برادر حجت الاسلام حسینی: به ذات بر می گردد چواب نیست اگر ظلم می کرد می توانستید بگوئید به ذ ات بر می گردد۰

برادر سیف: نه چون ظلم نمی تواند بکند.

برادر حجت الالسلام حسینی: چرا نمیتواند چرا میگوید ظلم لا یناسب به۰

برادر سیف: برای اینکه ذاتاً ظالم نیست

برادرحجت الاسلام حسینی: اینکه می گوئید ذاتاً ظالم نیست یعنی دارید یک نفی می کنید و برای ظلم یک خصوصیتی قائل میشوید که می گوئید لا یناسب به برای کمال مطلق خصوصیتی قائل میشوید که می گوئید او را باید از این منزه دانست مگر این خودش هویتی داشت که می گوئید منزه از این است " این " که هویتی نداشت که می گوئید از " این " منزه است پس منزه از این نیست۰

برادر سیف: قانون هویتی نداشت؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بله اگر ظلم هویتی نداشت۰ ظلم یا هویت دارد یا ندارد اگر هویت دارد چرا می گوئید لا یناسب به ۰ اگر هویت ندارد که چرا می گوئید لا یناسب ۰ اینکه هیچی ندادر شما ببینید هماهنگی را که می گوئید در همینجا دارید اعتراف می کنید که یک خصلتی برای این در این مرتبه هست و یک خصلتی هست در آ« مرتبه ۰ به اضافه اینکه شما می گوئید برای این غایت می گویم خوب خدا خلق کرده چرا خلق کرده ؟ می گوئید برای این غایت . آیا هیچوقت می توانید بگوئید لغواً خلق کرده است برای این غایت۰ چرا از راه دیگری نرفته است چرا از راه ضدش نرفته است؟

برادر سیف: چون برای یک غایت یک راه ضروری است٠

برادر حجت الاسلام حسینی : همینکه گفتید که یک راه ضروری است مکانش هم به همین دلیل ضروری میشود همینکه ضرورت را در زمان پذیرفتید مناسبت مکان با زمان را می پذیرید بعلاوه اینکه یادمان نرود که ما مسئله٠٠٠

برادر سیف: بعد از اینکه پذیرفته باشیم خدا٠٠٠

برادر حجت الاسلام حسینی : فرقی ندارد چه شما بگوئید خدا چه بگوئید ماده (نسبت به این بحث)٠

برادر سیف : ولی واجب الوجود یعنی خالق مطلق٠٠٠٠

برادر حجت الاسلام حسینی : چه خلق مطلق بگوئید ٠٠٠٠ او هستی را واقع کرده من می گویم چرا به این کیفیت چرا در این جهت ؟ می گوئید برای اینکه مناسب با این غایت (ج بله) عرض اینجاست که چرا این مناسب است برای این غایت ؟ چرا چیزی که متناسب با ضدش است می گوئید آن متناسب با این غایت نیست و مناسب با ظلم است چرا؟

برادر سیف: چون خداوند حکیمانه عمل می کند٠

برادر حجت الاسلام حسینی : اینکه خداوند حکیمانه عمل می کند معنایش این است که خلق کردن این نحوه با حکمت رابطه دارد ٠ اگر به طرف نقیضش خلق می کرد رابطه با حکمت نداشتن برای خود این خصلت قائل میشود برای کیفیت خصلت قائل میشوید٠

برادر معلمی: همانطور که بارها تکرار شده ما در پی اینکه آن امر ثابت و واحد چیست نیستیم حال یکی می گوید خالق است یکی می گوید حکمت اس یکی می گوید اراده خداوند اس یکی می گوید تفضل است٠٠٠٠٠

برادر حجت الاسلام حسینی : بردن بحث به آنجا می دانید برای چیست؟ برای اینکه بحث کیفیت را وارد نشویم٠

برادر سیف : بحث در لازمه است که ما یک نقیض را در لازمه می بینیم.

برادر معلمی : اگر همانکه می گوئید خالق است آیا خالق یک امر ثابت و واحد است؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ببینید خالق غیر از قانون است فقط سئوال اینجاست که آیا اینها می توانند بگویند تعین علت نمی خواهد و فقط علت وجود کافی است٠

برادر سیف: می خواهیم بگوئیم که علت وجود وعلت کیفیت به یک ذات بر می گردد

برادر حجت الاسلام حسینی : این محال است و شما نمی توانید این حرف را بزنید این معنایش اینست که از هر طریق و از هر کیفیتی میشود وجود را برد۰ ببینید شما می گوئید علت هستی " این غایت " نمی توانید بگوئید که ۰۰۰۰

برادر سیف: وقتی می گوئیم به یک امر ذات

برادر حجت الاسلام حسینی : به یک ذات به یک خالق بر گردد ولی جهت یک علت خاص میخواهد در مرحله تحقق هستی می گوئید اگر علت هستی کیفیت را می گوئید خدا می گویم برسر و بر چشم ۰ می گویم علت خود کیفیت خود کیفیت را نمی توانید به آنجا برگردانید یعنی شما می گوئید هر کاری خداوند انجام دهد مختار است هیچ جیز خاصیت هیچ چیز را ندارد بعد هم سلب اختیار از خود خدا می کنید زیرا اول می گوئید هر کاری که خدا بکند مختار است ولو ظلم در قدم بعدی ا زاینجا ارتقاء پیدا می کنید هر کاری بکند ندارد۰

برادر سیف : اما آنوقت این نقض را در اعتقادات جواب می دهید!!

برادر حجت الاسلام حسینی: نه ببینید در لازمه که بخواهید بروید در فلسفه است ما کاری به آن نداریم اما شما خودتان اول آن را می اندازید(در اعتقادات) می گویید مبداء این خدا است و بعد می گوئید حال چرا دارید نقل خدا حرف می زنید آیا این هم رسمش است؟

والسلام

بسمه تعالی

اصول اعتقادات _ جلسه ۸۲

برادر معلمی: با بحث جلسه مشترک قبل و جلسات واحد، لزوم یک امر ثابت واحد برای تغییر یا حرکت تمام شد. و از این جلسه انشاء ا... به ادامه این بحث می پردازیم. وقتی می گوئیم یک امر ثابت واحد بر تغییر و تغایر حاکمیت دارد، بدان معنی است که این امر ثابت دارد مشخص می کند که هر تغییری و هر تغایری چگونه واقع بشود و این ابتدای بحث تعین در رابطه خواهد بود و در جلسه امروز جناب آقای حسینی آن را ادامه می دهند تا انشاء ا... بحث تعین در رابطه تمام شود و بعد از تعین در رابطه هم در مورد خود رابطه صحبت می شود که آیا ما در مورد رابطه چه مشخصات دیگری را می توانیم بدست آوریم؟ بنابراین بحث آینده "تعین در رابطه" و "رابطه" می باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی: اعوذ با... السمیع العلیم... بار الهی کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران و تفضلاً ما را در گسترش کلمه حق سهیم و شریک بگردان کلمه باطل را از زمین بر کن و تفضلاً ما را در کندن کلمه باطل از زمین سهیم و شریک قرار بده. بارالهی آنچه را که به ولی ات وعده فرموده ای هر چه زودتر به او عطا بفرما. بار الهی ما را از یاران ولی ات قرار بده. بار الهی نائب رشید ولی ات حضرت نائب الامام امام خمینی را مؤید و مسدد بدار و ما را جزو ولات ایشان قرار بده خدایا لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز بگردان و ما را جزء لشکریان اسلام قرار بده. لشکر کفر را مخذول و ریشه کن بفرما. خدایا شهدای جنگ مسلمین با کفار را با حضرت سید الشهداء محشور بفرما. خدایا انتقال ما از این عالم بعالم آخرت بوسیله شهادت در راه خودت و برای خودت و با کمال بهجت و سرور نصیب همه ما بفرما.

خدایا انتقال ما از این عالم بعالم دیگر را با عنف و سختی قرار مده.

بحثی که قبلاً عرض شد مسأله رابطه طولی و رابطه عرضی بود که عملاً بحث رابطه طول و عرض با همدیگر هم جزء لوازمش می باشد و الان بآن قسمت نمی پردازیم بلکه الان به این می پردازیم که آیا همانگونه که تعاقب دو

شیء پشت سر هم بدون علت ممکن نبود جایگیری دو شیء هم که کنار یکدیگر بودن است، بدون علت میسور است؟ این بدون علت نیست چرا که اینکه "پشت سر چه چیز، چه چیزیست" درست همان حرفی ا ست که از هر چیزی چیز خاصی بیرون بیاید و بدان معنی است که هر چیزی هم جایی دارد بعد از این قسمت یک مطلب قابل دقت هست و آن اینکه آیا "رابطه" همان قانون است یا شیء است یا اینکه شیء دیگری است غیر از آن دو شیء و موجودی است در مرتبه دیگر؟ و بهرحال آیا رابطه چیست؟ آن موقعی که هویت شیء هنوز تحت رابطه قرار نداشت و در دید ما اصل قرار می گرفت می گفتیم دو تا شیء داریم و بین اینها انفصال و اتصال مطلق نیست و رابطه هست و اگر رابطه هم بخواهد شیء باشد تسلسل پیدا می شود زیرا بعد سه تا شیء خواهیم داشت که شیء "الف" و شیء "ب" ربط آنها "ج" مطرح است و در اینصورت سه تا چیز داریم و دوباره بین اینها حداقل دو تا رابطه لازم دارد و باز اگر بین آنها هم شیء باشد، این مرتباً تا آخر ادامه پیدا می کند و تسلسل حاصل می شود. اما حالا که می گوئیم تعین شیء، شیئیت شیء بوسیله رابطه هست بدان معنی است که کجایی شیء تحت رابطه هست و حاصل حرف را علی فرض دنبال می کنیم. یعنی یک وقتی است که در خود بیان مناقشاتی هست ولی علی فرض تسلیم می شود بحث کرد. علی فرض تسلیم یعنی اینکه عرایضی را که ما کردیم ممکن است که در نظر بعضی از دوستان در آنها مناقشاتی باشد لذا می گوئیم با فرض پذیرش آن و با مبنا قرار دادن این پذیرش لوازم آن را بررسی می کنیم. یعنی پذیرش اینکه: "تغایر حاصل رابطه باشد همانگونه که تغییر حاصل رابطه است" را علی فرض می گیریم و می گوئیم اگر چنین باشد شیئیت اشیاء و کیفیت اشیاء مبتنی بر کیفیت روابط است آیا در اینصورت هم می توانیم بگوئیم "دو شیء داریم و اگر رابطه هم شیء باشد تسلسل است؟" یا اینکه در اینجا حرف تغییر کرده و این می شود نه: رابطه حتماً شیء است ولی شیء در مرتبه جامع، رابطه حتماً وجود است ولی وجود جامع است و اینطور نیست که مثل قانون باشد"؟ یعنی اینکه وقتی شما دو چیز را کنار همدیگر می گذارید و ترکیب می شود اثر جدیدی دارید و اثر جدید مال وجودی است عینی و خارجی و باید کیفیت جدیدی پیدا و محقق شده باشد که این اثر جدید منسوب بآن باشد. مثلاً اکسیژن و هیدروژن را ترکیب کرده اید و آب پیدا شده و این آب کیفیت جدیدی است که این اثر خاصی را که فرضاً وقتی بخار بود صعود می کرد ولی حالا سقوط می کند و یک جایگاه خاصی و یک رابطه ای خاص با اشیاء دارد که غیر از رابطه قبلی است، اثری دارد غیر از اثر قبلی.

این رابطه ترکیبی که این را وحدت داده خارجی و عینی است ولی مرتبه رابطه با مرتبه آنچه که تحت شمولش هست حتماً فرق دارد.

برای مثال من یک چیز را بصورت تمثیلی و برای تقریب به خاطر (ونه برای استدلال بآن) عرض می کنم و بعد استدلال آن را عرض می کنم: در دنیا شما موج مغناطیسی دارید، اشعه دارید، گاز دارید، جاذبه دارید، انواع شکلهای مختلف انرژی دارید و اینها هم متکیف هستند، یعنی می گوئید: از فلان حد تا فلان حد جای این جاذبه هست (مثلاً از روی زمین تا فلانجا جای جاذبه زمین هست) و از آنجا که خارج شد دیگر جاذبه ضعیف و ضعیف و ضعیف می شود و بعد می گوئید وارد جاذبه دیگری شدید. پس برای میدانهای جاذبه کیفیت و حد و مرز قائل هستید و یا مثلاً در مغناطیس یک چیزی (یک پنکه) را می چرخانید و یک جاذبه خاص خودش و بعد یک حوزه مغناطیسی خاص خودش پیدا می شود و می گوئید این میدانی را که برای این چیز (یا این پنکه) درست کردم، برد و کارائی اش در این حد و در این مرز می باشد و بعد هم می گوئید البته تا این حد هم آثار ضعیفش هست ولی از آن به بعد می گوئید دیگر آثارش نیست و از اینجا به بعد دیگر میدان دوم هست. و یا .... آیا شما می توانید بگوئید گاز جزء موجودات نیست؟ اشعه جزو موجوات نیست؟ آیا صرف اختلاف آنها نسبت به اجسام چنین اجازه ای را بشما می دهد که بگوئید این جزو اشیاء نیست؟ آیا شما شیء را فقط به کیفیات خاصی لقب می دهید یا اینکه هر ماده متکیف متغیری (و حتی گاهی با دایره ای بیشتر) را شیء می نامید؟

حال آیا در همین بحثی که هستیم می توانید بگوئید بین دو تا مرکب و بین شیء "الف" و شیء "ب" که ترکیب شده اند ربط جامع که اینها را تبدیل به یک واحد مرکب کرده و یک اثری سومی هم دارد پیدا نشده است؟ (اعم از اینکه این را یک جاذبه خاص که یک مرکب را تحویل داده بگوئید یا اینکه این را چیز دیگری بدانید) بهرحال آیا موجود جامعی بین این دو پیدا نشده که این اثر خاص به شرط ربط را تحویل شما داده است؟ آیا مگر آن جاذبه ای که در مورد زمین و سایر اشیاء می گویید، خودش از قبیل همین آثار نیست؟ البته مرتبه هستی آن با مرتبه هستی تحت شمولش حتماً فرق دارد و اگر بنا باشد که با یک مقیاسی شیئیت این شیء و آن شیء را بسنجیم و مقیاسمان چشم غیر مسلح باشد مسلم نمی بیند ولی اگر ابزار لازم آن باشد یعنی اگر جریان الکتریسته ای که بین آنها هست یا حوزه ای که بین آنها درست می شود، یا جاذبه ای که بین آنها درست می شود، و بهرحال چیزی که

درست می شود را بخواهید با ابزار خودش هم بسنجید، آیا می توانید بگوئید نیست؟ آیا امکان دارد که بتوان گفت: "ربط تحقق ندارد؟" یا اینکه جامع است و جامعی هم هست که مثل ظرف نیست که این دو را در آن بگذارید بلکه تا حلق اینها شمول و جامعیت دارد و لذاست که می گوئیم جهت منتجه مبتنی و متقوم به هستی اشیاء است؟ یعنی قبلاً می گفتیم که منتجه بر همین نیروهایی که هستند بار می باشد مثلاً اگر دو تا منبع نیرو را قرار دهید و بعد یک اتصال خاص برای آن درست کنید. می گوئید می شود منتجه مثلاً "ج"، و این منتجه "ج" بدون اینکه این اجزاء باشند محال است که وجود داشته باشد. یعنی وقتی مجموع را که ملاحظه می کنید و می گوئید مجموعه برداری این و آن چنین نتیجه ای را می دهد اگر اجزائی نباشند دیگر شما مجموعی هم ندارید و لذا این منتجه متکی و باربر اجزائش هست. حال آیا این به چه معناست؟ آیا بمعنای این است که مراتب هستی درست می شود؟ البته یادمان نرود که این با مراتب قانون جداست و ما الان کاری به بحث قانون نداریم. بلکه کیفیت این وجود شامل تابع قانون حاکم هست، یعنی قانون کیفیت این هستی را مشخص می کند و الا خود این موجود یک وجودی دارد.

پس اگر یک چنین فرضی را بکنیم، الان هم صرفاً بصورت فرض جلو می رویم یعنی اگر وقتی که اکسیژن و هیدروژن در کنار هم قرار بگیرد یک ربط جامعی هم بینشان باشد و منتجه ای پیدا شود و اثرات و خاصیتهایی که از آب بدست می آید حاصل گردد که این اثرات از اکسیژن و هیدروژن به تنهائی بدست نمی آمد، حال اگر درون اکسیژن هم که نگاه کنید در آنجا هم باز ربط جامع می بینید که فرضاً می بینیم که اکسیژن هم یک اتمی یک هسته ای، و یک سیاره ای، دارد و یک ربط جامعی. یعنی در آنجا هم یک ربط جامع هست منتهی در مرتبه نازلتر. حال اگر از این هم پائین تر بروید باز ربط جامع هست. و در اینصورت دیگر در تعین تحت رابطه خبری از "شی" نیست یعنی مادون و مافوق آن همه اش مراتب موجودات، مراتب ارتباطات می شود و لذا دیگر بحث تسلسل هم بالمره کنار می رود بلکه روابطی می شوند که بعضی تحت شمول بعضی دیگر هست و بنابراین معلوم می شود که آن اشکال تسلسل با اصالت شیء جور در می آمد ولی اگر اصالت ربط بیاید دیگر این اشکال جایی ندارد. علاوه بر این آب در کنار هوا، در کنار نور و غیره قرار دارد. آبی که در جایی باشد که جاذبه زمین نباشد اصلاً آب ترکیب اینجوری پیدا نمی کند، پس در اینجا هم باز رابطه بالای سر رابطه مطرح است و کیفیت هستی مراتبی پیدا می

کند. حال اینکه مراتب آن چقدر است نمی دانیم حداقل اینکه الان ما نمی توانیم بگوئیم محدود است و نمی توانیم بینهایت است چرا که این باید بعداً بحث شود. ما فعلاً داریم خود رابطه را بحث می کنیم که نسبت به موجودات وجود جامع شد. یعنی ابتداً جامع بین دو شیء، بعد جامع بین دو ربط و باز دوباره آنهم جامع بین دو ربط و همینطور متصاعداً، تا جایی که می توانید بگوئید مرکب است می توانید این را جلو ببرید ولی اگر در یک جایی کسی توانست ادعا کند که ترکیب نیست و بساطت هست، در آنجا دیگر این حرف صادق نیست اما تا جایی که مرکب فرض شود، صادق می باشد. بحث ترکیب را هم الان وارد آن نمی شویم بلکه قضیه را علی فرض قرار می دهیم و می گوئیم: "علی فرض اینکه جهان ذاتاً مرکب باشد"، اصالت ربط ثابت است و اگر هم مرکب نباشد که کاری بآن نداریم و بحث اینکه جهان ذاتاً مرکب است یا بسیط است را جزو مقولات فلسفی بحث می کنیم چرا که در آنجاست که باید بحث از بساطت ذاتی و زمانی و بساطت و ترکیب شود و اصلاً بساطت و ترکیب از مقولات فلسفی است.

بنابراین بعد از این مقدمه ای که عرض شد دیگر اینجور نیست که بگوئیم رابطه ای وجود ندارد بلکه بهتر از این است که بگوئیم بر این مبنا لااقل دیگر "شیء" وجود ندارد و بر این مبنا رابطه تحقق وجود تحت قانون است. البته این تحقق هستی تحت قانون را من باب خود هستی بحث نمی کنیم (چرا که بحث اصل هستی تحقق هستی از حیث امکان، وجوب، ایجاد و ایجاب در هستی شناسی می باشد) بلکه من حیث کیفیت بحث می کنیم. یعنی رابطه هم از جهت کیفیت تحت قانون متکیف می شود.

سؤالی که در این فرض بذهن می آید این است که: آیا تعین هائی را هم که ما از مفاهیم ذهنی داریم، شامل این می شود؟ می گوئیم خوب دقت کن و ببین، آیا یک مفهومی را که شما می گوئید در رتبه مفاهیم ذهنی خودش یک تصدیق و یا یک تصوری هست یا نه؟ متغایر است یا نه؟ در اینصورت آیا مگر شما می توانید آن را از بقیه اش و از روابطش جدا کنید و بگوئید این مفهوم چه مفهومی است؟ پس اگر این مطلب مفاهیم نظری را هم شامل شد، کلمات و مفاهیم روابط مفاهمه را هم شامل شد، و هر جا که تعین می گوئیم تحت رابطه قرار گرفت این می شود اصالت رابطه و در اینصورت دیگر ارتباط اشیاء بهم، هم مکاناً و هم زماناً واضح می شود و دیگر شما نمی توانید ارتباط مکانی را از ارتباطات زمانی جدا و تفکیک کنید بلکه آنها دو بعدی می شوند که نسبت به رابطه محقق

هستند و جامع آنها منحصر به قانون نمی شود بلکه ارتباطشان هم در خود هستی موجود است. یعنی متحول و تحول مطرح می شود و تغایر می شود متحول و تحول هم آن تغییراتی را که دارد حتماً متحولهای همعرضی که دارید متغایرهایتان بصورت استاتیک در هیچ جا بدست نیامده است بلکه این در یک سیر تحولی به اینجا رسیده و در یک سیر تحولی هم دارد حرکت می کند و متحول می شود و تحولتان هم حتماً رابطه دارد و جدای از هم نیست.

برادر جاجرمی: آیا آن چیزی که علی فرض گرفتید چه بود؟

برادر حجت السلام حسینی: با توجه به اینکه ممکن است کسی بگوید تغایر به شیء واحد برنمی گردد، ما گفتیم علی فرض اینکه تغایر به امر ثابت برگردد. یعنی هفته گذشته را آقای معلمی گفتند که تمام شده و از آن بگذریم ولی بنده ادب کردم و نگفتم تمام شده است بلکه گفتم اگر بنا را بر تمام شدن آن بگذاریم آیا چه لوازمی دارد.

برادر جاجرمی: آیا چیزی که فرمودید و دوستان قبول کردند این است که یک امری حاکم بر هر خصوصیت خاص می باشد یا اینکه همه خصوصیات خاص را به یک امر برگرداندید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: نه بلکه آن چیزی را که علی فرض تسلیم آن هستیم و بعد از آن بحث را ادامه می دهیم این است که همه خصوصیتها در یک رتبه جداگانه به خصوصیت خاص برمی گردند و آن خصوصیات خاص هم به امر واحد برمی گردد یعنی امر واحد شامل بر زمان و مکان می شود و حالا می خواهیم ببینیم لوازم و آثار این چیست؟ آیا از لوازم آن این می شود که بتوان قید شیء را زد؟

برادر جاجرمی: پس آیا می فرمائید که ما هر جا نگاه می کنیم متوجه می شویم که دو شیء هستند و یک ربط جامع؟

برادر حجت السلام حسینی: این مقدمه اول بود.

برادر جاجرمی: بهرحال دو شیء هست و ربط جامع و باز در هر مرتبه ای، مرتبه تحت شمول و شامل را ملاحظه می کنیم و باز دو شیء و ربط شامل مطرح است.

برادر حجت الاسلام حسینی: البته دو شیء را "دو" نگیرید بلکه بگوئید اشیائی زیرا فعلاً اشیائی است و رابطه و بعد در نهایت می گوئیم رابطه است و نه اشیاء.

برادر جاجرمی: سؤال من اینجاست که آیا این ربط شامل (ج: یا جامع که عملاً شمول دارد) را شما همان خصلت منتجه می بینید و؟

برادر حجت الاسلام حسینی: خصلت منتجه خصلت چیزی است و خصلت یک مرکب است و نه یک خصلتی که یک مرتبه پیدا شود. یعنی خصلت اجزاء بقید وحدت و تفردشان نیست بلکه دو تا چیز را روی هم ریخته و ترکیب کرده ایم و این خاصیت را داده است مثلاً قوه ای هست و ... و لامپ روشن شده است یعنی خصلت جدیدی داده است. این خصلت جدید که قبلاً نبود خصلت یک چیزی هست و لذا باید پشت سر آن یک چیزی باشد. آیا این چیز همان اجزاء مرکب بقید جدا جدا بودن است یا اینکه اینها یک ارتباطی پیدا کرده اند و این خصلت بشرط ربط می باشد؟ مسلم خصلت بشرط ربط می باشد و از زاویه ملاحظه اجزاء است که می گوئید خصلت به شرط ربط و از زاویه ملاحظه منتجه نباید بگوئید خصلت به شرط ربط بلکه باید بگوئید خصلت رابطه، خصلت جامع زیرا وقتی می گوئید: "اجزاء به شرط ربط این خصلت را دارد" آیا ربطی را که می گوئید تحققاً در خارج نیست؟ اگر نیست این شرطی که در مقام تحقق می گذارید دیگر چیست؟ اما اگر گفتید ربط در خارج هست می گویم، پس بگو یک ربط ترکیبی در اینجا داریم. یک مرکب داریم و این خصلت مال مرکب است و نه مال اجزاء. و همینکه گفتید یک وحدت ترکیبی داریم و یک مرکبی داریم معنایش این است که در آنجا یک چیز پیدا شده است که آن چیز علت وحدت پیدا کردن چیزهای متعدد می باشد، یعنی یک وحدت ترکیبی در اینجا داریم و آن چیزی که اینها را به وحدت رسانده است باید تحقق خارجی داشته باشد. پس آیا آن چیزی که وحدت دارد، خارجیت دارد، و... آیا نسبت به اجزائش جامع نیست؟ و آیا اگر چیزی تحت شمول آن نباشد دیگر می تواند جزء ترکیب شما باشد؟ بنابراین هر چیزی را که دست روی آن بگذارید و بگوئید این یک جزء تحت شمول این جامع نیست، این بدان معنی است که تحت مرکب شما نیست. مثلاً اگر یک باطری سه ولتی و چند مترسیم و لامپی که روشن شده است را در نظر بگیریم. حال اگر کاغذ و مقوایی که دور این سه قوه پیچیده شده است را در نظر بگیرید و بگوئید این جزء ترکیب نیست. می گویم اگر جزء ترکیب نیست، پس جزء ربط شامل هم نیست و جزء وحدت ترکیبی هم نیست اما اگر از دید دیگری نگاه کنید می گوئید جزء ترکیب هست. می گویم چرا؟ می گوئید: چون من خاصیت را منحصربه روشن شدن چراغ نگرفتم بلکه خاصیت را روشن شدن به شرط حمل و نقل و سهولت و... می دانم و

لذا لازمه آن حتماً این است که این سه قوه را حتماً این است که این سه قوه را حتماً یک چیزی بگیرد. بعد هم می گوئید مقاومت در این حد و یک نقطه اثر خاصی را مشخص می کنید و خصوصیات شخصیه تحویل می دهید یعنی خصوصیات شخصیه مرکب خاصی را که حاصل نمی شود مگر با همین ها، تحویل می دهد. در اینصورت می گویم، بسیار خوب، ولو اینکه ترکیب این بظاهر از قسم ترکیب اول نباشد، یعنی ترکیبی که در اختلاف سطحی که در جریان الکتریسته حاصل شده است، ابتداً به نظر می آید که غیر از این ترکیب دومی است که دارید قید می کنید که مقوا هم دور آن باشد، رنگ آن هم زرد باشد در دیدن فلان باشد و غیره. در عین حال اگر نتیجه را یک چنین چیزی و با این خصال قرار می دهید، حتماً این جزء آن می باشد.

بنابراین وقتی می گوئید اثر به شرط ربط در اینجا شرط را یک مقدار بررسی می کنیم. آیا اگر شرط نباشد مگر چه می شود؟ اگر این نباشد دیگر نمی توان گفت اثر به شرط ربط بلکه باید گفت اثر ربط چرا که یک چیزی این را به یک وحدت ترکیبی رسانده است و اگر چیزی در داخل آن چیز نباشد خارج است و دیگر قبول نداریم و جزء مرکب نیست، و این چیز هم که این را یکی کرده، در خارج محقق است و این اثر و منتجه هم مال این شیء محقق می باشد.

برادر جاجرمی: آیا رابطه بحث قبل با این بحث چیست؟ اگر ما تمام کرده باشیم که امر ثابتی هم خصلت، مکانی و هم خصلت زمان را معین کرده باشد، با توجه به اینکه ما ربط بین همه متغایرین را تمام نکرده ایم و اثبات نشده است که ذاتاً همه متغایرین با هم در رابطه هستند، دیگر نمی توان گفت هر جا نگاه می کنیم دو متغایر می بینیم که یک ربط جامع، خصلت مجموعه و وحدت ترکیبی دارند. بنابراین از کجا معلوم که رابطه بین دو متغایر حتماً وجود دارد؟

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا بین همه متغایرها ربط هست یا نه؟

برادر جاجرمی: این بحث را در مهره های بحثی مان تمام نکرده ایم بلکه در آن جلو آمدیم ولی آن را رها کردیم و به امر ثابت پرداختیم و رابطه عرضی را در مباحثمان تمام نکردیم. البته جنابعالی اثبات فرمودید و بحث هم به رابطه عرضی و نسبت به خصلت کل جهان کشیده شد. و بعد از آن جهت که دوستان دیدند این بحث طولانی می شود، آن را رها کردند.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس برای اینکه بحث روال خودش را طی کند، در اینجا هم "علی فرض تسلیم" پیش می رویم. بهرحال شما که قسمت اول را مجانی قبول کنید. یعنی بحث امروز درباره این است که آیا ربط شیء هست و به تسلسل می کشد یا نه؟ آیا می شود که شیء نداشته باشیم و ربط اصل باشد؟ حال بحثهای قبلی و مناقشات آن را هر چه که باشد فعلاً با فرض قبول می پذیریم و بعداً اگر قبول نشده باشد به بحث آن برمی گردیم.

برادر جاجرمی: آیا بحثهای قبلی را شما با توجه به اثبات رابطه عرضی تمام فرمودید.

برادر حجت الاسلام حسینی: چیزهایی که ما با فرض تسلیم بر آنها حرکت می کنیم و علی المبنای آنها پیش می رویم این است که اولاً تغییر و تغایر به امور ثابت برمی گردند و آن امور ثابت هم به یک امر واحد ثابتی برمی گردند ثانیاً، رابطه هم هست و حقیقتی دارد و بین همه اشیاء هم رابطه هست و بحث امروز هم این است که آیا وضعیت رابطه با شیء چگونه است. اگر شما می توانید در این مهره اشکال کنید و کاری به قبلی ها نداشته باشید.

برادر جاجرمی: شما می فرمائید آیا لوازم بحث قبلی چه می شود؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر می توانید اشکال قبل را در خود این بحث متجلی کنید بگونه ای که یک ذره از بحث قبلی استفاده نکنید، بفرمائید. یعنی اینگونه نباشد که مطلب قبلی را بگوئید ثابت نشد بلکه با توجه باینکه آن مطلبی است که در نظر مبارک شما در دستگاه فلسفی خودتان قرار دارد و اینطور نیست که گسیخته و نقضی باشد لذا حتماً در اینجا هم قابلیت بروز دارد، منتهی باید یک ذره هم از آن بحث استفاده نکنید بلکه این بحث را مبتنی بر مبنای خودتان برطرف کرده و آن را در همین مهره متجلی کنید. پس بحث امروز را امروز بگوئید، و نه بحث دیروز باشد و نه بحث فردا.

برادر جاجرمی: حداقل این است که نسبت به کل جهان نمی توانیم رابطه ها را ملاحظه کنیم و نه خصلت را.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر شما آن بحث را با فرض تمام شدن در نظر بگیرید باید بتوانید و قدرت این را داشته باشید که مبنای خودتان را در مسأله "شیء و رابطه" جلوه گر کنید. و مضافاً اینکه در اینجا هم که گفتیم بصورت یک فرض گفتیم و شما با مبنای خودتان اگر می توانید بگوئید که: این فرض ممتنع است، و در مباحث قبلی هم نروید بلکه در خود این بحث آنرا نقض کنید.

برادر سیف: من یک سؤال تبیینی دارم و آن این است که در جواب اینکه "چرا به تسلسل نمی انجامد" گفته شده که: "چون ما با فرض مرکب بودن پیش می رویم دیگر آن بحث اصالت شیء که نتیجه اش تسلسل بود پیش نمی آید" آیا همین است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی دیگر چیزی نداریم جز رابطه و حال آنکه در آنجا دوئیت مطرح بود یعنی شیء یک چیز بود و رابطه یک چیز دیگر و لذا بین آنها تسلسل مطرح می شد ولی در آنجا همه چیز رابطه است.

برادر سیف: آیا ربط بین روابط چگونه است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: باز هم رابطه است و از سنخ خودش هست یعنی ربط بین روابط رابطه شامل می باشد و همینطور تا مبهم متصاعداً و متنازلاً، پیش می رویم، یعنی بزرگی جهان چقدر است؟ مبهم است. کوچکی روابط چقدر است؟ مبهم است، ما متنازلاً و متصاعداً در هر دو طرف شامل و مشمول داریم. ممکن است بگوئید که در آخر و درکوچکترین جزء ربط بین چه چیزی هست؟ در کوچکترین ترکیب چه می شود؟ می گویم: چیزی که ذاتاً آن را مرکب فرض می کنید، دیگر نمی تواند بسیط باشد.

برادر سیف: بدون اینکه اثبات شده باشد؟

برادر حجت الاسلام حسینی: علی فرض اینکه اثبات شده باشد، اگر این را ذاتاً مرکب بدانید آن وقت دیگر اگر بگوئید، "آیا این کسی به اجزاء بسیط می رسد "می گویم "اصلاً ذاتاً در این اجزاء بسیط نبود" و در اینصورت ما تا مبهم به کوچکترین و بزرگترین می رسیم. ممکن است بگوئید که پس آیا "بنابراین ادراک ما از حقیقت این جهان بین دو مبهم می شود؟" می گویم بله، ولی قدر متیقن دارد و عیبی هم ندارد. و اگر شما به قدر متیقن هم عمل کنید هیچ ضرری ندارد.

برادر سیف: پس آیا بین هر دو ربطی مبهم ربط وجود دارد؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ربط بین دو ربط نه، بلکه ربط شامل چرا که دوئیت ذاتی ندارند که بین آنها مطرح باشد بلکه ربط شامل و ربط تحت شمول دارند و نه اینکه بین دو رابطه مبهم رابططه باشد. یعنی یک رابطه اینجا داریم و یک رابطه هم آنجا داریم، ربط بالاتر ربط شامل است و نه اینکه باز دوباره بین آن رابطه و یکی از اینها هم

رابطه باشد و این رابطه هم از سنخ خود اینها هست یعنی همه اش یکپارچه می شود و ارتباطات شامل و تحت شمول می شود.

برادر سیف: چرا بین ربط شامل و ربط مشمول دیگر ربطی لزوم ندارد؟

برادر حجت اسلام حسینی: برای اینکه از یک سنخ هستند، یعنی حاق ذات این و حاق ذات شامل آن از یک سنخ است و از دو سنخ نیست و دوئیتی از نظر سنخیت ندارد که بخواهد واسطه بخورد. مثلاً مثل این است که ما بخواهیم بگوئیم جهان همه اش شیء است و ربط نیست، یعنی بگوئیم جهان بصورت یکپارچه یک شیء بزرگ می باشد (ج: آیا در اینصورت بسیط نمی شد؟) و در اینصورت فرق اینجا که ربط می گوئیم و در آنجا که شیء مطرح است این است که چون شیء کیفیت ذاتی اش هست شما مجبور بودید که این مشکل بساطت را هم جواب بدهید ولی در اینجا ربط هست و تعین کیفیت آن هم تحت قانون و هیچ کیفیتی هم ذاتی اش نیست بلکه برای همه کیفیات ممکن است.

برادر سیف: آیا روابط دوئیت ندارند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: دوئیت دارند ولی نه دوئیت ذاتی بلکه تحت قانون هستند که دوئیتشان، ظاهر می شود و الا بدون قانون و منتوع از قانون هیچ دوئیتی در هیچ جهتی ندارند.

برادر سیف: پس ما دوئیت های آنها را اعتبار می کنیم؟

برادر حجت الاسلام حسینی: نه، تا وقتی که وقوع و تحت قانون هستند این خصلتها را دارند و وقتی تحت این وقوع پیدا کردند یک جریان سیالی است که تحت دومی بیاید کیفیت دومی را داریم و دیگر اصلاً صحبتی هم از انتزاع نیست، آب در قوری شکل قوی است و در استکان شکل استکان است.

برادر سیف: یعنی آیا بین روابط محقق و تحت قانون شما می فرمائید که...

برادر حجت الاسلام حسینی: روابط محقق را بر ایشان یک حالت ... نگیرید بلکه بفرمائید روابط متحول و نگوئید روابط محقق.

برادر سیف: آیا منظورتان از متحول ساری است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بله یعنی جاری، یعنی زمان و مکان را از هم جدا نکنید تا به این اشکال برخورد کنید.

برادر سیف: سؤال دیگر اینکه فرمودید بدنبال این هستیم که "آیا تحت شمول ها جامع دارند یا نه؟" آیا منظورتان از تحت شمول ها دو شیء است یا شیء و رابطه؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اکسیژن و هیدروژن که دو مشمول هستند آیا شیء هستند یا اینکه آنها هم خودشان ربط جامع هستند؟ یعنی هر دو اینها بر روی هم ربط جامعی بنام آب دارند.

برادر سیف: ولی ربط جامع نیستند بلکه ربط جامعی دارند.

برادر حجت الاسلام حسینی: ولی خود آنها هم تک تک شان ربط جامع هستند.

برادر سیف: مگر نمی فرمائید که یک وجودی دارند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ابتداً ما برای تقریب بذهن می گوئیم دو شیء و ربط جامع بعد این حرف را پشت سر می گذاریم و نمی گوئیم این حرف درست است بلکه می گوئیم این تقریبی بود برای شناختن رابطه و الا اکسیژن و هیدروژن هم خودشان مگر چه هستند؟ (ج _ دو جزء و یک رابطه) آیا خود اکسیژن هم همینطور است؟ (ج: بله) پس بنابراین خاصیت اکسیژنی هم مال ربط جامع می باشد.

برادر سیف: به اعتقاد من یک میل ترکیبی که خاصیت اشیاء می باشد بعلاوه یک ترکیب می دهد یک خصلت.

برادر حجت الاسلام حسینی: آن خاصیتی را که برای اشیاء می فرمائید، آیا آن خاصیت هم، خاصیت شیء مرکب است؟ (ج: بله) آیا دوباره در آنجا هم عین همین استدلال را می گوئید؟

برادر سیف: همین استدلال را تکرار می کنیم و در هر مرحله یک وجود داریم بعلاوه یک میل ترکیبی.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا وقتی به درون آن هم می آئید باز وجود می گوئید؟

برادر سیف: این امر مرتب جلو می رود.

برادر حجت الاسلام حسینی: حال که مرتب جلو برود، چیزهائی که شناخته می شود و دلتان می خواست اسم وجود را تکرار کنید، آیا اگر از مزون به بالایی ها نگاه کنیم پائینی ها وجود و شیء هستند؟ یعنی بفرض که ما هم

همراه شما تنازل کنیم و بگوئیم از مزون به پائین شیء هستند و رابطه: آیا از مزون به بالا که نگاه می کنیم دیگر فقط رابطه هست؟

برادر سیف: نخیر: بلکه مزون هست و در یک ربطی چیز دیگری می شود.

برادر حجت الاسلام حسینی: فرض کن بالاتر از آن اتم باشد، اگر اجزاء اتم را شیء بگیریم، آیا خود اتم مثلاً اکسیژن وضعش چگونه است؟

برادر سیف: اکسیژن عبارتست از تعدادی اتم در ربط خاص.

برادر حجت الاسلام حسینی: احسنت، پس به خود اکسیژن نمی توانید شیء بگوئید بلکه بنا شد دست روی پائین تر از آن بگذارید.

برادر سیف: آیا مگر تعریف شما از شیء چیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: تعریف ما از شیء در مقابل ربط هست، یعنی چیزی که هویت مستقله داشته باشد. اما اگر چیزی هویت مترتبه داشته باشد، که در این مرتبه شیء است ولی در مرتبه پائین تر شیء نیست، این رابطه است و این را دیگر نمی توان شیء گفت چرا که هویت مترتبه مال مراتب روابط است. در این مرتبه که آن را نگاه کنیم اکسیژن را شیء می بینیم ولی در مرتبه اتم که نگاه کنیم اکسیژن دیگر شیء نیست بلکه اتم شیء است.

برادر سیف: اشیاء در ربط است، اگر اتم شیء است اکسیژن اشیاء در ربط است.

برادر حجت الاسلام حسینی: خاصیت اکسیژنی مال تک تک اتمها نیست.

برادر سیف: خاصیت اکسیژنی ناشی از اجزائی است که دارای میل ترکیبی بوده اند تا امکان ایجاد ربط بین آنها بدست آمده و باضافه آن یک مرکب شده اند. ولی اگر اجزاء میل ترکیبی نداشته باشند آیا امکان دارد که ما ربط ایجاد کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: خود روابط را هم شما برایشان همین را قائل باش، چرا زحمت به خودت می دهی و شیء را می گوئی؟ آیا مگر این امر برای روابط نمی تواند صادق باشد؟ رابطه ای را که بنام اکسیژن دارید و یک منتجه، یک رابطه و یک هویت مرکبی که دارید و آن را شیء می نامید، خوب این با هیدروژن ترکیب شده و آب می دهید. چرا این را بطرف اجزاء می برید؟

برادر سیف: خلاصه اینکه، همیشه در یک رتبه حرف شما درست خواهد بود و در یک رتبه دیگر نه، یعنی اگر از بالا نگاه کنیم به یک شکل هست و اگر از پائین نگاه کنیم به یک شکل دیگری خواهد بود و هیچکدام اثبات کننده یا نفی کننده دیگری نخواهد بود. بنابراین اشکال اینجاست که آیا شما چگونه به اصالت ربط رسیدید در حالیکه ما از یک بعد که نگاه کنیم اینطور است و در بعد دیگر بگونه دیگر است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا خصلت شما که عوض می شود بخاطر عوض شدن شیء (حاق هویت) است یا بخاطر عوض شدن روابط؟

برادر سیف: توامان است.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس در اینجا تابع و متغیر معلوم شد، یعنی هر گاه رابطه را عوض کنید خصلت عوض می شود آیا این را قبول دارید؟

برادر سیف: و هرگاه جزء را هم برداریم خصلت عوض می شود.

برادر حجت الاسلام حسینی: آیا عوض کردن جزء به عوض کردن رابطه نیست؟

برادر سیف: تواماً در نتیجه هستند و بنابراین روی خود جزء می رویم که آیا این جزء از مجموعه ربط مطلق است؟ شیء مطلق است؟ یا اینکه ربط است و شیء؟

برادر حجت الاسلام حسینی: یادمان نرود که ربط را بمعنای ربطی که وجود ندارد بلکه ربط وجود شامل و جامع می باشد و وحدت ترکیبی است. و اینطور نیست که ربط باشد ولی وجودی در کار نباشد. یعنی گفتیم مراتب وجود، مراتب کیفیات متعدد وجود و بهرحال مراتبی را قائل شدیم و اینطور نیست که هیچ وجودی را برای ربط قبول نداشته باشیم بلکه ربط خود محقق و عینی است یعنی وحدت ترکیبی که پیدا کرده این واقعاً یک وجود شامل و جامع است، و شما آن را میل ترکیبی می گوئید که این حرف خیلی خوبی است ولی میل ترکیبی پس از اینکه مرکب شد یک جریانی محقق می شود حال شما بگو: یک حوزه مغناطیسی در یک گردش واقع می شود، نمی دانم. بگو یک اختلاف سطح الکترونی و حرکتی در الکترونهایش پیدا می شود، نمی دانم. بگو یک اختلاف حرارتی و یک حرکتی پیدا می شود، نمی دانم، بلکه من می گویم خود آن رابطه هم قابل مطالعه است، قابل ملاحظه است یعنی هستی دارد و با چشم مسلح قابل رؤیت است.

برادر سیف: قابل احساس است و نه قابل رؤیت.

برادر حجت الاسلام حسینی: قابل رؤیت است، مثلاً جاذبه برای چشم من و شما قابل رؤیت نیست و همچنین اشعه ها، و میدانهای مغناطیسی ولی اگر با ابزار خودش جلو بروید قابل رؤیت می شود.

برادر سیف: یعنی قابل کشف است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: یعنی اینکه حد و مرز و کیفیت ندارد و اینها چیزهائی است که برای وجود است و وجود ممکن را هم شما به حد و مرز و کیفیت می شناسید یعنی زمان و مکان دارد. بعبارت دیگر می گوئید: جاذبه زمین از فلان مرز بالاتر نیست و از فلان مرز پائین تر هست یعنی آن را متکیف به کیف دانست و برای آن ابعاد قائل می شود، جریان برایش قائل می شوید و غیره، مثلاً می گوئید در فلان مکان و جایگاه و در فلان زمان حوزه مغناطیسی هست. بنابراین آثار صرفاً آن میخ و یا آچار که در حوزه، مغناطیسی لرزش پیدا می کند نیست بلکه شما برای آن جا قائل می شوید که فرضاً از اینجا تا آنجا وجودش دارای نوسان، تموج و غیره هست یعنی برایش خصلت قائلید. یعنی عین هستی های ملموس دیگر متکیف به کیفیت است منتهی با این فاصله که در مرکب این جریانی که پیدا می شود (تا پیدا نشده ترکیب محقق نشده است و پیدا هم که شد) وحدت ترکیبی پیدا می کند یعنی این قدرت شمول بر اجزاء را دارد، یعنی هر جزء که خارج از این باشد جزء مرکب نیست. پس وحدت ترکیبی پیدا می کند. وحدت عینی خارجی پیدا می کند ولی بوسیله آن موجود متکیف شامل عینی و در اینصورت اگر بنا شد که ما موجود متکیف شامل عینی داشته باشیم که کیفیت، ابعاد، زمان و مکان و غیره هم داشته باشد، آیا مگر اشیاء دیگر چه چیزی هستند؟

برادر سیف: پس آیا شما اشیاء موجود را یک دسته رابطه می دانید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بله، رابطه محقق و دارای وجود و نه رابطه در مرتبه قانون که در مرتبه قانون غیر از این است.

برادر سیف: آیا در مرتبه قانون روابط وجود دارند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: در مرتبه قانون سنخ وجودشان از این سنخ نیست بلکه سنخشان سنخ ثابت است که قبلاً صحبت شد ولی در اینجا سنخشان متحول است.

برادر سیف: آیا ترکیب روابط با همدیگر به شرط چیست؟

برادر امیری: در این صورت هر چیزی رابطه می شود و دیگر شیء نیست و رابطه هم ظاهراً یک کیفیت و یک هستی دارد چون فرمودید محقق هست و کیفیتش تابع قانون است.

برادر حجت الاسلام حسینی: و معادلات نسبیت مشخص می کند آن را.

برادر امیری: حالا، آنجا که می فرمائید "آثار و منتجه تابع کیفیت رابطه است" این آثار مربوط به خود رابطه است یا مربوط به هستی آن است؟ یعنی دیگر هستی کنار می رود و هر چیزی رابطه می شود. اگر دست روی هر شی ای بگذاریم و سؤال شود چیست جواب داده می شود رابطه و هستی اش گم می شود؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بفرمائید هستی در رابطه، هستی را سیال بگیرید در روابط.

برادر امیری: شما الان فرمودی چیزی غیر از رابطه نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی: از نظر کیفیت مثل این است که بگویم هستی بدون کیفیت در عالم نداریم و این ضرری ندارد. هستی حتماً متکیف است و تا متکیف نباشد حتماً خاصیتی ندارد.

برادر امیری: هستی رابطه را شما "هستی" می فرمائید؟ یا چیز دیگری است؟ و اثر در منتجه مربوط به هستی رابطه است.

برادر حجت الاسلام حسینی: بلی، مربوط به هستی متحول است.

برادر امیری: یعنی یک چیز دیگری که تحت رابطه متعین شده باشد نیست که اثر مربوط به آن باشد بلکه خود رابطه هستی دارد و اثر مربوط به هستی اش است اما کیفیت اثر مربوط به کیفیت رابطه است.

برادر حجت الاسلام حسینی: بلی صحیح است. حالا بحث تا وقتی تمام شود از حضورتان استفاده می کنیم نهایت با کمک شما و کامل شده بحث و تحول پیدا کردن در نهایت به طرف اصالت تعین در رابطه می رویم!

برادر پرور: استدلالاتی را جناب استاد مطرح فرمودند از جمله، "؟؟؟ وجودی" که ما تا به حال در این مورد بحث نداشتیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: مراتب روابط یعنی رابطه ها شامل و مشمول و جامع و تحت رابطه دارد من باب مثل آب شامل است نسبت به اکسیژن و ئیدروژن و خودش تحت شمول است.

برادر پرور: حاکمیت رابطه ای بر رابطه دیگر کجا ثابت شده؟

برادر حجت الاسلام حسینی: ما از همین آب آغاز می کنیم و یا هر مرکبی (آب را به عنوان ساده ترین مثال بیان می کنیم) آب که می گویند جسمی است مرکب از اکسیژن و ئیدروژن می تواند بگوئید این جا یک رابطه ای داریم که شامل بر دو جزء می باشد یا خیر؟

برادر پرور: ما بحثمان در حرکت این جا بود که بین دو کیفیت متوالی ربط است و شیء نیست و اتصال و انفصال مطلق نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی: پس شما هنوز در آن بحث هستید؟! از آن بحث آمدیم بیرون!

برادر پرور: شمول و حاکمیتش را جائی بحث نکردیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: الان بحث دیگری را شروع کردیم که، آیا یک شیء مرکب مثل آب که دو جزء دارد اکسیژن و ئیدروژن آیا این تحت یک رابطه ای است؟یا ارتباطی دارند محقق است یا خیر؟

برادر پرور: استقلال این رابطه هم جائی ثابت نشد که بگوئیم این رابطه کیفیت و هستی دارد و این هم تحت یک رابطه دیگری هست.

برادر حجت الاسلام حسینی: استقلالش بعد از این مقدمات تمام می شود.

برادر پرور: پس به آن چیزی که نرسیدیم الان علی فرض این که بعداً ثابت می شود داریم بحث می کنیم؟!

برادر حجت الاسلام حسینی: چیزی را که الان شروع کردیم. این بوده مقدمه اول، مرکب نمی تواند ربط ترکیبی نداشته باشد و وحدت ترکیبی نداشته باشد. این را قبول دارید یا خیر؟ یعنی هر مرکبی چنین است شما بر این اشکال دارید؟

برادر پرور: فعلاً در این بحث نبودیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: حالامی خواهیم وارد این بحث بشویم.

برادر پرور: پس ربط به مباحث قبلی ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: خیر، ربط ندارد. امروز ابتداً یک بحث دیگری را می خواهیم شروع بکنیم.

برادر پرور: بعد مفاهیم ذهنی بسیط تکلیفشان چه می شود؟

برادر حجت الاسلام حسینی: مفاهیم ذهنی بسیط را در ابتدای کار شما مرکب می دانید یا خیر؟ اگر نمی دانید تحت این ها نیاورید اگر می دانید بیاورید. فعلاً مقدمه اول این است که، "آیا هر مرکب بوسیله یک ارتباط ترکیبی یک وحدت ترکیبی پیدا می کند؟" شما بگوئید مفاهیم ذهنی بسیط هستند و ترکیب در آن ها راه ندارد عیبی ندارد جدا کنید. این مقدمه اول است در این اشکال کنید. اگر بنا شد هر مرکبی چنین حکمی بر آن صادق باشد مقدمه دوم را شروع می کنیم که "آیا شی ای که تحت این ترکیب است خود مرکب است یا خیر؟". این را که اول بحث عرض کردیم که بحث های قبلی علی فرض تسلیم کنار باشد و امروز بحث جدید این و جایش بعداً معلوم می شود کجاست.

برادر پرور: بعد بین دو کیفیت متوالی مثل بخار و آب امکان دارد شیء باشد و تسلسل هم بوجود نیاید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بحث متوالی دیگر تمام شد، خدا رحمتش کند فاتحه اش را هم خواندیم! بحث تغایر متوالی، زمان، مکان همه اش فاتحه اش خوانده شد. امروز بعد از ختم آنها وارد این جلسه شدیم.

برادر پرور: پس استقلال رابطه باید اثبات شود.

برادر حجت الاسلام حسینی: استقلال بعداً انشاء ا... اثبات می شود و جزء اموری نیست که قبلاً ثابت کرده باشیم حالا اولین بحث این است که آیا هر مرکبی وحدت ترکیبی دارد؟ یک ربط شاملی دارد؟ ربط عینی است؟ جامع است که جمع می کند اجزایش را؟ یا شامل می شود نسبت به اجزائی؟ و همین حرف صدق می کند نسبت به اجزائش؟ یا خیر؟

برادر حسینیان: بسم ا... پس رابطه خودش اثری دارد و در رابطه ای قرار می گیرید و خصلت منتجه ای را نتیجه می دهد و مثلاً مجموع روابط یک رابطه شاملتر را نتیجه می دهند.

برادر حجت الاسلام حسینی: البته اگر بخواهید اصلاح کنید در نهایت بگوئید آثار مگر نحوه ارتباط نیست؟ یعنی دست من وقتی برابر آتش داغ می شود یک نحوه ارتباط با دست دارد می گیرد.

برادر حسینیان: نحوه ارتباط بین منتجه روابط های جزء.

برادر حجت الاسلام حسینی: دیگر کلمه آن دو شیء کنار می رود، شیء متعلق به اصالت شیء است نه اصالت رابطه.

برادر حسینیان: حالا اینجا می رسیم که آیا رابطه مرکب است یا نه؟

برادر حجت الاسلام حسینی: رابطه متحول است نه مرکب، نفس ترکیب است و نفس ترکیب غیر از مرکب است.

برادر حسینیان: چه چیزی مرکب است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: مرکب بودن از دید اصالت شیء است. مرکب از دو دید می توان بیان کرد حتی مفاهیمی هم که دارید این چنین نیست که شرح الاسمی محض باشد این مفاهیم در یک دستگاه فکری یک جائی دارد ترکیبی که شما می گوئید چه نحو ترکیب است؟ ترکیبی که بین دو شیء باشد یا این که بگوئید یک وجود سیال و یک جریان داریم و یک متحول، در این روابط دارد حرکت می کند باز نه تبارک و تعالی و بعد هم می گوئیم حرکت برای آن ممکن است چون ذاتاً هستی برای آن ممکن است در جای خودش در لازمه فعلاً در این بخش که نرویم در آن بخش ها می گوئیم، شما وقتی می گوئید روابط با یکدیگر ترکیب می شود یعنی چه؟ یعنی شیء هستند و ترکیب می شوند؟ یا رابطه ها از یک سنخ هستند و مرتبت، و چیزی هم که داریم متحول و تحول و... است.

برادر حسینیان: منظورم این است که هر یک رابطه منتجه یک مجموعه خاص دارد؟ (ج _ بلی) و این مجموعه یک نحوه رابطه ای بین روابط برقرار می کند؟ (ج _ بلی) که آن روابط هم از سنخ خودشان است و اتصال مطلق بین روابط است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اتصال مطلقی که متناسب با حرکت هم هست چون اتصال بین زمان و مکان را هم قائل شدید یعنی متغایرتان حاصل تغییر است به عبارت الاخری این متحول شما جدای از تحول نیست یعنی روی یک چیز نمی توانید دست یگذارید و بگوئید این و این را که می گوئید دیگر جدا باشد از تحول های قبل و آینده اش یعنی شیء مجرد از زمان ندارید. اگر زمان بعدش شده ارتباط بین متحول با تحول نمی شود قطع شود.

برادر حسینیان: پس همه اشیاء قابل تبدیل به هم هستند؟

برادر حجت الاسلام حسینی: از نظر ذاتش شان بگیرید که قابل تبدیل باشند (البته این حرف که می زنید بحث در هستی شناسی است نباید این جا جواب بدهم و در پرانتز به صورت اضافه جواب می دهم) معنایش این است که شیء ممکن هویت مستقله ای برابر خالقش ندارد و حتماً همینطور است.

برادر حسینیان: آن وقت آن اشیائی که ترکیب نمی شوند به آن ها چه می گوئیم؟ مثلاً در شیمی هست که بعض از عنصرها قابلیت ترکیب ندارند.

برادر حجت الاسلام حسینی: حالا دیگر این را نفرمائید. استغفرا...!! اگر در بحث فلسفی گفتید ممکن است، ذاتاً بگوئید برای ما قابلیت ترکیب ندارند آن عیبی ندارد و حرف خوبی است و این غیر از این است که بگوئیم ذاتاً ترکیب نمی شود. آن وقت این که می گوئید در شیمی گفته اند ذاتاً ... این معنای عجیبی دارد!

برادر حسینیان: الان در شیمی وجود دارد یک این چنین اشیائی که قابلیت ترکیب ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: بفرمائید در میزان اطلاع ما، (قیدهائی بزنید) و در حد قدرت ما، آن وقت بگوئید ترکیب نمی شود من بگویم اشیائی که نمی شناسید آورید روی اینها بگذارید؟ بگوئید آنهائی که نشناختم که نمی توانم بیاورم ببینم میل ترکیبی دارد یا خیر؟ آن اشیائی که می گوئید در یک جمله در نسبیت من یک اشاره ای می کنم که آنها در جاذبه هستند یا خیر؟ (ج _ بلی) پس مرکب هستند یعنی ربطشان را با جاذبه تمام کردید.

برادر سلیمی: این مطلبی که علی فرض گرفتید، آن چیزی که قبلاً تمام شده بود رابطه را در متغایرهای متغیر اثبات کردیم و آن متغایرهایی که متغییر نیستند اثبات نکردیم؟ (ج _ بلی) حالا علی فرض اثبات این امر جلو می رویم یا قید برمی داریم؟ و رابطه را بین همه متغایرها اثبات شده فرض می کنید؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بین "متغایرهائی که متغیر هستند" بفرمائید این رابطه در این جا این قید را دارد.

برادر سلیمی: پس کل جهان یک مرکب می شود یا خیر؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر کل جهان در حال تغییر باشد می شود و اگر نباشد آن ها خارج از جهان هستند. آنهائی که تغییر نمی کنند داخل در ترکیب نمی شوند.

برادر سلیمی: پس کل جهان یک مرکب نمی شود و چند تا مرکب می شود.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر در جهان چیزی را پیدا کردید که ترکیب نشود خارج می شود عین این است که بگوئید اگر چیزی جزء ترکیب جهان نباشد آن وقت جزء جهان است؟!

برادر سلیمی: بالاخره جزء جهان هست.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر جزء جهان نباشد جزء جهان نیست.

برادر سلیمی: جزء جهان نه به این معنی که رابطه دارد جزء هست ولی رابطه ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: جزء جهان بوسیله مرکب بودنش هست یا این که چون می فرمائید جزء جهان است پس هست.

برادر سلیمی: یعنی فرضاً جزء مخلوقات است.

برادر حجت الاسلام حسینی: من چکار به مخلوقات دارم، شما یک وقت بحث جهان می کنید یک وقت بحث مخلوقات!؟

برادر سلیمی: بالاخره هستی دارد.

برادر حجت الاسلام حسینی: همان فرمایش اولتان، اجزاء مرکب جزء مرکب است.

برادر سلیمی: شما حالا اثبات کنید جهان مرکب است.

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر مرکب باشد حکمش این است و اگر هم نباشد ما کاری نداریم. ما بحثمان درباره مرکب است.

برادر سلیمی: این جا ظاهرا اثبات شده گرفتید.

برادر حجت الاسلام حسینی: علی فرض این که مرکب باشد این صادق است و اگر هم نباشد صادق نیست.

برادر سلیمی: پس علی فرض گرفتید (ج _ بله). یک سؤال دیگر راجع به تعین های ذهنی فرمودید رابطه بر آن حاکم است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: علی فرض که حاصل ترکیب این باشد ادراکات هم همینطور است که می فرمائید.

برادر سلیمی: بعد این که فرمودید ارتباط مکانی و زمانی دو بعدی است که نسبت به رابطه متعین می شود و این ها یک سیر تحولی را طی می کنند و رابطه هم امر ثابتی نیست. این سیر تحول بر ادراکات هم حاکم می شود؟ (ج _ بلی) پس ادراکات تحولی می شود؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بعد باید ببینیم این تحول بر چه پایه ای انجام می گیرد آیا بر پایه قانون است یا اینکه پایگاه ثابتی ندارد؟

برادر سلیمی: بالاخره ادراک متحول می شود و این چیزی نیست که قبول نکنید و آن وقت احمال به تبیین را نمی شود بیان کرد.

برادر حجت الاسلام حسینی: چرا؟، مثال این که "می توانیم"! هنوز این قضیه را تمام نمی کند. پایگاه تحولتان به امر ثابت برگشته را علاجش کنید. دیر هم علاج می کنید و بحث می گذرد و از علاجش هم گذشته!

برادر جاجرمی: علی فرض گرفتید هر خصلت مرکب است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: هر خصلتی مرکب است. البته گفتیم آثار خودشان معنای کیفیت رابطه هستند و خصلت به این معنا را دیگر نمی توانید ملاحظه کنید.

برادر جاجرمی زاده: یعنی، هر جا کیفیتی ملاحظه می کنید این را علی فرض گرفتید مرکب است و بحثش را تمام نکردید.

برادر حجت الاسلام حسینی: بلی، علی فرض این که مرکب باشد چنین است.

برادر جاجرمی زاده: پس راجع به خصلت های مرکب صحبت می کنیم و به غیر مرکب ها کار نداریم.

برادر حجت الاسلام حسینی: تصحیح فرمودند و من تشکر می کنم از خدمتشان.

برادر معلمی: چون زیاد گفته شد "علی فرض این و ..." دوستان هم مثل این که باورشان شد این مطالب ثابت نشده ولی اگر در همان توضیح که اول جلسه عرض شد دقت بکنند در مورد این که همه متغایرها بازگشت به امر ثابت می کند و حالا آیا آن تغایرها با امر ثابت رابطه دارند یا خیر؟ و بعد می شود گفت همه متغایرها با امر ثابت رابطه دارند ولی بین خودشان رابطه نیست و خود این هم یک نحوه رابطه است و آیا این بحث پله اول بحث تعین در رابطه نیست که هر خصلتی در رابطه متعین می شود و این بحث این چنین هم نبود که بگوئیم اینها ثابت نشده دوستان در اطراف مباحث دقت یشتری داشته باشند.

والسلام علیکم و رحمه ا... و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۸۳

بردار معلمی : در جلسه مشترک قبل بعد از اینکه بحث لزوم امر ثابت واحد در حرکت مشخص شد یک مقدار از تبعات و لوازم این بحث بعنوان بحث های " علی فرض " طرح شد از قبیل اینکه " رابطه عرضی " یا " ترکیب " یا اینکه " خصلت بشرط ربط " چگونه است. در جلسات واحدی کهخدمت دوستان داشتیم بیشتر روی آن قسمتهایی کهدر آن جلسه بصورت علی فرض گفته شده بود بحث شد با اینکه این بحث ها بنظر میرسد که در مطالب قبلی به نحوی گفته شده و خود دوستان باید بتوانند با توجه به صحبتهای قبلی سیر استدلالی را پیدا کنند اما در جلسه واحد برای هماهنگی بیشتر روی این مطالب هم بحث شد در آنجا گفته شد که اگر امر ثابت واحد را در تغییر پذیرفته باشیم چه لوازم و تبعاتی دارد ؟ اولین مطلبی که بسیار ساده طرح میشود اینستکه آن امر ثابت واحد تغییرهای مختلفی را معین می کند یا به عبارت دیگر در متضایرین مختلفی که در حرکت پشت سر یکدیگر ردیف میشوند معین می کند که بعد از هر متغایر چه متغایر دیگری باشد و چون در همه سیرهای تغییر همین مطلب صدق می کند بنابراین در هر وهله زمانی که نگاه کنیم در کنار هر متغایری متغایر خاصی قرار خواهد گرفت و غیر از آن متغایر ، متغایر دیگری نمی تواد باشد بعبارت دیگر ضرورتا باید در کنار این متغایر و در این وهله زمانی با این مشخصات خاص متغایرین خاص باشند از همینجا میتوان نتیجه گرفت که این متغایرین از طریق امر ثابت با یکدیگر رابطه دارند اگر هم نخواهیم بپذیریم که تأثیر و تأثر با یکدیگر دارند حداقل اینستکه از طریق امر ثابت واحد به یکدیگر مربوط می شوند اگر این بحث ادامه پیدا کند نهایتا رابطه عرضی تمام میشود بحث دیگری که مطرح شده بود بحث ترکیب بود که آیا خصلت بشرط ربط است آیا باید از موضع اصالت رابطه به خصلت ها و آثار نگاه کرد و بعد گفت که هر خصلتی به شرط ربط است یا باید از موضع اصالت شبی نگاه کرد و

گفت این اشیاء با این ربط این ترکیب را می دهند و یا باید به ترکیب و مرکب به دیده امر واحد نگاه کرد و از دریچه مرکب نگاه کرد که ایندو با یکدیگر فوق دارند و بعد مطرح شد که وقتی امر ثابت واحد را در نظر بگیریم دیگر رابطه عرض از رابطه طولی جدا شدنی نیست و تغییر از تغایر جدا شدنی نیست و اگر بگوئیم امر واحد ثابتی است که کلیه متغایرین را متعین می کند چون یسطه علت نمی تواند چند معلول داشته باشد، همینکه می گوئیم یک علت نمی تواند چند معلول داشته باشد نشاندهنده آنستکه کیفیت متغایرین که تحت یک امر و یک قانون است جامع مشترک و خصلت مشترک دارند که آن خصلت مشترک و آن جامع مشترک معلول آن علت است وگرنه اگر آنها جامع مشترک نداشته باشند باید بینشان انفصال باشد یعنی یکی از آن کیفیتها باید از سایر کیفیتها جدا باشد و این جدائی دو علت را می طلبد و تحت یک علت واقع نمی شوند بنابراین همانجائی که می گوئیم رابطه طولی از رابطه عرضی جدا نیست و همه چیز تحت آن امر ثابت است به این معناست که آن امر ثابت واحد اینها را برای هدف خاصی اینگونه معین کرده است که در اینصورت آن مجموعه به صورت واحد دارای یک خصلت می باشند اما بحث دیگری در مورد ترکیب گفته شد که نسبت به این بحث از دو زاویه میشود نگاه کرد یک زاویه اینستکه (همان مثالی که جناب آقای حسینی جلسه قبل فرمودند) چند باطری و سیم و یک لامپ کوچک در نظر بگیریم و بگوئیم اگر این باطریها با این سیمها به این ترتیب با یکدیگر اتصال داشته باشند مثلا خصلت روشنائی پدیدار میشود بعد می گوئیم این خصلت خصلتی به شرط ربط و خصلتی مرکب و واحد است که این اشیاء و ربط بینشان این خصلت را داده اند (حالا اینکه در مورد خود اشیاُ هم میتوان همین بحث را تکرار کرد را کاری نداریم) هنگامی که از این مجموعه (باطری – سیم – چراغ) آن خصلت روشنائی ظاهر نیست با آن موقعی که خصلت روشنائی ظاهر میشود دو مجموعه هستند که دو اثر مختلف دارند طبق همان بحث هایی که کردیم آیا امکان دارد که ایندو مجموعه جامع مشترک نداشته باشند یعنی تحت یک قانون واحد قرار نگرفته باشند بعد ما بخواهیم بگوئیم که تغییر از عدم روشنائی (البته عدم خلص نه عدم عام) به روشنائی واقع شد ؟ (یعنی از این ربط خاص به ربط خاص دیگری که روشنائی حاصل آن بود) پس حتما آندو باید جامع مشترک داشته باشند. بحث واحد این بود که این مطلب را (موکب و اجزاء تحت آن) ادامه بدهیم تا به امر ثابت واحد برسیم بعد در آنجا ملاحظه کنیم که چگونه از آن امر واحد ثابت این کیفیتها معین می شود ؟ آیا آن امر ثابت واحد " مطلق الکیفیه

" است ؟ آیا آن امر ثابت خیر ما یه مشترکی است (جدای از قوانین) که اگر در قالب هر قانونی ریخته شود (مجموعه قوانین هم مجموعه بسیطی است) در هر گوشه اش خصلت خاصی بروز پیدا می کند ؟ آیا خود آن امر قوانین با این (خمیر مایه) جامع مشترک دارند ؟ این بحث ها بعبارت دیگر بحث ترکیب و بعبارت ثالث بحث مراتب کیفیت (از امر واحد ثابت تا کیفیتهای متغایر هم عوض) می باشد حالا روی این قسمتهای آخر بحث جناب آقای حسینی مطالبی را می فرمایند و بعد دوستان سئوالاتشان را مطرح کنند.

برادر حجت الاسلام حسینی : بسم ا... بار الها کلمه حق را بر سراسر جهان بگستران و ما را در گسترش کلمه حق سهیم بگردان ، بار الها کلمه باطل را از زمین بر کن و ما را در کندن کلمه باطل شریک و سهیم بگردان بار الها آنچه به ولیت وعده فرمودی هر چه زودتر عطا بفرما ن بار الها نائب ولیت حضرت امام خمینی را مؤید به ولیت بدار لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز و لشکر کفر را در همه جبهه ها مخذول بفرما، خدایا ساعات ما را ساعاتی قرار بده که در قیامت از دیدن آن در حضور شرمگین نباشیم و سرور باشیم به تفضلات تو.

من یک سیر بسیار کوتاهی با اجازه دوستان برای برادرمان آقای حکمتی عرض می کنم که از دوستان سابق ما هستند و من خواهش کرده ام که در جلسات ما تشریف بیاورند.

بحث ما بحثی در قبل از منطق می باشد و ملاحظه کرده ایم که اگر بخواهیم شناخت شناسی را ملاحظه کنیم حتما ؟ منطقی را بکار می گیریم بنابراین ضرورت دارد که منطق شناسی و متد شناس و روش شناسی را قبل از آن آغاز کنیم برای خود این مطلب باید منطقی داشت و برای بدست آوردن منطق به همانصورت که بشر روزی بوده که منطق نداشته و بعد از آن منطق را درست کرده است ، باید قدم قدم بیائیم و منطقی را پیدا کنیم که خصم نتواند آنرا انکار کند یعنی از غیر قابل انکارها آغاز کنیم و سعی داشته باشیم که در دامن هیچ منطقی بطور خاص قرار نگیریم. اصول اولیه ای را که قبلا گذارنده ایم عبارت بوده است از بحث تغاین سپس سنجش فی الجمله و هماهنگی و بعد از آن ملاحظه تغییر و آخرین بحث ما رابطه و تعیین بوده است که الان روی همین مطلب بحث می کنیم نحوه بحث هم همان روش مباحثه ای است که ما از خدمت برادران استفاده می کنیم ما چیزی را مطرح می کنیم و بعد برادران مطالبی را بیان می فرمایند که در نهایت جمع بندی میشود و جلو می رویم. قبلا عرض کنیم که این بحث نه بحث هستی شناسی (فلسفه است) و نه بحث منطق بلکه بحث فلسفه منطق است یعنی

برای ساختن منطق از چه پله هایی باید عبور کنیم تا به آن برسیم . اصل مشکله ای را هم که می خواهیم نهایتا حل کنیم اینستکه باید منطقی داشته باشیم تا تدبیر امور مسلمین از نفوذ کفار بر مسلمین مصون بماند و این مطلب علت شده است که به بحق منطق و بحث ریشه منطقها بپردازیم.

اما جلسه گذشته خدمت دوستان یکسری فرض ها را عرض کرده ایم به این دلیل که در ابتدای دوستان یکبار حداقل تصور مطلب را بکنند و بعد وارد ایراد شوند و حداقلش اینستکه یکبار فرصت بذهنشان می دهند که حرف را تا آخر گوش بگیرند و بعد اشکال کنند. بحث این بوده است که تعاقب زمانی رابطه دارد و رابطه اش اثبات شده است. بعد هم در مورد مکان که هر چیز کجا باشد (این را هم فرض گرفتیم که در بحث های قبل تمام شده است) ارتباط دارند و بدون دلیل نمی باشد یعنی بحث دو جلسه قبل را کافی دیدیم در اینکه بگوئیم نمی توان برای تعاقب علت ، جهت و قانون پذیرفت اما برای کجائی علت نپذیرفت بعد آمدیم ملاحظه کردیم که آیا زمان و مکان هم با یکدیگر رابطه دارند یا نه ؟ و بحث رابطه و شیی را نهایتا در جلسه گذشته عوض کردیم که آیا این یک شیی را هنگامی که می گوئیم باشیی دیگری رابطه دارد (رابطه هم یک امر عینی حقیقی خارجی است و نه یک امر انتزاعی) نتیجه اش تسلسل میشود ؟ یعنی اگر رابطه خودش هم شیی باشد بین آنها هم دوباره رابطه لازم است و .... یا اینکه نه گفتیم که بفرمائید ربط موجود یست حقیقی و عینی نهایت اینکه جامع است و سنخ آندو نیست مثالش را هم زدیم از قبیل جاذبه ، حوزه مغناطیس و نظیر آن ، که شما اشعه ها ، نور و گاز را می بینید که موجوداتی هستند که کیفیتشان با این کیفتها فرق دارد سپس به سراغ ترکیب آمدیم و گفتیم که در ترکیب وقتی خصلت جدید را مطرح می کنید محال است که این خصلت جدید به امر جدیدی تکیه نداشته باشد . امر جدید همان پیدایش ربط جامع در واقعیت و عینیت است . از اینجا مقدار کمی بالاتر آمدیم و گفتیم که مگر آندو چیزی که تحت امر جامع هستند چه چیزی هستند ؟ آنها هم دوباره کیفیتی و منتجه ای هستند که خصاصیتی خاص دارند . در آنجا هم باز ملاحظه کردیم و دیدیم شیی ای که ملاحظه میشود شیی ای است که اجزائی و ربط جامعی دارد والی لا نهایه شیی کنار رفت و جای آن رابطه و مراتب رابطه ها آمد. یعنی مثلا رابطه آب حاکم است بر اکسیژن و هیدروژن در عین حالیکه یک ربط ترکیب بین اجزاء ، اکسیژن برقرار است که باز آنجا هم رابطه جامع می بینیم و خود هیدروژن و اکسیژن هم تحت همین حکم در می آیند و اجزاء آنها هم تحت همین حکم می آیند

نهایت اینکه رابطه ها وجود دارند و در مرتبه تحقق رابطه ها مراتب پیدا کردند اشکالی سئوال شد که بهر حال این ترکیب ترکیب چه چیزی است ؟ آیا ترکیب شیی است ؟ که گفتیم خیر ترکیب رابطه هاست . حال ترکیب را از زاویه اصالت رابطه نظری می اندازیم و بعد از زاویه اصالت شیی به ترکیب برخورد می کنیم اما اگر بگوئیم اصالت رابطه کافیست که بگوئیم هر رابطه ای خصلتی دارد و دوئت خصلت کافیست و اختلاف پتانسیل که در همین دوئیت خصلت واقع میشود برای پیدایش ربط جامع کافیست جریانی که میخواهد در یک اختلاف سطح حرکتی وجود داشته باشد تا حرکت واقع شود اگر چنین شد لزومی به اسم شیی نیست چون ترکیب از این زاویه همان خصلت ها و خصلت ها هم برابر رابطه ها هستند پس هستی در عینیت در این رابطه ها محقق و خصلت آن متعین میشود حالا اگر شما در هستی شناسی بفرمائید که خصلت ها حد هستی هستند هیچ عیبی ندارد چون ما کاری در مورد هستی کیفیت نداریم کما اینکه در اینجا بحثی راجع به هستی شناسی آن نداریم در اینجا بحث ما بحث روش است و باید به کیفیت بر گردد در اینجا بحث ، بحث کیفیت شناس است . کیفیت را هم من باب " هست آن " بحث نمی کنیم که آیا اصل در آن هستی است یا کیفیت ، این بحث باز مربوط به هستی شناسی است . در اینجا آنچه که درباره کیفیت می گوئیم درباره تعینات کیفیت است که بعد از این چه چیزی می آید ؟ چرا ؟ چون شما در منطق هم همین کار را می کنید که می گوئید بعد از این مفهوم چه مفهومی متناسب است چه نتیجه ایست ، آیا این متناسب و هماهنگ است ؟ آیا غلط است یا درست است ؟ آیا رابطه هست یا رابطه نیست ؟ پس بر می گردیم و می گوئیم دوئیت خصلتی که می گوئیم ربطی به هستی شناسی در این باب پیدا نمی کند می توانید نهایتا در هستی شناسی بگوئید خصلت حد هستی است بعد از آن هم بگوئیم رابطه حد هستی است هیچ عیبی ندارد ما در اینجا در مورد کیفیت و تعینات آن بحث می کنیم و خصلت را هم اگر سئوال می کنیم تغایر تعینات دو خصلت را بررسی می کنیم و اینکه چرا این تعین ؟ چر بعد از این خصلت آن خصلت ؟ چرا این خصلت در کنار آن خصلت ؟ اینکه چرا مثلا یک لیوان آب سرد در کنار حرارت شش هزار درجه خورشید نمی توانید ملاحظه کنید ؟ چرا بالعکس اینرا در جای دیگری میتوانید بیابید ؟ چرا این جاذبه را در آنجا چنین می بینید ؟ والی آخر .

پس بنابراین ترکیب بر اساس اصالت رابطه دیگر ترکیب بین روابط است بوسیله ربط جامع و مراتب ارتباطات . یک مرتبه اکسیژن بودن هست و رابطه ای خاص خودش را دارد. مرتبه جامع دیگری دارد که مرتبه آب بودن

است که ارتباط این و اختلاف پتانسیل این با هیدروژن خصلت جدید را تحویل می دهد حال آیا بهتر است بگوئیم خصلت جدید یا اینکه بگوئیم خصلت دیگری متعین میشود ؟ اگر یادتان باشد گفتیم روابط تحت قانون است یعنی تحت امر ثابت شامل تعین پیدا می کنند یعنی مصادلات نسبیت است که بر روابط حاکم است .

فرق واضح آنرا با مسئله تضاد نیز لازم است اشاره کنیم که هنگامیکه در اینجا ما می گوئیم دوئیت خصلت در ابتدا بسیار شبیه مسئله تضاد بذهن می آید در آنجا تضاد راذاتی ماده می گیرند، اینجا دوئیت را خصلت رابطه می گیرید و آنهم در مرحله تعین والا اگر بگوئید که این خاصیت ذاتی هستی ای که این کیفیت حد و مرز آنست می باشد خواهیم گفت خیر برایش "ممکن " است . تحت این قانون محقق میشود و این مطلب تفاوت زیادی با تضاد دارد. در اینجا یک اشاره کوچکی هم به مسئله قانوندار بودن به این مسئله برگردد که ذاتا قانوندار است این خیلی فرق دارد با آنجائی که می گوئیم هیچ قانونی ذاتی هستی ممکنات نیست بلکه برای او " این قانون " یا " آن قانون " ممکن است و سپس بگوئیم تحت قانون سیر می کند که این مطلب خیلی با آن حرفها فاصله پیدا می کند.

حال اگر ترکیب را بر اساس اصالت شیی بخواهیم ملاحظه کنیم در اینجا حتما دو شیی و دو کیفیت باید داشته باشید که سنخ آنها از سنخ ربط نباید باشد در اینجا آیا ایندو رابطه پیدا می کنند و ترکیب میشود یا رابطه پیدا نمی کنند ؟ یعنی آن اشکال سابق بر این بحث وارد میشود که اگر رابطه هم یک موجود عینی و حقیقی (و نه اعتزاعی) در خارج باشد سئوال پیش می آید که اگر هم سنخ نباشند علی حده چیز دیگری میشوند هر کدامشان یک هستی و یک کیفیتی دارد غیر از دیگری که باز بین ایندو رابطه ای باید فرض شود به چه وسیله ارتباط میتواند پیدا کند ؟ بخلاف آنجائیکه وقتی روابط را می گوئیم از سنخ واحد هستند و مجموعشان یک چیز متحول میشود یک چیزی که بهمان میزان که خصوصیت مکانی خصلت رابطه هست بهمان میزان خصوصیت زمانی یعنی اینگونه نیست که این شیی را واین رابطه را ثابت ببینیم رابطه ای است متحول تحت یک قانون در اینجا اضافه کنم که این شیی را و این رابطه را ثابت ببینیم رابطه ای است متحول تحت یک قانون در اینجا اضافه کنم که این تحولی که می گوئید از قبیل تغییر است و با تکامل می سازد نه از قبیل تحولی که در بحث تضاد به آن اشاره میشود چرا ؟ شما در اینجا دوئیت را کافی دیدید یعنی آنچیزی که در تغایر می گفتید و نه ضدیت ذاتی را و گفتید که همه اینها تحت یک دستگاه در می آید و نهایت گفتید که معادلات نسبیت برحرکتشان حاکم است و

حرکت مرتبه بعد آنها متناسب و هماهنگ با حرکت قبلشان می باشد این مطلب با تکامل سازگار است نه اینکه ضد آن باشد متغایر است اما هماهنگ " غیر " است اما " غیر " متناسب است . در اینجا امر ثابت را هم پذیرفتیم که در تضاد چنین چیزی قابل قبول نمی تواند باشد نه تنها " ثابت " بلکه " واحد " یعنی حاکم بر همه نسبیتها در وضع تضاد بینهایتی که آنها ذکر می کنند جامع واحد نمی تواند داشته باشد و یادمان نرود جامع در "هستی " غیر از جامع در " کیفیت " است یعنی اگر بگوئید جامع مشترک همه اینها " هستی " است این غیر از جامع مشترکیست که در کیفیت ذکر شد که به امر ثابت واحد بر می گدد و در اینجا گفته ایم که امر ثابت واحد " نسبیت " است بنا به آنچه گفتیم بوسیله آن امر ثابت حاکم قدر متیفن پیدا می کند.

بعد از این بحث عرض می کنیم که در صورتیکه تعین روابط تحت امر ثابت پذیرفته شود کلیه امور متغایری را که شما ملاحظه می کنید تبعیت از این اصل می کند (چه در عین یا ذهن یا در مرحله خیال و یا در مرتبه انتزاع باشد) یعنی هستی کیفیت چه " کیفیت ذهنی " چه " کیفیت حقیقی " چه " کیفیت تخیلی " چه " کیفیت اعتباری " و چه " کیفیت حقیقی خارجی " تعین و تکیف آنها به قوانین نسبیت مربوط میشود و جایگاه خاص خودشان را پیدا می کنند و جایگاه خاص خودشان را پیدا می کنند اینکه چیزی شبیه چیز دیگری باشد یا اینکه مثلا قاشقی را در لیوان آبی می گذارید شکسته بنظر می آید ، بسیار خوب بنظر آمدنش تحت نسبیت است همانطور که بنظر یک کس بیاید که یک تخیل درست و راست است ، بهمان صورت که دروغ به نظر بیاید که راست است و اصل خود این خصلت برای ان تعین امریست که تابع قوانین نسبیت است یعنی قانون دارد این غیر از مؤدایش می باشد که بگوئیم قانون شکسته است و اگر به حضور مبارکتان عرض کنم این امر را ملاحظه گردید باید بحث کنیم در تقسیمی که در آینده خواهیم کرد که ببینیم آیا خصلت عمومی حاکم بر این تعیلات چه چیزی است آیا واقعا باید دوئیت و خصلت حاکم را در نظر گرفت ؟ یعنی سه چیز را باید در نظر گرفت ؟ آیا این مطلب ربطی با " سه عاقل " دارد ؟ یا خصلت جامع به معنای خصلت شامل است ؟ آیا اگر چنین شد میشود گفت که ما باید بصورت کلی سه منطق در مرتبه ادراکات (ادراک از جهان هستی) داشته باشیم ؟ و بعد هم باید گفته شود که هر کدام از آنها باید سه بخش داشته باشد و به همین صورت بخشهای سه و سه قید دوئیت و جامع را می خورد و به طرف پائین همین حکم صادق خواهد بود چه بسا به جائی برسیم که بگوئیم بیشتر از این را ما نمی

دانیم این عیبی ندارد ولا کن این قانون را قانون شامل واقعی می دانید یا نه ؟ که انشاء الله تعالی اینها را بعدا خدمت دوستان عرض خواهیم کرد.

برادر امیری : بفرض که بپذیریم روابط با یکدیگر مجموعه روابطی را تشکیل می دهند آیا مفهوم تحول در روابط غیر از اینستکه یک چیز از بین برود (حتی خود رابطه) و چیز دیگری بیاید.

برادر حجت الاسلام حسینی : مفهوم تغییر می دهد .

برادر امیری : تغییر یعنی چیزی بعد از چیز دیگری بیاید.

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا در تغییر شئی جدید که می آید غیر از قبلی است ؟

برادر امیری : با یک قید که انفصال مطلق بین آنها نیست و رابطه را می گفتیم

برادر حجت الاسلام حسینی : تحول در اینجا هم همین معنا را می دهد یعنی همانطور که شما در دستگاه فکری خودتان از ترکیب معنای دیگری دارید کلیه مفاهیمتان هم همینطور میشود.

برادر امیری : برای من ملموس نیست که چگونه میشود این رابطه تغییر بکند و تناسب هم داشته باشد در آنجا وقتی می گفتیم بین دو شیی تناسب هست یعنی انفصال مطلق نیست و حتما رابطه است و رابطه بود که تناسب را تمام می کرد ولی اینجا اگر بخواهیم بگوئیم بین این رابطه و آن رابطه تناسب است چه چیزی این تناسب را تمام می کند ؟ آیا اینگونه است که وقتی زیر مجموعه ها تغییر می کند ...

برادر حجت الاسلام حسینی : مجموعه تان مکان است . آیا مکان و زمان جد است ؟ حرکت هر شیی زمان و آن و کجائی اش مکان آن میشود آیا این حرکتی که دارد تحت امر ثابت است یا نیست ؟

برادر امیری : کیفیت حرکت تحت امر ثابت است .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا اگر تحت امر ثابت آمد مناسبت قبلیس با بعدی حفظ شده است یا نه ؟

برادر امیری : یعنی می فرمائید این تحولی که ایجاد میشود و آب به بخار تحول می یابد رابطه ای به رابطه دیگری تبدیل شده است.

برادر حجت الاسلام حسینی : رابطه ها مرتبا تبدیل میشوند.

برادر امیری : آیا رابطه قبلی از بین میرود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : قوانین آن رابطه یا خودش ؟ اگر در مرحله تحقق می پرسید حتما در مرحله تحقق از بین رفته است .

برادر امیری : آیا هستی اش هم از بین می رود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : تحققا بله ، در تحقق هستی اش به این کیفیت جدید منتقل شده است . در مرحله تحقق هر دو را الان ندارید اگر بودند هم عوض می شدند و مکان می شدند هر گاه دو رابطه تحققا با هم باشند هم عوض هستند وقتی که می گوئید نیستند در طول ملاحظه می کنید و زمان نتیجه میشود ولی تحت امر ثابت هستند .

برادر امیری : پس تناسب آنها توسط امر ثابت حفظ میشود

برادر حجت الاسلام حسینی : بله امر ثابت حاکم بر زمان و مکان است در اینجا من یک حاشیه کوچکی بعنوان لازمه عوض کنم که در ادراکات هم وقتی تناسب ادراک بعدی یا قبلی باقی می ماند یعنی قدر متیقش باقی می ماند یعنی اشکال آقای سلیمی مورد پیدا نمی کند

برادر امیری : آیا قدر متقین همان چیز مشترک است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت ، مشترک حاکم ثابت است که مرتبا جلوه جدید پیدا می کند که بعد از آن هم می گوئیم که در اختلاف پتانسیل و حرکت ، کمال هم حتما باید باشد بعد از آن نقضی را که ملاحظه میشود در جنب کمال بالاتر و در نتیجه کمال دیده میشود یعنی اضافه می کنم که عصات به جهنم می روند و کمال برایشان نیست و یعنی می سوزند و سقوط میس کنند اما در جنب مجموعه که ملاحظه کنید می بینید که بهشتی ها رحمت است که می فهمند کسانی که فرضا به حضرت اباعبد ا... جسارت کرده اند می سوزند.

برادر انارکی : اسم تحول تنها یک اسم است . زیرا همانجور که تعریف می کنید تکامل میشود.

برادر حجت الاسلام حسینی : کلیه تعاریف شما به تعاریف اولیه تان بازگشت می کند یعنی اینجور نیست که تعاریف همینجور در ذهن پیدا شود و تعاریف اولیه هم اگر از احول غیر قابل انکار باشد صحیح است والا اگر از اصول قابل انکار نباشد صحیح نیست بنابراین مفاهیم ذهنی صحیح می نمایاند نه اینکه صحیح است ، بنابراین ادبیات شما ادبیاتی میشود که متناسب با تعاریف اولیه شما باشد .

بردار انارکی : اشکالی که در مورد تسلسل با دید اصالت شیی گفتید که گفتیم اگر این دو شیی باشند و رابطه بین آنها از سنخ خودشان باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی : یک اشکالش را گفتیم البته اشکال زیاد دارد

برادر انارکی : بله اینجا تسلسل پیش می آید ...

برادر حجت الاسلام حسینی : نه فقط تسلسل پیدا میشود قطع بین اشیاء پیدا میشود (در طول و در عرض) چون شما باید برای شیی در مرتبه تحقق خصلت ذاتی قائل باشید نه در مرتبه قانون بودن. در مرتبه قانون بودن یک وقت صحبت است که هر معادله نسبیت خودش است ولکن در تحقق اگر خواستید همین را قائل شوید معنایش اینست که هر شیی مستقل از اشیاء دیگر است و معنایش اینست که اجزاء مرکب هم مستقل از مرکب است . معنایش اینست که پای ترکیب جائی بند نمی شود.

برادر انارکی : آیا این اشکال را نسبت به اصالت رابطه نمیشود گفت ؟

یک وقت است که می گوئیم دو مجموعه روابط داریم هیدروژن و اکسیژن و یک رابطه ای هم سنخ اینها بین این دو بر قرا شده . آیا این رابطه جامعه با هیدروژن و اکسیژن رابطه دارد یا نه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا بین اکسیژن و هیدروژن هم رابطه می بینید یا نه ؟

برادر انارکی : آنهم رابطه است .

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر رابطه می بینید همه اینها می توانند رابطه داشته باشند.

برادر انارکی : وقتی رابطه دارند آن رابطه دوباره با اینها رابطه دارد ؟

بردار حجت الاسلام حسینی : اگر شما رابطه دیدید می توانید بگوئید که کلیه روابطه رابطه واحد هستند اگر متصل دیدید کلیه روابط را بصورت واحد می توانید ملاحظه کنید. اگر رابطه ندیدید و شئی دیدید اشکال وارد است . اگر آن را رابطه دیدید و زیر سیستم آن را هم رابطه دیدید فوقش را هم رابطه دیدید مرتبا رابطه دیدید آنوقت همه رابطه ها را در نظر بعدی بومی گردید می گوئید اینکه من می گویم اینها متعدد هستند باید بگویم جاهای مختلفش خصلتهای مختلف دارد نه اینکه حقیقتا متعدد هستند چون مفصل نیستند همانجور که در مورد

مکان می گوئید اینجا یک خاصیت در جاذبه خورشید یک خاصیتی ابتدائا اینها را جدا می کنید بعد نهایت می گوئید جاذبه عمومی یکپارچه است . هر جای آن متناسب با نسبیت یک خاصیتی دارد .

برادر انارکی : ما گفتیم قانون حاکم بر شیی است .

برادر حجت الاسلام حسینی : در اینجا دیگر قانون حاکم بر شیی نمیشود و بر رابطه و ربط حاکم میشود .

برادر انارکی : آیا فرق قانون با رابطه جامعه چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : رابطه در مرتبه تحقق وجود حقیقی خارجی دارای اثر است . قانون حاکم بر تعین کیفیت معادله است .

برادر انارکی : یعنی بیان رابطه قانون میشود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه بیان یعنی چه ؟ شما بفرمائید رابطه تابع چیست ؟ می گویم تابع قانون .

برادر انارکی : رابطه تابع رابطه جامع است .

برادر حجت الاسلام حسینی : نه رابطه تعققا تحت رابطه جامع قرار دارد نه اینکه تابع رابطه جامع است . تبعیت به این معنا که کیفیت حرکت را مشخص کند امر ثابت می خواهد عوض کردیم در تغییر اگر امر ثابت را نپذیرید حرکت را نپذیرفته اید همانجا دوئیت آن را با رابطه تمام کردیم حال اگر می خواهید من دوباره تقریر کنم به خاطر مبارکتان بیاید گفتیم که حرکت بدون جهت نمی شود جهت بدون خصوصیت نمی شود . خصوصیت اگر ثابت نباشد به معنای اینست که این برایش مساوی باشد که از این جهت برود یا از آن جهت برود اگر تساوی نسبت به کل آمد حرکت ممتنع میشود آنگاه نتیجه این میشود که امر ثابت غیر از این است . غیر از شیی متغیر است یعنی تغییر برای ما ضروری می کند که یک امر ثابتی غیر از خودش را بپذیریم ولکن حاکم بر خودش است . یعنی این جهت تحت آن انجام می گیرد

برادر انارکی : با توجه به صحبتی که قبلا گفته بود رابطه جامع یعنی نتیجه معلوم می کند که اجزاء کجا باشند .

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا تحت چه چیزی مشخص می کند ؟

برادر انارکی : تحت رابطه .

برادر جاجرمی : برای تبیین مطلب از خدمتتان سئوال می کنم که این مطلبی که می فرمائید ما دو کیفیت جامع رابطه بین کیفیت جامع با دو کیفیت از سنخ خود کیفیتها هستند یا نه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ذاتا از یک سنخ هستند کیفیتا دو تا هستند

برادر جاجومی : متوجه نشدم .

برادر حجت الاسلام حسینی : ذات همه رابطه است اینجا اشکال نمی آید .

برادر جاجومی : ما دو کیفیت داریم یک کیفیت جامعه هم داریم .

برادر حجت الاسلام حسینی : یک خصوصیت داریم یک خصوصیت جامع

برادر جاجومی :بله رابطه بین خصوصیت جامع با این کیفیتها از سنخ خود کیفیتها هستند یا از سنخ اینها نیستند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : غرض شما از سنخ چیست ؟

برادر جاجومی : همان غرضی که در بحث اتصال و انفصال می فرمودید .

برادر حجت الاسلام حسینی : بحث اتصال و انفصال به این قسمت اجمال داشت اینجا مرتبه تفصیل آن است و هر مرتبه ای نسبت به مرتبه تفصیل آن روی خودش تأئید می کند .

برادر جاجومی : بهر حال همان غرضی که آنجا داشتیم همین جا سئوال می کنیم می گوئیم این کیفیت جامعه با کیفیتهای مشمول ، رابطه ای بین کیفیت شامل و مشمول از سنخ خود کیفیتهاست یا نه ؟ سنخیت کیفیت شامل با سنخیت کیفیت مشمول چه رابطه ای دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : سنخشان یکی است .

برادر جاجرمی : آیا رابطه بین اینها هم از سنخ خود کیفیتهاست یا نه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اشیاء هم عوض را متفاوت می بینند یا از دو سنخ می بینند جدای از هم . قند داریم خودکار داریم شما می گوئید اینها دو کیفیت از ماده هستند دو خصلت از کیفیت هستند . جامعه هر دوی اینها هم یک کیفیت است . سئوالی که من دارم این است که آیا می خواهید بگوئید موجودات همانگونه که در هستی جامعه مشترک دارند در کیفیت هم جامعه مشترک دارند یا نه ؟

برادر جاجرمی : در کیفیت جامعه مشترک دارند .

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر در کیفیت جامعه مشترک دارند یعنی شما همه کیفیات را از یک سنخ قبول کرده اید .

برادر جاجرمی : سئوال من همین است که رابطه بین کیفیتهای شامل و کیفیتهای مشمول از سنخ همین کیفیتهاست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بله باید از یک سنخ باشد .

برادر جاجرمی : پس باز بین آن کیفیتهائی که از سنخ این کیفیتهاست با خود کیفیتهای شامل و مشمول بایستی یک رابطه باشد آن رابطه از سنخ همین کیفیتهاست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه نباید دیگر رابطه ای باشد اگر از یک سنخ باشد مثل اینست که جهان یکپارچه است یک شیی باشد اگر چنین بود دیگر شما نمی توانستید سنخ را بگوئید اینجا جهان یکپارچه رابطه شد .

برادر جاجرمی : یکپارچه یک کیفیت شد .

برادر حجت الاسلام حسینی : هیچ عیبی ندارد کیفیت را هم رابطه بنامید .

برادر جاجرمی : کیفیت کل جهان با کیفیت اجزاء رابطه ای دارد ؟ رابطه بین آن از سنخ ...

برادر حجت الاسلام حسینی : دیگر رابطه نفرمائید بگوئید کیفیات متصل هستند ؟ می گویم بله .

برادر جاجرمی : اتصال مطلق ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : کیفیات اتصال مطلق دارند و لکن کیفیاتی ...

برادر جاجرمی : پس حرکت سلب میشود ...

برادر حجت الاسلام حسینی : کیفیات متحول هستند یادمان نرود.

برادر جاجرمی : اگر بین کیفیات اتصال مطلق باشد حرکت ممتنع میشود .

برادر حجت الاسلام حسینی : کیفیات متحول متصل هستند درذ اتشان و جوهرشان زمان را گرفتید.

برادر جاجرمی : می فرمائید کیفیات متحول متصل هستند ؟ علت این تحولشان چیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی :اختلاف نسبیتشان نسبت به زمان بعد .

برادر جاجرمی : آیا اختلا هستی آنها ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : کیفیتشان شما چرا ...

برادر جاجرمی : کیفیت که متصل بود .

برادر حجت الاسلام حسینی : متصل باشد نسبت به کیفیت بعدی اختلاف پتانسیل دارند یا نه ؟

برادر جاجرمی : پس هستی آنها عوض شد .

برادر حجت الاسلام حسینی : نه هستی که نمیشود عوض شود .

برادر جاجرمی : اینجا تحققش گرفته شد و در یک هستی دیگر رفت .

برادر حجت الاسلام حسینی : هستی ممکن به الذات را خاصیتی برایش قرار ندادید الا به ممکن بودن . بحث هستی شناسی هم که نداشتیم .

برادر جاجرمی : پس اگر کیفیتها متصل باشند حرکت ممتنع میشود .

برادر حجت الاسلام حسینی : چرا ؟ در مرتبه قانون محال است ولی کیفیتهاتی که قیسد متحول بودن به آنها میزنیم چطور ؟

برادر جاجرمی : روی این مطلب بیشتر دقت می کنم اما این بحث شبیه بحث سنتز در تز و آنتی تز است آیا تفاوتی با آن بحث دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : در آنجا تصضاد ذاتی بود تابی نهایت به امر واحد برگشت نکرد اینجا هم به امر واحد برگشت می کند و هم ذاتی نشد و از همین که فرمودید ذاتی نشد الی ماشاء ا... فوق می کرد فوق اولیه اش اینکه حرکتش اگر تحت امر ثابت در آید قدر متیقن پیدا می کند و مساءله تکامل در ادراکات مطرح میشود . نه تضاد در ادراکات تکامل را هم نتیجه می دهد نه تضاد در جامعه بلکه تکامل در جامعه .

برادر جاجرمی : آیا سنتز در آنجا همان جامعه مشترک و ربط جامعه نیست ؟

بردار حجت الاسلام حسینی : نه نمی توانید بگوئید آن را در مکان نمی گوید

برادر جاجرمی : آن را در مکان نمی گوید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بله در زمان می گوید سنتز مرحله تکامل یافته زمانی است .

برادر جاجرمی : سنتز تز و آنتی تز را در درون خودش دارد مکان را هم در بر می گیرد.

برادر حجت الاسلام حسینی : تعبیری را که آنها می کنند اینجور نیست .

برادر جاجرمی : آیا تأثیر متقابلشان مکان را نمی رساند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما از یک جا به یک جای دیگر می روید آنتی تز خودش را درون خودش می پروراند . بعد ترکیب این دو نتیجه می دهد سانتز را که سنتز خودش تز جدید است .

آیا این حرکت زمانی است یا نه ؟

برادر جاجرمی : این حرکت زمانی است که مکان را هم شامل است یعنی تاثیر متقابل نباشد که سنتز بوجود نمی آید .

برادر حجت الاسلام حسینی : یادمان نرود که می گویند تز ضد خودش را در درون خودش پرورش می دهد تاثیر متقابل شرایط است نسبت به جهت تأثیر دارد به نسبت به اصل حرکت شما دارید دوئیت را به جای دیگر بر می گردانید ثانیا ما می گوئیم مجموعه جهان بصورت یک سیستم و یک مقطع از نسبیت آنهم در حال حرکت مقطع ایستا است . آنها این فرمایش حضرتعالی را که نسبت به جهان می گویند این مرحله از جهان تز نمی گویند اینجا تز است آن یکی آنتی تز است جامعش هم زمان سنتز است . آنچه که ما می گوئیم که درباره مکان صدق می کند کما اینکه درباره زمان چنین است آن چیزی که حضرتعالی در مورد زمان می فرمائید (علی فرض صدقش) آیا درباره مکان می توانید صدقش را نشان بدهید ؟ یعنی آیا آنها می توانند بگویند ما چیزهای هم عوض را اسم یکی را تز و اسم دیگری را آنتی تز می گذاریم و سنتز هم باز هم عوضش هست یا می گویند در طول است ؟

برادر جاجرمی : قاعدتا در آنجا که تز و آنتی تز را درون خودش می پروراند نباید هم عوض باشند.

برادر حجت الاسلام حسینی : آنچه را که ما می گوئیم هم عوض هستند دوئیت خصلت خصلت شامل است .

بردار جاجرمی : یعنی قانون حاکم هم زمان را در بر می گیرد هم مکان را ، هم خارج از تأثیر و تأثر است یعنی هم حاکم بر تأثیر و تأثر اشیاء است هم حاکم بر تغییرات شیی است .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی رابطه جامعه بین زمان و مکان است.

برادر جاجرمی : آنها تضاد را که می گیرند فقط بر تغییرات حاکم است و چگونه هماهنگی تأثیر متقابل را با تضاد تمام می کنند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یک اصلشان تضاد است اصل دوشان تأثیر متقابل است .

برادر جاجرمی : جامع ندارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه این با منطق تضاد عیبی ندارد.

برادر حسینیان : ربط بین دو ربط جامع که در جزء باشند گفتیم از طریق ربط جامع است . یعنی ربط بین دو ربط از طریق ربط جامع حاصل میشود یک سئوال بنظر میرسد که در مرحله اول دو ربط خیلی کوچک از یک شیی یا از یک ربط جامع خیلی بزرگ چگونه حاصل میشود . مثلا ربط جامع بین یک جزء از فلز آهن با یک ربط جزئی از یک شیی دیگر مثلا از جنس پلاستیک اینطور که در مرحله مشمول هستند مشمول دو قانون متفاوت این دو رابطه جامعه چگونه تبیین میشود ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یک مولکول آهن اینجا داریم ربط جامعی دارد که از اجزاء مولکول آهن درست شده یک مولکول پلاستیک اینجا داریم آیا می گوئید چگونه این پلاستیک شده و آن دیگری آهن شده است ؟

برادر حسینیان : یعنی آیا این دو با هم ربط جامع دارند ؟ (ج _ حتما) یعنی خودشان با هم ربط ندارند و ربط جامع کلی است .

برادر حجت الاسلام حسینی : مثلا اگر گردش جاذبه تغییر کند در گردش دو مولکول این و آن تغییر حاصل میشود یا نه ؟

برادر حسینیان : یعنی از طریق جاذبه با هم ربط دارند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما شخص نفرمائید که از طریق جاذبه است یا چیز دیگر حتما باید ربط داشته باشند . اگر ربط نداشتند معنا نداشت جاذبه روی هر دو تاثیر بگذارد .

برادر حسینیان : خودشان مستقیما می توانند ربط داشته باشند یا حتما ربطشان اینجوری است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه حتما باید زیر سیستمها متناسب باشند یعنی اینجا و لو اینکه ما برای اینکه راه را پل بزنیم حرف را قطع کنیم فوری سر وقت جاذبه می رویم ولی می تواند یک ارتباطهای دیگری بین اینها باشد در

مرحله نازلتر خود این را در بحث جاذبه میتوانید دقت بفرمائید که حرکتهای درونی این با حرکتهای درونی آن ارتباطشان یک رتبه دیگر است ولو همه اینها در منظومه شمس هم حرکتهایش جائی دارد.

برادر حسینیان : یعنی همه اجزاٌ نهایتا در آن ربط جامع نتیجه کل با هم ربط دارند.

برادر حجت الاسلام حسینی : و همه منتجه کل در نسبیت نسبت به گذشته و آینده .

برادر حسینیان : یک سئوال دیگر در رابطه با خود ربط داشتم که آیا خصلت را شما ذاتی ربط می دانید ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : مثل اینست که بگوئیم معادله بودن را ذاتی خود معادله می دانیم ابتدائا خصلت رابطه را تابع معادله می دانیم ولکن به خود معادله که برسد بله ذاتی است . دیگر آنجا یک چیز است دیگر حرکت زمانی هم ندارد.

آنوقت ربط بین ربط و معادله حاکم و محکوم است .

برادر حسینیان : آنوقت اختلاف بین قوانین است که حرکت را در روابط ایجاد می کند یعنی خود ربط بدون قانون حرکت ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی : حرکت ربط تحت قانون ظاهر میشود .

برادر حسینیان : یعنی اختلاف بین قوانین و بین مراتب قانون ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : مراتب قانونی را اگر زمانی بگیرید آنجا بله ولی تغییر برای قوانین نیست . به خلاف مراتبی که در رابطه می گیرید باید مکانی بگیرید یعنی مرتبه بعدی لحظه بعدی میشود و مرتبه بعد از آن لحظه دیگر به همین ترتیب.

برادر سلیمی : یک سئوالی است که تبیین بفرمائید در جلسه قبل فرمودید که ما بحث ترکیب را علی فرض می گیریم و می خواستم ببینم میشود در این مناقشه کرد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بفرمائید اینجا برای استفاده کردن از خدمتتان است ما طی فرض گفتیم شما بگوئید ما قبول نداریم .

برادر سلیمی : اینجا دو اشکال به ذهن می آید که یکی اینست که از کجا اثبات میشود . که همه چیز مرکب است با توجه به بحث قبل که بحث ما محدود به بحث متغیرها میشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی حضرتعالی متغیرهای بسیط دارید .

برادر سلیمی : نه بحث ما محدود به بحث متغیرها میشد . قبول می کنیم که متغیرها مرکب هستند اما در کل جهان فرمودید ...

برادر حجت الاسلام حسینی : در همین قسمتی که فرمودید و همراه هستیم حرفق می زنیم .

برادر سلیمی : در مورد کل جهان می خواهیم نظر بدهیم که مرکب است.

برادر حجت الاسلام حسینی : آنهائی که زمان دارند مرکب هستند هر چیز دیگر که زمان نداشت مکا کاری به آن نداریم .

برادر سلیمی : مرحله بعد فرمودید که این رابطه ها ترکیب دو رابطه یا چند رابطه تحت شمولش است .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی ملاحظه ترکیب از موضع اصالت رابطه است ملاحظه ترکیب غیر از اینست که بگوئیم رابطه ترکیب میشوند . این دو تغییر است .

ملاحظه ترکیب ۱ - موضع اصالت رابطه غیر از اینست که رابطه ها ترکیب میشود .

برادر سلیمی : رابطه ها ترکیب نمی شوند یعنی رابطه جامع خصوصیتهای آنها را جمع می کند جامع به همین معناست.

برادر حجت الاسلام حسینی : مگر قبلا آنها رابطه جامع دیگری نبودند ؟

برادر سلیمی : حال فرض که بوده اند الان که در این رابطه آمده اند ...

بردار حجت الاسلام حسینی : پس بفرمائید در زمان حرکت می کنند نفرمائید در نبودن و ترکیب شدن . نفرمائید که ترکیب میشوند اگر این و آن قبلا یک رابطه ای داشته است حال یک رابطه دیگری دارد این حرکت زمانیشان را ملاحظه می کنید نه یک چیزی که قبلا نبوده یک ترکیب جدید داشته باشد .

برادر سلیمی : قبلا که این رابطه حاکم بر اینها نبوده است تحت یک رابطه دیگر بوده .

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی قبلا در این زمان نبوده تحت یک رابطه دیگر با هم ارتباط داشته اند یعنی ارتباطشان را قطع می کنید ؟ ارتباط مرکبها را قیچی می کنید بعد ترکیب می کند ؟ یعنی اینجا یک قوه ، یک سیم و یک لامپ داریم یک وقت می گوئید اینها رابطه ندارند یک وقت می گوئید اینگونه رابطه ندارند که در این

زمان پیدا کرده اند اگر بگوئید قبلا رابطه نداشتند باید پاسخ دهید الان چگونه ترکیب بشود علی فرض اینکه داشتند ترکیب دیگر و رابط دیگر و زمان دیگری در آن شکل دیگر ظاهر میشود .

برادر سلیمی : فرمودید بفرض اینکه ابتدا از موضع اصالت شیی برخورد کنیم و بخواهیم موضع اصالت شیی را بشکنیم می گوئیم این اشیاء تا مبهم قابل شکستن هستند بنابراین هر چه پائین برویم اشیاء رابطه میشوند .

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر اصالت شیی را بخواهید بشکنید اگر بخواهید نقض کنید از همان اول نقض کنید نمی خواهد که تا مبهم بروید بشکنید . بگوئید این اکسیژن است این هم ئیدورژن است این دو ، دو شیی هستند من می گویم اینها چگونه ترکیب می شوند ؟ رابطه که ندارند .

برادر سلیمی : قضیه بین دو حالت محصور میشود یا به یک جائی میرسیم که محدود میشود یا به یک جائی نمی رسیم اگر به یک جائی می رسد ما آخر به یک شیی می رسیم به رابطه نمی رسیم اگر به جائی نمی رسد لزوما باید بی نهایت باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : نه . چرا ؟ می گوئید یک پارچه رابطه است .

مگر حتما باید به شیی برسد ؟ می گوئید یکپارچه رابطه است .

برادر سلیمی : پس تابی نهایت ...

برادر حجت الاسلام حسینی : روابط محدودی هم هستند اگر همه جهان پنج رابطه محدود بودند حتما باید به شیی برسد ؟ برای رابطه تحقق عینی ملاحظه بفرمائید و متصل هم فرضش کنید .

برادر سلیمی : بنابراین ما به یک رابطه ای می رسیم که آن رابطه ، رابطه های تحت شمول ندارد .

برادر حجت الاسلام حسینی : نداشته باشد .

برادر سلیمی : و آن رابطه بسیط است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه رابطه به تمام آنها متصل است . شما دست به هر جا که بگذارید می گوئید متصل به همین عالم است . اینکه دیگر به جائی برسیم که پائین عالم باشد که پائین تر نداشته باشد ندارد به هر جا که دست بگذارید متصل بهمین عالم است .

برادر سلیمی : شما این تقسیم بندیها را فرمودید و گفتید رابطه ها رابطه تحت شمول دارند .

برادر حجت الاسلام حسینی : تحت شمول دارند از کدام زاویه ؟ از زاویه مقدمات که ملاحظه می کنید اول می گوئید تحت شمول دارند بعد چگونه می گوئید ؟ بعد می گوئید شامل و مشمول و اسم همه هم رابطه است یک شکل . یک پیکر و یک اندام را درست می کنند

برادر سلیمی : پس این تعریف که ترکیب از دیدگاه اصالت رابطه ترکیب روابط است قید می خورد ؟ یعنی ما تعریف می کردیم که شیی تحت رابطه است بنابراین ما به یک شیی می رسیم که رابطه نیست و چون رابطه جامع نسبت جامع دو چیز نیست .

برادر حجت الاسلام حسینی: این قدم اول صحبت بود قدم و دوم این بود که هر رابطه ای خصلتی دارد بهر رابطه ای هم که شما برسید یک خصلت دارد در نسبیت مگر شما چه می کنید یک وقت هست که مقدماتی را برای تقریب به ذهن می گوئیم به آخر بحث که می رسیم مقدمه اول که می گوئیم اصلا نمی گوئیم که ما شیی را قبول نداریم می گوئیم دو شیی هستند که رابطه اشان از سنخ اینها نیست ولی تا آخر کار که نمی گوئیم دو شیی بعد می گوئیم هر کدام از اینها هم خودش رابطه بین دو شیی است بعد آخر کار می گوئیم اصلا کلمه شیی را بی جا در اینجا آوردیم این خصلت مال این رابطه بود آن خصلت هم مال آن رابطه است به آخرین خصلت هم که می رسید می گوئید مال آخرین رابطه است .

برادر سلیمی : خصلت را هم شما ناشی از ترکیب دانستید.

برادر حجت الاسلام حسینی : شما برای تقریب یک مطلب مجبور هستید چنین بکنید چه نتیجه گرفتیم ؟ نتیجه این شد که اگر در دور دوم برگردیم دیگر هیچگاه نمی گوئیم که این خصلت ناشی از ترکیب است می گوئیم خصلت ناشی از این رابطه است آن خصلت هم ناشی از آن رابطه است . آن خصلت هم ناشی از آن رابطه است کجا خصوصیت متعین میشود ؟ تحت نسبیت .

برادر سلیمی : آنگاه نسبیت حکم می کند که این شیی بسیط نباشد و مرکب باشد. یعنی خود این رابطه مرکب از رابطه های دیگر باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی : در موضع ترکیب و تجزیه که شما نگاه می کنید این موضعی است که هنوز شیی را ملاحظه می کنید یعنیس اگر خصلت مال رابطه درست بود می گفتید رابطه شماره الف خصلت روشن شدن را

دارد خصلت شماره " ب " خصلت سوزاندن را دارد والی آخر و همه را هم یکپارچه دیدید . البته برای تقریب مطلب ناچار هستید آغاز کنید و بگوئید دو شیی داریم و یک رابطه .

برادر سلیمی : پس بالاخره به محدود می رسیم تابی نهایت که معلوم نیست برویم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما به محدود برسید تقسیم را ده تاکنید نمی خواهد بگوئید سر کلاف از دستم و مبهم شد شما به ده تا برسانید ولی هر ده تا خصلتشان بر اساس رابطه است . رابطه اول این خصلت ، رابطه دوم آن خصلت رابطه سوم خصلت دیگر و الی آخر .

برادر انارکی : قوام رابطه آخری به کجا بر می گردد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : به رابطه اولی هیچ فرقی ندارد یعنی شما در نسبیت می توانید بگوئید این پائین است و آن بالاست ؟ می توانید بگوئید این چه نسبیتی است . این درست است .

برادر سلیمی : اینکه فرمودید قوام منتجه به منتجه است جزء مقدمات است ؟ اول فرمودید قوام منتجه به اجزاء است .

برادر حجت الاسلام حسینی : ما برای تقریب مجبور شدیم از این مقدمات ذکر کنیم .

برادر سلیمی : پس بفرمائید که در آخر نتیجه چه شد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نتیجه این شد که شما در هر مقدمه ای نسبت به مؤدای خودش اشکال کن بگو این قبول ندارم ولی اگر نتایج مقدمات وارد یک وادی دیگر شد میگوئید ما قبول نداشتیم که در این وادی بیائیم این نمیشود .

برادر سلیمی : یک سئوال که آقای حسینیان هم فرمودند که شما خصلت را ذاتی رابطه می خواهید بگیرید یا نه ؟ شما فرمودید بله خصلت ذاتی معادله است نه رابطه و معادله حاکم بر رابطه است . یعنی خصلت را بهرحال ذاتی معادله می گیریم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آنگاه خصلت ذاتی هماهنگی میشود .

برادر سلیمی : این مساءله به اینجا میرسد که خصلت ذاتی قانون باشد .

برادر حجت الاسلام حسینی : امر ثابتی که هماهنگی را تمام کند .

برادر سلیمی : آقای خوش اخلاق یک مطلبی را در مباحثه می فرمودند که قانون ممکن است شکسته شود شما فرمودید که این قانون را نسبت به ادراکات نمی توانیم بگوئیم شکسته میشود . یعنی نمی توانیم بگوئیم تمام ادراکاتی که ما داریم ممکن است فردا شکسته شود مطالب حقی که نسبت به اصول اعتقاداتمان می گوئیم قابل شکسته شدن نیست یعنی قانون هست که قابل شکسته شدن نیست حال می خواستم سئوال کنم که آیا این امر ثابت اگر مخلوق باشد قابل این هست که تعویض شود یا اعدام شود . یعنی این امکان برای خود من هست که یک امر ثابت دیگری با یک نقشه دیگری ...

برادر حجت الاسلام حسینی : در امر قانون بر خلاف چیزهائی که تحت قانون هست که آنها را می گوئید حرکت و تغییر و تکامل دارند در نفس خود قانون این را نمی توانید بگوئید.

برادر سلیمی : در همین جا ما در اثبات اصول اعتقادات تکیه به قوانینی می کنیم که آن قوانین هم حتما به امر ثابت متکی هستند.

برادر حجت الاسلام حسینی : بله یعنی ادراک ما تحت آن امور ثابت رشد می کند یعنی ادارکی از امر ثابت است.

برادر سلیمی : یعنی آن ادراک متکی به آن است.

برادر حجت الاسلام حسینی : مثل تغییرات که متکی هستند.

برادر سلیمی : اگر آن امر ثابت قابل خلع و اعدام و تعویض باشد این ادارکی هم که نسبت به خداوند داریم آیا قابل تغییر میشود.

برادر حجت الاسلام حسینی : این تغییر یادمان نرود که آن امر ثابت را به علت غائی متصلش کرده ایم اگر علت غائی بخواهد تغییر کند حتما ادارکات ما هم باید تغییر کند.

برادر سلیمی : ما می خواهیم بگوئیم ادراکات ما صحیح است و شکسته نشدنی است و اینکه خداوند ...

برادر حجت الاسلام حسینی : صحیح و غلط را باید اول تمام کنیم اگر هماهنگی با کمال مطلق شد یعنی هماهنگی فعل با صفت فاعل و هماهنگی صفت فعل با صفت فاعل و هماهنگی علت غائی با صفت فعل معنا ندارد که فرض شکستن در آن بکنیم و اگر فرض کنید آن صفت فعل نباشد معنایش اینست که فرض کنید آن صفت متناسب با خالق نباشد .

برادر سلیمی : پس اینکه قانون شکسته شود امکان ندارد.

برادر حجت الاسلام حسینی : به این معنا که حضرتعالی می فرمائید نه امکان ندارد. یعنی نقشه ای را که خداوند جهان بر اساس آن جهان را بطرف علت غائی می برد که تمام مراتب تفضلات در آن هست چنین نیست که خداوند تبارک و تعالی وسط کار ظلم کند و همه دارو دستگاه را لغو کند.

برادر سلیمی : عرض من اینست که آیا همینکه می فرمائید هماهنگی کمال مطلق با صفتش است و صفت فعل با صفت فاعل و کلیه قوانینی که بر اساس آن اثبات می کنیم مثلا اینکه مطلق نمی تواند مطلق خلق بفرماید یا مطالبی از این قبیل که در مورد کل جهان و بسیط است...

برادر حجت الاسلام حسینی : در هستی شناسی که رفتیم پایگاه هستی شناس ما مثل پایگاه درست کردن این لیوان است هیچ فرقی ندارد ...

برادر سلیمی : بخاطر اینست که ما یک امر ثابتی برای خلقت قائل شدیم که آن امر ثابت را الان قابل تعویض نمی دانیم ولی فرض دارد که تغییر کند؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه فرض ندارد اگر فرض ظلم بکنید فرض دارد فرض لغو بکنید فرض دارد فرض جهل بکنید فرض دارد اگر حضرت حق سبحانه و تعالی را منزه دانستید نمی توانید این فرض را بکنید.

برادر سلیمی : این مسائله عدل که مطرح است ....

برادر حجت الاسلام حسینی : هماهنگی فعل با فاعل.

برادر سلیمی : پس عدل حقیقی دارد که خداوند بر طبق آن خلق می فرمایند

برادر حجت الاسلام حسینی : بفرمائید ذاتی که منزه از ظلم است حقیقی دارد ذات حق که منزه از نقص است حقیقتی دارد معنا ندارد که بگوئیم خدا اراده کند که خدا نباشد.

برادر سلیمی : مطالبی که الان فرمودید که هماهنگی با کمال مطلق و غیره .

برادر حجت الاسلام حسینی : همه اینها از صفات تنزیهی و جلال خداوند است.

برادر سلیمی : یعنی وجود عدل هم متکی به حضرت حق میشود؟

برادر حجت الاسلام حسینی : به تنزیه حضرت حق سبحانه و تعالی صفات ثبوتیه به صفات سلبیه بازگشت میکند ادارکی که شما از ماده و نقایص دارید است که منزهش می کنید در کمال مرتبه تنزیه که عقلمان از حضرت حق میرسد.

برادر سلیمی : این برای ذهن من جدید است.

برادر حجت الاسلام حسینی : نه ما استفاده از حرف خودتان کردیم.

برادر سیف : آیا رابطه هستی دارد؟

برادر حجت الاسلام حسینی : هستی رابطه خارج از بحث موضوع است.

برادر سیف : پس بود و نبودش

برادر حجت الاسلام حسینی : بله هستی دارد ولی هستی آن خارج از بحث ماست.

برادر سیف : در جهان جزء رابطه چیز دیگری هست.

برادر حجت الاسلام حسینی : آیا غیر از اینکه چیزی متکیف به کیفیت باشد یا می گوئید چیزی غیر از کیفیت ؟ اگر می گوئید چیزی غیر از کیفیت می گویم کیفیت را در اینجا در هستی بحث می کنید چیزی هست می فرمائید.

برادر سیف : جهان چیزی جز کیفیت است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : عبارت حضرتعالی را بنویسم و برایتان بخوانم.

برادر سیف : در هر دو فرضش " است و هست " جواب بدهید.

برادر حجت الاسلام حسینی : می گوئید جهان چیزی به جز کیفیت هست؟

این بحث در هستی شناسی هست یا نه ؟

برادر سیف : شما علی فرض این حرکت کردید که است یا هست یا نیست ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شما بحث را روی هستی بردید یا نه ؟

برادر سیف : بحث روی کیفیت است.

برادر حجت الاسلام حسینی : نسبت به کیفیت ...

برادر سیف : جهان کیفیت دارد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : با لغت که نمیشود چه بگوئید دارد یا غیره شما بحث را گاهی در هستی می برید. بنده عرض می کنم کیفیت حد وجود است. جدای از هستی ممکنات هم نیست . هستی ممکن بدون کیفیت هم محال است این ربطی به بحث اینجا ندارد این بحث باید در هستی شناسی سئوال شود که آیا هستی محدود به چیست ؟ هستی ذاتا چیست ؟

برادر سیف : بسیار خوب حال می پرسیم آنچه که مورد بحث ما قرار گرفته مرکب است ؟ متکیف است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : این حرف خوبی است بلکه متکیف است متعین است.

رادر سیف : آیا ما در نهایت می خواهیم راجع به هستی این از طریق توجه به کیفیتش نظر بدهیم ؟ برادر حجت الاسلام حسینی : در نهایت پس اینکه کیفیت شناسی تمام شد هیچگاه درباره هستی نمی توانیم جز از طریق کیفیت سخن بگوئیم یعنی استدلالهائی که ما می کنیم توجه به کیفیت است. مفاهیم متعددی است که اینها را منظم می کند.

برادر سیف : پس ما توجهی به متکیف می کنیم تا راجع به هستی آن نظر بدهیم . بنابراین از دید ما آنچه که می خواهیم راجع به دلالتش نظر بدهیم به عبارتی می خواهیم هستی شناسی کنیم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : آخر کار بله.

برادر سیف: الان از محدوده موضوعی بحثمان متکیف ها هستند و گفتیم که متکیف ها هم جز روابط نیستند.

برادر حجت الاسلام حسینی : بعد رابطه بین متکیف و کیفیت را شما صحبت می کنید و می گوئید ربطه بین هستی و کیفیت را برایمان بگوئید این هم بعدش هست.

برادر سیف : اثر و خصلت جز از کیفیت و هستی است ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : خصلت و اثر را که می گوئید در آن تعدد را هم ملاحظه می کنید یا نه ؟

برادر سیف : نه تجریدی ملاحظه می کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : خوب در بحث تجرید صحبتش را می کنیم.

برادر سیف : مگر ما بدون تجرید حکم به خصلت دار بودن روابط و معادلان را می توانیم بدهیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : شما می گوئید من در مورد تعدد خصال صحبت نمی کنم. درباره خود خصلت می خواهم صحبت کم آن یک بحث دیگر است درباره هستی کیفیت اگر بخواهید صحبت کنید اولین قدمش اینست که درباره کیفیت و خصلت تجریدی بحث کنیم ولی الان که آن بحث را نمی خواهیم بکنیم.

برادر سیف : ما بدون اینکه تصور خصلت بصورت انتزاعی بکنیم می توانیم راجع به آن صحبت کنیم؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نظرمان از این صحبت کردن به چیست ؟ _ درست است که ما کلمه خصلت را می گوئیم ولی نظرمان به خصلتها هست در مورد متعددها صحبت می کنیم یا درباره خودش صحبت می کنیم؟

برادر سیف : درباره ذاتش صحبت نمی کنیم اما نسبت به تعدد خصلتها نظر داریم.

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت. تعین خصلت همان چیزی است که باید در نسبیت تمام شود تا بتوانیم کار منطق را آغاز کنیم.

برادر سیف : وقتی می گوئید خصلت از معادلان است نسبت به ذات خصلت نظر دارید که از معادلات است یا نسبت به کیفیت آن.

برادر حجت الاسلام حسینی : در اینجا که می گوئیم خصلت علت میخواهد عین وقتی است که می گوئیم از معادلان است. یعنی در اینجا درباره علت خصلت صحبت می کنیم

برادر سیف : علت وجودی ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه علت تکیف علت تغایری.

برادر سیف : پس اینجوری نفرمائید که مشتبهه شود.

برادر حجت الاسلام حسینی : عیبی ندارد صحبت ما را اصلاح کنید.

برادر سیف : علت خصلتهاؤ علت وجود خصلت معادله نیست. علت کیفیت ...

برادر حجت الاسلام حسینی : قطعا . علت کیفیت ، علت تعین است.

برادر سیف : اما روابط چکاره بودند ؟

برادر حجت الاسلام حسینی :روابط تحقق آن قانون هستند یعنی تکیف گاهی شما قانونش را دارید گاهی محقق میشود این دو تاست یعنی قانون فردا صبح قطعا محقق نیست . و لکن قانونا هست آن قانون حق هست چنین نیست که آن قانون باطل شود.

لا ریب فیه. حتما هم می آید و لکن الان که محقق نیست.

برادر سیف : یعنی قانون جدای از کیفیت وجودی دارد که در طول زمان ساری و جاری میشود.

برادر حجت الاسلام حسینی : که زمان تحت آن ساری و جاری میشود و قانون که نباید اسم زمان آورد در قانون که گفتیم امر ثابت.

برادر سیف : علی فرض آن به تناقض برخورد می کنیم یا نه ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : نه شما تحت آن قانون حرکت می کنید خود آن قانون که نمی تواند حرکت داشته باشد اگر قانون به معنای ادراک از قانون باشد قانونی به معنای روابط این اشیاء باشد راست است قانون هم تغییر دارد ما تغییر می کنیم اگر قانون به معنای معادلان نسبی حاکم بر تغییرات باشد آن حاکم و ثابت است.

برادر سیف : شیی از دیدگاه شما چه مفهومی دارد؟

برادر حجت الاسلام حسینی : شیی به معنای کیفیت میشود و نهایت به معنای رابطه میشود.

برادر سیف : یعنی رابطه همان شبی است و شیی همان رابطه است.

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی نه به تأثیر تعینی به معنای اینکه به اصطلاح ... گاهی زمان و مکان را از هم جدا می کنیم گاهی نمی توانید جدا کنید شیی در بیان اول مکان را از زمان جدا میکند در بیان دوم اصالت رابطه مکان جدا از زمان نیست.

برادر سیف : وقتی که شیی همان رابطه باشد و اصالت را به شیی بدهیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : نه برای مفهوم شیی بفرمائید یک چیز دیگر بگوئید مفهوم شیی هم در دستگاه تعاریف شما جائی دارد؟ می گویم مفهوم مکان را دارد.

برادر سیف : و زمان مفهوم .... ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : و زمان مفهوم خود زمان را دارد من می گویم آن شیی را که قبلا صحبت می کردید و زمان را از مکان جدا می کردید قبول نداریم شیی که جدا باشد و بعدش زمان نباشد و در حال تغییر نباشد به عبارت دیگر شیی بعنوان متحول می گوئید آن را درایم. شیی را به معنای چیز ثابتی می گوئید که بشود ... اگر بعض از تعابیر را که در السنه هست کلیه همانئی را بگوئید که بگوئید این همان است این اشکال پیدا می کند چون به این شما و نه همان شما مصداق این را ندارد ولی اگر به معنای این بگوئید که این همانی در مرتبه ادراک و انتزاع و نظر درباره تجرید و حکم نسبت به هستی آنجا جایش هست و سر جایش هم احترام خودش را دارد ولی در موضع عینی که می رسید این نه آنی است نه این همانی . این آن نیست اگر این آن نیست گفتید آنگاه این آن شما هم شیی است ولکن به غیر آن نیست این آن نیست هم در زمان و هم در مکان این نه آنی غیر از این همانی است.

شما شیی را که بتوانید روی أن دست بگذارید و بگوئید این قوطی کبریت ثابت که ندارد مثلا یک صفحه ای را رنگهای مختلف می زنند و می چرخانند شما آن را سفید می بینید شما نمی توانید بگوئید که این سفید است می توانید بگوئید ترکیب نورها سفید دیده میشود این هم ثابت دیده میشود نه اینکه واقعا ثابت باشد بله تحت امر ثابت است و مهم مطلب اینست که در بحث تضاد دیگر تحت امر ثابت نمی آید و لذا ادراک و شناخت و همه چیز زیر سئوال میرود از صحبتی که اینجا کردیم پایگاه همه استدلالهایمان ثابت و محکم سر جایش است.

برادر سیف : من انشاء ا... باز دقت می کنم و در جلسه آینده اگر لازم شد ادامه می دهیم اما بحث ما قبل از منطق بود و بنابراین از فلسفه نباید چیزی فرض بگیریم بنابریان مرکب بودن جهان را در کجا اثبات کردیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : شما حرکت را برای جهان پذیرفتید ؟

برادر سیف : برای کل جهان بعنوان یک مجموعه متحرک در کجا اثبات شد ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : رابطه بین زمان و مکان را پذیرفتید ؟

برادر سیف : در شیی متغیر بله .

برادر حجت الاسلام حسینی : ما نسبت به همان شیی متغیر جهان متغیر صحبت می کنیم ما درباره جهانی صحبت می کنیم که آن جهان در حال تغییر است.

برادر سیف : نهایتا وقتی می خواهیم بگوئیم این جهانی را که ما فرض کردیم همان جهانی است که بدنبال دلالتش در هستی شناس هستیم ، هست یا جهان ذهنی است. اگر یک جهان ذهنی است که بدنبالش نیستیم اگر همان جهان ذهنی ما جهان عینی است پس اثبات متغیر بودن آن باید شده باشد حال یا باید قبل از منطق این را بتوانیم تمام کنیم ...

برادر حجت الاسلام حسینی : شما یک مجموعه دارید و می گوئید این مجموعه ذهنی در عینیت هم یا یک قسمتش ثابت است یا ثابت نیست.

برادر سیف : چرا یک قسمت ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : بخض از جهان یا تغییر می کند یا قسمتی از آن ثابت است.

برادر سیف : این فرض را که نتوانستیم بکنیم گفتیم که اگر جهان ثابتی باشد به این معنی که هیچ نحوه حرکتی در آن نباشد و هیچ تصوری از آن نخواهیم داشت بنابراین راجع به آن صحبت نمی کنیم اگر قرار شد صحبت کنیم جهان متغیر را صحبت می کنیم وقتی هم خواستیم راجع به جهان متغیر صحبت کنیم باید ابتدا اثبات کنیم که جهان متغیر است.

برادر حجت الاسلام حسینی : ما ادراکی راجع به جهان غیر متغیر نداریم اگر بخشی از آن هم غیر متغیر باشد ما ادراکی از آن هم نداریم ما در بخشی که داخل در ادراک شماست صحبت می کنیم.

برادر سیف : پس فرص می گیریم جهان مرکب است.

برادر حجت الاسلام حسینی : آن بخشی را که شما فرض کردید جهان متغیر است یعنی ما متغیرهائی که مشا ملاحظه کردید درباره مکان و زمان دارها ، قانون حاکم بر زماندرها نسبیت زمان دارها در این قسمت صحبت کردیم.

برادر سیف : یعنی پذیرفتیم که درباره جهانی که مرکب است صحبت می کنیم یا جهان را تفکیک نمی کنیم یا می گوئیم بهر صورت درباره هستی مرکب صحبت می کنیم.

برادر حجت الاسلام حسینی : درباره هستی متغیر صحبت می کنیم.

برادر سیف : متغیر و مرکب و این را کجا اثبات می کنیم ؟

برادر حجت الاسلام حسینی : تغییر را ثابت کردیم .

والسلام

بسمه تعالی

جلسه ۸۴

برادر معلمی: بسم الله دو جلسه واحدی که در خدمت برادران بودیم دو مرتبه پیرامون همان مطالبی که به صورت علی فرض در دو جلسه مشترک قبل جناب آقای حسینی فرمودند و در ادامه بحث امر ثابت واحد در حرکت بود ثابت شد و بعد یک تذکری خدمت برادران عرض شد که اصل منطق انطباق که تمام این زحمات و فکرها به خاطر آن است در همین یک مهره حل می شود و اگر ما بتوانیم این مطلب را تمام کنیم که از امر ثابت واحد چگونه امور متغایر متعدد و متغیر شکل می گیرد و متعین می شود و رابطه آن امر ثابت واحد به این امور متعدد متغیر و متغایر چگونه است. بعد این مطلب در همه جاهای دیگر پاسخ سوالات ما را می دهد پاسخ این سوال را می دهد که یک امر واحد که قوانین رساله باشد و در گذشته در بحث اجتهاد بحث آنرا تمام کردیم چگونه بر مصادیق آن در خارج که شرایط متغایر زمانها باشد جاری می شود و شرایط را عوض می کند چگونه ما می توانیم شرایط موجود را به شرایط مطلوب تغییر بدهیم آیا اگر همانجا جواب داده باشد آیا نباید گفت که بین شرایط موجود و شرایط مطلوب باید جامع مشترکی باشد. آنگاه ببنیم که از جامع مشترک چه قیدی خورد است که شرایط موجود بوجود آمده است بعد از آن ما باید چه اعمالی را انجام دهیم. چه تعویض ربط یا تعویض شیی یا تعویض خصلتی را باید انجام بدهیم که شرایط موجود به شرایط مطلوب تبدیل شود بعد از آن می توان پاسخ ما را بدهد که شیی مرکب و اجزاء چه رابطه ای با یکدیگر دارند . یک شیی مرکب را یک خصلت جدید را که بخواهیم بوجود آوریم. (حتی اگر در صنعت بشاد) چگونه باید از آن اجزاء استفاده کنیم و یک مرکبی را بوجود آوریم بنابراین چون این بحث مهره اصلی خواهد بود و خود جامع مشترک زیر مجموعه های آن خواهد بود برادران انشاء الله خوب دقت کنند تا این مهره را به خوبی زیر تمام کنیم تا در حین بحث وارد یکی از مصادیق خاص این امر به نحوی نشویم

که مطلب از کلیت بیفتد تا بعد نتوانیم پاسخگوی نقاط دیگر باشیم. بلکه در این امر مهم بتوانیم ابداع احتمال کنیم و یک اجمالی از آن را در نظر بگیریم و آنرا در نقاط مختلف امتحان کنیم زیرا که می دانیم آنها به صورت سیستمی با هم ربط دارند بعد مرتب که در مواضع مختلف آنرا آزمایش می کنیم از اجمال آن کم می شود و روشنتر می شود آنگاه آن مطلب را در جای دیگر در تغییر در جایی که وضعیت شیی را بخواهیم عوض کنیم و شیی جدیدی را بوجود آوریم و وضعیت ؟؟؟ را از این حالت به حالت دیگری ببریم رابطه اش با قوانین رساله چگونه است؟ و همه این ارتباطات را که بررسی کنیم مطلب بیشتر تبیین می شود سپس از دوستان خواسته شد که با توجه به همان مقدماتی که قبلا تمام کردیم فکر کنند که چگونه می توانیم ربط بین امر ثابت واحد را با امور متغایر متغیر و متعدد تمام کنیم و روشن کنیم که آن امر چگونه این کیفیات را متعین می کند. رابطه بین آنها چگونه است و سپس بگویند که آیا اگر خبواهیم این سیر را طی کنیم تا بحث روشن شود همان مقدمات قبلی کفایت می کند یا باید آن مقدمات را به شکلی ترکیب کنیم؟ یا لازم است مقدمه ای دیگر را اضافه کنیم تا بتوانیم آن سوال را پاسخ دهیم؟ چه سیر گفته شد آن سیری که بیشتر روی آن صحبت شد این بود که اول از همه بیاید بحث ترکیب را تمام کنیم و بعدا بحث رابطه را تمام کنیم و بعدا بگوییم کسی که تغییر را پذیرفته باشد ضرورتا ترکیب و مرکب را پذیرفته است اگر کسی ترکیب را بپذیرد . رابطه را پذیرفته است یعنی بین آن اجزایی که معتقد شده است در این ترکیب وجود دارند حتما رابطه را پذیرفته است. سپس بحث را ادامه بدهند و تعین خصلت در رابطه را تمام کنند که بحث سیستم هم همینجا تمام می شود و بعد از آن برگردیم و مطلب را در شاخه دیگری آزمایش کنیم و از اجمال آن کم کنیم.

در این قسمت اول که در جلسه واحد وارد شدیم دوستان روی دو مطلب بحث می کردند یکی همان صحبتی که جناب آقای سیف قبلا گفته بودند که همینکه می گوییم امر ثابت واحد متعین می کند تغییرها و تغیرهای مختلف را اگر رابطه علی و معلولی را قائل باشیم و بگوییم هر علت یک معلول دارد در اینجا که یک امر ثابت واحد است و اینها هم امور متغایری هستند. ابتدا به نظر می رسد که یک علت معلولهای مختلفی دارد. اما اگر آن قانون کلی نخواهد بشکند که هر علت یک معلول داشته باشد, این متغایرین باید جامع مشترکی داشته بشاند که معلول آن

علت, جامع مشترک این متغایرین باشد, تا آن قانون شکسته نشود این یک بحثی بود که در دو جلسه مشترک گذشته مقداری در مورد آن بحث شده است.

یک بحث دیگر هم مطلبی بود که آقای حسینیان فرمودند , در مورد اینکه تغییر ضرورتا ترکیب را می رساند و مرکب بودن متغیر غیر قابل انکار است زیرا وقتی می گویید" تغییر" می گویید چیزی یا کیفیتی تغییر کرده است که حالت اولیه آن اینگونه بوده است و بعد با اضافه شدن یا کم شدن چیزی به کیفیت دیگری تبدیل شده است. بنابراین تغییرنشان دهنده ترکیب است. یعنی خصلت دوم مرکب از خصلت اول بعلاوه یا منهای یک چیز با خصلت دیگر است. اما صحبتی که دوستان در نقض می گفتند این بود که موقعی که ما بحث تغییر را مطرح می کردیم نظر به جامع مشترک نداشتیم بلکه نظر به وجه افتراق داشتیم, می گفتیم توالی دو کیفیتی کیفیتی بعد از یک کیفیت دیگر می آید, یک مقدار پیرامون همین مطلب صحبت شد که وقتی می گوید توالی "دو کیفیت" یعنی جامع مشترک گرفته اید, یعنی گفتن "دو" از یک طرف تغایر را نشان یم دهد و از طرف دیگر نشانگر وجه مشترک نیز هست. یعنی "دو" تا "یک" بوده است که قابلیت جمع داشته اند و شما جمع کرده اید و این "دو" جامع مشترک آن دو "یک" هست, وقتی بدنبال "دو" قیدی را و مطلبی را اضافه می کنید ان مطلب جامع مشترک بین آندو بوده است اگر گفتید "دو کیفیت" , "کیفیت" جامع مشترک آن "یک" ها است. آنها کیفیتهای خاص بودند , دو شیی خاص بودند , حال که با هم جمع شده اند آن طرف معادله را جمع کرده اید و "دو" نامیده اید و این طرف معادله را هم جمع کرده اید و مثلا گفته اید: "دو کیفیت" به عنوان مثال می گفتیم که اگر یک سیب و یک انار را بخواهند با یکدیگر جمع کنند وقتی که بخواهند بگویند "دو" حتما آن طرفش را هم باید باتکاء جامع مشترک جمع کنند یعنی باید بگویند "دو میوه" یعنی چیزی را بگویند که جامع مشترک انار و سیب باشند . یک مقدار روی این مطلب صحبت شد که "دو" در عین اینکه نشان دهنده تغایر جامع مشترک و ترکیب هم هست و اینکه تا کیفیتهای جامع مشترک نداشته باشند قابلیت جمع ندارند که شما آنها را جمع کنید بلکه اگر معتقد به جامع مشترک نیستید بهتر است از لفظ "دو" در تعریف تغییر استفاده نکنید و بگویید کیفیتی بعد از کیفیت دیگر آمده است البته هر لفظی را هم که بکار ببرند با مجبورند به جامع مشترکی تن بدهند, ولی باز همانجا هم اگر بخواهند بگویند کیفیتی بعد از کیفیت دیگر می آید, که باز لفظ کیفیت برای هر دو آنها استفاده

کرده اند و کیفیت را جامع مشترک آنها دانسته اند, اگر بخواهند جامع مشترک نگیرند, حتما باین بین آنها انفصال مطلق را قائل باشند. یعنی آن دو چیز را کاملا از یکدیگر جدا کنند و این در بحثهای قبلی رد شده است.

یک مقدار دیگر هم باز در مورد اینکه مگر کیفیتها چه هستند بحث شد و اینکه کیفیت غیر از آثار چیز دیگری نیست و اینکه چنانکه (قبلا در بحثهای گذشته پیرامون تغییر روشن شد کیفیت اول در کیفیت دوم نقش دارد اگر که بخواهیم نقش آنرا نفی کنیم و بگوییم اولی در دومی اثری ندارد باید بین آندو انفصال مطلق قائل باشیم که انفصال مطلق بین آنها را هم قبلا نفی کرده ایم بنابراین کیفیت اول در کیفیت دوم اثر دارد و همچنین چون کیفیت جدید غیر از کیفیت سابق بود و کیفیت جدیدی است, پس حتما به آن اثر چیزی اضافه یا چیزی کم شده است که اثر جدیدی ظاهر شده است و این نشان دهنده این است که اثر و خصلت و کیفیت ها مرکب هستند.

یک مقدار درباره همین مطلب در جلسات صحبت شد که هم اکنون دوستان در همین باره و درباره کیفیت ادامه بحث در تبیین اینکه چگونه با توجه به بحث ترکیب ضرورت رابطه اثبات می شود بعد از اثبات رابطه در ترکیب اصالت رابطه و اینکه چیزی غیر از رابطه نیست اثبات می شود.

مطلب دیگری نیز به عنوان یکی از شاخه های فرعی بحث بود که اگر از بحث ترکیب بخواهیم شروع کنیم پس از آن جواب این مطلب را چگونه می دهیم که اگر همیشه با تجزیه شیی مرکب به مرکب کوچکتری می رسیم آنگاه باید سیر بینهایت در تجزیه مرکب را قائل باشیم ولی این درست نمی تواندباشد زیار یک محدود خصلت نامحدود نمی تواند داشته باشد و نا محدود در محدود نمی گنجد اگر هم بخواهیم از آن طرف جواب دهیم که سیر تجزیه پذیری مرکب را محدود بدانیم یعنی بالاخره به یک شیی بسیط برسیم به معنی آن است که آن کیفیت آخر خصلت پذیر نباشد حال آنکه چیزی که بسیط باشد و خصلت نپذیرد چگونه می تواند با چیزی جمع شود و خصلت جدید حاصل وشد بدین ترتیب دو طرف فرض می شکند و بن بستی بوجود می آورد اما دوستان دیگر جواب می دادند که این ناشی از آن است که با دید اصالت شیی به مسئله برخورد شده است. اگر از بحث اصالت رابطه شروع کنیم و سیستمی ملاحظه نماییم دیگر اول و آخر گفتن معنی پیدا نمی کند تا بگوییم وقتی ان را تجزیه کردیم به شیی بسیط می رسیم یا باز هم تجزیه می شود و تا بینهایت جلو می رویم؟ این بحث اصالت شیی بود که مطرح گردید , اما پس از این صحبت شد که اصلا از این راه وارد نشویم کلی این مطلب را تمام کنیم و سپس اگر معلوم

شد که باید سیستمی نگاه کنیم و اصالت رابطه هم تمام شد, آنگاه این مطلب را هم از آن طریق به سادگی می توان پاسخ داد.

برادر حسینیان: بسم الله بحثی را که از جلسات قبل دنبال می کردیم پیرامون تغایر و تغییر و هماهنگی و سنجش فی الجمله بود به نظر می رسید که در ابتدا تا مرحله تغییر توجه موضوعی ما به اصالت شیی بود , یعنی آنجا شیی را می دیدیم و تغایر را برای شیی تمام می کردیم و همچنین تغییر را بر اساس اصالت شیی بیان می کردیم اما وقتی که وارد بحث رابطه شدیم یک اشکال مطرح شد و آن اینکه ما چگونه از بحث اصالت شیی به اصالت رابطه اثبات بشود کجاست؟ چگونه تبیین شد؟ در این مورد به نظر رسید که در همان بحث تغییر که ما اشیاء و کیفیات را متغیر دانستیم و پذیرفتیم که یک کیفیت با کیفیت بعد بی خود رابطه دارد بحث ترکیب را به صورت اجمالی تمام کرده ایم البته باز اینجا گفته می شد که بحث ترکیب و بساطت و بساطت زمانی و ذاتی بحث هایی فلسفی است که بعدا باید عنوان بشود ولی با قبول متغیر بودن کیفیات, خصلت مشترک و جامع مشترک داشتن اشیاء حتما اثبات می شود و از اینجا می توانیم اجمالی از بحث ترکیب را تمام کنیم و بگوییم چون اشیاء مرکبند پس در ترکیب آنها خصلت رابطه است که منتجه را متعین می کند.

در اینجا اشکالاتی به این مطلب می شد که شما در بحث تغییر گفته اید یک کیفیت بعد از یک کیفیت دیگر می آید و اینجا هم همانطور که آقای معلمی فرمودند می گوییم ابتدائا به همین دلیل ما برای رسیدن به یک خصلت خاص حتما به سراغ یک کیفیت و خصلت خاص می آییم یعنی اگر بخواهیم بخار آب داشته باشیم حتما باید آب پیدا کنیم و بخار کنیم وس راغ هر خصلتی نمی رویم یعنی هر خصلت خاص یک خصلت خاص بروز می دهد. دوستان پاسخ می دادند که این منوط به امر ثابت است و به آن امر بر می گردد در آنجا باز می پرسیدیم آیا امر ثابت از یک راه یک خصلت خاص را می دهد؟ یعنی آیا امر ثابت می تواند از سنگ بخار حاصل کند یا حتما امر ثابت باید از طریق آب بخار را حاصل نماید؟ البته لازمه پذیرش اینکه این دو کیفیت متوالی منفصل باشند آن است که رشد علم زیر سوال برود و انتزاع نفقی شود و بحثی که قبلا شده است تکرار می شود که دیگر بین آب دریاچه مازندران و آب پارچ منزل ما دیگر آبها هیچ خصلت مشترکی نباید ذکر کنید زیرا دیگر خصلت مشترک معین ندارند چون انفصال مطلق دارند و بناگزیر برای توصیف یک چیز باید نیم صفحه کاغذ را سیاه کنید و بدین

ترتیب مفاهیم هم در نهایت محال می شود زیار بدون انتزاع مفاهیم محال است. لذا با قبول بحث تغییر و لوازم آن بحث ترکیب اجمالا تمام می شود و با پذیرش اجمال ترکیب در خصلت مرکب نهایتا به این می رسیم که ربط است که خصلت منتجه را متعین می کند.

برادر امیری: بسم الله مطلبی را که جناب آقای حسینیان فرمودند از زاویه ای دیگر تبیین می کنم البته پیش از آن دو مقدمه را عرض می کنم اول اینکه ما امر ثابت را پذیرفتیم , رابطه بین امور متغایر را هم بحث کردیم و اثبات شده است (چه آن متغایر در تغییر باشد و چه در تغایر) دوم اینکه تغییر از تغایر غیر قابل انفکاک است یعنی این به تبع آن امر قبلی غیر قابل انکار است. یعنی وقتی که می خواهیم بگوییم امور متغایر: امور متغایر چیزی نیستند جز مراحل مخلتف یا توالیهای مختلف امور متغیر در یک مرحله خاص که ما در نظر می گیریم یعن یالان وقتی می گوییم این متغایر با آن است د رعین حال هر دودر حال تغییر هستند و واقعیت این است که ما نمی توانیم تغییر را ازتغایر جدا بدانیم و لو در مرحله اجمالی پذیرفتن تغییر پذیرفتن تغایر است ولو به نحو اجمال باشد و آنجا هم که صحبت از تغایر است تغییر را به نحو اجمال پذیرفته اید بدین ترتیب با توجه به فرضهای گذشته بحث ترکیب و مرکب به نحو اجمال پذیرفته شده است . یعنی اینکه حداقل دو متغایر در ربط با هم یک چیز دیگری را می دهند حتما پذیرفته شده است وقتی می گویند این کیفیت به آن کیفیت تبدیل می شود حداقل دو کیفیت مثل آب و آتش در کنار هم قرار می گیرند و یا اکسیزن و هیدروزن آب را می دهند و این مطلب در این حد غیر قابل تردید است زیرا شک در این مرتبه از ترکیب نفی کننده رابطه ای است که بین دو کیفیت متوالی قبلا پذیرفته ایم و لااقل آن است که ما این را علاوهن بر اثبات علی فرض پذیرفتیم و جلو آمدیم.

و اینکه که با دید اصالت شیی تا اینجای مطلب را پذیرفته ایم که : امرو متغایر با هم رابطه درند تغییر و تغایر هم از هم جدا نیستند و همین امر (عدم جدایی تغییر از تغایر) رابه عنوان اقرار به ترکیب اجمالا پذیرفته ایم و در نتیجه دو شیی و یک رابطه بین آنها را در ترکیب ضروری می دانیم . اینک سوال میکنیم که آن دو شیی و این رابطه چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ آیا از یک سنخ هستند یا نیستند؟ آیا تسلسل در اینجا هم پیش می آید یا نه؟

اولا اثبات می کنیم که مساله تسلسل در اینجا موضوعا منتفی است زیار که وجود رابطه را پذیرفته ایم و شیی نبود رابطه را هم پذیرفته ایم بدین ترتیب از کنار هم قرار گرفتن دو شیی خصلت جدیدی حاصل می شود که ویزه گی

های زیر رادارد, اول اینکه قوام خصلت جدید به وجود این دو شیی است و ثانیا رابطه ای باید بین این دو شیی باشد و ثالثا این خصلت خاص جدید به شرطی حاصل می شود که این اشیاء رابطه خاصی داشته باشند, یعنی خصلت حاصله به شرط ربط خاص این اشیاء به دست می آید و به همین خاطر اگر این نحوه رابطه خاص تغییر کند, خصلت حاصله هم تغییر می کند, یعنی اگرشما اکسیزن و هیدروزن را به دو نحوه کنار هم قرار دهید, در دو شرایط قرار دهید دو خصلت متفاوت خواهندداشت. رابعا خصلت حاصله با خصلت اجزاء به صورت تک تک تغایر و غیریت دارد. (دوستان به نکات فوق توجه داشته باشند زیرا می خواهم از جمع آنها نتیجه گیری کنم) نتیجه ای که می خواهیم بگیرم این است رابطه جامع اشیاء می باشد. اولا با توجه به اینکه اثر بدون کیفیت محال است یعنی خصلت و اثر جدید ضرورتا ناشی از کیفیت جدیدی است که تحقق یافته است ثانیا با توجه به اینکه این اثر مال اجزاء نیست و در عین حال از اجزاء جدا هم نیست رابعا با توجه به اینکه این اثر با تغییر نحوه رابطه تغییر می کند مجموعا دو نتیجه زیر را می توانیم بگیریم, اولا آن کیفیتی که این اثر منسوب به آن است نحوه رابطه این اشیاء با هم می باشد, و ثانیا این نحوه رابطه جامع مشترک آن اشیائ می باشد و این با توجه به مطالب فوق غیر قابل انکار است.

در اینجا با توجه به اصالت رابطه می توانیم سیر را نسبت به کلیه اشیاء تعمیم دهیم. یعنی نسبت به اجزاء مرکب فعلی که حداقل دو شیی هستند همین بحث را می توانیم تکرار کنیم یعنی برسیم به اینجا که آنها نیز جامع مشترک هستند و با این فرض تا جایی که شما قائل به ترکیب و عدم بساطت شیی باشید این حرف صادق است و این یک حکم کلی است هر جا شما به بسیط رسیدید ما می پذیریم که دیگر این مسئله در آنجا مطرح نیست اما اینکه به بسیط رسیدید ما می پذیریم که دیگر این مسئله در آنجا مطرح نیست اما اینکه به بسیط رسیدید ما می پذیریم که دیگر این مسئله در آنجا مطرح نیست اما اینکه به بسیط می رسیم یا نمی رسیم بحثی است که بعدا خواهیم کرد. یعنی چه اینکه به درون شیی بروید و چه سیستم های بالای شیی را در نظر آورید باز هم همین استدلالات را می توان تکرار کرد و به جامع مشترک رسید مگر در جای خودش بحث شود که از پایین یا از بالا به بسیط می رسیم که در آنجا دیگر جامع مشترک نخواهیم داشت . بدین ترتیب نتیجه کلیی که برای بحث آتی می گیریم این است که اشکالاتی که به اصالت شیی می شود به ما وارد نیست یعنی اصالت شیی رد شد و به اصالت

رابطه رسیدیم. در ادامه بحث اشکالاتی مثل محدودیت که در مورد اصالت شیی مطرح بود و یا اشکال تسلسل دیگر در اینجا مطرح نیست.

در کیفیت و مکانیزم تعین روابط تحت آن امر ثابت هم مطلب مثل همان چیزهایی است که در اول گفتیم با توجه به اینکه آن موقع شیی را در نظر داشتیم و حالا رابطه را . یعنی روابط عینی و خارجی هستند پس حتما هستی دارند. هستی در روابط ساری و جاری و سیال است هستی بدون کیفیت محال است. کیفیت هستی توسط روابط مشخص می شود یعنی روابط متکیف هستند و اثر دارند . چون آنها را می بینیم نفس اثر هر رابطه مربوط به هستی جاری در آن است اما کیفیت اثر هر رابطه مربوط به کیفیت رابطه است. کیفیت رابطه تحت قانون است و بحث ما هم بحث کیفیت رابطه است. بدین ترتیب باتوجه به این مطالب اثبات می شود که خاص بودن روابط و تغایر خصوصیت آنها به کیفیت آنها و کیفیت آنها به آن امر ثابت بر می گردد. ما اگر اصالت رابطه را اثبات کردیم اصالت شیی را هم که کنار گذاشتیم و همان حرفهای قبلی را که درباره تعین می زدیم اینجا حاکم می شود.

برادر سلیمی: بسم الله یک بحث این است که جهان مرکب است و هر شیی که کیفیتی دارد مرکب است و یک بحث هم بحث تعین در رابطه است که تعین کیفیت هر شیی را در رابطه بدانیم و من فکر می کنم که بحث تعین در رابطه بدون استفاده از بحث ترکیب با توجه به امر ثابت اثبات می شود . یعنی احتیاجی به اثبات مرکب بودن کیفیات نیست با توجه به بحث قبل اگر ما پذیرفته باشیم که در تغییر و تغایر هر دو رابطه هست (یعنی بین متغایرین رابطه است و بین متغیرین یا مراحل تغییر هم رابطه است (به همان معنی که اتصال و انفصال مطلق را نفی کردیم) در بحث قبلی باز اثبات کردیم که همه روابط تحت امر ثابت هستند یعنی یک امر ثابت کلی معین می کند که تغییرات چگونه واقع شوند, همانطور که در طول رابطه را قائل بودیم بعد هم اثبات کردیم که اشیاء از طریق آن امر ثابت با یکدیگر ربط دارند یعنی آن امر ثابت هم سیر را مشخص می کند و هم معین می کند که چه سیرهایی کنار همدیگر باشند و معین می کند که یک شیی چه موضعی و جایگاهی داشته باشد و همینکه یک شیی در چه سیری باشد تابع آن امر ثابت است. پس از جمعبندی این دو نتیجه می گیریم که اشیاء چه در طول و چه در عرض با یکدیگر رابطه دارند و از طریق آن امر ثابت تحت قانون ثابت هستند, هم رابطه دارند و هم رابطه آنها تحت امر ثابت شکل می گیرد بعد از اینجا نتیجه می شود که اگر بخواهیم ببینیم یک شیی چه کیفیتی دارد

بسته به این دارد که در چه مرحله ای از تغییر و درچه سیری از تغیر واقع شده باشد یعنی در چه زمانی و در چه مکانی واقع شده است یعنی مکان وزمان کیفیت شیی را متعین و مشخص یم کند. و عبارت اخریایش آن است که بگوییم شیی در چه رابطه ای قرار گفته است یعنی شیی در چه مکان و در چه زمانی قرار گرفته است. بنابراین نتیجه می گیریم که کیفیت شیی را نحوه رابطه ای که با اشیاء همعرض و هم طول قبلی خود دارد متعین کند, یعنی اینکه شیی چه کیفیتی باشد و چه کیفیتی داشته باشد اسم از اینکه آنرا مرکب یا بسیط بدانیم بهر حال تابع زمان و مکان خود است , یعنی تابع روابطی است که شیی در آن قرار گرفته است کافی است که ما کیفیت داشتن شیی را بپذیریم اگر این را پذیرفتیم اینکه آیا شیی متکیف می تواند بسیط باشد یانه بحث بعدی خواهد بود در همین حد که کیفیت و تعین شیی تابع روابط آن با دیگر اشیاء است بحث تعین در رابطه را به نظر من اثبات می کند برای مثال اگر مقداری سنگ را در نظر بگیریم در طول زمان تبدیل به خاک می شود و خاکها را تبدیل به گل کرده اند و گل را نیز به شکل کوزه در آورده اند, سیر از سنگ تا کوزه تحت امر ثابتی انجام میگیرد . اما اگر آن امر ثابت این سیر را معین نکرده بود اشیای هم که در این سیر بودند چیزهای دیگری بودند حال باز ممکن است که همین کوزه هم که الان تشکیل شده است و در این سیر بدست آمده است برداریم و دوباره به کلوخ و خاک تبدیل کنیم و دوباره خاک به کل تبدیل شود و کل هم در اثر فشارهای اشیاء پیرامون خود تبدیل به سنگ شود. بنابراین الان مکان این شیی با مکان آن شیی یکی شد, یعنی موضعی که کوزه فعلی دارد به اجمال با موضع کوزه چند سال گذشته یکی شده است. این بخاطر آن است که روابطی که کوزه گذشته و کوزه فعلی دارند به اجمال یکی هستند ولی هیچکدام از اینها نمی توانند جدای از زمان و مکان خود باشند یعنی کوزه فعلی نمی تواند عینا همان کوزه هزار سال پیش باشد چرا که اشیاء فعلی در هزار سال قبل لزوما به این شکل نبوده اند و لزوما هم کوزه فعلی مثل کوزه های قبلی نیست و یا سنگ فعلی یا سنگ هزار سال آینده یکی نیستند از اینرو نتیجه می گیریم که زمان و مکان هر دو با هم کیفیت شیی را معین می کنند و هیچکدام از هم جدا نیستند, یعنی زمان بدون مکان و مکان بدون زمان نمی توانیم اشته باشیم هر دو با یکدیگر تعین شیی را معین می کنند.

اشکالات بحث ترکیب را می توان پس از این بحث کرد یعنی پس از تعین در رابطه بحث کنیم که آیا ترکیب تحت این امری که ما به عنوان امر ثابت پیرامونش بحث کردیم چه معنای پیدا می کند یعنی معین ترکیب را تحت امر ثابت معنی کنیم و بعد اشکالاتی که به ترکیب می شود جواب دهیم.

برادر حجت الاسلام حسینی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله بارالها کلمه حق را در سراسر جهان بگستران, و ما را در گسترش کلمه حق شریک و سهم بگردان بارالها کلمه باطل را از زمین بر کن و ما را در کندن کلمه باطل از زمین سهیم و شریک بگردان . بارالها آنچه را به ولیت وعده فرموده ای هر چه زودتر به او عنایت بفرما. بارالها نایب ولیت حضرت امام خمینی را موید به ولیت بدار. بارالها لشکر اسلام را در همه جبهه ها پیروز و لشکر کفر را در همه جبهه ها مخذول بفرما, خدایا جلسه ما را جلسه ای قرار بده که از دیدن آن در آخرت مایوس و ملول و شرمگین نباشیم. انگیزه ما را در سخن گفتن و پیگیریمان رضای خودت قرار بده , انتقالمان را از این عالم به عالم دیگر به شهادت در راه خودت و برای خودت قرار بده, بر گردیم به بحث:

بحث عمدتا در دو قسمت است یکی ترکیب را در یک شکل که آنروز آغاز کردیم یعنی بدون اینکه بگوییم همه اشیاء مرکب هستند گفتیم خصلت مرکب از کجا است بدون اینکه کاری به مرکب بودن یا نبودن آنها داشته باشیم . احتمالی را که برادرمان آقای حسینیان تعقیب کردند مبتنی بر این بود که اثبات کنند همه اشیاء و همه متغیرها حتما مرکب هستند و از این راه به طرف رابطه بروند از هر دو طرف می توان به بحث رسید در اینجا بعضی از نکاتی که در بحث قبل خیلی واضح نشده بود مشخص می کنیم.

چنانکه آقای معلمی فرمودند, حاصل این بحث بسیار بسیار اهمیت دارد, الان سیر بحثی ما به دقیقترین جایی باید برسد رسیده است کل مقدمات چندین ماهه برای همین بحث بوده است اثر این بحث فقط این ینست که نشان دهد که چگونه قوانین ثابت احکام الهی می تواند هدایت و رشد بشر را در مراحل مختلف تحت تکفل بگیرد , فقط این نیست این البته تنها در بخش منطق انطباق است ولی در مرتبه بالاتر ریشه منطقها و اثبات اینکه چگونه رشد ادراک و شناخت میسور است در حالیکه مدعی و معتقد هستیم که خدا حق است چگونه این ادراک می تواند ثابت باشد؟ و آیا اصلا اگر چنین ادراکی وجود داشته باشد آیا آنرا ذهنیت بشر می دانیم یا خیر حقیقی ثابت سات که بشر از آن حقیقت ادراک دارد و ادراک آن هم همیشه رو به تکامل است این نتیجه فلسفی بحث است از نتیجه

فلسفی آنهم یک قدم بالاتر می آییم و عوض می کنیم این بحث اساس منطقها را در منطق نظر و منطق عمل تمام می کند و وقتی اساس منطقها تمام شود یعنی ملاک صحت و سقم تمام شده است شما هر گونه ادراکی هم بخواهید نسبت به حقیقت داشته باشید اجبارا باید معیاری داشته باشید. بنابراین حساس بودن بحث را بار دیگر متذکر می گردیم.

پس از این توصیه چون ظاهرا دوستان اشکالی نداشتند صحبت دوستان بیشتر در جهت تایید به نظر می رسید) به سولا توضیحی جناب آقای سیف که در آن جلسه مطرح کردند و درباره منتجه بود می پردازیم در این باره عرض می کنیم مگر منتجه و اثر جز رابطه چیز دیگری هست؟ آنهم یک نحوه رابطه است یعنی آنچه ترکیب می شود رابطه است. آنچه که ترکیب را درست می کند رابطه است آنچه هم که حاصل را می دهد رابطه است.

برادر سیف: منظورتان از آنچه که حاصل را می دهد چیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی : یعنی منتجه آن.

برادر سیف: منتجه اثر است یا رابطه است؟

برادر حجت الاسلام حسینی : اثر هم یک نحوه رابطه است آیا اثر کیفیات ارتباط بین شیی با انسان و یا شیی با شیی دیگر نیست؟ اثر را هم شما نمی توانید از رابطه خارج کنید, یعنی رابطه در این مرتبه ای که داریم از آن صحبت می کنیم, قدرت شمول بر آنچه که ترکیب می شود و آن ترکیبی که واقع می شود با آن چیز دگیری که ترکیب می شود را دارد. یعنی وقتی بر اجزاء مجموعه و یک مجموع (بوسیله) رابطه است و باز اثری را که این مجموعه نسبت به مجموعه های دیگر دارد باز رابطه است. نهایت اینکه کیفیتهای مختلف رابطه هستند.

برادر سیف: اگر نفس اثر رابطه باشد.

برادر حجت الاسلام حسینی : اثر تجریدی که در خارج نداریم اثر خاص داریم.

برادر سیف: در هر صورت خصلت مشترکی بین آثار هست؟

برادر حجت الاسلام حسینی : خصلت مشترک بحث دومی است که واردش خواهیم شد اینکه خصلت مشترک به این معنی را می توان رابطه گفت یا نه قدم دوم بحث است اگر می خواهید در همینجا بحث آنرا می کنیم.

برادر سیف: نمی دانم آنچه که در نظر من است همان است که شما می فرمایید یا غیر از آن است .

برادر حجت الاسلام حسینی : اثر اگر به معنی شیرینی قند و ترشی سرکه و ... باشد که ترشی سرکه چیزی جز یک نحوه رابطه نیست.

برادر سیف: ناشی از یک نحوه رابطه است و یا یک نحوه رابطه ای را هم بر قرار می کند؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ناشی شدن از هستی است و بحث ما راجع به کیفیت اثر است, زمانی می گویید "وجود این اثر" می گویم وجودش به وجود بر می گردد و ربطی به این بحثها ندارد و اگر در مراتب دیگر بخواهیم بگوییم می گوییم کیفیت حد و مرز وجود است ولیکن فعلا صحبت ما درباره آن نیست ما الان بحث در مورد کیفیت و علت کیفیت داریم. یعنی الان اثری را که می گوییم باید بناچار از دید و موضع کیفیت اثر و کیفیت منتجه به ان نظر بکنید کیفیت منتجه کیفیت رابطه است.

برادر سیف : کیفیت رابطه آثار.

برادر حجت الاسلام حسینی : پس اثر را برای من توضیح دهید تا من بیشتر متوجه سوال و اشکال شما بشوم تا بهتر پاسخ دهم

برادر سیف: به نظر من یک خصلت مشترکی بین خصلتها می بینم که یک اسم مشترک به نام خصلت روی آنها می گذرایم. یعنی اگر انتزاع ما پایه ای نداشته باشد خیالی خواهد بود.

برادر حجت الاسلام حسینی : نه انتزاع از عینیت است اما سوال من دو تا است یکی اینکه آیا این قلم سیاه و پایه این صندلی سیاه و دسته این کیف هم هر کدام جداگانه سیاه هستند و یا غرض شما از خصلت مشترک آن است که عین همان مسئله انتزاع و خصلت مشترک که در ذهن منقلب می شود در خارج هم یک امر و قانونی به همان صورت وجود دارد؟ یعنی آیا اگر کل در خارج هست "کلی" هم در خارج هست؟ اگر بگوییم کلی هست به معنی آن است که ما یک نحوه رابطه ای در عالم خارج داریم که نمی تواند این دسته میکروفون را در اینجا سیاه کند, این قلم را در اینجا سیاه کند و این صندلی را هم در آنجا سیاه کند یک وقت می گویید منشاء انتزاعی یعنی اینکه قلم و کیف و آن صندلی در خارج اشیاء جداگانه ای هستند, کسی که نگفته است که انتزاع از خارج منشاعی ندارد حتما در خارج هست که شما انتزاع می کنید.

برادر سیف: این انتزاعی که ما درباره نفس اثر می کنیم و اثر تجریدی را در ذهن می آوریم.

برادر حجت الاسلام حسینی : ببینید شما اثر تجریدی در ذهن را می گویید یا اثر را در خارج می گویید اینکه چگونه در ذهن وارد می شود سخن بعد ما است.

برادر سیف: یعنی می خواهم ببنیم خصلت مشترکی بین آنچه که بما به عنوان اثر می بینیم...

برادر حجت الاسلام حسینی : اما کلمه خصلت را در خارج به چه چیز می گوییم بحث خصلت مشترک مرحله بعدی بحث است هرگاه وارد کلمه خصلت مشترک می شوید یا در مرحله انتزاع نظر می خواهید صحبت کنید و یا می خواهید بگویید که درعینیت هم "کل" وجود دارد.

برادر سیف: "کل" که هست.

برادر حجت الاسلام حسینی : "کلی" هم هست!

برادر سیف: "کلی" ذهنی نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی : کلی در خارج به صورت یک رابطه هست یا نه ؟ یعنی ما در خارج هم قانونی داریم یا نه؟ ولو که نتوان آن قانون را لمس کرد و آن قانون حاکم بر سیاهی این و آن و دیگری است و در معادلات جایی دارد و ارتباط هم با هم دارد و در عینیت هم روابط تحت آن معادلات انجام می گیرد و لذا این سیاه می شود.

برادر سیف: این درست.

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر این است که بحث دیگری است و معنای ان قائل شدن به این است که کل و کلی هر دو همانگونه که د رذهن هستند در خارج هم هستند این بحث را لااقل جا دارد که فعلا وارد بحثش نشویم چون مربوط به مرحله بعد است. الان در همینجا که هستیم غرضتان از اثر چیست؟ غرضتان از اثر این است که وقتی آب را روی کاغذ می ریزند کاغذ تر یم شود یک خصلت پیدا می شود اگر این اثر غرض مبارک شما است که به نظر من یک نحوه ارتباط بین دو کیفیت است رابطه "دو کیفیت از رابطه" است یعنی خیس شدن منتجه آب و کاغذ است و یک اثر و یک کیفیت دارد.

برادر سیف: خیس شدن کاغذ در اثر چیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ارتباط جدید کاغذ با آب الان هم آب و کاغذ ارتباط دارند ولی ارتباط جدید پیدا می کنند.

برادر سیف: یعنی آیا رطوبت با اثر رطوبت یکی است؟

برادر حجت الاسلام حسینی : ببینید اگر منظور از رطوبت آب و اثر آب است که می گویم شما آب را در یک سیستم کوچک می بینید. سیستم را که بزرگتر کنید آب را با یک چیز دیگر در ارتباط می بینید و می گویید اثر آب.

برادر سیف: بله و من این دومی را صحیح می دانم.

برادر حجت الاسلام حسینی : نه توجه کنید درست مثل هیدروزن و اکسیزن خصلت رطوبت را به کدام نسبت می دهید .

برادر سیف: خصلت متعلق به مرکب است.

برادر حجت الاسلام حسینی : اگر چنین است همین را هم در مورد بالاترش بگویید.

برادر سیف: خصلت مرکب مال ترکیب هیدروزن و اکسیزن است.

برادر حجت الاسلام حسینی : و ترکیب آب و کاغذ , جز اینکه مجموعه شما کمی بزرگتر شده است.

برادر سیف: فرق که هست, اما فرق عمده ای از دیدی که داریم بحث می کنیم نیست.

برادر حجت الاسلام حسینی :فرق از دیدی که مورد بحث ما است والا کلیه سیستمها با یکدیگر فرق دارند.

برادر سیف: نه از نظر خصلت ترکیب عرض می کنم یعنی ما می توانیم به نحوی خصلت آب را در همین رطوبت کاغذ ببنیم ولی در مثل اکسیزن و خصلت اکسیزن را در آب می بینیم یعنی من وقتی کاغذ مرطوب را لمس می کنم و وقتی هم دستم را به آب می زنم یک خصلت مشترکی در هر دو اثر می بینم, در حالیکه خصلت اکسیزن که برای تنفس من خوب است با خصلت آب که آنرا لمس می کنم و می آشامم کاملا متغایر و متفاوت است.

برادر حجت الاسلام حسینی : این به معنای آن است که در ترکیب آب و کاغذ یک مقدار ماده جذب نشده دارید که آنهم دست شما را مرطوب می کند ولی مقداری از آن که جذب شده است ... آیا اگر ما در دستگاه شیمی آلی باشیم این حرف را می توانیم بزنیم؟

برادر سیف: بدین ترتیب شما عملا موضوع را عوض کرده اید وقتی می گوییم کاغذ خیس...

برادر حجت الاسلام حسینی : ببینید, شما تسامح عرفی را تا کجا جلو می برید؟ شما در اینجا می گویید دستم تر شد, در حالیکه اگر در رطوبت خاصی بگذارند ممکن است دست هم تر نشود آیا الان این برگ کاغذ آب دارد یاندارد؟ آیا از نظر شیمی آلی می توانید بگویید که آب ندارد؟

برادر سیف: نه.

برادر حجت الاسلام حسینی : دست را هم که تر نمی کند.

برادر سیف: اگر باز از دید شیمی آلی برخورد کنید دستتان هم تر می شود.

برادر حجت الاسلام حسینی : آهان ببینید وقتی می گویید دستم تر می شود به معنی آناست که شما مرتبا در یک سیستم دیگر نگاه می کنید و معنای آن این است که الان دست من هم تر است اگر دست من را تر بدانید دیگر به آن معنی تسامح عرفی نظر نکرده اید.

برادر سیف: در هر مرتبه ای از آن صحبت کنید در همان مرتبه ...

برادر حجت الاسلام حسینی : اینکه می گویید در هر مرتبه ای صحبت کنیم عین این است که بگویید همه اینها با هم ارتباط دارند, منتهی نحوه ارتباطها فرق دارد یک نحوه ارتباط این است که الان من دستم را به پارچ می زنم و خیس می شود و یک نحوه دیگر اینکه الان به دست من که در هوای آزاد است می گویند رطوبت چند درجه دارد شما که پیرامون نحوه ارتباط نزاع ندارید به هر حال به آن مطلب بر می گردیم و عرض می کنیم که در آن قضیه ای که از جاذبه عمومی مثال زدیم آیا شما می توانید بگویید که اینها ارتباط با جاذبه ندارند؟ یعنی بر یکی از آنها دست بگذارید و بگویید این یکی دیگر ارتباط ندارد؟ حداقل آن است که در متغیرها نمی توانید این کار را بکنید, اگر ارتباط دارند شما روی نفس آن اثر یک نحوه جاذبه نمی بینید؟

برادر سیف : ضروری آن است.

برادر حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین عملا آنرا هم تحت رابطه می آورید .

برادر سیف: اگر جاذبه را به معنای عام آن بگیریم , یعنی جاذبه را وسیله اتصال بگیریم.

برادر حجت الاسلام حسینی : یا کیفیت اتصال , زیرا آنجا هم کیفیت جاذبه فرق پیدا می کند یک نسبتی دارد, یک معادله ای دارد و تحت حکومت خاصی انجام می گیرد به هر حال یک حاکم و محکومی دارد.

برادر سیف: بله اما به هر حال اگر جاذبه را به معنی عام معنی و نفس کلمه بگیرید آنگاه اگر جاذبه نباشد نتیجه اش انفصال مطلق اشیاء خواهد بود.

برادر حجت الاسلام حسینی : احسنت, آنگاه هر گونه اثری کیفیت خاصی از جاذبه را دارد. پس بنابراین منتجه شد "رابطه" , ارتباط بین اجزاء مرکب هم شد "رابطه" اجزاء مرکب هم یک کیفیت از رابطه شد . مجبوریم در هر قدمی که بر میداریم به "ارتباطها" با دقت کمتر یعنی با اجمال بیشتر برخورد کنیم فرضا می گوییم این دو شیی است با یک ربط جامع ولی کلمه ربط جامع در نهایت کار از بین می رود یعنی چه؟ یعنی به همان نسبتی که پایین ترین رابطه اتصال دارد و بودنش در قوام موثر است شامل ترین رابطه هم موثر است به عبارت دیگر نحوه زیستی که یک ارگانیزم دارد... من در اینجا یک مثال بزنم شما انسانی که دارای دست است فعل و انفعالات درونی بدنش به شکل خاصی انجام می گیرد را در نظر بگیرید اینگونه نیست که منهای دست به همان شکل فعل و انفعالات انجام گیرد , خیر منهای دستش که باشد , یک مقدار خون کمتر مصرف دارد یعنی روی ساختی که کبد برای خون دارد, روی ساختی که عضلات اعصاب دارد و بر همه اعضاء دیگر موثر است یعنی اینگونه نیست که شما از یک مجموعه سیستم یک چیزی را حذف یا به آن اضافه کنید و بگویید هیچ تغییری هم پیدا نمی شود و بحث این هم بصورت کلی انجام شده است و من مثال آنرا بار دیگر برای یادآوری عرض کردم. پایین ترین چیز به بالاترین چیز به همان نحوه متصل است که بالعکس در ابتدای بحث که می گفتیم بین دو کیفیت متوالی اتصال مطلق نیست, اتصال نسبی نیست بلکه بین آنها رابطه است باید متوجه باشیم که می رسیم به یک جایی که بگوییم این رابطه بین چه چیزی است؟ کلمه بین که می گفتیم برای سهولت در التفات به مطلب بود بعد از آن این کل مجموعه روابط می شود. این یک مطلب دیگر و مطلب سوم اینکه آیا بحث اتصال و انفصال در رابطه هم پیدا می شود؟ شما عملا همه جهان را متصل کردید آن همه صحبت هم که کردید برای اثبات رابطه به دلیل اینکه شیی می گرفتید و می گفتید یک شیی دیگر هم بعد می آید اینها اگر انفصال باشد چنین می شود و اگر اتصال باشد کذا می گفتید اتصال باشد حرکت محال است حال شما این اتصالی که پیدا کردید و جای شیی نشاندید و به گستره همه اشیاء هم گستردگی آنرا گستردید حالا چرا آن اشکالهای شیی بر این اتصال متطلق نشود؟ عرض می کنیم که خود رابطه را وقتی ملاحظه می فرمایید یک فرق بسیار مهم با شیی دارد. در شیی

ضرورت تعین خاص افتاده است. یعنی مبتنی بر تغایر است بر خلاف رابطه که مبتنی بر تغییر است چگونه؟ شما (با دید اصالت شیی) می گفتید یک لحظه عالم را با همدیگر متصل می کنیم آیا اگر از این زاویه نگاه می کردید میتوانستید آنرا به زمان هم اتصال بدهید؟ نمی توانید و این بر خلاف رابطه است زیرا با اصالت رابطه اتصال زمانی و مکانی هر دو را ملاحظه می کنید و اتصال مکانی آن مانع از اتصال زمانی آن نیست. یا در بیان اتصال زمانی با دید اصالت شیی مجبور بویدم رابطه بین دو کیفیت متوالی را بپذیریم در حالیکه بر خلاف این در مورد کجایی و تعین و مکان دو شیی ضرورت ندارد که شیی را نپذیرید بلکه می تواند به رابطه اکتفا کنید یعنی اینکه رابطه هم قدرت شمول نسبت به مکان را دارد و هم ارتباطش با زمان از سنخ خودش بوده و لازم نیست که چیز غیر مسانخی را به میان بیاورید , خصوصیتی است که آنرا درباره شیی نمی توانید بگویید البته منوط به اینکه رابطه را از زاویه کیفیت متعین مکانی و جدای از آنچه که در عینیت است ملاحظه نفرمایید. اگر رابطه را گفتید که این یک قانون است و آن یک قانون دیگر. بنابراین تحت این قانون این رابطه خاص با قید خصوصیتش است خوب حتما این قید خصوصیتی که شما به آن می زنید آنرا با کنار دستیش هم جدا می کند به طریق اولی نسبت به زمان و اگر گفتید که مجموعه تعینات بدون ارتباط ممتنع است و همه آنها چیزی جز هستی در ارتباط و تحت معادلات نسبیت نیست آنوقت دیگر ارتباط یک امر جدای از مکان نمی شود عینا با زمان هم همان مساله توالی تکرار می شود و معنی آن این می شود که اصلا ادراکمان را از رابطه عوض کنیم رابطه هیچ گاه در شکل استاتیک تعینی تغایری نیست بلکه هویت آن هویت حرکتی است. آنوقت خود بحث حرکت هم یک توجه جدیدی به آن می کنیم باز حرکت را نه از باب وجود و هستی بلکه از باب کیفیت که دیگر هیچگاه نمی گویید این انفصالاتی پشت سر همدیگر است بلکه می گویید اصلا مقوله حرکت از آن مقوله نیست بلکه ارتباطی است که مکان و زمان با همدیگر دارد یعنی یک مفهوم جدید را در ذهن شما متصور می کند که با توجه به مفهوم جدید آن اشکالها خود به خود موضوعیت پیدا نمی کند.

مسئله دیگری را که پیرامون همین مطلب می خواستیم عرض کنیم مسئله جامع مشترک در عینیت است و آن اینکه اگر قبول کردیم در عینیت جامع مشترک وجود دارد آنگاه یان سخت با صحبتی که چند لحظه قبل عرض کردیم که بالاترین و پایین ترین رابطه یک اندازه نقش دارند چگونه سازگار است؟ شما می گویید جامع مشترک

قدرت این را دارد که (تحت شمول خود را) در بر بگیرد ولی (آن روابط بالایی خود را) در بر نمی گیرد یعنی خود تحت شمول روابط دیگری است آنوقت چطور می شود که می گویید در نسبیت بگو کجا هست تا بگویم چه چیز هست؟ یعنی جا را به چیز بودن ربط می دهید؟ یا می گویید که حرکت مجموعه مبتنی بر حرکت اجزاء است و کجایی اجزا و چیستی آنها مربوط به مجموعه است آنجا شما بالا و پایین را در یک رتبه می بینید در حالی که با کلمه خصلت مشترک و جامع مشترک برای رابطه ها مراتبی قرار می دهید ! عرض می کنیم که قدم اول این اشکال را از ذهن یک مقدار کنار می گذاریم به خود خصلت مشترک توجه می کنیم و در قدم دوم می بینیم که آیا این خصلت مشترکی را که می بینیم با آن حرف آیا متناقض در می آید یا نه عرض می کنیم که اگر پذیرفتید رابطه اشیاء را با هم و پذیرفتید که تحت قانون هم تعین می شود آنگاه نمی توان گفت خصلت مشترک تحت قانون متعین نمی شود , هر چند به دلیل کجایی آن قید خصوصیت شخصیه می خورد, و هرگاه گفتید که قانون مشترک حاکم است نمی توانید وجود رابطه مشترک را برای تعین و تحقیق خارجی آن نپذیرید بنابراین به همان معنی که کلی در مرحله انتزاع (بعدا در مرتبه ادراکات انتزاعی عرض می کنیم) قابل تصور و تصدیق هست و قابل انکار نیست, در عینیت در این مرتبه هم باز قابل انکار نیست, البته از زاویه ادراکات انتزاعی که بیاییم حتما قابل انکار است (این را سر جای خودش بحث می کنیم) در آن مجموعه که بروید باید قابل انکار باشد ولی این قابل انکار بودن به چه معنا در می آید و چه سازشی دارد با اینکه اگر در این مجموعه باشیم قابل انکار نیست این منوط به این است که شما نظرتان راجع به انتزاعیات باید منوط به این است که شما نظرتان راجع به انتزاعیات باید منوط به خود انتزاعیات باشد یعنی تصدیقاتی که دارید خارج از آن محدوده نمی تواند باشد (عنایت می فرمایید) یعنی در این سنگر که هستید حق دارید درباره آنچه که در همین سنگر قرار می گیرد نظر بدهید نظر دادن درباره منطق عمل از موضع منطق نظر اصلا ربطی ندارد در اینجا که هستید از موضع شمول نظر می دهید لذا در آنجا که هستید به دلیل اینکه خارج از حیطه کاربرد نظر حرف می زنید می گویید عمل منطق نمی خواهد در حالی که در عمل ملاحظه می کنید لمس می کنید تامل ودقت می کنید. برنامه ریزی می کنید و کار می کنید مثلا می گویند این امر کمی تامل و دقت و فکر می خواست در حالی که بنا بود که این مصداق خاص عینی خارجی را تعیین کردن از اموری نباشد که تامل و نظر بخواهد حالا این سرجای خودش بماند و وارد بحث آن الان نمی شویم

با اشاره رد می شویم از موضع بالاتر (بالاتر از دستگاه نظری) که نگاه بکنید می توانید حکم بکنید که همانگونه که کلی و کل در دستگاه منطق نظر هست در دستگاه منطق عملتان هم هست من از همینجا استفاده می کنم و می گویم که از اینجا روشن می شود که وقتی تغییر کیفیت را در جریان محاسبه وضعیت الکتریسیته و صحبت ریاضیات پیش می آید از آن به بعد استدلال می شود و واقعا با آن کار می کنند و تمیز عینی می دهند و تمیز مصداقی می دهند و چیز پیچیده را هم تمیز می دهند نه یک چیز تطبیق به مصداقی که بدیهی باشد و دستگاه محاسباتی بشر منحصر به دستگاه ریاضیاتی که فقط نظری محض باشد نمی ماند.

حالا بر می گردیم می آییم این طرف مطلب . عرض می کنیم صحبت درباره این بود که خصلت مشترک در عینیت هم داشته باشیم به فرض چنین تصوری که قبول کردیم که ممکن است که داشته باشد حالا ببنیم که این آن صحبتی را که قبلا در مورد شاملی و مشمول و تحت شمول چگونگی و منتهای شمولیت و مشمولیت داشتیم را نقض نمی کند؟ عرض می کنیم مگر خود شاملی را که می گویید یا خصلت مشترکی را که می گویید به عنوان یک قانون تعین نیافته است؟ مگر وقتی در عینیت به عنوان یک قانون به آن می رسیم یک رابطه متعین نیست؟ اگر یک رابطه متعین است تعین خود این کجا پیدا شده است؟ هیچ ضرری ندارد که تعین آن از قبیل تعین یک سیستم باشد که کل شامل شامل که فرضا خود قانون نسبیت را می گوییم (بعدا) و هماهنگی عمومی که بیشتر توضیح می دهیم با آن قانون کوچک کوچک که در کجایی نسبیت قراردارد همه اینها در مرتبه تعین در مرتبه واحد هستند در نسبیت واحد هستند یعنی در نسبیت شامل بودن این و تحت شمول بودن آن در خود نسبیت معین می شود یعنی به عبارت اخری بحث ما در علت تعین بود و تعین خود خصلت مشترک از کجاست (در آنجا می گفتیم اصطکاک معادلات و نسبیت معادلات) فرق بین نسبی بودن و نسبیت را هم یک اشاره کوتاهی خدمت برادران می کنیم در خاطرتان است که نسبت اضافه دادن یک شیی به شیی دیگرو نسبی بودن سنجدین این به اینکه این مثلا در این حالت نرم است و در آن حالت سخت است نسبیت اینطور نبود نسبیت م یگفت که علت اینکه سخت است و سست است در فلان معادله است مثال ساده آنرا عرض می کردیم در خدمتتان در اول کار می گفتیم وقتی قپان را ملاحظه می کنید و آن طرف آن یک وزنه میگذارید من می گویم اینطرف قپان پایین است یا بالا؟ یک وزنه یک کیلویی هم آنطرف دارم می گویید آن وزنه را کجا بگذاریم کجا قرار گرفتن است اگر وزنه یک

کیلویی را جایی قرار دهید و وزنه ده کیلویی را هم آنطرف قرار دهید باید نسبت این بازو را با نسبت آن بازو با وزنهایشان در هم ضرب کنید و محاسبه می کنید تا ببنید چه نسبتی با هم دارند این نسبتی که دارند یک معادله می دهد که نتیجه برخورد ایندو در ارتباط بازمین باید چگونه باشد. پس اگر ما از این موضع نظر بکنیم و نسبیت را بگوییم که حرکت اشیاء اصطکاک با هم دارند ولکن اصطکاک آنها محال است که متکیف به کیفیت نباشد و محال است تحت قانون نسبیت قرار نگیرد و در هر وهله زمانی سوال ما این است که مجموعه برخوردها چه نتیجه ای را می دهد و چه مجموعه ای را برای یک وهله زمانی خاص می سازد تا ما بگوییم اجزاء درونی آن چیست اگر برگردید به صدهزار سال قبل طبیعی است که در آن زمان شما مجموعه برخورد ها را یک مجموعه دیگری نشان خواهید داد (در روند نسبیت) مسلما چیزهایی هم که در آنجا قرار می گیرد فرضا جای اینکه بگویید آب و سبزی و ماشین و پنکه و کولر می گویید گاز گداختگی و اشعه و نظایر اینها فرض کنید یک زمان هم گفتید دنیا تمام شد. در آن مرحله اگر نگاهش کنید لازمه حرکت در آن معادله پیدایش آن مرحله از اجزاء درونی است حالا یک اشاره بسیار کلی در لوازم هم بکنیم که لوازم این تفضلات حضرت حق سبحانه و تعالی را ممنوع نمی کند (کما اینکه قبلا عرض شده بود) و معلول نمی کند ید خدا تبارک و تعالی را بلکه دست ما را با قانون می بندد یعنی میدان عمل ما را محدود می کند به قوانین بحث مفصل این انشاء الله تعالی در آینده خواهد شد.

برادر حسینیان: این روند نسبیت را که فرمودید در مقاطع آینده قوانین آن شامل قوانین قبل نمی شود یعنی جامع نیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اصل خود نسبیت را که بفرمایید من می گویم که اگر شما علت غایی برای عالم خلقت قرار بدهید (اگر در لازمه درموضع متالهین صحبت کنیم) انسان مادی نمی تواند از این موضع بیاید علت و سیر آن این است که قوانین ثابت بی جهتی را نفی می کند و همچنین دستگاه انتزاعی با انتزاع نسبت به همه موجودات و درباره هستی که اعظم مسائل بشر است را جواب می دهد (یعنی درباره اصل هستی صحبت می کند) آنها اینرا نمی توانند بپذیرند و با دستگاه آنها هماهنگ نیست یعنی از همینجا ها است که ما کم کم داریم از آنها جدا می شویم و در لازمه اینها خیلی به صراحت کشیده می شویم.

اما راجع به آن قسمت شمول عرض کنیم که حتما شامل می شود و تا مرتبه نهایی شامل می شود .

برادر حسینیان: آیا آن ربط جامع نیست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: نسبیت ربط جامع است یعنی اینطور نیست که کارها برنامه نداشته باشد.

برادر حسینیان: مقطع خاص نسبت به مقطع قبلی؟

برادر حجت الاسلام حسینی: قوانین یک مقطع نسبت به قوانین مقطع دیگر حاکم بر آنها نسبیت است .

برادر حسینیان: یعنی در یک ردیف هستند و فقط نسبیت حاکم بر همه آنهاست؟

برادر حجت الاسلام حسینی: بله . نهایت اینکه تا آخر کار بگویید عالم ماده باشد خیر لازم نیست عالم ماده باشد اینکه بگویید سنخ عالم آخرت چطور است؟ لزومی ندارد که ما سنخ آنرا از اینجا بتوانیم تشخیص بدهیم که چه هست می دانیم که معاد جسمانی است سر جای خودش و اینها را اطلاع داریم به دلیل آنچه را که از وحی رسیده یک چیز دیگر هم میتوانیم یقین داشته باشیم که آنجا عالم تغییر و تغایر است یعنی بهجت, لذت دو تا بودن , روح این , روح آن , عذاب , صواب و الی آخر اینها تغایر است تغییر است حالا که تفضل را گفتیم این طرف آن یعین بخشش را هم عرض کنم که در اینجا جا می گیرد تحقق وجود تحت یک معادله وجوب در آن نیست چرا؟ چون خود وجود آن در هستی شناسی می گوییم که ممکن است اگر وجود ذاتا ممکن شد رابطه آن با نسبیت رابطه وجوبی نمی شود اگر اینطور شد دیگر دست خالق آن است که اینجا بگذارد یا آنجا بگذارد ولی اگر گذاشت در آتش آنجا جای عذاب است جای سوختن است گذاشت در بهشت آنجا جای رحمت و عزت است گذاشت کنار عمر جای عذاب است گذاشت کنار علی (ع) جای رحمت است.

برادر سیف: گفته شد که بگویید مکان کجاست تا بگویم که چه چیز است آیا این مسئله تابعیت زمان از مکان را می رساند؟ یعنی نمی شود از آن این نتیجه را گرفت یا بر عکس و یا وحدت آنها را می رساند اگر وحدت آنها را می رساند در مرحله بعد با یک مثال من به ذهنم می رسد که در عینی که ما وحدت آنها را قائلیم در عین حال اگر به این مثال که عرض میکنم توجه کنیم نمی توانیم تبعیت مکان از زمان را نتیجه بگیریم؟

وقتی که سیرهای مختلفی را برای تغییرات در نظر بگیریم می توانیم سه شیی را که نسبت به زمان منتجه دارای زمان واحد هستند ولی مکان متغایر دارند ملاحظه کنیم یعنی در زمان واحد مکان متفاوت باشند.

آیا بر عکس این ممکن است یعنی با زمان متفاوت مکان یکسان هم ممکن است؟

برادر حجت الاسلام حسینی: اگر ممکن نباشد چه ضرری دارد؟

برادر سیف: من می خواهم بگویم از این امتناع و از این امکان نمی توانیم تبعیت مکان از زمان را نتیجه بگیریم؟

برادر حجت الاسلام حسینی: چطور می توانید نتیجه بگیرید؟

برادر سیف: من نمی خواهم نتیجه بگیرم می گویم آیا می توانیم ؟ یعنی این چه چیز را اثبات می کند.

برادر حجت الاسلام حسینی: شما بحث بکنید نتیجه بگیرید بگویید که ما از این مطلب این نتیجه را می گیریم که مثلا مکان تابعی است از زمان تا ما بعد صحبت کنیم که آیا تغایر اگر تبعیت کرد از تغییر مطلقا می فرمایید یعنی واقعا می خواهید بگویید که تغییر...

برادر سیف: یعنی تعین مکانی تابع تغییر است یعنی تابع زمان است.

برادر حجت الاسلام حسینی: تغییر مگر در بطن خودش تغایر مکانی نیافتاده است یعنی آیا می توانید اینرا جدا بکنید و همین را بفرمایید (ج – نه) اگر نمی توانید پس بنابراین دو بعد یک چیز می تواند باشد که با هم رابطه دارند آنوقت رابطه بین زمان و مکان را در نسبیت می برید.

برادر سیف: این مسئله ای را حل نکرد یعنی ما هم همین را می خواهیم بگوییم که تغییر مکان را هم ضرورتا با خودش دارد تغییر مکان هم تغییر زمان را ضرورتا با خودش دارد ولی تغایر در مکان ضرورتا تغایر در زمان نیست ولی تغایر در زمان ضرورتا تغایر در مکان را با خودش دارد.

برادر معلمی: آنجایی که می گویید زمان اینها یکی است مسامحتا می گویید یکی است می توانیم بگوییم این شیی که اینجا است ده سال دیگر هم که بیاییم بگوییم این همان مکان است (مسامحتا)

برادر سیف: نسبت به زمان منتجه یعنی زمان شیی را در نظر نگیرید.

برادر حجت الاسلام حسینی: اتصال به زمان منتجه که میگیرید مکان و زمان را واحد می بینید تا دو تا می بینید همینکه رفتید در منتجه نگاه به آنها کردید آیا می توانید مکان و زمان را جدا کنید (ج – خیر) شما جز از راه منتجه می توانید زمان اینها را اندازه بگیرید و همزمانشان کنید؟ هر چیز زمان خودش را دارد.

برادر سیف: حالا بیشتر دقت خواهیم کرد.

والسلام.